تاریخ مشروطهٔ ایران

نوشته

احمد کسروی تبریزی

بخش دوم

چاپ دوم

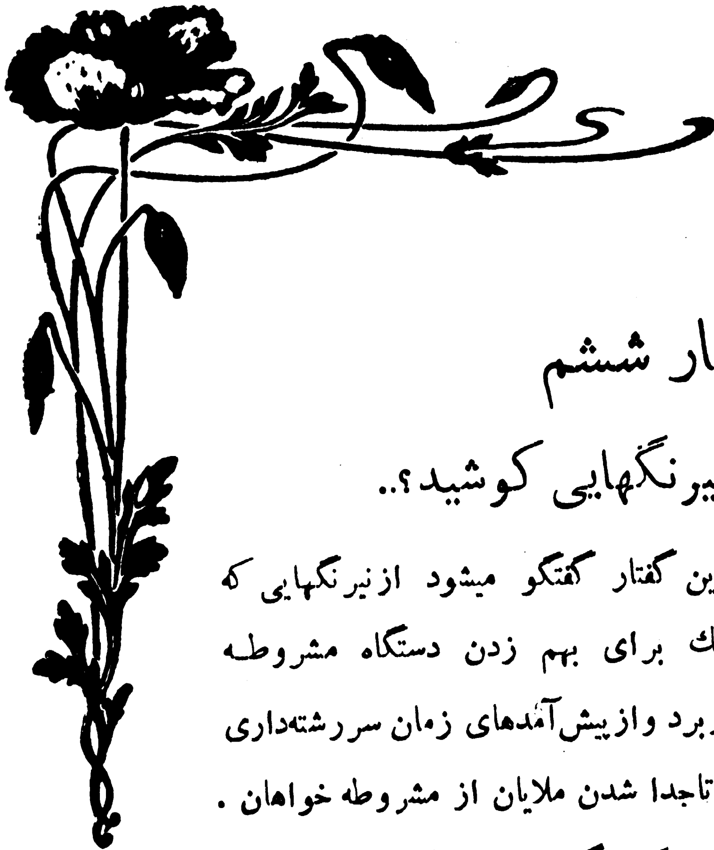
تهران ۱۳۲۰

چاپخانهٔ تابان، تهران



پ

عباس آقا تبریزی



گفتار ششم

اتابك بچه نیرنگهایی کوشید؟..

دراین گفتار گفتگو میشود ازنیرنگهایی که اتابك برای بهم زدن دستگاه مشروطه بکاربرد وازپیش‌آمدهای زمان سررشته‌داری او تاجدا شدن ملایان از مشروطه خواهان .

اندیشه های اتابك

چنانکه گفته ایم آمدن میرزا علی اصغرخان اتابك بایران ، یکدور نوی درتاریخ مشروطه پدید آورد . اینمرد باروی خوشی‌که می‌نمود دردلش جز بدخواهی و دشمنی نمی‌بود ، و باآن نویدها که میداد وسوگندهاکه میخورد جز برانداختن مشروطه را نمی‌خواست . محمدعلیمیرزا وآموزگارانش زیرکی و کار آزمودگی این را بدیده گرفته برای برچیدن دستگاه شورش و جنبش بایرانش خوانده بودند .

چنانکه‌گفته‌ایم، پیش ازآمدن او محمدعلیمیرزا خود به‌نبردی برخاسته و شکست خورده ، و این زمان نقشه‌اش آن شده بود که بامجلس دو رویه راه رود وهرگونه همراهی ازآن دریغ دارد ، ودرهمه جا حکمرانان و نیرومندان را بآشوب وستمگری و آزار مردم برانگیزد ، ومیان علما

متولیباشی درقم، بامشروطه بدشمنی برخاسته ودسته ای برسرخود گردآورده، جلوگیری ازجنبش آزادیخواهان میکرد و بانجمن راه نمیداد، بمردم ستم دریغ نمیداشت. یکدسته بدادخواهی ازو بتهران آمده بودند و بارها درمجلس یاد بیدادگری اومیرفت.

قوام الملك که حکمرانی شیراز ازسالها درخاندان ایشان بوده و درفارس پیروان و زیردستان بسیار میداشت، بامشروطه دشمنی می‌نمود، و میان او وپسرانش با« انجمن اسلامی» وآزادیخواهان کشاکش سختی بر خاسته بود. آزاد یخواهان در تلگرافخانه گرد آمده، و قوام الملك و کسانش مسجد نورا جایگاه گرفته بودند. هرروز تلگرافهای ناله وفریاد میرسید ودرمجلس بارها گفتگوبمیان می‌آمد. ازاینسوی «انجمن اتحادیه فارس» که شیرازیان در تهران برپا کرده بودند، به پشتیبانی همشهریان خود برخاسته، دربهارستان چادر زده ازمجلس دادخواهی میکردند.

مجلس بارها دربارهٔ اینها بدولت یادآوری‌میکرد ولی نتیجه دیده نمیشد، وهمچنان می‌بود تااتابك سررشته دارگردید، وآن‌نویدها را در بارهٔ همراهی با مجلس داد، وچون در این زمینه پافشاری می رفت، برویه کاری باتلگراف حاجی آقا محسن ومتولیباشی را بتهران خواست. قوام الملك‌را نیز از حکمرانی‌برکنارگردانید. لیکن نتیجه ای ازاینها دیده نشد وآنان پروای تلگراف ننمودند.

روز سه شنبه ۱٦ اردیبهشت (۲۳ ربیع الاول) که روز مجلس می‌بود درحیاط بهارستان هنگامه ای برپاگردید. شیرازیان که بدادخواهی درآنجا بست می‌نشستند امروزدسته هایی‌ازانجمنهای دیگر راهم بیاری‌خود خواندند. نیزستمدیدگان قم وعراق که ازدست متولیباشی وحاجی آقامحسن بدادخواهی آمده بودند بآنان پیوستند.

در اینهنگام یکی از گرفتاریها ناخشنودی شاهسونان بغدادی از حکمران خودشان، پالکونیك روسی، میبود. پالکونیك که اورا برای فرماندهی قزاقخانه بایران آورده بودند، حکمرانی ایل شاهسون بغدادی که درپیرامون ساوه می‌نشستند، نیزباوی میبود و تامیتوانست بامردم‌چیرگی و ستمگری دریغ نمی‌گفت. همچنین با سرکردگان ایرانی قزاقخانه دژ

دوتیرگی انداخته کسانی را ازآنان بدشمنی مجلس وادارد .

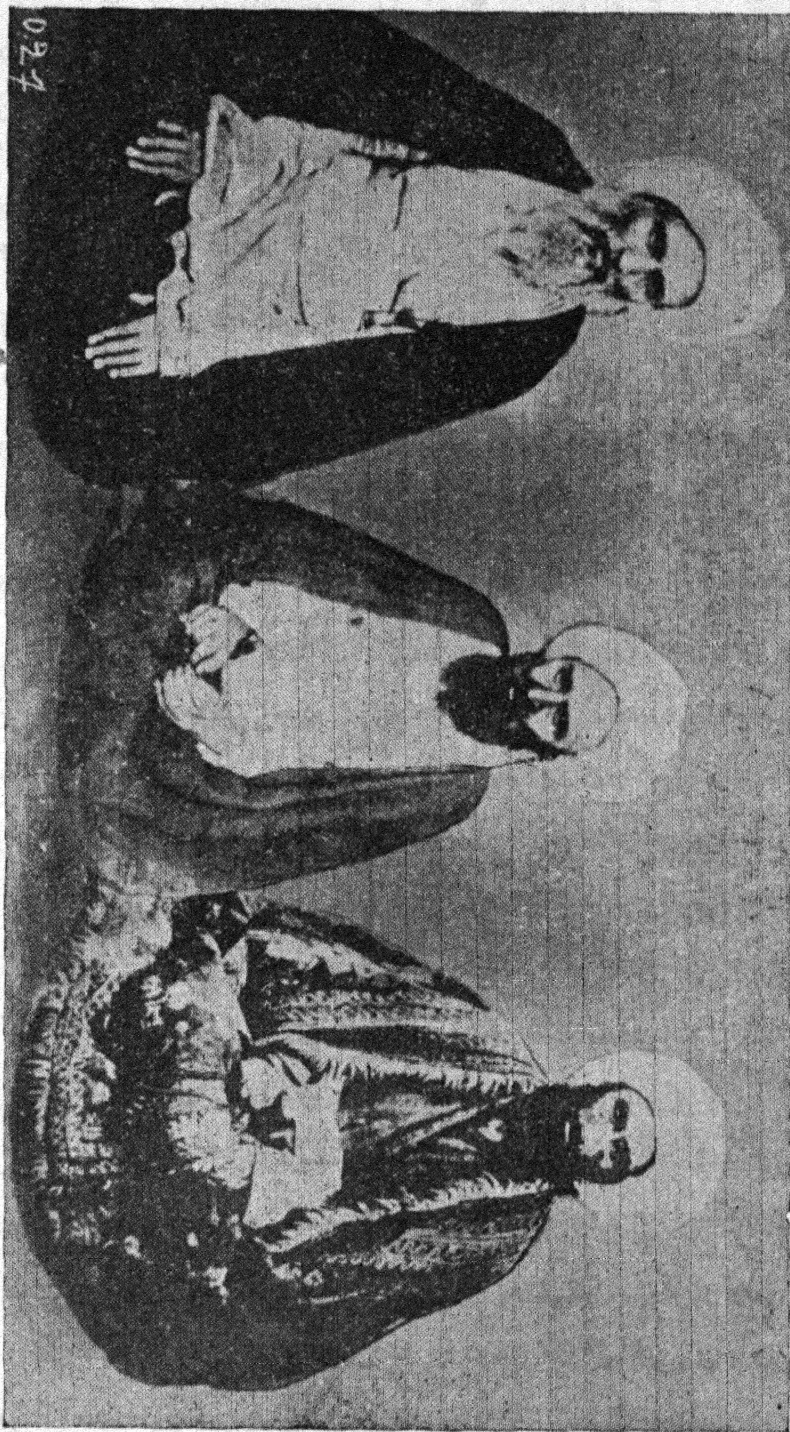
اتابك این نقشه را بزرگترگردانیده بایك چابکی وپافشاری بسیار بکار پرداخت . یکی ازنیرنگهای اواین بودکه کسانی را ازسران مجلس بکناره جویی ازآن برانگیزد ، ونیز یکدسته ازنمایندگان را بهوا داری خود وادارد ، که بدینسان مجلس را از شکوه و نیرو اندازد ، وخواهیم دیدکه باچه استادی این نیرنگ را بکار بست .

پیش ازآمدن او درچندجا آشوب پدیدار گردیده ، حاجی آقامحسن درعراق ، متولیباشی درقم ، قوام الملك درشیراز ، هریکی ازراه‌دیگری بامجلس ومشروطه بدشمنی برخاسته بودند. حاجی‌آقامحسن ازملایان دیه دار عراق ، وخود مرد بیباك وبیدادگری بود . پیش ازجنبش مشروطه بیدادگریها کرده ودرنتیجه آن بتهرانش خواسته بودند .این زمان که بازدرعراق میبود، بانگیزش محمد علیمیرزا یابدلخواه خود ، دوباره بکار برخاسته بود . چنانکه گفته میشد سوارها برای تاراج وکشتار باین دیه وآن دیه میفرستاد . یکمرد مجتهدی رفتار شاهسونان میکرد . بارها در مجلس ستمگریهای اوبمیان می‌آمد . درنشست روزسه شنبه نهم اردیبهشت ۱۲۸٦ (۱٦ ربیع الاول ۱۳۲۵) تلگراف زنهای ابراهیم آباد خوانده شدکه ازقم فرستاده ودرآن چنین می‌گفتند : چهارده تن ازکسان ایشان بفرمودهٔ «شیخ عبیدالله ثانی» (۱) حاجی آقا محسن کشته شده است و هفده یاهجده تن زخمی گردیده و نزدیك بمرگ میباشند . وگروهی را نیز گرفته بندکرده اند .

مجلس از این تلگراف بتکان آمد . یکی از نمایندگان گفت : «اگر اینطور است ثمر نشستن ما در اینجا وحرف زدن چیست ؟ ! . .» دیگری گفت : «خیلی عجب است که میگویید اگر اینطور است ، وحال آنکه تعدیات حاجی آقامحسن بالاتر از اینهاست»

---

(۱) شیخ عبیدالله یکی از «مشایخ» بزرگ کرد می بود که در زمان ناصرالدینشاه بنام لشگرکشی وجنگ با «رافضیان» ازخاك عثمانی بآذربایجان تاخت وکسان او درکشتار مرد وزن وبچه ودرتاراج و ویرانی اندازه نگه نداشتند واین بودکه به ستمگری شناخته گردید .



پ ۲

از راست بچپ : حاجی‌شیخ مازندرانی   حاجی تهرانی   آخوند خراسانی

رفتاری بسیار مینمود .

از اینرو پس‌از جنبش‌آزادیخواهی ، کسانی ازآن سرکردگان ،

گردنفرازی نموده ازقزاقخانه خودرا کنار کشیدند. نیز ایل شاهسون در برابر او ایستادگی نشانداده بناله ودادخواهی برخاستند. دراینهنگام یك دسته ازآنان نیز دربهارستان بست می‌نشستند، وامروز آنان هم بادیگران یکی گردیدند.

رویهمرفته چندهزار دادخواه گرد آمده بجوش وخروش پرداختند. نخست از ستمگریهای قوام سخن راندند وتلگرافی ازشیراز خواندند که «قوام بشرارت افزوده وجمعی را ازاجله علما صدمه زده واذیت کرده. چندنفر قریب بهلاکند». سپس عراقیان وقمیان وشاهسونان، هر گروهی بنوبت خود، از بیدادگریهای حاجی آقا محسن ومتولیباشی وپولکونیك یاد کردند.

سپس سیدمحمد رفیع نامی‌که بتازگی ازقم وعراق بازگشته بود بروی بلندی آمده بسخن پرداخت. نخست ازبدی قمیان ونگراییدن آنان بمشروطه، وازبیدادهای متولیباشی سخن رانده سپس بیاد بیداد های حاجی آقامحسن درآمد، وازچیرگی او درعراق، واینکه بازور مردم را به‌بستن بازار واداشته، خانه های دوتن را بتاراج داده، چند هزار سوار گرد آورده وبرسر علیخان در ابراهیم آباد فرستاده، که باجنگ و خونریزی بآنجا دست یافته، چهارده تن کشته، هجده‌تن زخمی کرده اند، یك کودك سه ساله را بچاه انداخته اند، بزنان گزند وآزاردریغ نگفته‌اند، سخن‌راند.

این داستانها را بدرازی سروده همه را بگریه انداخت. مردم به هایهای میگریستند ونامهای حاجی آقامحسن وپولکونیك وقوام ومتولی باشی را بانفرین وبیزاری‌بزبان می‌آوردند.

چون سخنرانی بپایان رسید همگی روبسالون مجلس آوردند، و بار دیگر دادخواهی نموده چاره طلبیدند. همچنین ازقانون اساسی نام برده بپایان رسانیدن وبیرون دادن آن را خواستار شدند. سپس چون نمایندگان ازمجلس برخاستند جلوآنان راگرفته راه ندادند. سعدالدوله بجلو آمده پند بایشان داد، وخود بگردن گرفت که بخانه اتابك رفته بر داشتن قوام وحاجی آقامحسن ومتولیباشی وپولکونیك‌را ازشیراز وعراق وقم وساوه بطلبد، وپافشاری نموده نتیجه بدست آورد. بدینسان مردم‌را

پس گردانیده راه بنمایندگان باز کرد .

لیکن این رفتن سعدالدوله بخانهٔ اتابك ، نتیجه اش کناره جویی او از نمایندگی گردید . اتابك اورا فریفته بسوی دربار کشید . مردی که در زمان خودکامگی بهواداری ازمشروطه وقانون برخاسته ، وبکیفر آن از وزیری برافتاده وبارنج وخواری بسیار بهیزد رانده شده ، وسپس درزمان مشروطه ازمردم ارجشناسی بسیار دیده ، وباشکوه وپاسداری بتهران باز گشته ، ویکی ازنمایندگان برگزیده مجلس شده ، وازمردم نام «پدرتوده» (ابوالمله) یافته بود ، بیکبار همه این چیزهارا فراموش کرده ، واز جایگاه بلندیکه یافته‌بود چشم پوشیده بسوی دربارگراییده ، و در چنین هنگامی ازمجلس کناره جست .

داستان نامه هایی راکه اتابك ازمیرزا ملکم‌خان وطالبوف برای این آورده بوده نوشته ایم. (۱) لیکن آنها انگیزه اینکار نتوانستی بود . طالبوف یامیرزا ملکم‌خان ازو ، کناره جویی ازمجلس نخواسته بودند . می‌باید گفت : انگیزه جز ناشایستی خودش نبوده . با بیرون رفتن او از مجلس مشار الملك و برخی دیگری نیزکناره جویی کردند ، واین یك فیروزی از اتابك بودکه مجلس را ازاین نمایندگان بی‌بهره گردانید .

اما داستان قوام ودیگران ونتیجه آن شورش ونمایش ، روز پنج شنبه هجدهم اردیبهشت(۲۵ ربیع الاول) ، محتشم السلطنه دستیار وزیر داخله (اتابك) ، که بنمایندگی ازو بمجلس می آمد درآن باره چنین گفت :

«حاجی آقا محسن همین دوروزه ازعراق حرکت خواهند کرد . درباب قوام الملك وپسرهایش هم تلگرافات اکیده شده خاطر آسوده داریدکه همین چندروزه حرکت خواهندکرد ... متولیباشی حضرت معصومه هم احضار شده اند» .

لیکن‌اینها جز فریبهایی نبود ، وخواهیم دیدکه اتابك‌بجای خوابانیدن این آشوبها ، گرفتاریهای دیگری برای مجلس پدیدآورد .

---

(۱) بخش یکم ازتاریخ صفحه ۳۴۹

اندیشه های حاجی شیخ فضل الله

در اینهنگام داستان «دنباله قانون اساسی» در میان میبود. چنانکه گفته ایم تبریزیان خرده‌هایی بقانون اساسی گرفته چیزهایی را در خواست نمودند که بآن افزوده گردد.

مجلس ناگزیر شده کمسیونی برگزید، واینان یك قانون بزرگ تر دیگری بنام «متمم قانون اساسی» نوشته آماده گردانیدند. لیکن از ترس آنکه بهانه بدست بد خواهان افتد ناگزیر شدند از دیده علما بگذرانند، واین بود نشستهایی درمجلس برای این‌کار برپا میکردند که بهبهانی وطباطبائی وحاجی شیخ فضل‌الله وبرخی دیگری از علماء گردآمده درآن پیرامون گفتگو میکردند.

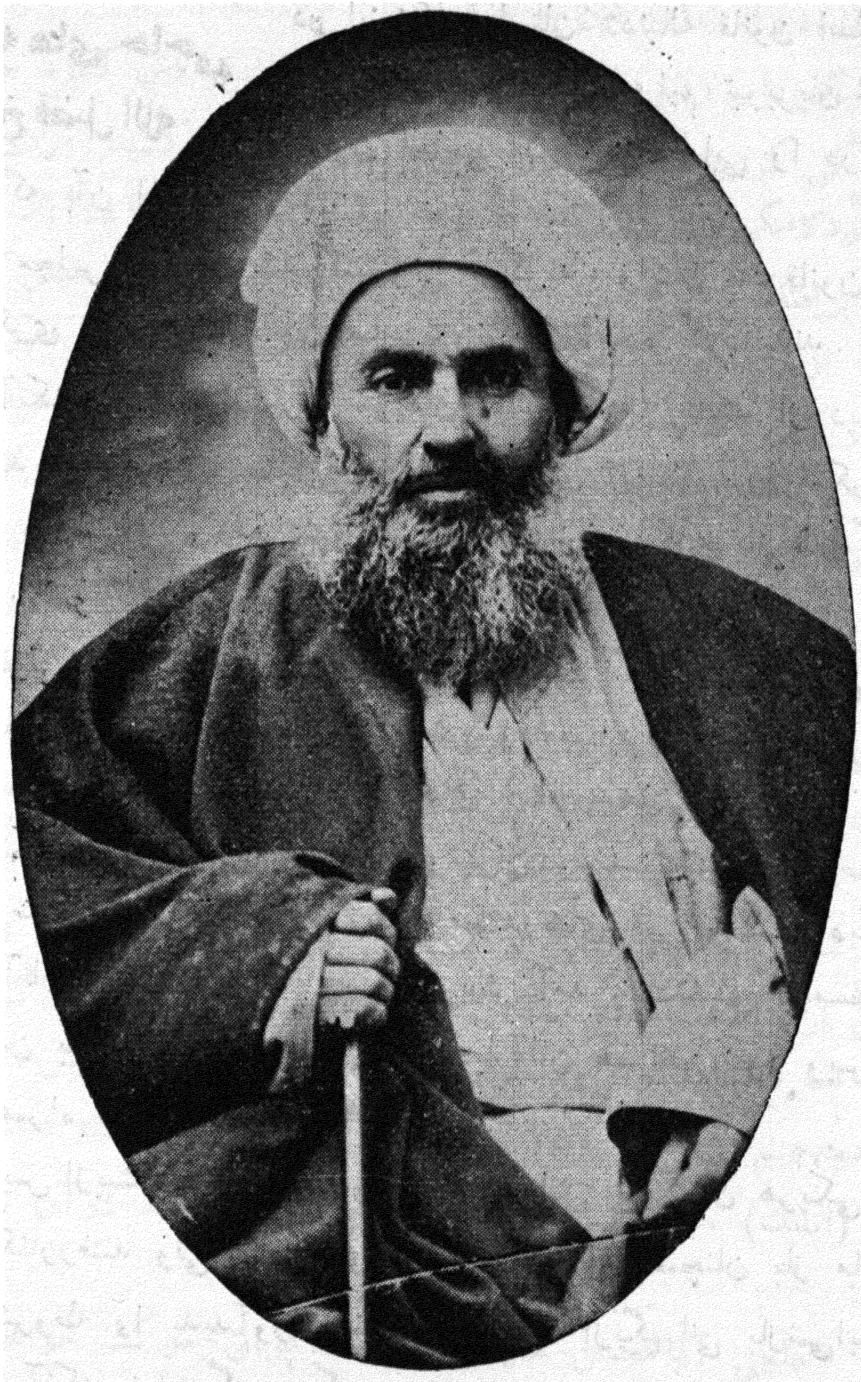
ولی این گفتگوها دودستگی بمیان علما انداخت ودشواریهایی‌پدید آورد، وبرای‌آنکه داستان نیك روشن‌شود میباید دراینجا اندکی ایستاده ودربارهٔ این علما واندیشه‌ها وآرزوهای ایشان سخنانی برانیم:

چنانکه گفته‌ایم جنبش‌مشروطه‌را درتهران دوسید پدیدآوردندوصدرالعلما وحاجی شیخ مرتضی آشتیانی وشیخ محمدرضای قمی وکسان دیگری از ملایان‌باآنان همگام میبودند. [illegible] درپیش آمد بست‌نشینی درمسجد آدینه وکوچیدن بقم حاجی شیخ [illegible] نیز با آنان همراهی نمود وپس ازآن همیشه همراه میبود.

پس ازپیشرفت مشروطه وبازشدن مجلس، دیگران هریکی بهره‌ای جسته بکناررفتند. ولی دوسید وحاجی‌شیخ‌فضل الله همچنان باز ماندند، و چون مشروطه را پدیدآوردهٔ خود میشماردند ازنگهبانی بازنمی‌ایستادند دوسید با آنکه بنمایندگی برگزیده نشده بودند همیشه درنشستهای مجلس میبودند وبگفتگوها درمیآمدند. حاجی شیخ‌فضل الله نیز گاهی میبود.

اینان مشروطه‌را پیش بردند لیکن دراندیشه وآرزو یکی نمیبودند. دوسید راستی را مشروطه وقانون میخواستند، ولی حاجی شیخ فضل الله «رواج شریعت» را میطلبید و بیکبار ازهم جدا میبودند.

دوسید ناتوانی وپریشانی‌ایران را دیده وتوانایی وسامان‌کشورهای اروپایی را میشنیدند، وهمچون بسیاری ازکوشندگان، انگیزه وسرچشمه



پ ۳
حاجی شیخ فضل الله نوری

کاررا جزبودن قانون ومشروطه دراروپا ونبودن آن درایران نمیدانستند ، وازاینرو ازدرون‌دل به‌پدید آوردن مشروطه وقانون میکوشیدند . چیزی که‌هست اینان که ازعلمای شیعی‌وبیگمان هوادار «شریعت» و «مذهب» میبودند ، خرسندی نمیدادند که قانونی باآخشیج «شریعت» گزارده شود و

ازآن بجلوگیری میکوشیدند.

آخوند ملاکاظم خراسانی وحاجی شیخ عبدالله مازندرانی وحاجی میرزا حسین تهرانی، که آنان‌نیز ازنجف به‌پشتیبانی برخاسته وباتلگراف و نامه یاوریهای بسیار بجایی مینمودند، همین راه را میپیمودند، وگاهی نیز درپاسخ پرسشهایی که میرفت اندیشه خودرا بازنموده چنین میگفتند: اکنون که «صاحب‌شریعت» (امام زمان) ناپیداست و «اجرای شریعت» نمی شود وخواه وناخواه «حکام جور» چیره‌گردیده اند باری بهتراست برای جلوگیری ازخودکامگی وستمگری ایشان‌قانونی درمیان‌باشد و«عقلای امت» مجلسی برپاکرده درکارها «شور» کنند.

این اندیشه آنان میبود. بایدگفت مشروطه را از «شریعت» جدا میگرفتند، واز اینرو چون کسی میگفت: «مشروطه بایدمشروعه باشد»، بانگ برو زده میگفتند: «ای‌گاو مجسم مشروطه مشروعه نمیشود». (۱)

لیکن اینان نیز پابستگی به «شریعت» نموده میخواستند قانونی‌که آشکاره آخشیج آن باشدگزارده نشود وکارهاییکه با«مذهب» نمیسازد بمیان نیاید، ودراین باره ایستادگی ازخود نشان میدادند.

اگرراستی را خواهیم این‌علمای نجف ودوسید وکسان دیگری از علما که پافشاری درمشروطه خواهی مینمودند، معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونهای اروپایی رانمی‌دانستند، وازناسازگاری بسیار آشکار که میانه مشروطه و کیش شیعی است آگاهی درستی نمیداشتند. مردان غیرتمند ازیکسو پریشانی ایران وناتوانی دولت را دیده وچاره‌ای برای

(۱) جمله ایست که حاجی شیخ عبدالله مازندرانی به‌حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی نوشته. حاجی میرزا حسن هنگامیکه ازتبریز باخشم بیرون آمده تلگرافی (یانامه ای) بنجف فرستاده ودرآن پس از بدگویی ازمشروطه خواهان چنین گفته: «باید مشروطهٔ مشروعه باشد». حاجی‌شیخ درپاسخ اوگفته: «ای گاو مجسم مشروطه مشروعه نمی‌شود». این داستان آن زمان بزبانها افتاد وشاعر(خامنه ای)هم گفته: «بلی زگاومجسم مجو فضیلت انسان» لیکن‌من تاکنون تلگراف یانامه حاجی‌شیخ را در جایی ندیده ام.

آن جزبودن مشروطه ومجلس نمیدیدند وباپافشاری بسیاربهواداری ازآن میکوشیدند ، وازیکسو خود دربند کیش بوده چشم‌پوشی ازآن نمیتوانستند. درمیان این دو درمیماندند .

اما حاجی شیخ‌فضل الله بیکبار درراه دیگری‌میبود . اینمرد ازیکسو بشکوه و آرایش زندگی ، وبنام و آوازه ، دلبستگی بسیار می داشت و «پارك الشریعه» بنیاد نهاده واسب وکالسکه بسیج کرده همیشه بادستگاه اعیانی میزیست ، ازیکسو فریفته «شریعت» میبود ورواج آن را بسیار میخواست . توده وکشور واینگونه چیزها نزداو ارجی نمیداشت . باین اندیشه هاکمتر نزدیك آمده بود . باشوروجنبش مشروطه خواهی‌همراهی نمود ولی معنای آن‌را نمیدانست .

چون در زمانهای پیش ، درایران بیش از دونیرو نبودی : یکی «حکومت» ودیگری «شریعت»، وهرزمان‌که باحکومت کشاکش رفتی جز برای پیشرفت‌کار «شریعت» نرفتی ، او این شور وجنبش را که با دربار قاجاری میرفت ، نیز ازآنگونه میشمردوازیك نیروی سومی ، نیروی توده ، که این زمان پدیدآمده وگام بگام زورآورتر میگردید ، ناآگاه مانده گمان دیگری نمی‌برد. بایك امید وآرزوی بسیاری پیش آمده چنین میخواست که «احکام شرع» را برویه قانون آورد وبمجلس بپذیراند . رویهمرفته به‌بنیاد نهادن یك «حکومت شرعی» میکوشید .

برای اینکه ازاندیشه وسهش اونمونه درستی‌دردست باشد بخشی ازنامه اورا که دردیماه ۱۲۸۵ (ذی القعده ۱۳۲٤) باسپهان برای آقای نجفی نوشته دراینجا میآوریم :

چنین بنظر میرسدکه اگر وضع مملکت برگرفتن خراج شرعی برصدقات لازمه اززکوة وغیرها وبعبارت آخری اخذ العشر ممااینبت من‌الارض وطرح جمیع عناوین دیگروصرف در مصارف اصناف ثمانیه من‌العاملین والغارمین والمولفه و فی‌سبیل‌الله‌الخ بشود بشرحی‌که محتاج بذکر نیست‌وجنابعالی محض‌توجه محیط بتمام آن میشود کارها اصلاح وزاد فی‌شرف الاسلام وحصل‌الشرف فوق‌الشرف وفیه من‌الفواید الاسلامیه مالایخفی اگرچه مناقشات علمیه دردقیق نظربسیار است ولکن مقصود بعد از وقوع عمل بروجه لابدیه بصحت اسم است ومنافع مترتبه براین

اسم واماطرق دیگر مماعلیه ملل الاروبیین ففیه اضمحلال الدین وانحطاط الاسلام واهله وخوف الوقوع ولوبعدحین فی‌مفاسد کثیره. وبالجمله اگر ازاول امرعنوان مجلس عنوان سلطنت جدید بـر قوانین شرعیه بـاشد قائمـه اسلام همواره مشید خواهد بود.»

این را بآقای نجفی نوشته که اورا باخود هم اندیشه گرداند، وسپس رونوشتش را بنجف برای پسرخودفرستاده که آخوند خراسانی و دیگر علمای آنجا را بیاگاهاند.

این درچندماه پیش، ودرهنگامی بوده که آزادیخواهان نیك شناخته نگردیده، وخواست ایشان که روان گردانیدن مشروطه اروپایی و نیرومند گردانیدن کشور میبود، نه‌رواج‌دادن به «شریعت»، نیك دانسته نشده، و جز امید وخوش‌گمانی دردل این مجتهد شیعی جانمیداشت.

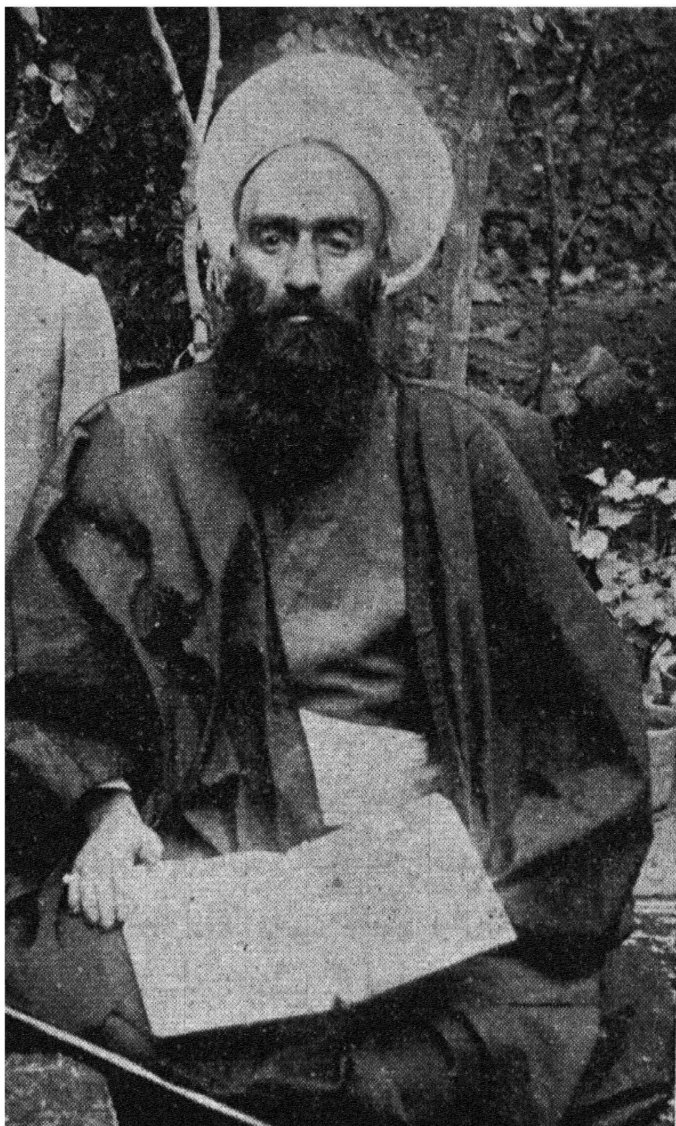
آغاز دو دستگی میانه علما

لیکن کم‌کم چگونگی بیرون می‌آمد، ونیروی آزادیخواهان می‌سترسیدوجدایی که میانه‌خواست ایشان وانـدیشه ایندسته ازملایان میبود روشن میگردید. این بودکم‌کم اینان می‌رمیدند وازمشروطه دلسرد می‌شدند و بگله وبد گویی بر میخاستند. بیش ازهمه نوشته های روزنامه ها بـاینان گران می‌افتاد.

روزنامه ها آنروز چیزیکه بآخشیج دین یا «شریعت» باشد نمی نوشتند، وخـود نیارستندی نوشت. آنروز دشمنی باکیش یادین درمیان نمیبود، وهنوز بیشتر پیشروان جنبش، خود از دینداران ـ یابهتر گویم: ازپیروان کیش شیعی ـ میبودند.

لیکن همینکه روز نامه هـا درسراپای ستونهای خـود گفتگو از «شریعت» وعلما نمی‌کردند، همینکه سخن از آبادی کشور و نیرومندی توده میراندند وچیزهای نوینی ازدرس خواندن دختران وباروپا فرستاده شدن شاگردان ومانند اینها بمیان میآوردند، همینکه دربرابر علما ایستاده خود جداسرانه اندیشه بیرون می‌دادند ـ اینها دردیدهٔ آنان جز روگردانی ازدین وبی‌پروایی با «شریعت» نمودار نمی‌شد.

آن دلبستگی که آزادیخواهان بکشور مینمودند وبدین وعلما نمی



پ ٤
شیخ محمد رضای قمی

نمودند، مایه رنجش اینان میگردید، وهمین را دلیل بیدینی آزادیخواهان میشماردند. این شگفتر که نام «بابی» (بهایی) بروی آنان میگزاردند.

درنگاه نخست پنداشته میشود که چون دشمنی سختی را که‌ایرانیان درباره بابیان (بهاییان) می‌داشتند می‌دانسته اند، برای برآغالانیدن مردم برآزادیخواهان، این نام را بروی آنان میگزارده اند. لیکن مامیبینیم در نامه‌هایی که‌به‌نزدیکان و رازداران خود مینوشته‌اند، نیز این نام را می برده اند. ازاینجا پیداست که براستی چنین پنداری دردلهاشان میبود.

سیداحمد طباطبایی که ازآغاز کوشش همگام برادرخود (شادروان طباطبایی) بوده ، ودر کوچیدن به‌عبدالعظیم وقم همراهی نموده ، واینزمان کم‌کم ازمشروطه دلسرد می‌شده، درنامه ای‌که بدختر خود درنجف نوشته چنین میگوید : «از مجلس شورای ملی هم بجز سختگیری برمردم چیز دیگری ظاهر نشده . چیزیکه ظاهر شده اینکه بابیه وطبیعیین قوت‌گرفته طلوعی دارندکه شاید مسلمین باید ازآنها تقیه کنند» . می‌گوید : «فعلا در حیاط شاهی مقابل خانه جناب آقاسید ریحان‌الله زنها مجلس منعقد کردند رئیس‌مجلس یکی‌خواهر گل وبلبل‌است‌که سنه‌سابقه ملکه ایران را بفرنگستان برده ویکی زن میرزا حسن‌رشدی معروف ویکی بی‌بی نامی‌که هرسه ازقرار مشهور محقق البابیه هستند» .

درنامه دیگری که بداماد خود نوشته چنین می گوید : «نمیدانید که این مجلس شورای‌ملی چقدر ضرر بدین ودنیای مردم میزند وچه آثار شریه بر آن مترتب است . مجلسیکه بابیه وطبیعیه داخل دراجزاء و اعضای آن بلکه دراجزاء رئیسه آن مجلس باشند بهتر ازاین نخواهد شد . نمیدانیدکه این فرقه ضاله بابیه ولامذهبها چه‌قوتی گرفتند وچه فتنه وآشوب میکنند . خدالعنت کند سید جمال الدین واعظ لامذهب را چقدر مردم را بضلالت انداخت . بنحویکه مردم ازبسکه آن خبیث سرمنبر گفته که دعاوقرآن نخوانیدوروزنامه بخوانید روزنامه خواندن را جزء ضروریات مذهب میدانند ودعا وقرآن راموقوف کردند آنهم چه‌روزنامه‌که مشتمل برکفریات وتوهین شرع انور است . البته ازروزنامه مجلس وکوکب دری وندای وطن بآنجا فرستاده اند» . (۱)

نامه خود حاجی شیخ فضل‌الله راکه به‌پسرش نوشته نیز خواهیم آورد . اینان ازیکسو کیش بهاییان را نمیدانستند ، واز یکسو باندیشه و آرزوی آزادیخواهان فرونرفته وخواست آنان‌را درنمی یافتند . این معنی که یکمردمی خود سررشته کارها را بدست‌گیرند وخود دربند نگهداری

---

(۱) این نامه‌ها آن یکی درچهارم ربیع الاول واین یکی درهفدهم ربیع الثانی ۱۳۲۵، ونزدیك بهمان روزها بوده‌که گفتگو مینماییم . داماد سید احمد طباطبایی آقا ضیاء الدین پسرحاجی شیخ فضل‌الله است .

کشور باشند بدلهای آنان راه‌نیافته بود. آنان چنین دیده‌بودند که نگهداری کشوررا دولت کند، و مردم نیز گرد علماشان راگرفته براهنمایی ایشان بکار زندگی و کیش خود پردازند. این شور وسهش که آزادیخواهان درباره کشور وپیشرفت آن، ازخود می‌نمودند اینان انگیزه ای برای‌آن نمی دانستند، و چون بابیان ـ یابهتر گویم: پیروان سید باب ـ در آغاز پیدایش خود بکوششهای جانبازانه ای درراه پیشرفت کیش خودبرخاسته وهمه رابشگفت‌آورده بودند، اینان آن داستهانهارا بیادمی‌آوردند ودرباره آزادیخواهان وکوششهای آنان چنین میپنداشتند: «همان بابیانند. از آن راه نتوانستند دین‌خودراآشکار گردانند این‌بار ازاین راه پیش‌آمدند». دلبستگی بی اندازه بکیش شیعی وآموزاکهای آن چشم خرد وفهم اینان را چنان بسته بودکه چنین پندار بسیار پرت وبیپایی را بدلهای خود راه میدادند. این‌هم تواند بودکه چنین پنداری را بدلهای آنان‌کارکنان دربار میانداختند. زیرا بیگمان دراینهنگام کارکنان نهانی اتابك بنزدملایان آمد ورفت میکردند وبه بازگردانیدن ایشان ازمشروطه میکوشیدند، وبیگمان یکی ازافزارهای ایشان «بابی» خواندن آزادیخواهان میبود. (چنانکه‌سپس این راخواهیم دید)

این هم میباید گفت که خواست اینان از «بابیه» بهاییان بوده. پیروان سیدباب که بابی نامیده شده‌بودند، پس ازکشته شدن آن سید و برخاستن میرزا حسینعلی بهاء الله بدودسته جداشدند: یکدسته میرزاحسین علی‌را نپذیرفته واز میرزا یحیی صبح ازل‌که جانشین باب می‌بود، جدا نگردیدند وبنام او«ازلی» خوانده شدند. یکدسته به‌بهاء الله گراییده بنام‌او «بهایی»شناخته‌گردیدند.

دسته بیشتر، اینان میبودند وکوشش را نیزاینان مینمودند. ملایان همینان را می گفتند، ولی چون از سرگذشت های اخیر ایشان آگاهی نمیداشتند باهمان نام‌پیشین«بابیه» شان مینامیدند، وآزادیخواهان‌را از دسته آنان میپنداشتند.

درجاییکه چگونگی وارونهٔاین میبود وماا‌گر بخواهیم همبستگی را که میانهٔ بهاییان وازلیان بـا مشروطه بوده براستی روشن گردانیم

باید بگوییم : بهاییان هواخواه خود کامگی، وازلیان هـواخواه مشروطه می بودند .

داستان اینست که چون میرزا حسینعلی بدعوی برخاست ودسته‌ای بنیاد نهاد روسیان، چه در ایران وچه در قفقاز، پشتیبانی ازو نمودنـد. بهاء الله نیز در نوشته هـای خود گرایش بروسیان نشان داد. از آنسوی انگلیسیان بنام همچشمی درسیاست به‌پشتیبانی از ازلیان برخاستند. بویژه پس ازگرفتن قبریس ازدست عثمانیان، که چون میرزا یحیی صبح ازل باخانـدان خود درآن آبخوست میزیست، و خواه ناخواه بسته وزیردست انگلیسیان گردید. چاپ کردن براون کتاب «نقطه الکاف» حاجی میرزا جانی کاشانی‌را ودیباچه ای‌که خود او (باخامه میرزا محمد قزوینی) برآن کتاب نوشته، همه ازاین راه است.

ازلیان درایران‌کمتر میبودند وخود را سخت نهان میداشتند. زیرا درسایه این نهانی از دست وزبان مردم ایمن میماندند، و آنگاه بهنگام فرصت بآسانی توانستندی بادست ملایان مردم را به «بهاییان» برآغالانند و از آنان کینه جویند. بسیاری از بهایی‌کشیها در ایران، با کوشش اینان بوده.

داستان شگفت گله مندی مردم از «تعرفه گمرکی» مسیو نوز در سال ۱۲۸۲، که در یزد واسپهان بـه بهایی کشی انجامید، می توان‌آنرا یکی ازنتیجه های ایـن همچشمی دودولت، ودشمنی دودسته با یکدیگر شمرد. (۱)

ازسخن خود دور نیفتیم : درجنبش مشروطه چون دولت انگلیس هواخواه آن‌میبود ازلیان پابمیان نهادند. ماتنها دراینجا نام خاندان دولت آبادی را میبریم. حاجی میرزا هادی بزرگ اینخاندان نماینده صبح ازل درایران میبود. ازآنسوی چون دولت امپراتوری روس دشمنی بامشروطه نشان می داد بهاییان بادستور عباس افندی عبدالبهاء خودرا از مشروطه کنار گرفته ازدرون هواخواهان محمدعلیمیرزا می‌بودند.

---

(۱) بخش‌یکم این تاریخ صفحه ٤١ دیده شود.



پ ۵
شیخ مرتضی آشتیانی

کشاکش برسر قانون اساسی

پیش ازآنکه اتابك بایران آید زمینه دودستگی میانه‌علما برپاشده بود . زیرا چنانکه گفتیم مشروطه اروپایی وکیش شیعی دوتاست و این دورا با

هم سازش نتوانستی‌بود، و آنراه سازشی که آخوند خراسانی وهمراهان اومی‌اندیشیدند بجایی نتوانستی‌رسید. ملایان یك چیزیرا دربرابر «شریعت» دیدن نمیتوانستند و «بآخشیج نبودن قانونها» مایه خرسندی آنان نمی گردید. بویژه بابستگی که میانه «شریعت» وزندگی آنان میبود وهریکی بنام پیشوایی دستگاهی برچیده میداشتند و بهیچراه چشم پوشی از آن نمی توانستند. آن هوشیاری دربارهٔ نیرومندی دولتهای همسایه وبیمناکی حال ایران که دوسید وآخوند خراسانی وحاجی شیخ مازندرانی ودیگران را میبود وایشان را بتلاش میانداخت دراینان هرگز نمیبود.

اتابك چون‌زمینه دودستگی را آماده دید فرصت را ازدست‌نداده بسود جویی برخاست، و بآتش ازدور و نزدیك دامن زد. چنانکه گفتیم کارکنان او بنزد علما آمدورفت میکردند ورنجش وبدگمانی آنان را از مشروطه خواهان بیشتر میگردانیدند.

چنانکه گفتیم دراینهنگام داستان «دنباله قانون اساسی» در میان میبود. کمسیونی‌ازمجلس آن را آماده گردانیده‌بود، وتقیزاده و نمایندگان آذربایجان و کسانی ازدیگر نمایندگان شتابزدگی دربارهٔ بیرون آمدن آن مینمودند. مردم نیزآنرا میطلبیدند.

همین قانون نوشتن وآنرا طلبیدن بعلمای «شریعت خواه» گران می‌افتاد وبرنجش آنان می افزود. قانون اساسی پیشین هنگامی گذشت که آغاز جنبش، وشور وسهش مردم زورآور میبود. از اینرو رنجشی نشان داده نشد. ولی اینهنگام آن شور و سهش از زور افتاده ویك سهش دیگری بنام «شریعت خواهی» دردلهای کسانی پیداشده بود. گذشته از حاجی شیخ فضل‌الله وپیروان او برخی ازنمایندگان مجلس«شریعت‌خواهی» می نمودند.

اینان چون پیشگامان آزادیخواهان را «بابی» یا «طبیعی» می پنداشتند چنین میگفتند: «خواستشان ازمیان بردن شریعت اسلام است واین قانون رابرای آن مینویسند». اینگونه سخنانی را درمیان مردم نیزپراکنده می گردانیدند.

از اینرو چون کمسیون کار خودرا بپایان رسانید وقانون اساسی

آماده گردید دارالشوری از پذیرفتن آن ترسید ، وبرای جلوگیری از بدگمانیهای مردم چنین نهاد که کسانی ازعلماء باچندتنی ازنمایندگان بنشینند وآنرا اصل‌باصل ازدیده گذرانند . این را چاره‌کار پنداشت، درحالیکه این خود مایه دشواری خواستنی بود .

زیرا حاجی شیخ فضل‌الله ودسته اوآماده میبودند که درآن نشست ایرادهایی بقانون گیرند وباندیشه خود پیشرفت دهند . بدینسان بایستی یا یك کشاکش بزرگی درمیانه درگیرد ودربیرون بدوتیرگی مردم انجامد، ویا قانون اساسی گوهر خودرا ازدست داده رویه «شریعت» بخود گیرد .

برای آنکه اندیشه حاجی‌شیخ فضل الله وچگونگی سهش های اونیك بدست آید ، بهتراست نامه ای راکه درهمان روزها برای پسرخود در نجف نوشته ونسخه آن دردست ماست دراینجا بیاوریم . متن نامه باخط دیگریست . حاجی شیخ فضل الله درکناره آن باخط خود مینویسد :

«بسم‌الله الرحمن الرحیم فرزندا عزیزا مهربانا یوم ٢٤ ع ١ است بحمدالله همگی سالم مدتیست بخط خود چیزی بشما ننوشته ام مختصر گرفتاری و کار باندازهٔ شدکه فرصت خواندن‌کاغذ نیست چه‌رسد بنوشتن تمام ممالك ایران ازتبریز واصفهان وشیراز ورشت ووو خراب وضع مردم مختلف و انجمنهای حادثه مخرب ملت و دولت اسلام هیچ متوقع نبود اگر تفصیل نوشته شود یك کتاب است حضرات فاسد العقیده ازفرقه جدیده وازدهری و طبیعی ووو وقت را مغتنم دانسته درمقام تخریب اسلام وکندن ریشه روزنامه ها مثل موقف تطایرکتب قیمة مامن جریدة الا وفیها سهم علی الاسلام والعلماء قضی الامر ومضی مردم مقدس تازه ملتفت شدندکه بدشد جناب مجتهد را ازتبریز بیرون کردند علی‌الظاهر این اوقات وارد میشوند جناب حاجی خمامی وقریب بده نفر ازعلمای رشت مدتی اینجا ورشت روزبروز بدتر رئیس انجمن‌رشت حاجی‌میرزا محمدرضا تفصیل نویسی ازمقام بیرونست اینقدرها را هم اززبان من نقل مکن الله الله فی‌الاسلام والدین این اوقات مشغول نظامنامه اساسی در اینجا امرختم خواهد بود چندروز است مجلس فوق العاده منعقد داعی هم می‌روم برای اصلاح‌ومشغول خدا کند متخرجین مقصدخودرا ازپیش نبرند یك‌کلمه درنظامنامه آزادی قلم ذکرشد این همه مفاسد روزنامه‌ها وای اگر آزادی در

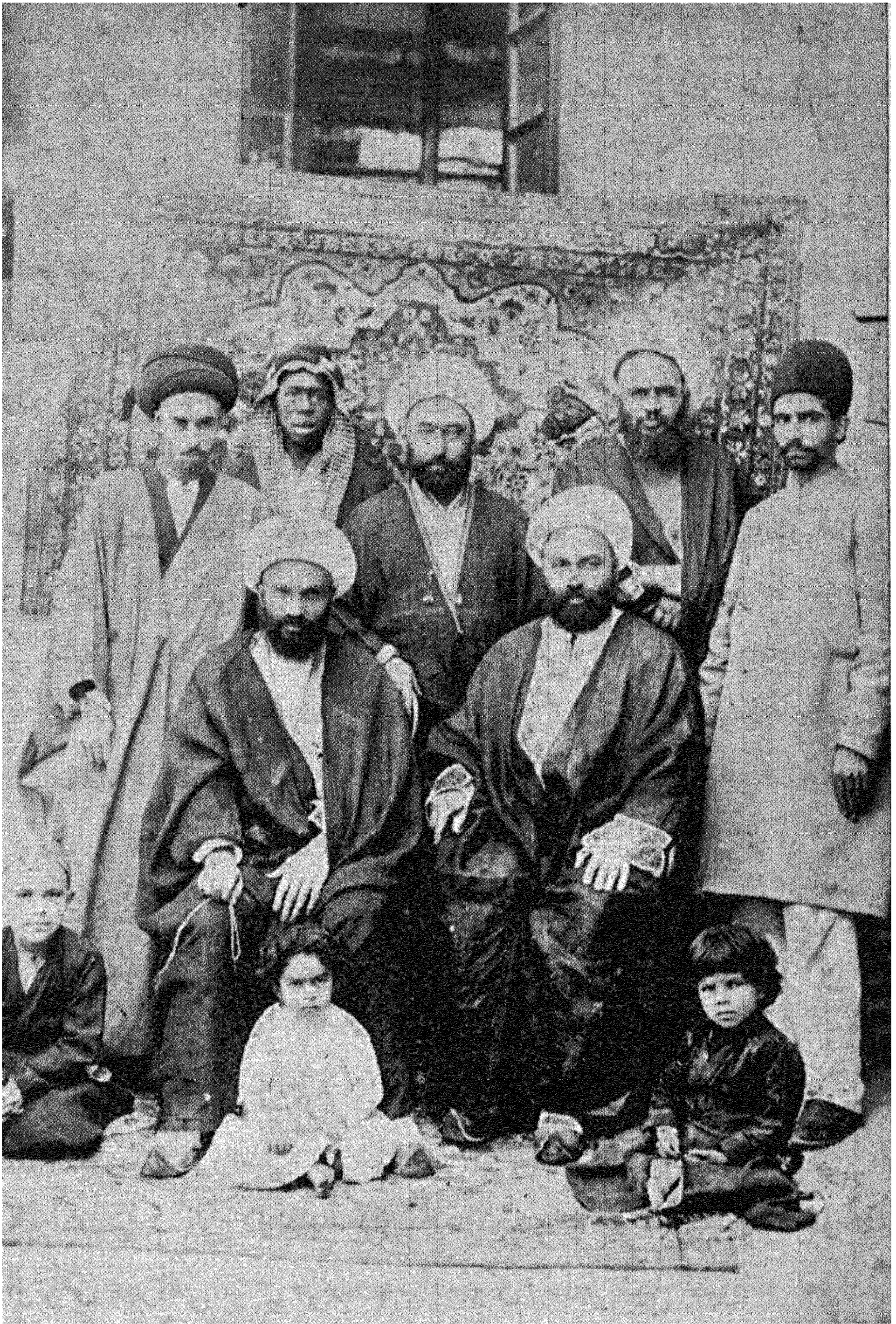
عقاید بود چنانکه اصرار دارند آتش بجان شمع فتد کاین بنا نهاد این کلمات را غیراز حجةالاسلام آخوند باحدی اظهار مکن مجملا امتناع بالاختیار شد وهو ینافی الاختیار قطعاً افسوس که نمی‌شود گفت چه رسد بنوشتن ظهرالفساد فی‌البر والبحر ...»

بدینسان یک گرهی پیش آمده بود. دربار میخواست ازپیش آمد سود جوید وباین دسته ازعلما پشتیبانی نموده کشاکش را هرچه بزرگتر گرداند ونگزارد قانون اساسی پرداخته گردد، واگر اینان کاری نتوانستند وقانون پرداخته شد، این زمان عنوان کند که باید علمای نجف آن را ببینند. محمد علیمیرزا رویه دینداری وپرهیزکاری بخود داده می گفت: «تا علمای نجف امضا نکنند من امضا نخواهم کرد». چون در نجف سید کاظم یزدی که یکی از مجتهدان بنام وخود از ردهٔ آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی میبود، ودسته بزرگی ازایرانیان باو «تقلید» می داشتند، راه حاجی شیخ فضل الله را پیش گرفته با مشروطه دشمنی نشان میداد، محمد علیمیرزا نیک میدانست که میانه علمای نجف یکسخنی نخواهد بود وقانون اساسی ازنجف بازنخواهد گشت.

بدینسان نقشه نا انجام گزاردن جنبش مشروطه خواهی، و پدید آوردن کشاکش وزد وخورد در میان مردم کشیده، استادانه آن را پیش می بردند.

مجلسیان این نقشه‌را درنمی یافتند، واگر درمییافتند اندازه زیانش را نمیدانستند. اگرراستی را خواهیم درمجلس اینزمان دوتیرگی میبود. چنانکه گفتیم کسانی ازنمایندگان «شریعت خواهی» مینمودند، و دیگران نیز ازترس همراهی نشان می‌دادند. پیروان حاجی‌شیخ فضل‌الله هواداری از دین را شمشیری ساخته، با آن زبان هر کسی را میبریدند. برای نمونه داستان پایین‌را مینویسم:

سه شنبه بیست و سوم اردیبهشت (یکم ربیع الثانی) در مجلس گفتگو ازقانون اساسی بمیان آمد، وچون گفته میشد تبریزیان شوریده وآنرا میخواهند سید محمدتقی هراتی که یکی ازپیروان بهبهانی بوده و بکوشش او نمایندگی دارالشوری یافته بود، واینزمان بحاجی شیخ فضل



پ ٦

این پیکره چون میرزا مصطفی آشتیانی را نشان میدهد آورده شده

نشستگان از دست راست : حاجی شیخ علی (شیخ العراقین) ، میرزا مصطفی . از ایستادگان آنکه در پشت سر شیخ العراقین ایستاده کسیست که بنام شیخ شیپور شناخته بوده ، دیگران ناشناخته اند .

الله گراییده هواداری ازدسته اومینمود دلیرانه چنین پاسخ داد:

«مامردم باید بدانیم که مسلمانیم و قانون ما قانون مقدس اسلام است، واین قانون اساسی قانونیست که باید امور یك مملکتی بروفق آن فیصل داده شود. ناچار باید با کمال دقت فصول و مواد آنرا بکرات حجج اسلامیه غوررسی نموده اگر ده هزار هم اجتماع کنند وخونها هم ریخته شود نباید راضی شد که بدون تطبیق وتحقیق قانونی مجری شود. حالا باید از حجج اسلامیه استدعا نمود که بلکه زودتر صرف وقت نموده این نظامنامه را تمام کنند».

کسانی از نمایندگان آذربایجان (تقیزاده وبرخی دیگر)، نقشه دربار وزیان وآسیب آنرا دریافتند وچون میبایست چاره را از تبریز خواهند چگونگی را بآنجا نوشتند واین، شورش اردیبهشت ماه راکه یکی از برجسته ترین پیش آمدهای تاریخ مشروطه است پدید آورد.

شورش اردیبهشت ماه (در تبریز)

در تبریز پس از بیرون کردن مجتهد ازشهر، داستان ارجدار دیگری رخ نداد. در آنجا نیز مردم چشم براه رسیدن قانون اساسی میداشتند، وچون زمینه آنرا اینان پیشنهاد کرده بودند بیشتر ازدیگر شهرها دلبستگی نشان میدادند. این را گفته‌ایم که در آن روزها بقانون بیشتراز اندازه ارج مینهادند، وانبوه آزادیخواهان چنین میپنداشتند که چون قانون بیرون آید وبدست مردم رسد، هرکسی بخواهش و آرزو آنرا پذیرفته بکار خواهد بست، وهرکس بایای خودرا شناخته از روی آن رفتار خواهد کرد. درکارهاییکه میکردند چنین میگفتند: «عجالتاً باید چنین کرد تا قانون اساسی بیاید وتکلیف هرکسی معین شود». از ساده دلی وخامی بدینسان خوش گمانی مینمودند.

از آنسوی چون در اینهنگام در بسیار جاها آشفتگی در میان میبود، و مردم از هر سو روبانجمن آذربایجان برگردانیده چاره میطلبیدند ـ چنانکه در همان روزها رشتیان چون حکمرانی ظفر السلطنه را نپذیرفته وآمدن اورا بگیلان نمیخواستند وباین نام شوریده بودند، باتلگراف از تبریز یاری میطلبیدند، وستمدیدگان ابراهیم آباد

ازقم باتلگراف داد میخواستند ـ انجمن این آشفتگیها را از نبودن‌قانون اساسی پنداشته ، وچاره را بودن آن میشمرد . آزادی خواهان نیزبهمان باور میبودند .

روز یکشنبه هفتم اردیبهشت (۱٤ ربیع‌الاول) یکدسته ازمردم که درحیاط انجمن گرد آمده بودند گفتگوی قانون اساسی را بمیان آورده خواستار گردیدند که انجمن‌آنرا از مجلس شوری بخواهد . انجمن‌خواهش ایشانرا پذیرفته تلگرافی بدارالشوری فرستاد .

در اینمیان یك دروغی درتبریز پراکنده‌گردید ، وآن اینکه‌قانون اساسی را یکماه است نوشته اند واز مجلس نیز گذشته ، ولی شاه نمی پذیرد ودستینه نمیگزارد . برخی میگفتند : میخواهند بخواهش اتابك آنرا دیگرگونه گردانند .

اینسخنان بآزادیخواهان گران افتاد ، واین بود روز سه شنبه نهم اردی بهشت (١٦ ربیع‌الاول) یك تلگراف بسیار درازی ، بمیانجیگری اتابك بشاه فرستادند ، که درآن پس از شمردن جانفشانیهای آذربایجان‌در راه نگهداری تاج وتخت ، خواهش پذیرفتن قانون اساسی ودستینه‌نهادن بآن راکردند .

فردای آن روز از تهران از نمایندگان تلگراف رسید که « قانون اساسی چند روز است بعد ازاتمام درکمیسیونی قرائت شده حال‌درمجلس عمومی خوانده میشود » . این پاسخ مایه آرامش مردم گردید .

لیکن در اینمیان نامه هایی از تهران رسید، که بدخواهی درباررا آگاهی میداد . اینها مایهٔ‌بیم گردید وپیشروان بهتردیدند که بجنبشی‌برخیزند ودر برابر دربار ایستاده جلونقشه‌آنراگیرند . در همان هنگام یك داستان دیگرپیش آمد که آزادیخواهان فرصت را از دست نداده وهمان را عنوان گرفته اندیشه خودرا بکار بستند .

چگونگی آنکه روزیکشنبه بیست ویکم اردیبهشت (۲۸ربیع‌الاول) تلگرافی از تهران رسید، بدینسان که همه علماء و پیشنمازان ونمایندگان انجمن سه ساعت بغروب مانده در تلگرافخانه باشند که «مطالب حضوری فوری داریم وآقایان‌حجج‌الاسلام طهران ووکلای دارالشورای کبری‌عموماً

درتلگرافخانه حاضر خواهند شد »

مردم ازاین تلگراف در شگفت شدند و بتکان آمدند. هر کسی گمان دیگری میبرد. وچون هنگام پسین رسید علما و پیشنمازان و سر دستگان درتلگرافخانه گرد آمدند، مردم نیز در حیاط انبوه شدند. از تهران تلگراف پایین رسید:

بعد از عرض سلام واحوالپرسی خدمت جنابان مستطابان آقایان حجج الاسلام وآقایان علماء اعلام واعضای انجمن محترم ملی دامت تأییداتهم دیروزاز زنجان تلگرافاً پرسیده بودندکه جناب آقای مجتهد دامت برکاته (۲۸)ماه وارد زنجان خواهند شد عقلای آنجاصلاح دراین دیده‌اندکه عموماً معظم له را محترماً بتبریز معاودت دهندوکلای آذربایجان چه تصویب مینمایند حضرات مستطابان آقایان حجج الاسلام دامت برکاتهم واین خادمان ملت متفقاً لازم دیدیم خاطر شریف آقایان حجج الاسلام وعلمای اعلام وآقایان ائمه جماعت واعضای انجمن محترم را مسبوق داریم که این قسم اعراض آقای مجتهد ازآذربایجان وتشریف فرمایی ایشان بطهران وقم بملاحظات عدیده‌که‌توضیح‌آن درخدمت عقلای قوم لازم نیست‌بکلی منافی مقصود خیرخواهان مملکت‌است شرافت بقعه شریفه حضرت معصومه‌که بالطبع جالب است اگراسباب‌خارجی‌هم محرک متنفذین‌قوم‌گردد دورنیست اجتماع آنهاباطراف واحوال خالی از اثر نباشد درموقعی‌که احتیاج تمام براتحاد قلوب واقوال داریم اختلاف کلمه واجتماع متشککین درمرکزایران باتقویت معنوی آن محل مقدس‌بعتبات عالیات ابداً صلاح نیست محض استحکام اساس‌مقدس مشروطیت‌که ترویج دین مبین است و ملاحظه شرافت ملت آذربایجانی برعموم مسلمین امروز فرض فوری است که دررفع هرقسم اختلاف به‌ترك هرنوع شخصیات راضی شده تشیید مبانی اتحاد را خدمت‌کنند لهذاجمعاً متمنی‌هستیم‌که جنابان آقایان عظام ازآنجا وماها ازاینجا ترتیبات مراجعت‌دادن آقای معظم‌له را فراهم بیاوریم (محمد اسماعیل)(مرتضوی) (محسن) (حسن) (حسین) (وکلای آذربایجان) (احقرمحمد الطباطبائی) (احقر عبدالله الموسوی بهبهانی) (شیخ ابراهیم وکیل زنجان)

تبریزیان از این تلگراف دل آزرده شدند. بازگشتن مجتهد نچیزی بود که تبریزیان بپذیرند. دارالشوری بیم میداشت که مجتهد در



پ ۷
میرزا علی اصغر خان اتابك

قم یا در عبدالعظیم نشیمن گیرد ، وبدخواهان مشروطه برسر او گرد آیند . تبریزیان بیم میداشتند که اگر باز گردد در شهر آشوب پدید آورد . چون آن نامه‌ها که گفتیم از تهران رسیده بود وآن اندیشه درمیان‌میبود درپاسخ تلگراف گفتگوی قانون اساسی‌را پیش کشیدند ، وپس از گفتو شنید بسیار که بامردم رفت وشور وخروشهایی که نموده شد پاسخ‌پایین را بتهران دادند :

حضور مبارك آقایان حجج الاسلام و وکلای آذربایجان دامت برکاتهم

تلگراف مبارك برای عموم علمای اعلام وقاطبه ملت‌که بازار ودکاکین را بسته ودرتلگراف خانه مبارکه حاضرند قرائت جواب عموم آقایان علما وملت خواستن قانون است مادامیکه قانوننامه را بطرف آذربایجان حرکت ندهند بازار و دکاکین باز نخواهدشد وازتلگراف خانه مبارکه بیرون نخواهیم رفت (انجمن‌ملی تبریز)

بدینسان شورش آغازید - شورشی که خواهیم دید یکماه بیشتر در میان میبود. مردم تاپاسی از شب گذشته در تلگرافخانه میبودند و سپس پراکنده شده بخانه های خود رفتند. ولی یکدسته را که صدتن کمابیش میبودند برای گرفتن پاسخ درآنجا گزاردند. سه ساعت ازشب گذشته تلگراف پایین رسید:

تلگراف جنابانعالی جواب سئوال ماها نیست قانون اساسی درمجلس قرائت میشود وعوض یك مجلس هرروز مجلس دیگری هم برای تصحیح تکمیل قانون باحضور آقایان حجج الاسلام وعلمای اعلام مرتب ومشغول است قانونی‌که سعادت ابدی مملکت را تأمین خواهد کرد با این عجله واصرار مرتب نمیشود هیجان عمومی وبستن بازار ودکاکین صورت لزوم ندارد مجلس مقدس درادای تکلیف خود بقدری ساعی ومجد است که احتیاج باین قسم اقدامات نیست مقصود از مزاحمت جنابان مستطابان آقایان حجج الاسلام وعلمای اعلام واعضای انجمن‌محترم القاء ضرورت معاودت دادن جناب آقای مجتهد دامت برکاته بود والبته عقلای آذربایجان ملتفت این نکته هستند که اگر این مطلب اهمیت فوق العاده نداشت جمعی باینجا حاضر نشده و شمارا هم زحمت نمیدادیم حال‌که جواب مستقیم داده نمی شود و وقت هم منقضی شده است جنابان مستطابان عالی را باختلاف اراه عوام گذاشته ورفتیم (سید عبدالله بهبهانی) (سید محمد طباطبائی) (احقر فضل الله نوری) (مرتضوی) (محمداسماعیل) (وکلای آذربایجان) (وکیل زنجان)

فردا دوشنبه بادستور انجمن بازارها را باز نکردند، و همه مردم رو بتلگرافخانه آورده در آنجا گرد شدند. حیاط تلگرافخانه پرگردیده مردم به پشت بامها هم رفتند. نخست تلگراف پایین را برای نمایندگان آذربایجان بتهران فرستادند:

خدمت آقایان فخام وکلاء ملت آذربایجان دامت توفیقاتهم مکرر درباب قانون اساسی عرض وهیجان ملت را اظهار داشتیم مسامحه کردید بالاخره بجایی

منتهی شدکه عموم ملت بستوه آمده ازکسب وتجارت خود تعطیل وبازار را بسته تمام علماء واعیان وتجار و اصناف و عموم اهالی در تلگرافخانه جمع و منتظر جنابانعالی هستیم‌که معجلا بتلگراف‌خانه تشریف بیاورید (انجمن ملی تبریز)

چون مردم دسته دسته میآمدند و میرفتند ناطقان بسخن پرداخته معنی قانون اساسی وسودهای آنرا باز مینمودند و چنین میگفتند : هر کشوری باید یك قانون اساسی دارد . هر مردمی که یك قانونی ندارند در دیده دیگران «وحشی» شمرده شوند . هشت ماه است ما رنج کشیده وهمیشه چشم براه قانون اساسی دوخته‌ایم وکنون چنین پیداست که‌قانونی که نوشته بودند پس ازرسیدن اتابك باز داشته اند وچنین میخواهند که آنرا دیگر گردانند . ما تا قانون اساسی را نگیریم‌کارها بسامان‌نخواهد بود وهرکسی بایای خودرا نخواهد شناخت. تاقانون اساسی را ندهند مابايد بازارها را باز نکنیم واز ایستادگی بکنار نرویم.

از اینگونه سخنان بمردم میگفتند ، و چون گفتگو این بودکه اگر تایکماه نیز قانون اساسی نرسد بازارها را باز نکنند وبهمینگونه بهمه شهرهای دیگرآگاهی دادند، بپاس حال بینوایان چنین نهادندکه هر که را شاگردی یاکارگری بوده همچنان مزد آنان را بپردازد وهرکه را همسایه بیچیزیست دستگیری ازو دریغ نگوید .

امروز شاگردان دبستانها نیز بابیرق سرخی بدست، سرود خوانان میآمدند وپس از نمایش باز میگشتند .

امروز در تهران گذشته از چند تن نمایندهٔ آذربایجان ، وگذشته از وثوق الدوله ، صنیع الدوله رئیس مجلس بتلگرافخانه آمده بود وهمه روز را گفتگو درمیانه میرفت .

دو سخنی میانه تبریز و تهران

امروز راستی را چخشی میانه تبریز و تهران میرفت . آنان‌که در تلگرافخانه تهران میبودند دولت‌را بیگناه نشان داده وجایی برای بیم ندیده واین رفتار تبریز را بی انگیزه میشماردند ، وچنین میگفتند : بایدقانون اساسی بحال خود از مجلس بگذرد ونباید دربارهٔ آن شتاب نمود .اینان که در تلگرافخانه تبریز میبودند پاسخ میدادند که در باره قانون

اساسی بیبهایی هست وباید دربارهٔ آن شتاب داشت. هر دو سو بروی گفتهٔ خود پامیفشردند واز تهران تندی‌نیز مینمودند. تلگرافهارا دراینجا می‌آوریم:

از تبریز پیام فرستادند:

خدمت ذیسعادت آقایان وکلاء محترم آذربایجان دامت اجلالهم درتلگراف دیروز عرض نمودیم حالیه هم عموم آقایان علماء اعلام مد ظلهم‌العالی وعموم ملت درتلگرافخانه مبارکه نشسته جداً ومصراًمطالبه قانون اساسی راکه مدتها است وعده میفرمایند مینماییم و صراحتاً عرض مینماییم این مطالبه و این اجتماع عمومی که هست دخلی‌باجتماعهای سابقه ندارد وتأخیر مرحمت شدن قانون اساسی بهیچوجه مصلحت نیست وخدای نخواسته اگر بازهم تأخیر شود نتیجه او وخیم خواهد شد عذر وفرمایش غیرموجه هم ابداً مسموع نخواهدشد جمیع بازار ودکاکین بسته امورات تعطیل منتظر مرحمت قانون اساسی هستیم (انجمن ملی تبریز)

از تهران پاسخ دراز پایین را دادند:

دیروز عصر وکلای محترم آذربایجان برای مخابره مطلبی اعضاء انجمن محترم تبریز را بتلگرافخانه دعوت کرده بودند وبعد ازمخابره مطلب معلوم شد با اینکه وکلای آذربایجان وسایر اعضاء مجلس شورای ملی یقین راسخ داشتند که بعد ازمخابره چند روزقبل ونصایح ومواعظی که بادلایل وبراهین تلگرافاً باعضاء انجمن محترم اظهار داشته اند اقل تاچندی‌بعضی اقدامات بخاطر اهالی‌آذربایجان خطور نخواهدکرد باکمال سکون وطمأنینه خاطر منتظر نتیجه اقدامات مجلس شورای ملی درتتمیم قانون اساسی و ترتیب قوانین دستور العمل‌حکام وتنظیمات ادارات وغیره‌خواهند بود ولی‌برخلاف انتظارمعلوم میشود ازدیروز باز اهالی بازار ودکاکین را بسته وبرای مطالبه تکمیل قانون اساسی درتلگرافخانه ازدحامی دارند این خبر باعدم انتظار مجلس شورای ملی وفرط اشتغال بترتیب قانون اساسی وسایرمهمات فوق‌العاده مایه تعجب وحیرت شد بالاخره این اقدام وحرکات غیر مترقب براین‌محمول شدکه شاید جزئیات وخصوصیات قانون اساسی درنظر اهالی آذربایجان درست‌معلوم ومکشوف نیست ولازم شدکه دراین تلگراف تایك اندازه کیفیات وتقسیمات جزئیه قانون اساسی تشریح شود و موانعیکه برای پیشرفت آن جزئیات بااین عجله‌وشتاب درمیان‌است تصریحاً اظهارشود تابدانندکه مجلس شورای



پ ۸
حاجی میرزا ابراهیم آقا
(آنکه با کلاه پهلویش نشسته شناخته نیست)

ملی ابداً در این موضوع کوتاهی واهمالی نکرده اگر وقایعی که مجلس ملاحظه کرده رعایت نمیشد شاید ترتیب تکمیل قانون اساسی در مملکت ما باوضاع حالیه مشکل بلکه محال مینمود اولا باید اهالی محترم آذربایجان بدانندکه بعداز وضع فصولی که درقانون اساسی مجلس شورای ملی بصحه همایونی موشح شده قسمت عمده

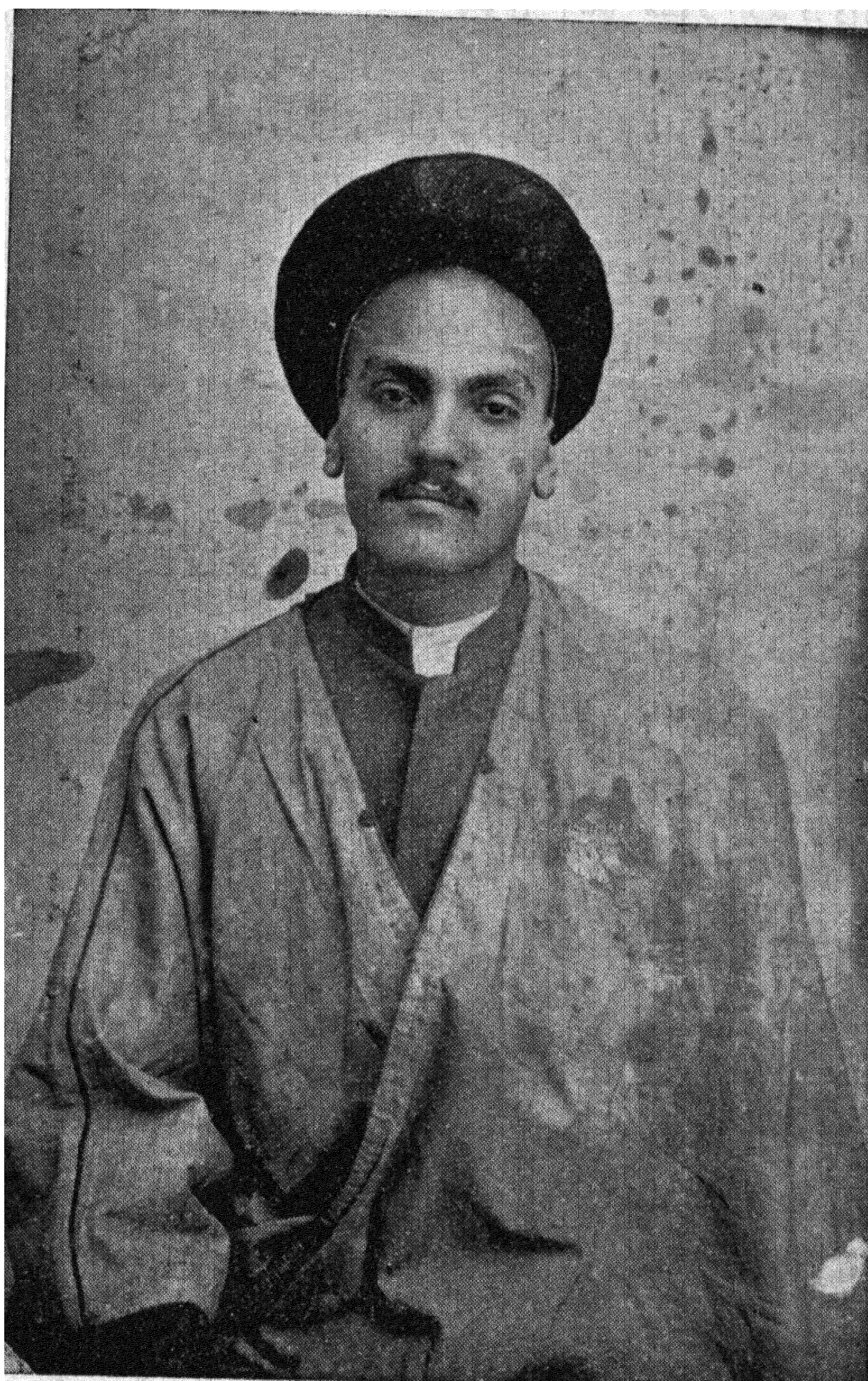
ازبقیه آن‌که اهمیت فوق العاده دارد بلکه روح وحقیقت قانون اساسی همانست قسمتی‌است‌که راجع‌بحقوق عمومی ملیه وترتیب‌قضاوت ومحاکمات عدلیه است و در ضمن این قسمت مطالب اساسیه و مهمی است‌که صرف نظر وسکوت از آنها در حقیقت صرف نظر وسکوت از تمام قوانین اساسی یعنی اگرآن مطالب در قانون اساسی درج نشود میتوان گفت باید ازقانون اساسی صرف نظر کرد و بهمان مقدار که درقانـون مجلس شورای‌ملی نوشته شده قناعت نمود ودر این دوقسمت مطالب وفصولی است که درنظر اشخاص‌که بحقایق اسرار شرع مطاع واقف نیستند سهل قبول بنظر نمی‌آید مجلس شورای ملی از اول ایـن نکته را درنظر داشت که بـاوجود معاندین قوی ودشمنهای اجنبی وخانگی که برای این مشروع مقدس داریم دشمن زیـاد کردن ازطریقه عقل خـارج وجلب قلوب عامهٔ مردم از شرایط عاقبت بینی ومآل اندیشی است این ملاحظه مهم مجلس را مجبورکرد که ازوضع وانتشار این قانون از بهانه دادن بدست بعضی کوتاه نظران که از اعماق مطالب بکلی بی خبر وبرای اجرای مقاصـد خود بظواهر امورتوسل‌میجویند احترازکند این بودکه ازچندروز قبل ازروزی که درتلگراف خانه باعضاء انجمن مخابره حضوری شد مجلس مرکب از بزرگان حجج‌الاسلام ومحققین علماء اعلام دارالخلافه ودانشمندان وکلاء آذربایجان وطهران تشکیل‌داده شده وهرروز چندساعت درمواد قانون اساسی باکمال بی‌غرضی ودقت فوق‌العاده مباحثه علنی میشود وبواسطه دقت امر واهمیت موضوع هرروز بیش از دوسه ماده ازتحت نظرمباحثه خارج نمیشود و مخصوصاً درمجلس مزبور تمام مصالح و فوائدی که نتیجهٔ وضع این قانون است بحث وایراد میشود وانصافاً علماء اعلام باکمال جدوجهد مشغول تصحیح عبارات قانون هستندکه معانی وحقایقی‌که مقصود است بـالفاظی که درانظار عوام ومعاندین این اساس مقدس موهم نباشد تعبیر شود ودور نبود اگر بعضی موانع وعوائق خارجه ازقبیل انقلابات ولایات وفساد طلبی بعضی فتنه جویان معادله نمیکرد تاکنون قانون اساسی تکمیل وبصحه مقدسه همایونی‌نیزرسیده بود ولی باکمال تأسف دیده‌میشودکه هروقت‌اعضاء مجلس شورای ملی بـاهزار زحمت مجلس برای انجام این امر فراهـم میکنند وصول خبرفتنه ازیکی اطراف زحمات‌را باطل وحواس را متفرق میکند مثل اینکه دیروز در موقعیکه ابداً انتظار این مقدمه نبود خبر تبریز رسید و وکلاء محترم را

امروز بآمدن تلگراف خانه مجبورکرد بالجمله باید دانست اگر باعضاء انجمن تبریز وسایرا هالی آذربایجان القاء شده است که تأخیرقانون اساسی من باب عدم مساعدت دولت یاشخص سلطنت است بتمام نوامیس مقدسه الهیه سوگند یاد میشود که تا این ساعت ابداً عدم مساعدت در این موضوع بخصوص ازامناء دولت مشاهده نشده بلکه یقین ثابت برای اعضای مجلس حاصل است که هروقت فصول قانون اساسی درمجلس تصویب وبه پیشگاه همایون فرستاده شود بعد ازاقل مدتی بصحه همایون خواهد رسید وابداً ازطرف قرین الشرف همیونی مضایقه و تأمل نخواهد رفت والبته اگرمضایقت ازآن طرف احساس میشود مخفی ومستور نخواهد ماند آنوقت اهالی آذربایجان نیز دراین قبیل اقدامات مشتوم ومطعون نخواهند بود پس علت تأخیر غیرازهمین ملاحظات دقیقه ومهمه مجلس محترم چیز دیگرنیست وگمان میکنیم اگر اهالی آذربایجان هم با نظر صائب وفکر دور اندیش درقیاء امور نظر کنند این ملاحظات مجلس را تصویب خواهندکرد ومساعی مجلس محترم درحفظ استقبال واستقلال ملی درنظرآنها باین قبیل اقدامات مجزی نخواهد شد دیگر آنکه خدای نخواسته مقرر شود اهالی آذربایجان خودرا مکلف برعایت نکات مشروعه فوق ندانسته درچنین مطلب مهم که بانواع مشکلات و ملاحظات شرعیه واحتمالیه محاط است مجبوریت حفظ احتیاطرا احساس نکنند چون مجلس شورای ملی که امروز مرکز اختیارات وادارات است نمیتواند فقط بارعایت میل وسلیقه یکقطعه ایران ملاحظات کلیه را ترک کند معذور است از اینکه نظر بازدحام تبریز سعادت استقبال وموجبات استقلال کلیه ایران را درخطر اندازد وهر گاه چنانچه مخل آتیه وانتظارات این مقصود مورد ندارد باید انجمن محترم اهالی غیرت مند آذربایجان را بمواعظ حسنه و قول لین اقناع کنند ویك چندی باعضاء مجلس شورای ملی وقت وفرصت بدهندکه شاید بخواست خداوند بمعاینه نتیجه زحمات خودموفق وبهره مند شوند یحیی (مرتضی قلی) (مستشارالدوله) (شرف الدوله) (وثوق الدوله) (میرزا آقا) (محمد) (احسن الدوله)

این تلگراف که هنگام نیمروز بپایان رسید و بدست مردم داده شد به تبریزیان خوش نیفتاد وبآن گردن ننهادند ، وبرای آنکه ایستادگی خود را نشان دهند چادر بزرگی آورده درحیاط تلگرافخانه برپا کردند

نیز چادر هایی درحیاط توپخانه‌که پهلوی آنجا میبود بلندگردانیدند مجاهدان اطاقهایی را برای خود برگزیدند وفرش گستردند . پیشوران هردسته‌ای برای خود سماور وقلیان ودیگر افزارهایی ازخانه آوردند . برای آنکه ایستادگی خودرا بطهران بفهمانند پیام پایین را فرستادند:

خدمت وکلای محترم خودمان زحمت میدهیم تلگراف مبسوط مفصل جنابانعالی زیارت شد واز اینکه ترتیب تدوین وتصحیح قانون اساسی را شرح فرموده‌اید نهایت تشکر را حاصل نمودیم معلوم میشود ملت آذربایجان را اینقدر بلید ونفهم بجا آورده اند که آنچه را خواسته ومستدعی شده اند ازروی نفهمی وعدم اطلاع بوده جادارد که باین حسن‌ظن جنابانعالی‌نسبت بموکلین خودتان تحسین وتمجید کنیم وحال آنکه ملت آذربایجان با این هیجان عمومی تمام نقاط مملکت شکر خدارا چنان درروی نقشه صحیح حرکت کرده اند که مورد تعجب وتحسین تمام عقلا و سیاسیون واقع شده اند و بحمدالله تعالی تاامروز اتفاقی نشده که موجب انفعال و سرافکندگی وکلاء محترم خودمان گردد با این مقدمات هیچ انتظار زیارت چنین بی‌مهری از وکلاء محترم خودمان نداشتیم وچون برای نیل مقصود ازهمه چیزمان صرف نظرکرده ومتحمل همه نوع ناملایمات شده ایم باز قوهٔ تحمل وطاقت صبوری داریم لیکن خواستن قانون اساسی را امروز برای خودمان ذخیرهٔ سعادت و نیکبختی ملت ومملکت دانسته باکمال عجز و انکسار خواهانیم اصرار هم نداریم که همین حالا تمام شده وبصحه همایونی موشح شود واگر بعد ازاین مدت اطاله باز امرار وقت لازم دارد عرض نداریم تاهر مدتی برای تتمیم قانون اساسی وقت لازم باشد عموم ملت آذربایجان هم از تمامی امورات شخصی وغیره تعطیل کرده در تلگرافخانه دولت وتوپخانه مبارکه که حریم آنست وفعلا مشغول چادر زدن هستیم نشسته منتظر اتمام وامضاء قانون اساسی خواهیم بود واینکه پارهٔ اتفاقات ووقایع را مانع تتمیم قانون قرارمیدهند اگر بامعان نظر ملاحظه فرمایید همه حوادث واقعه و انقلابات بواسطه تأخیر قانون اساسی وعدم تعیین تکالیف عامه بوده‌که هیچکس قانوناً محکوم بحدودمعین نبوده محض اینکه این نوع تعطیل وهیجان عمومی وتحصن ملت درتلگرافخانه مبارکه واطراف آن تعبیر باغتشاش وبلوائی درمجلس محترم دارالشوری کبرای ملی نشود صریحاً عرض میکنیم تاهرمدتی که این ملت بیچاره تعطیل ازکارکرده



پ ۹

سید حسن تقیزاده

ودر تلگرافخانه خواهندبود بهیچ وجه من‌الوجوه حرکات واتفاق نامناسبی رونخواهد داد اما درتعطیل نظامنامه انجمنهای ایالتی‌که مدتی است تمام شده و هنوز بصحه همیونی موشح نشده‌چه میفرمایید علت تأخیر آن چیست وچرا باید وزراء عظام درامضا وصحهٔ همایونی آن این همه تعلل و تسامح فرمایند این آخرین عرضی

است که عرضه میداریم تاقانون اساسی ونظامنامه انجمن های ایالتی بامضاء دولت نرسد ازتعطیل وهیجان مظلومانه منصرف نخواهیم شد (عموم ملت آذربایجان)

از تهران پاسخ پایین رسید:

مقصود از تلگراف مفصل امروز خدا نخواسته نسبت نقصان فهم بموکلین محترم وارد آوردن نبود غرض اصلی توضیح وتشریح جهات اطاله تصحیح قانون اساسی بود که محض احتراز ازسوء شهرتی که درباب قانون اساسی باطراف سرایت کرده بود لابد آقایان علمای اعلام بمداقه کامل هریك ازمواد آنرا به‌تحت نظر میآورند به‌تفصیلی که امروز صبح عرض شد درباب نظامنامه انجمن ایالتی مطلقاً اهمال ومسامحه ازطرف دولت ملحوظ نیست سه چهار روز بیش نیست که قرائت چهارم آن نظامنامه تمام شده بصحه فرستاده‌شده است مجلس وزراء باجهد تمام مشغول رؤیت آنست انشاء الله تادوسه روز از صحه همایونی میگذرد وعلاوه براینها کمسیونی دیگر هرروز درمجلس مشغول تصحیح نظامنامه حکام است که مرکب ازپانزده ماده است حسن رفتار ملت آذربایجان دراین مدت چنانکه موجب تحسین وتمجید عموم بوده باعث تشکر وسربلندی وکلای آذربایجان شده است غالبا عرایض مجدانه خادمان ملت در اسکات هیجان عمومی و رفع اغتشاشات محض حفظ این شرافت و امتیازی که آذربایجان کسب نموده است بوده نخواسته‌ایم ونمیخواهیم که چنین افتخار بزرگ را بسهولت ازدست دهیم ودراین موقع هم اطمینان کامل برنجابت ملت محترم آذربایجان داریم هیچوقت علویت وشرف مقصود خودشان را هرگز به‌پستیهای اغتشاشات عادیه مشوب و مکدر نخواهند کرد لیکن مادامیکه اهالی تبریز دست ازکسب وکار خودکشیده دراطراف تلگراف خانه سرگردان بمانند بدیهی است حسیات وکالت ومقتضیات نگرانی از طرف مجلس ودولت فراغت خاطری درهیئت وکلاء نخواهد گذاشت که باحواس جمع مشغول خدمات محوله باشند ولابد عوض اشتغال به‌تنظیم وتدوین نظامنامه ها باید درتلگرافخانه بالتماس والتجاء امرار وقت شود اگر این ترتیب صرفه و صلاح عمومی را تأمین مینمایند ماهم عرض نداریم الساعه مرخص شده برویم که اسباب تسریع وتتمیم فرمایشات راجعه بنظام نامهارا تدارك نماییم التماس آخر این است که اهالی محترم هم باما همراهی نموده بیجهة پریشانی حواس وافکاررا باعث نشوند (وکلای آذربایجان)

پس ازخواندن این تلگراف کسانی ازسردستگان بدگمان گردیده پنداشتند که آن تلگرافها از نمایندگان آذربایجان نیست و گمان کردند درباریان خود این پاسخهارا نوشته وبنام نمایندگان یاکسان دیگری از پیشروان آزادی بتلگرافچی میدهند واو باسیم به تبریز میرساند، وآنچه بدگمانی ایشان را بیشتر میگردانید این بود که در تلگراف باز پسین نامهای نمایندگان یاد نشده بود. نیز از نیامدن تقی زاده بتلگرافخانهو از کناره جویی سعدالدوله درشگفت‌میبودند. باتلگراف اینها راپرسیدند و پاسخ رسید تقیزاده اندك ناخوشی میدارد و سعدالدوله خود کناره جسته است.

امروز کسانی از مجاهدان و دیگران نوشته هایی نوشته و بچاپ رسانیده ومیان مردم می‌پراکندند، ودر یکی از آنها چنین گفته میشد: «اگر قانون اساسی باید بامضاء علما برسد خیلی چیزها هست که باید بامضاء علماء برسد که آنها نسبت بقانون حکم اصل را دارد وقانون فرع آنست ..» خواستشان پادشاهی‌محمد علیمیرزا بود که میگفتند پس‌میباید آن نیز با پرگی از علماء باشد. میگفتند: اگر ما میخواهیم حکومت «مشروعه» باشد باید آنرا از ریشه درست گردانیم.

از تهران نمایندگان پا فشاری نموده پاسخ میطلبیدند، و چنین میخواستند که تبریزیان از بدگمانی که بمحمد علیمیرزا واتابك میداشتند درگذرند، وبازار بازگردیده مردم پی‌کار خود روند. لیکن تبریزیان همچنان‌ایستادگی مینمودند تابدینسان روز بپایان آمد.

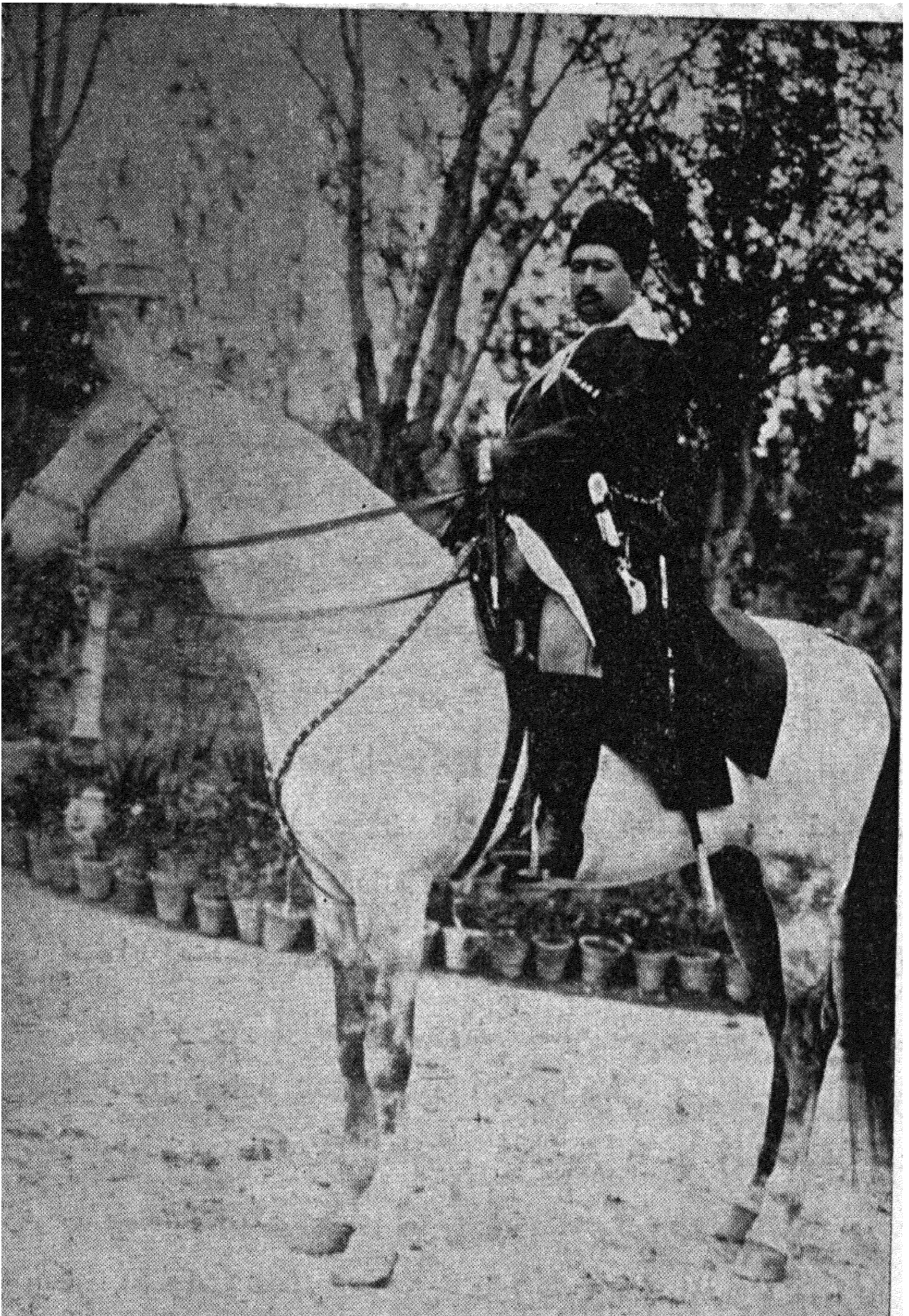
پافشاری تبریز

فردا سه شنبه همچنان مردم رو بتلگرافخانه آوردند، و چون چادریکه بر پا کرده بودند کوچك میبود و آنهمه مردم را از باران که پیاپی میبارید نگه نمیداشت، باربران چادر بزرگی را که حاجی محمد قلی‌نامی ازبازرگانان برای روضه خوانیهای خود میداشت، آورده برپاکردند. امروز تلگراف پایین را بتهران برای نمایندگان آذربایجان فرستادند:

خدمت جنابان آقایان‌وکلای‌محترم آذربایجان بانهایت احترام عرض میکنیم ازدیروز تابحال آنچه را تصور فرمایید اقدامات لازم بهرلسان وبیان بملت عرضه

شد هیچ تدبیر درمقابل اراده عمومی منتج نتیجه نشد مخصوصاً لایحه قریب باین مضمون نوشته باعضاء انجمن داده اندکه دراین مدت هر چه شما وکلای محترم بملت فرموده‌اید وصلاح دانسته‌اید تمرد ازقبول فرمایشات مقرره نکرده‌ایم تا جان داریم باقتضاء انسانیت ووکالتی که داده‌ایم تحاشی وتمرد نخواهیم داشت ولیکن دراین چندروز اخیره برما ملت ثابت شده و قراین خارجی هم بخوبی معلوم میدارد که عرایض شما اعضاء انجمن هم درطهران پیشرفت ندارد زیرا تا بامروز درهرقسم مطلبی‌که بتوسط وکلای‌محترم آذربایجان بجاهای لازم معروض داشته‌اید ابداً اعتنائی نکرده اند بلکه قابل استماع ندانسته اند وماملت نمی‌فهمیم معنی‌مجلس دارالشوای کبری وانجمنهای ایالتی چیست بالجمله صریحاً عرض میکنیم تا قانون اساسی بامضاء دولت وشخص سلطنت نرسیده از تعطیل عموم منصرف نخواهیم شد وازشما وکلای خودمانهم استدعای مخصوص داریم‌دیگردراین مسئله تجدیدمطلب نفرموده و برخودتان زحمت‌ندهید انتهی حالا بااین ترتیب که عرض شد بحقوق اسلامیت‌وهمه انبیاء واولیاء قسم است‌که اسکات اهالی‌ومتقاعدکردن عامه ازقدرت این بندگان خارج است از جنابان عالی مستدعی هستیم تفضلا اقدام صحیحی بفرمایید این مطلب را هم بدانید اهالی تهیه ماهانه برای خودشان کرده وآناً فاناً مشغول استحکام اساس تحصن ومطالبه قانون اساسی میباشند چه ضرر دارد مجلس دارالشوری و اولیاء دولت وضع حالیه شهروهیجان عامه را محرمانه ازتلگرافخانه سئوال فرمایید تامعلوم شود آنچه را عرض کرده ایم عشری ازاعشار ازهزاریك ماوقع نیست دیگررأی واختیار باجنابانعالی است وفعلا ازاین بندگان غیر ازعرض مستدعیات ملت کاری ساخته نیست زیرا وعده ونوید این مدت یکمرتبه وبکلی اعتبارات بندگانرا درپیش‌ملت برده وروی اظهار هیچ گونه مطلبی بملت‌نداریم وچون درتلگراف حضوری‌دیروز فرموده بودیدکه مجلس دارالشوری برای رعایت سلیقه و مسلك یکقطعه ایران از ملاحظات عمومی صرف نظر نمیتواند بکندجواب ملت این است‌که مگر ملت آذربایجان دراقدامات خودشان ملاحظه صرفه‌خود را داشته اند یاخدای نکرده سایراهالی نقاط ممالك محروسهٔ ایران را در مستدعیات خودشان سهیم‌وشریك ندانسته‌اند که مجلس دارالشوری این نسبت را بآذربایجانی بدهند (انجمن ملی تبریز)

امروز انبوهی مردم بیشتر میبود ، چندانکه‌تلگرافخانه و توپخانه



پ ۱۰

محمد علیمیرزا در رخت قزاقی

وآن پیرامونها بابزرگی و فراخی که میداشت تنگ درمیآمد، وناگزیر گردیدند خانه ای را در همسایگی که تهی میبود از دارنده اش پرگ خواهند وفرش گسترانیده نشیمنگاه مردم گردانند .

امروز گذشته از انجمن ایالتی، بازرگانان و پیشنمازان، هر دسته ای جداگانه تلگراف بنمایندگان فرستادند. در حیاطها مردم دسته دسته آمده ومیرفتند، ودرمیانه کسانی از واعظان ودیگران سخن میراندند هنگام نیمروز تلگراف پایین از تهران رسید:

علت تأخیر قانون اساسی را ده روز است مشروحا عرض کردیم که کمسیونی منتخب شده دوماه تمام مشغول ترتیب آن شد درثانی کمسیونی دیگر چند روز بتنقیح آن مشغول گشت لیکن چندماده آن شرعاً جای تأمل‌بود لهذا کمسیونی ثانی مرکب ازآقایان حجج الاسلام وچند نفر دیگر از علمای اعلام و دانشمندان وکلای آذربایجان وغیره چند روزاست به‌تطبیق آن باموازین شرعیه سعی وجهد دارند اگرمقصود ازوضع قانون این است‌که لایجری بماند سهل است مجلس را (متهم) بعدم اعتناء شرع مطهرنمایند صریح بفرمایید(؟) همین امروزمداخله بآقایان علمای اعلام را قطع نموده بصحهٔ همایونی برسانیم اگر استفاده ازقوانین منحصر بتأمین اجراست باسوء شهرتی که مسبوق شده است قبل از تطبیق با قوانین شرع‌مقدس چنین قانونی درمملکت اسلام هرگز بموقع اجرا نخواهد رسید پس تکلیف قطعی مارا معین فرمایید یاهیجان عمومی ساکت شده اهالی بسرکار خود رفته امان دهندبسرفرصت هم‌بشود(؟) بعجله آقایان علمای اعلام تکلیف خود را ادا کنند و این سوء شهرت مرتفع گردد ویا صراحتاً عدم لزوم مطابقت آنرا باشرع انوریان وامرفرمایند فوراً اطاعت‌کرده امروز بامضاء همیونی بفرستیم حاضرین تلگرافخانه (امام جمعه) (مستشارالدوله) (محمد اسماعیل)

بعلما وبازرگانان نیزپاسخی نزدیك باین رسید. این تلگرافها بخشم تبریزیان افزود. چه اینان از همان میترسیدند که قانون اساسی بدست علما افتدکه یا آنرا تباه‌گردانیده یك قانون بسیار بی‌ارجی بیرون دهند، و یا دو تیرگی بمیان انداخته بهانه بدست دولت اندازند.

این بود بخروش وناخشنودی برخاسته چنین‌میگفتند: « مگرملت قانون مذهبی و عبادات از دولت میخواهد که محتاج مباحثات علمی باشد. ما قانون اساسی سلطنتی مشروطه ای را که در میان تمام‌دولتهای مشروطه مجریست میخواهیم. قانون شرع را درهزار وسیصد و اند سال پیش پیغمبر ما آورده ودر دست داریم..»

این سخنانی بود که از سردستگان می‌تراوید وبا زبان واعظان بمردم گفته میشد. این معنایش بکنار نهادن «شریعت» میبود. ولی واعظان ویابسیاری از دیگران این را نمی فهمیدند و نا فهمیده بزبان میآوردند. اینان بمشروطه و قانون دلبستگی پیدا کرده آنرا میخواستند. ولی از شریعت نیز چشم نپوشیده بودند.

اما پیشنمازان که این زمان بامشروطه خواهان همراهی مینمودند وتلگراف برای طلبیدن قانون اساسی بتهران میفرستادند، بیشتر ایشان معنی مشروطه را نمیفهمیدند ودلبستگی هم بآن نمیداشتند. چون این زمان حاجی میرزا حسن ودیگر مجتهدان از میان رفته ومیدان برای اینان باز شده بود از آن خشنود میبودند، و همینکه رو آوردن مردم را بسوی خود میدیدند بسیار شادمان میگردیدند و هر چه آنان میخواستند بکار می‌بستند. آن تلگرافها را آزادیخواهان مینوشتند واینان بی‌آنکه معنی درست مشروطه وقانون اساسی را بدانند، تنها بپاس آنکه دررده علما شمرده شوند آنرا مهر میکردند.

امروز شاد روان ثقة الاسلام نیز بتلگرافخانه آمد، و او نیز سخنانی بدینسان گفت: «مقصود از قانون اختراع شرع تازه ای نیست. قانون شریعت محمدیه منسوخ نمیشود و جز حجج الاسلام و علمای اعلام کسی حق ندارد در آن باب دخالت کند، در این باب قانون نوشته نخواهد شد. احکام شرعیه همانست که هست و تا انقراض عالم مستمر خواهد شد. آنچه ملت میخواهد و وکلای ملت در تحت نظارت حجج‌الاسلام تهران میخواهند برای آن قانونی گزارند قانون سیاسی وملکی است. از قبیل تعیین حقوق سلطنت وتشخیص حدود حکام وقرار دولت بادول خارجه ومنع تقلبات و تعدیات و حفظ حقوق تبعه ایران و مالیات وغیره که دراین باب حجج الاسلام تهران نیز با علما و وکلای اطراف سعی بلیغ دارند که اگر در آن باب نیز امری راجع بشریعت مطهره باشد باشریعت تطبیق نمایند ...»

این با آنچه اندیشه پیشروان آزادی ـ بویژه اروپا دیدگان ایشان ـ میبود جدایی میداشت. این همانست که گفتیم آخوند خراسانی

وحاجی شیخ مازندرانی میگفتند. نیز گفتیم که اینان از معنی درست مشروطه واز ناسازگاری که آن با «شریعت» خواستی داشت آگاه نمیبودند.

سالها در ایران یك «حکومت عرفی» ویك «شریعت» باهم بوده ودو دستگاه باهم بسر برده بود. اینان مشروطه را بجای «حکومت عرفی» گزارده چنین میپنداشتند که «شریعت» بااین نیز خواهد ماند و باهم بسر خواهند برد.

انجمن ایالتی برای آنکه ایستادگی تبریزیان بروی گفته خودشان وپافشاری آنان را بتهران بفهماند تلگراف پایین را فرستاد:

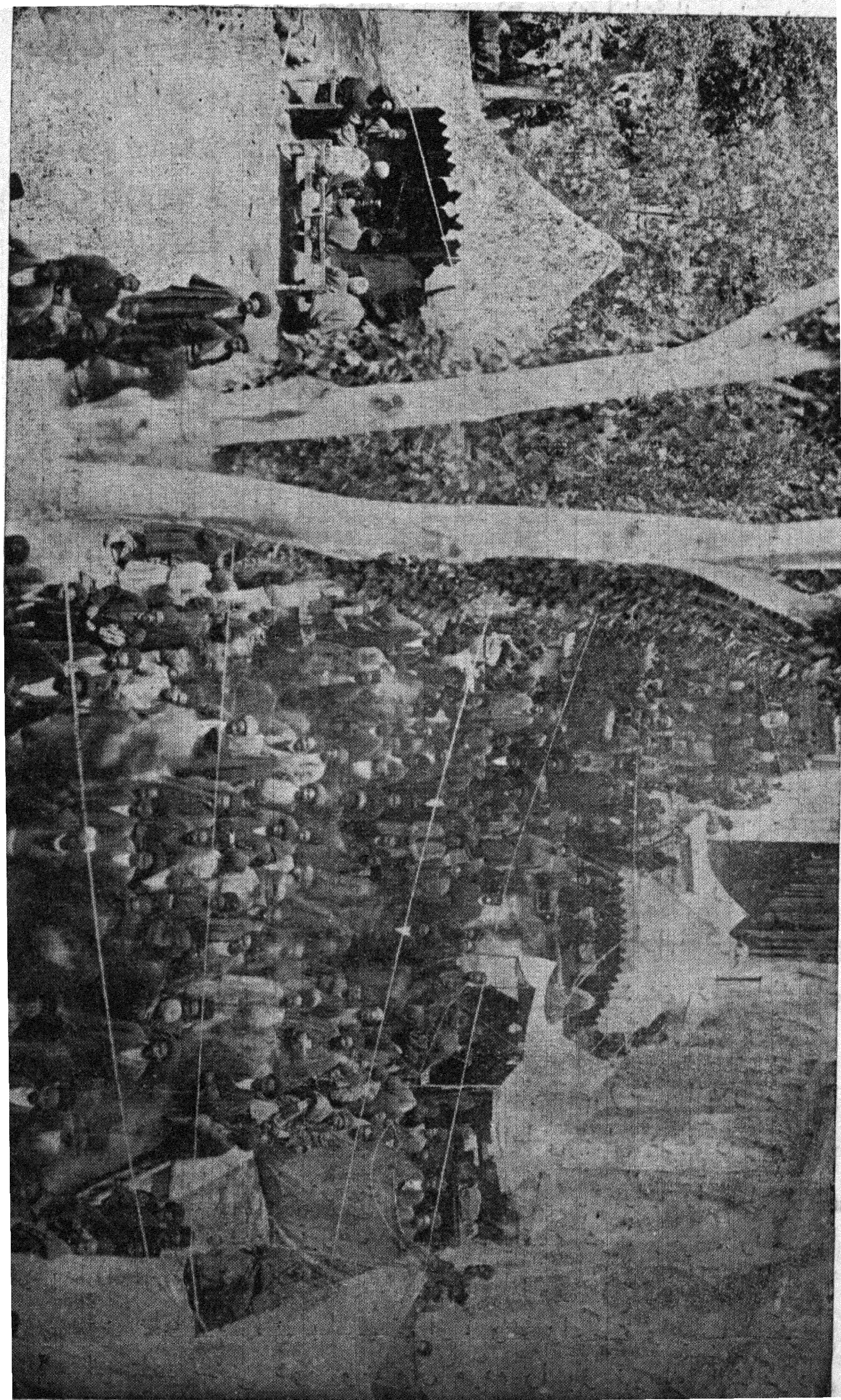
مفهوم تلگرافات جنابانعالی براین است که ازبرای اتمام قانون اساسی چند روز استمهال شود بسیار خوب عموم ملت عرض میکنند تاچند روز قانون اساسی تمام و بصحه مبارکه اعلیحضرت همایونی خواهد رسید معین وتصریح فرمایید که عموماً درتلگرافخانه بکمال سکوت وآرام نشسته منتظر شوند وبجنابانعالی هم درد سرندهند تااینکه قانون اساسی را تمام نموده وبصحه مبارکه رسانیده بملت برسانید آسوده شوند (انجمن ملی تبریز)

همچنین اعیانها وشاهزادگان هردسته ای جداگانه تلگرافی فرستادند وسختی شورش را آگاهی دادند. امروز تلگراف از اسپهان رسید که درآنجا نیز مردم شوریده وبتلگرافخانه آمده باتبریز همآوازی میکنند.

روز چهار شنبه بیست و چهارم اردی بهشت (دوم ربیع الثانی همچنان بازارها بسته ومردم در تلگرافخانه وآن پیرامونها گرد میبودند وچشم براه تلگراف تهران میداشتند. انجمن پیام زیرین را بنمایندگان فرستاده آنان را بتلگرافخانه خواست:

خدمت وکلای محترم آذربایجان دامت تائیداتهم (دستی ازدور بر آتش دارید) انقلاب وهیجان عمومی درمطالبه قانون اساسی باعلی درجه رسیده جواب تلگراف دیروز را تا بحال مرحمت نفرموده اید تأخیر جواب را حمل برعدم اعتناء میکنند مستدعی آنکه تشریف فرمای تلگرافخانه شوید وجواب را حضوراً بفرمایید (انجمن ملی تبریز)

نیز علما تلگرافی بعلمای تهران، وشاهزادگان واعیانها تلگرافی باتابك فرستاده سختی شور وخروش مردم را باز نمودند. شاگردان



دبستانها بابیرقهای سرخ سرود خوانان میآمدند ومیرفتند. هنگام نیمروز تلگراف زیرین رسید :

خدمت جنابان آقایان عظام دام اجلالهم وضع قوانین وبامضا رساندین آنها از تکالیف حتمیه وکلای ملت است خصوصاً آ نکه هم وطنان عزیز وبرادران غیرتمند مابرای مطالبه این‌قانون درهیجان فوق العاده وزحمت وخسارت فوق الطاقه باشند خداوند شاهد است دراین چند روز که اهالی غیور تبریز برای اخذحقی ازحقوق مسلمه خود ساب راحت ازخود نموده اند بکلی فراغت خاطروراحت وآسایش جسمانی وروحانی ازما منسلب است لیکن بشرحیکه مکرر عرض شده است قانون اساسی هنوز بتصویب مجلس نرسیده است که بامضاء برود سوء شهرت‌که درآذربایجان ازبابت قانون‌اساسی متوجه مجلس دارالشوری بوده لازم آورد که مجلسی مرکب از حضرات حجج الاسلام وعلمای اعلام مواد آنرا بشرع انور تطبیق نماید چندروز است مشغول مطابقه هستند حال خادمان ملت درتکلیف خود متحیریم نه‌بآقایان علمای اعلام میتوانیم گفت‌که ازمطابقه‌صرف نظر فرمایند ونه برادران عزیز تبریزی خواهش مارا قبول میکنندکه چند روز دیگر بسردادوستد خود رفته فرصت بدهند که قانون اساسی ازاین مرحله خلاص شده بامضاء برود (یحیی) ـ (تقی زاده)ـ (مستشار الدوله) ـ (حاجی‌میرزا ابراهیم) (محمد) (میرزا آقا) ـ

این تلگراف چون بمردم خوانده شد بخشم آمدند وچنین گفتند « این پاسخ تلگراف ما نیست . باید بارمز از نمایندگان خودبپرسیم» شاد روانان میرزا علی ویجویه ای وشیخ سلیم بامیرزا حسین، هر یکی در نوبت خود، بمردم اندرز داده بآرام گردانیدن ایشان میکوشیدند . اینان میگفتند: «بهتر است چند روزی مهلت‌داده شود»، مردم‌خرسندی نداده بهایهوی میپرداختند.

امروز تلگرافها از شیراز ورشت وانزلی وسلماس ومراغه‌وارومی ودیگر شهرها رسید که درهمه آنها بازارها را بسته وباتبریز هم آواز شده اند . دررشت وانزلی شورش وجنبش بس باشکوه بوده . درآنجا

پیکره ۱۱ نشان میدهد گوشه ای از حیاط توپخانه را در روز های شورش اردیبهشت .

نیز مجاهدان دسته دسته باکوس وشیپور آمد ورفت میکرده اند

این تلگرافها بشوروسهش مردم میافزود ، وچون سردستگان سخت میگرفتند چنین نهادند که باز از تهران بپرسند چندروزه قانون بپایان خواهد رسید تامردم آن چندروز را درتلگرافخانه آرام ایستند وبیوسان باشند . انجمن تلگراف پایین را بتهران فرستاد :

والله وبالله این بندگان شریك درد و زحمت جنابانعالی هستیم لیکن تأسف داریم که فرمایش جنابانعالی وعرایض بندگان را ملت نمیپذیرند چنانکه دیروز عرض کردیم قانون اساسی تاچند روز دیگر ازامعان نظر آقایان حجج الاسلام خواهد گذشت که بالزام مدت ملت را اسکات نموده بنوید امضاء آن بسکوت و سکون درتلگرافخانه نشسته منتظربشارت امضاء قانون اساسی باشند (انجمن ملی تبریز)

از تهران چنین پاسخ دادند :

برای اینکه کمیسیون مطابقه باشرع انور کار خودرا تمام نموده بعددر مجلس قرائت شده بعداز تصویب پاك نویس شده بامضاء برود ودر آنجا هیئت وزراء امعان نظر نموده بامضائ همایونی برسد اقلا بیست روز مدت لازم است سعی‌تمام داریم بلکه انشاء الله زود تر تمام نموده آسایش هموطنان عزیز رافراهم بیاوریم الساعه بمجلس میرویم که مشغول‌انجام همین‌خدمت باشیم ولی‌چون نمیتوانیم راضی باشیم‌که برادران محترم از دادوستد مشاغل خود باز مانده گرفتار این همه زحمت وخسارت باشند بانگرانی کلی میرویم و استدعا داریم وکلای محترم دراسکات هیجان عمومی‌بذل همت فرمایند (مستشارالدوله) (یحیی) (فضلعلی) (تقی زاده) (شرف الدوله) (ابراهیم) (محمد) (میرزا آقا)

روز پنجشنبه انبوهی مردم هرچه بیشتر وشور و خروش هرچه فزونتر میبود . مردم قانون اساسی را چارهٔ همه دردها دانسته و ارج بی اندازه بآن مینهادند ، واز اینسوی ندادن آنرا بانابود کردن مشروطه بیك معنی میشمردند . این بود چاره جز پافشاری نمیدیدند ، و هرچه از تهران ایستادگی بیشتر میدیدند بخشم وشورش میافزودند .

این زمان انبوه تبریزیان‌مشروطه خواه ، واینان همه یکدل‌میبودند وپشتیبانی بهم مینمودند ، وچون جلوگیری نمیداشتند درپا فشاری‌بطلبیدن قانون اندازه نگه نمیداشتند ، وخود این پافشاری‌را بایا میشمردند. دسته

مجاهدان بسیار بزرگ‌وبسیار نیرومند میبود و کوشش بنگهداری‌مشروطه را بگردن گرفته آنرا کار خود میشمرد.

امروز گفته شد دربرخی کویها زنان درمسجدها گرد آمده اند و آنان نیز شورش وسهشی از خود نشان میدهند. نیز آگاهی آمد که مجاهدان نوبر آماده سفر گردیده‌اند که بتهران روند. میرجواد گرگری پیشنماز آن‌کوی باچند تن دیگر رفتند که ازآنان جلو گیرند.

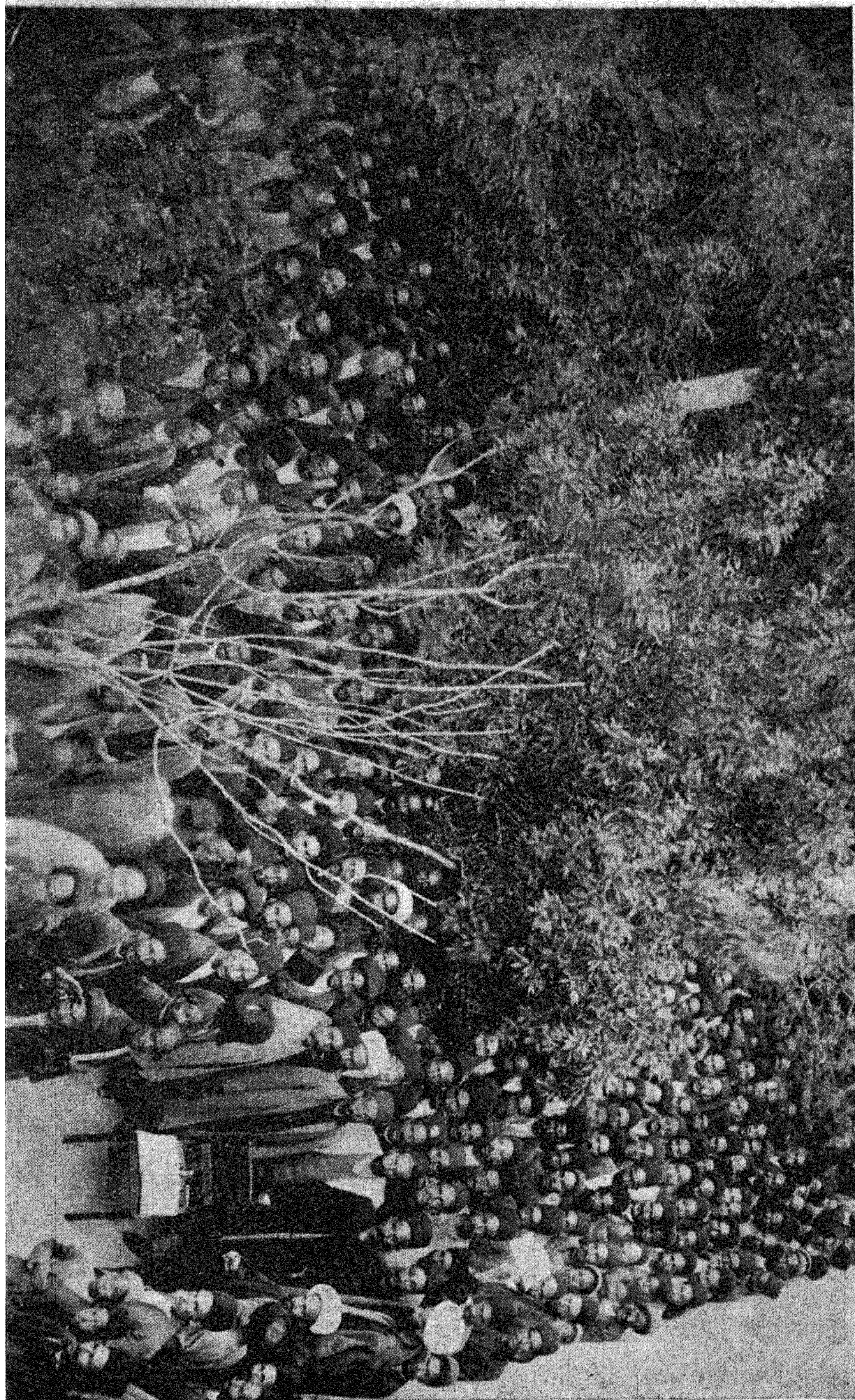
انجمن باز تلگراف زیرین را فرستاد:

خدمت وکلای آذربایجان دامت تأییداتهم وضع وانقلاب شهر از امروز صبح بتحریر نمی آید تمامی اهل شهر درهیجان حتی طایفه نسوان با بچه های شیر خواره درمساجد محلات جمع اهالی بیطاقتی وبی صبری باعلی درجه رسانده تسکین وتسلی اهالی امکان ندارد حق تعالی تفضل فرماید (انجمن ملی‌تبریز)

از تهران پاسخ پایین را دادند:

انجمن محترم ملی با اینکه حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقا سید عبدالله مجتهد دامت برکاته کسالت مزاج دارند بنا باستدعای جمعی با طبیب ودوا از صبح تشریف آورده باتفاق حضرت مستطاب حجةالاسلام آقای آقاسید محمد مجتهد دامت برکاته وآقایان علمای اعلام مشغول تطبیق هستند و تا کار مطابقه تمام نشود هرچند شب لازم شود در مجلس بسر برده و بدولت منزل خودشان معاودت نخواهند فرمود امیدواریم باجدی‌که همکی‌دراین‌باب دارندتطبیق قانون اساسی خیلی زودتر تمام شود وحضرات آقایان حجج الاسلام دامت تأییداتهم‌و مجلس شورای ملی مساعی‌کامله تعهد میفرمایندکه تصویب‌دولت وامضای همایونی بطول نیانجامیده هرچه زودترهموطنان عزیز را از شداید انتظار وهیجان خلاص فرمایند لهذا استدعای چند روزی را مکرر میکنم که برادران غیرتمند بسر داد و ستد خود رفته فراغت خاطری بخادمان ملت احسان فرمایند که از نهایت اضطراب ونگرانی خلاص شده ومشغول خدمت باشیم حاضرین مجلس (فضلعلی) (مستشارالدوله) (تقی زاده) (ابراهیم)

دوباره از تبریز تلگرافی بدو سید وحاجی شیخ فضل‌الله‌فرستاده از آنان درخواستند که قانون را زودتر بپایان رسانند. دو سید پاسخ مهرآمیزی دادند. چون گفته میشد بهبهانی ناخوش بوده وباآنحال‌برای



پ ۱۲

گفتگو درپیرامون قانون بمجلس آمده تلگرافی بنام سپاسگزاری و دعا گویی باو فرستادند

گذشته ازاینهابرای دلگرمی بارمز پرسشهایی ازنمایندگان کردند . آنان پاسخ دادند تلگرافهای چند روزه راست بوده ، وبار دیگر مهلت خواستند که ده روزه قانون‌را بپایان رسانند . مردم باین مهلت‌خرسندی داده لیکن گفتند : بازارها را بازنمیکنیم وده روز را دراینجا بسرمیبریم تاچون قانون داده شد آنگاه از اینجا بیرون رویم ، وبدینسان ایستادگی بروی گفتهٔ خود نشان دادند .

دستبرد هاییکه علما در قانون میکردند

کنون بتهران باز گردیم : چنانکه دیدیم‌داستان قانون اساسی دراین شهر رنگ دیگری‌میداشت . بهنگامیکه بسیاری از شهرهای دیگر بطلبیدن قانون شوروخروش مینمودند، دراینجا درسایهٔ دودستگی علما ، مردم هم بدودسته‌گردیده ویکدسته هوا داری از«شریعت»مینمودند . از آنسوی در مجلس بیشتر نمایندگان باین داستان ارج چندانی‌ننهاده ، بشور وخروش شهرها معنایی جز آشوب طلبی نمی دادند .

صنیع‌الدوله رئیس مجلس‌که همیشه هواداری از دولت نمودی‌این زمان بیشتر مینمود و از آن جوش و خروشها آزردگی نشان میداد . چنانکه نوشتیم برخی از نمایندگان نیز هواداری از « شریعت»مینمودند واینان دلیرانه پاسخهایی میگفتند ، ودیگران از ترس خاموش مینشستند .

روز چهارشنبه بیست وچهارم اردیبهشت دراینجا نیز تکانی‌بدیدار شد . بدینسان که گروهی از زنان دسته ای بستند وبرای طلبیدن قانون اساسی بمجلس رفتند . این باردیگر بود که زنان روپوشیده ایران‌باچادر وچاقچور ، همپایی در جنبش آزادی مینمودند وپیداست که آنان را بر انگیخته بودند .

پیکره ۱۲ نشان میدهد انبوهی مردم را در تلگرافخانه و آن پیرامونها . روی صندلی دفتری نهاده شده که دانسته نیست چیست . آنکه پشت صندلی ایستاده شادروان علی مسیو و آنکه در پهلوی راست او ایستاده باقر خان میباشد .

مجلس باین نمایش نیز ارجی ننهاد و بزنان پاسخ داد: « شما محرکی دارید» . فردا نیز صنیع‌الدوله همین را بهانه ساخته در خواست کناره جویی از «ریاست» کرد.

از قانون اساسی در نشست های علما ونمایندگان گفتگو میرفت. پس از رسیدن تلگرافهای تبریز و دیگرشهر ها بآن بیشتر پرداختند ودر پیشرفت کار شتابی نشان دادند. ولی چنانکه گمان میرفت علمای«شریعت خواه» بایراد هایی برخاستند ، ودر چند «اصل» ناهمداستانی نمودند.

نخست دربارهٔ اصل هشتم که میگوید: «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی خواهند بود» ایراد گرفته گفتند: « مسلم وکافر در دیه و حدود متساوی نتواند بود ، اگر مسلمانی یك یهودی یایك زردشتی یایك کافر دیگری را کشت اورا بکیفر نتوان کشتن و باید «دیه» گرفت ».

دوم دربارهٔ اصل نوزدهم که میگوید: « تأسیس مدارس‌بمخارج دولتی وملتی وتحصیل اجباری باید مطابق قانون وزارت علوم ومعارف مقرر شود ...» خرده‌گرفته میگفتند: « تحصیل اجباری مخالف‌شریعت است ».

سوم در بارهٔ اصل بیستم که میگوید: « عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال ومواد مضره‌بدین مبین آزاد وممیزی درآنان ممنوع است» بایراد برخاسته میگفتند: « باید تحت نظر علما باشد ».

گفتگو دربارهٔ اینها به بیرون نیز رسید ودر برخی روز نامه ها گفتارهایی نوشته شد. بیش ازهمه درپیرامون اصل‌هشتم سخن میرفت و زردشتیان که این زمان پروبالی‌باز کرده بودند نامه هایی‌بمجلس نوشته‌برای خود برابری میخواستند. یك نویسنده‌ای در روزنامه‌حبل‌المتین تهران ، در این زمینه چنین نوشت: « اگر بخواهیم حقوق مساوات را جاری نکنیم بمحذورات بزرگ دچار میشویم . یکی از آن محذورات آنکه مجوس‌ویهود وارمنی وقتی قیمت‌خون خودرا معادل بیست وپنجتومان(۱)

(۱) از روی آیین اسلام « اهل کتاب » یا جهودان و نصرانیان وزردشتیان که درشهر های اسلام ودرزینهار مسلمانان زیستندی «ذمی»

کم یا زیاد در قانون ملاحظه نمایند گمان نمیکنم تابعیت این ملت واین سلطنت واین قانون را بر عهده بگیرد و دست تظلم بنمایندگان دول دیگر بلند ننماید که چه تقصیر کرده ام خون من انسان بقدر یك حیوان پستر شده . اگر جواب دهیم که شما اهل کتاب هستید و روح ایمانی ندارید از اینجهت قیمت تو قیمت حیوان است جواب خواهند گفت که یکنفر کشیش آلمانی (۱) که در ارومیه کشته شد مگر اهل کتاب نبود که مبلغ شصت وپنج هزار تومان دادید . جز اینکه بتخصیص وتخصص قایل شویم که دو نفر از اهل کتاب واهل ذمه یکی شصت و پنج هزار تومان دیه او باشد و یکی بیست و پنجتومان . یکی قیمت شصت نفر مسلمان قیمت او باشد دیگری قیمت یك الاغ پستی . آیا این انصاف است عدالت است محذور دیگر اینکه ببینیم آیا قانونیکه این اندازه دارای اختلاف باشد درمجمع حقوق بشریت قبول مینمایند و افراد تبعه این چنین ملت در ممالك خارجه چه قیمت خواهد داشت ...»

حاجی شیخ فضل الله مجلس را ازهرباره زیر دست ملایان‌میخواست واز یکماه پیش یك « اصل » برای افزوده شدن بقانون اساسی آماده گردانیده‌و آنرا با خط خود نوشته نسخه هایی ازآن بدست مردم داده بود ، وکنون پافشاری درباره آن نشان میداد . اینست نوشته او :

یا «اهل ذمه» نامیده شدندی ، و اگر مسلمانی یکمردی را از ایشان کشتی اورا بکیفر نتوانستندی‌کشت . بایستی خونبها یا «دیه» که هشتصد درهم بودی ازو بگیرند . اگر کشته زن بودی چهارصد درهم بایستی گرفت . درهم پول نقره آغاز اسلام است . هر درهمی رویهمرفته ۳ گرم یا۱۵ نخود میبوده که اگر بهای امروزی نقره را بدیده کیریم۸۰۰ درهم بیشتر از هزار ریال خواهد بود . ولی‌درآن هنگام که این گفتگو ها میرفت نقره بسیار ارزانتر از اکنون میبود و آنگاه گویا اندازه سنگینی درهم را نمیدانسته اند ، ازاینرو ۸۰۰ درهم را دویست وپنجاه ریال یابیست وپنجتومان میگرفته اند .

(۱) کشیش انکلیسی میبوده . برای داستان کشته شدن او بخش یکم این تاریخ صفحه ۲۰۲ دیده شود .



پ ۱۳

شادروان شیخ سلیم باچند تنی از مجاهدان ودیگران (آنکه در پهلوی او از دست راستش نشسته میرزا عبدالامیر شیخ الاسلام است)

« این مجلس مقدس شورای ملی که بتوجه حضرت امام عصر عجل‌الله فرجه وبذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدالله‌سلطانه ومراقبت حجج‌اسلامیه وعامت ملت ایران تأسیس شده باید در هیچ عصری از اعصار مواد احکامیه

آن مخالفتی باقواعد مقدسه اسلام وقوانین موضوعه حضرت خیرالانام علیه‌الصلواة والسلام نداشته باشد و معین است که تشخیص مواد موافقت و مخالفت قوانین موضوعه مجلس شورای ملی باقواعد اسلامیه درعهده علمای اعلام ادام‌الله‌برکات وجودهم بوده و هست لذا مقرر است در هر عصری از اعصار انجمنی از طراز اول مجتهدین و فقهاء متدینین تشکیل شود که قوانین موضوعه مجلس را قبل از تأسیس در آن انجمن علمی بدقت ملاحظه و مذاکره نمایند. اگر آنچه وضع شده مخالف با احکام شرعیه باشد عنوان قانونیت پیدا نخواهد کرد وامر انجمن علمی دراین باب مطاع ومتبع است واین ماده ابداً تغییر پذیر نخواهد بود. حرر فی هفتم شهر ع ا »

این نوشته بکسانی از ملایان وطلبه های شریعت خواه خوش افتاده هوا داری از آن نشان میدادند. برخی رویه این را باتلگراف بعلمای نجف آگاهی داده « فتوی » میخواستند. درآن نشست این را «اصل دوم»قانون اساسی گردانیدند.

بااین دستبردها قانون اساسی پرداخته شد وروز یکشنبه بیست و هشتم اردیبهشت (٦ ربیع الثانی) آن را در مجلس خواستندی خواند که نمایندگان براست دارند وبدستینهٔ شاه فرستاده شود.

نمایندگان آذربایجان ازچگونگی آگاه شده بخشم‌آمدند، وبا هم چنین نهادند که روز یکشنبه در مجلس از خوانده شدن آن جلوگیرند. چه میدانستند که اگر خوانده‌شود بیشتر نمایندگان آنرا براست‌خواهند داشت وکار از کار خواهد گذشت. مجلس دلیری خودرا از دست داده ویارای ایستادگی نمیبود. هواداران شریعت، چه درمجلس وچه‌دربیرون، کم کم به‌چماق «تکفیر» نیز دست میزدند.

روز یکشنبه چون گفتگو از قانون اساسی بمیان آمد تقی زاده گفت: باید بار دیگر در کمیسیون خوانده شود تا بمجلس بیاید. شیخ حسین شهیدی ایراد گرفته‌گفت: «این آقایان همان اشخاصی بودند که میگفتند تبریز و رشت وزنجان بهم خورده. حالا چطور شد میگویند سه دفعه باید قرائت شود. اگر مقصود از این اصلاح تغییریست که منافي باشرع باشد محال است بشود. اگر مقصود تطبیق باقوانین‌شرع

است بهتر ازاین تصحیح وتنقیح نمیشود که شده ».

تقیزاده‌پاسخ داد و پافشاری نمود وقانون خوانده نشد . بدینسان از یك آسیبی که نزدیك شده بود جاوگیری گردید

بیدادگریهای پسر رحیمخان

در اینمیان در آذربایجان یکداستان دیگری‌رخ میداد . داستانی که پرده از روی بدخواهیهای شاه بر میداشت . چگونگی آنکه چون در قره‌داغ آشفتگیهایی رخ داده ، ودرباره پرداخت مالیات و بهرهٔ مالکانه کشاکشهایی پیش‌آمده‌بود، وبارها بانجمن نامه مینوشتند، واز اینسوی کار نان درتبریز همچنان دشوار میبود ، انجمن محمد قلیخان راکه ازسران قره داغ میبود ولی در تبریز می‌نشست واینزمان مشروطه خواهی‌مینمود، با میریعقوب مجاهد وکسان دیگری، بعنوان فرستاده ، بآنجاروانه‌گردانیده بود که بکار ها سامانی دهند ، ونیز غله از آنجا برای شهر بارکنند .

روزشنبه بیست وهفتم اردیبهشت (٥ ربیع الثانی) که بازار ها بسته ومردم در تلگرافخانه میبودند ، ناگهان میر یعقوب باز آمده چنین آگاهی آورد : « در ازومدل حسین پاشا خان گماشته رحیمخان جلوغله راگرفت وبا فرستادگان انجمن زد وخوردی رخ داد . مردم تخمدل به فرستادگان یاری نموده نگزاردند آسیبی بایشان رسد . حسین پاشاخان از نصرالممالك (بیوکخان) پسر رحیمخان یاوری خواست واو بایکدسته سوار برسر تخمدل آمد وکسانی را کشت ودیه را تاراج کرد . کشتگان بسیار بودند . فرستادگان انجمن بورزقان پناهیده‌اند ودر آنجا درتنگنا هستند » .

از این آگاهی سردستگان تکانی خوردند . زیرا چنان بی‌باکی از پسر رحیمخان جز بادستور تهران نتوانستی بود . دانستند که دربار دست بخونریزی باز نموده .

قره داغ یا ارسبار که نشیمنگاه ایلهای دلیر و جنگجو میبود رحیمخان از چند سال باز ایل بیگی ورئیس سواران آنجا بوده ،واین زمان بالقب «سردار نصرت» در تهران در نزد محمد علیمیرزا میزیست ویکی از نزدیکان او بشمار میرفت

این مرد خودش وسوارانش بتاخت وتاراج خوی گرفته بودند و این پیشه ایشان میبود . ولی جلو گرفتن از غله ، و زد و خورد با فرستادگان انجمن ، وکشتار مردم جز از آن کارها میبود . چنین بی باکی جز باپرگ محمد علیمیرزا واتابك ، بلکه جز با انگیزش آنان نتوانستی رخ داد .

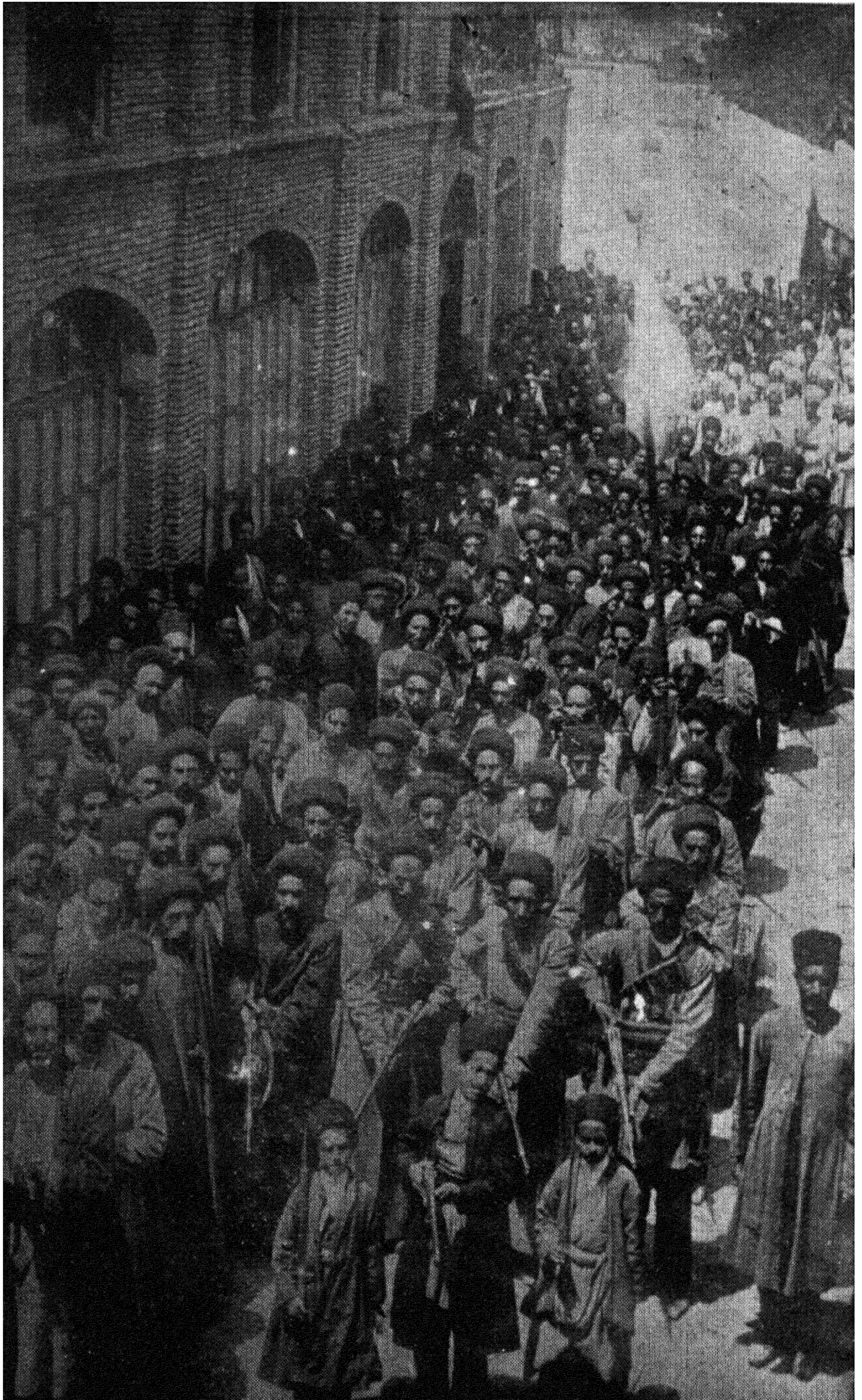
این پیش آمد ، باآن نتیجه ای که در تهران از نشست علما واز گفتگوی آنان درباره قانون اساسی بدست‌آمده بود ، نیك‌میرسانید که بد گمانی تبریز بدربار بجا ، وآن خوش گمانی تهران بیجامیبوده، و بدینسان چخش و گفتگو در میان دو شهر با فیروزی تبریز پایان می یافت .

تبریزیان اتابك ومحمد علیمیرزا را دریك کوششی برای‌برانداختن مشروطه دانسته ودر پشت سرآن نشست ملایان دست دربار را درتکان می‌یافتند ، واز این رو بترس افتاده از پیش بچاره میکوشیدند . لیکن تهرانیان ـ یابهتر گویم : تهران نشینان ـ بدگمان نبوده این ترس تبریز را بی انگیزه میشماردند ، و این بود زبان گشاده نکوهش مینمودند . ولی اکنون پیش‌آمدها انگیزه آن ترس را بآشکار می‌آورد ، ودرستی دریافت تبریزیان را روشن می‌گردانید . یکی ازنتیجه های آن پیش‌آمد این میشد که نمایندگان آذربایجان باتبریز یکدل گردند .

باری انجمن گفته های میریعقوب را از مردم نهان داشت . زیرا آنان که از داستان قانون اساسی خشمناك میبودند از این داستان بخشم افزودندی . لیکن همان‌روز چگونگی را با تلگراف بتهران بنمایندگان آذربایجان آگاهی فرستاد .

روزهای یکشنبه ودوشنبه همچنان گذشت . مردم درتلگرافخانه و آن پیرامونها بسرمیبردند وبپایان رسیدن دهروز را می‌بیوسیدند که مژده به پایان رسیدن قانون اساسی را از تهران بشنوند . درحالیکه قانون‌اساسی بدیر افتاده ، و چنانکه دیدیم خود نمایندگان آذربایجان جلوگیری از خوانده شدن آن در مجلس کرده بودند .

روز سه شنبه ناگهان از تهران تلگراف پایین رسید :



پ ١٤

یکدسته از مجاهدان دوچی که از جلو مغازه های مجید الملک میگذرند (در پشت سرایشان دسته بچکان بارختهای سفید پیداست .)

انجمن محترم ملی دامت تأییداتهم قانون اساسی که از مطابقه بعضی از علماء بیرون آمد صلاحیت قبول مجلس را ندارد لهذا احتمال مباحثه طولانی ما را مجبور مینماید ازهم وطنان محترم عموماً استدعا نماییم که بازار را تعطیل نکرده مهلتی بدهند زیرا بستن بازار تولید عجله مضر مینماید و صراحتاً عرض میکنیم که باچنین عجله نمیتوان سرمایه سعادت مملکت را ازمشکلات واقعه خلاص کرد این فقره‌کلیة بطورقطع معلوم شودکه‌تمامی اوقات‌شبانه روزی وکلای محترم عموماًووکلای آذربایجان خصوصاًمصروف این‌کاراست‌وتاتمام نشودهیچ مطلبی‌دیگر ازجزئی وکلی دست نخواهیم ز دالبته طول مهلت‌که به‌تصفیه قانون وتکمیل حقوق ملت صرف شود بهتر از استعجال است‌که نتیجه مضره ناقص حاصل کند وسبب تضییع حقوق ملت گردد (مستشارالدوله) (حاجی میرزا ابراهیم) (حاجی‌میرزا آقا) (تقی زاده) (هدایت‌الله میرزا)

سر دستگان از این تلگراف سخت رنجیدند و در کار خود در ماندند، وچنین خواستند که‌آنرا آشکار نگردانند. لیکن‌مردم چون دانستند تلگرافی آمده فشار آورده خوانده شدن آنرا خواستند وچون از چگونگی آگاه شدند سخت برآشفتند و بهایهوی وبدگویی برخاستند

کسانی بنمایندگان بدگمانی نموده میگفتند:«ما میدانستیم که سر ده روز این جوابها را بماخواهند داد». یکدسته بدربار بدگفته وسخن را تا بر داشتن محمدعلیمیرزا از پادشاهی رسانیده چنین میگفتند: «ماقانون اساسی را که حدود سلطنت مشروطه وحقوق ملت را مشخص و معین مینماید میخواهیم. والا شریعت در جای خود محفوظ است وهمه کس تکالیف شرعیه خود را میداند. صراحتاً میگوییم: هرگاه قانون‌اساسی که در مجمع وکلای علما وسایرین نوشته وتمام شده است امضا کرده بملت ندهند آنچه‌گفتنیست خواهیم گفت ومطالبه خواهیم کردآنچه‌که تا حال مطالبه نشده...»

بیشتر از بیست هزار تن مردم که گرد آمده بودند، ویکدسته چون میرفت دسته دیگری بجایش میآمد، سخنرانانی از سران مجاهدان پیاپی سخن رانده اینها را بگوش مردم میرسانیدند. چون دراینجا هر گونه جلوگیری یاکار شکنی را درباره قانون اساسی ازدربار میشناختند

و ملایان را جز افزار دست اتابك و محمد علیمیرزا نمیدانستند ، سر دستگان آماده شده بودند که اگر قانون اساسی را بدانسان که‌خواست آزادیخواهانست ، ندهند گردن بپادشاهی محمد علیمیرزا نگزارند .

انجمن ناگزیر شد بکاستن از شور وخروش مردم کوشد وبرای آن تلگراف تند پایین را درپاسخ نمایندگان نوشت ، که پیش‌ازفرستادن آنرا برای مردم خواندند :

خدمت وکلاء محترم‌آذربایجان دامت تأییداتهم ازاینکه قانون اساسی از مطابقه بیرون آمده و صلاحیت قبول مجلس را ندارد اشعار فرموده اید اولا این تلگراف جنابانعالی‌را چه برای بازکردن بازار چه بجهت موفقیت باسکات ملت ابداً نتوانستیم بملت اظهار نماییم ثانیاً معلوم‌گردید مجلس مطابقه در واقع‌کمیسیون متضاده با مشروطیت و قانون اساسی بوده نه‌کمیسیون مطابقه چنانچه این مسئله را عموم ملت بخوبی میداند وبکله اهالی فرورفته‌که بعضی ازاعضاء مطابقه اشخاص معلم وطرفداراستقلال واستبداد هستند ویقین قطعی‌داشتندکه ازاین کمیسیون مطابقه در صلاح و رفاهیت عامه ابداً مطلبی تراوش نخواهد کرد سهل است بهر وسیلهٔ که موجب اخلال واطالهٔ قانون است موفق نشده دست یابند خودشان را سعادتمند و نیك بخت خواهند دانست چنانچه عرض شد البته با این اطلاعات ملت از اساس‌کمیسیون مطابقه ابداً صلاح ندیدیم تلگراف جنابانعالی بملت اظهار شود باز شدن بازار را که نهایت صلاح‌ملت است ملتفت هستید وچنین تلگرافی مخابره می‌فرمایید از مضرات ارائه تلگراف مسبوق نیستید (حفظتم شیئا وغابت علیکم اشیاء) صریحاً عرض میکنیم ملت آذربایجان ابداً حاضر نیستند تمکین باراده‌ٔ چند نفر اشخاص معلم نموده خودشان را محکوم آنها بدانند تا حقوق ملیه شان ضایع و پایمال استبداد شود مستدعی میشویم درکدام یك از مواد قانون‌اساسی ایراد و لازم بمباحثه دانسته‌اید اجمالا اشعار فرمایید (انجمن ملی تبریز)

در ماندگی مجلس این حال تبریز می‌بود که دلیرانه از مشروطه نگهداری می‌نمودند وآشکاره میگفتند : «ماقانون مشروطه میخواهیم نه شریعت». لیکن تهران حال دیگری میداشت. زیرا دو دستگی در میان مردم همچنان پیش میرفت ، ودربار از دورونزدیك بآتش دامن میزد . سست نهادی تهرانیان بار دیگر خودرا نمودار می

ساخت. کسانیکه ده ماه پیش در راه مشروطه خواهی آن شور وخروش را نموده بودند ، کنون انبوهی از آنان در برابر «شریعت خواهان» خاموش ایستاده ویا خود «شریعت خواهی» مینمودند .

بدتر از همه حال مجلس میبود . نمایندگان یکدسته « شریعت خواهی» مینمودند ، ودسته دیگر از ترس آنان برویه کاری میپرداختند. اگر تقیزاده جلو نگرفتی ، وقانون اساسی بادستبرد های علما درمجلس خوانده شدی هرآینه پذیرفته گردیدی .

برای نمونه از درماندگی مجلس ورویه کاری نمایندگان بخشی از گفتگو های نشست روز پنجشنبه یکم خرداد (۱۰ ربیع‌الثانی) را در اینجا میآوریم :

حاجی شیخ یحیی وکیل کرمان لایحه ای خواند که درآن‌چنین میگفت : «مشاغل این مجلس مقدس بسیار است . ولی بملاحظه الاهم فالاهم بعقیده داعی مهمترین مسائل اتمام قانون اساسی است . چرا که حافظ این مجلس محترم کلیه اتحاد واتفاق عموم استوازروزی که مذاکرهٔ بعضی از فصول شده این مذاکرات مورث اختلافات‌ناگوار شده واین مطلب شمشیری بدست مستبدین داده و هزارگونه وهزارقسم القاء شبهه و اختلاف مینمایند در صورتیکه اگر بدیدهٔ انصاف بنگریم اختلاف باین درجه نیست . در یکی دو مسئله آنهم ممکن است بدو ساعت توجه اصلاح شود . هرگاه مقتضی است در مجلس محترم‌عمومی مذاکره شود بنده هم رأی خود را علناً عرض مینمایم و اگر مقتضی نیست استدعا میکنم زودتر تشکیل کمیسیون قانونی بشود تا در آنجا رأی خودرا عرضه بدارم . همینقدر اصلاح این کلمات اختلافیه و اتمام قانون اساسی فوق‌العاده بمحل اهمیت است .

آقا میرزا محسن ـ اختلافی در بین نبوده و اگر تأخیری شده علت عروض نقاهتی است که بمزاج آقای سید عبدالله عارض گردیده .

آقای سید نصرالله ـ برای یکی دو مخالفت لفظی نمیدانم این این چه همهمه ایست که در شهرمنتشر شده . همه میدانند حجج‌الاسلام که بر همه طبقات خلق از مطالبه مجلس تقدم جستند فقط برای تقویت


تبریز
دسته سید حمزه

و اعلای کلمه اسلام بود . بلی رفع ظلم ووضع عدل نیز مطلوبست
اهم ازو حفظ استقلال ومقام شریعت است . چنانکه در این تغییروضع
بقدر شعرهٔ خلل مذهبی دست دهد هیچکس برای پذیرفتن حاضر نیست
هر کس بمجلس مقدس امری که مخالف ناموس شرع باشد نسبت دهد
مفتری ومفسد است ولامحاله این نسبت کذب از جانب مخالفین مجلس
اشاعه میشود در انتشار ظلم ولو روزی هزار نفر کشته شود غایت ما
فی الباب فسق است . لیکن چیزیکه موجب نقض احکام و وضع قوانین
مخالف اسلام باشد کفر صریحست وقابل تحمل نیست . این حرفها مثل
لوائح کفریست که منکرین از لسان مجلس طلبان درمیان مردم منتشر
میکنند که شاید وهنی بمقام منیع مجلس محترم وارد آورند (والله
متم‌نوره ولو کره المشرکون) .

حاجی میرزا ابراهیم آقا - مفسدین از هر نقشه که بکار بردند
نتیجه نبردند . حالا از راه القای اختلاف پیش آمده اند ولی آنهم
خیال خامیست وبهیچوجه از این راه هم بمقصود خود نائل نخواهندشد
خدا لعنت کند کسی را که بقدرسرمویی باسلام خیانت کند .»

تااینجاست آنچه خواستیم آورد . این دو تن- حاجی سیدنصرالله
وحاجی میرزا ابراهیم - از دسته قانون خواهان می بودند . باآنهمه‌چنین
دلبستگی به‌شریعت نشان میدادند :

«چنانکه در این تغییر وضع بقدر شعرهٔ خلل مذهبی دست دهد
هیچکس برای پذیرفتن حاضر نیست » . دیگر چگونه میتوان قانون
اساسی نوشت ؟ ! .. چگونه میتوان پروای «شریعت» نداشت وزردشتی
وارمنی وجهود را بادیگران « متساوی الحقوق» شناخت ؟ ! ..

« خدا لعنت کند کسی را که سر مویی باسلام خیانت کند »
اگر پاس اسلام را باین اندازه نگه بایستی داشت پس مشروطه اروپایی
چه بوده ؟ ! قانون اساسی فرانسه را ترجمه کردن چه عنوانی داشته؟! ..
آیا اینسخنان جز از راه ترس میبوده ؟ ! .

دراین نشست شاد روان طباطبایی- آن پیشگام جنبش مشروطه
خواهی- نیز میبود ، واو هم بگفتگو درآمد. ولی چه گفت ؟ ..«وکلا

پیکره ۱۵ نشان میدهد دسته مجاهدان سید حمزه را

نباید باین‌حرفها اعتنا کنند ما تاحال ازوکلای آذربایجان خیانتی‌ندیده‌ایم و نخواهیم دید». چون تقیزاده ودیگران راکه «شریعت‌خواهی» نمینمودند بیدین میخواندند مرد پاکنهاد این بدنامی را از آنان برمیگردانید. بیش ازاین یاوری نمیتوانست واز خود قانون سخنی نمی یارست.

آن مجلسی که برابر ایستد و سینه سپر گرداند، وبه «شریعت خواهان» پاسخ داده بگوید: «اگر شریعت‌کار زندگی را راه‌انداختی بمشروطه چه نیاز افتادی؟!.» نمی بود، و نمایندگان آنچه در دل میداشتند گفتن‌نمییارستند.

سخن کوتاه کنیم: شور وسهش آزادیخواهی درمیان توده‌تهران فرو نشسته، پیشگامان سست‌گردیده، دوسید بکاری برنمیخاستند، علمای نجف از آن راه دور چگونگی را در نیافته بحاجی شیخ فضل‌الله خوش گمانی مینمودندوبااو همراهی نشان میدادند. از هرباره چنین مینمود که محمد علیمیرزا و اتابك در نیرنگهای خود فیروز خواهندگردید و بازور «شریعت» مشروطه را بهم خواهند زد.

آن ایستادگی که تبریز ورشت و دیگر شهرها مینمودند چارهٔ تهران نتوانستی کرد، وهرآینه کار بآشوب انجامیدی. وآنگاه درخود آن شهرها بیم دو دستگی رفتی. هنوز مشروطه خواهی آن نیرویی که «شریعت» را بکنار اندازد نمیداشت. راست‌است که آزادیخواهان تبریز دلیرانه «قانون مشروطه اروپایی» را میخواستند و آشکاره سخن خود را میگفتند. چیزیکه هست این سخن جز از دلهای پیشروان بر نمیخاست، وچنانکه‌گفتیم دیگران‌آنرا نافهمیده بزبان میاوردند، که‌اگر فهمیدندی بیشترشان دو دل ایستادندی ویا آنان نیز بسوی دیگر گراییدندی.

رشته بجای بسیار باریکی رسیده بود و بیم گسیختن میرفت. لیکن در اینمیان پیش آمد تاخت وکشتار پسر رحیمخان وداستان اکرام السلطان، که پی هم رخ داد، نقشه هایی راکه دربار برای بهمزدن مشروطه کشیده بود بآشکار آورد، و گفتگو هایی که در این باره درنشستهای مجلس، بویژه در نشستهای پنجشنبه وشنبه یکم وسوم‌خرداد، بمیان آمد و حالیکه نمایندگان از خود نمودند، تهرانیان را دو باره

بشور آورد وآتش مشروطه خواهي را دردلهای آنان بار دیگرفروزان گردانید وبدینسان سوی مشروطه خواهان نیرو گرفت و آسیبی که از رهگذر « شریعت » آماده گردیده بود از میان رفت . چنانکه همین داستان را خواهیم نوشت .

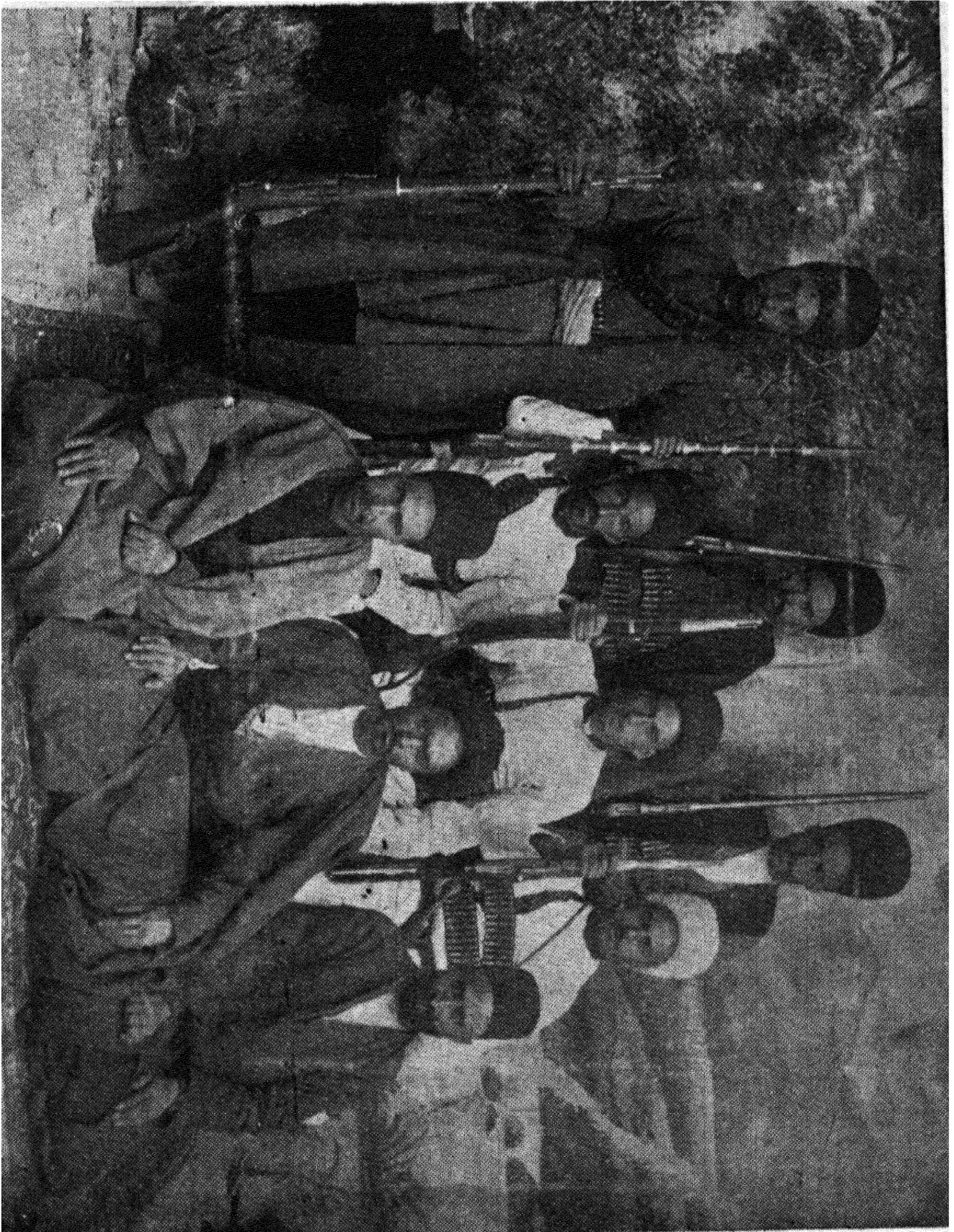
داستان اکرام السلطان .

چنانکه دیدیم روز سه شنبه سی‌ام اردیبهشت‌در تبریزجوش وخروش‌بس‌سختی‌بود. زیرا مردم از تلگراف نمایندگان در بارهٔ دیر کردن قانون اساسی سخت برآشفته وبسخنان تندی برخاستند و انجمن تلگراف تندی بتهران فرستاد. شب چهار شنبه درآنجا داستان‌شگفتی رخ داد ـ داستانی که پرده از روی نقشه های خونخوارانه شاه بیکبار برداشت .

چگونگی آنکه پاسی از شب گذشته که مردم از تلگرافخانه وتوپخانه پراکنده میشدند ، مجاهدان که در آن شور و آشوب‌پاسبانی سران آزادی را بگردن داشته وهمیشه درآن پیرامونها گردیدندی ، دو سه یاکسی را باتفنگ وفشنگ در یك کناری دیده بدگمان گردیدند، وچون خواستند دستگیر کنند و بباز جویی پردازند یکی از آنان بنام حاجی آقا (کرد حاجی آقا) که بس دلیر وبیباك میبود ایستادگی‌نمود. مجاهدان فرصت نداده اورا در همانجا کشتند ودیگری را بنام اسد الله دستگیر گردند ، وچون به بازجو و بازپرس پرداختند دانسته شد اکرام السلطان برادر حاجب‌الدوله فراشباشی شاه (همان نیر السلطان پیشین) از تهران به تبریز آمده، واین کسان را که از تفنگچیان زمان‌ولیعهدی محمد علیمیرزا وخود جوانان بسیار دلیر و بی باك میبودند با چند تن دیگر بکشتن پیشروان آزادی برانگیخته و بهر یکی یك تفنگ آلمانی وصد فشنگ وبیست اشرفی پول داده ، و اینان برای انجام چنان کاری بتلگرافخانه آمده بوده اند .

چون اسدالله یکی ازهمدستان خود نریمان پسر عمویش‌را نشان میداد مجاهدان شبانه برسر او رفته همو را کشتند .

فردا چون این داستان پراکنده گردید شور وتکان درشهربیشتر شد وخشمها فزونی یافت . چون نریمان راکه کشته ودر خانه‌اش (در



پ ۱٦
میر یعقوب با چند تن از مجاهدان

کوی چوسِتدوزان) انداخته بودند مردم دسته دسته بتماشایش میرفتند. نویسنده نیز که اینزمان هفده سال میداشتم بایکی از دوستان بتماشایش رفتیم ، وچون بخانه درآمدیم جوانی تناور وبلند بالا وزیبارویی دیدیم که برروی زمین خوابیده وکسی را درخانه ندیدیم .

از آنسوی در تلگرافخانه و توپخانه امروز انبوهی بسیار بیشتر

گردید و شور و خروش فزونی یافت . امروز گذشته از داستان اسدالله وهمدستان او محمد قلیخان از قره داغ آمد وآگهیهای دیگری ازتاخت وکشتار پسر رحیمخان واز نزدیك شدن او بشهر آورد. این داستان که تا کنون پوشیده می ماند ، امروز مردم از آن نیز آگاه گردیدند ، وهمین خشم وسهش آزادیخواهان را بی اندازه گردانید .

دسته هایی ازمجاهدان پرگ خواستندکه برای جنگ بقره‌داغ‌شتابند. کسانی نیز بشهر ترسیده بگرد آوردن تفنگ وفشنگ پرداختند .

رشته نگهداری شهر دردست دولتیان از والی و بیگلربیگی و کدخدا ها میبود. ولی بآنان دلگرم نبایستی بود . بویژه دراینهنگام که دولت آشکاره بدشمنی میکوشید .

امروزباز نمایندگان‌آذربایجان درتلگرافخانه‌میبودند. انجمن دربارهٔ داستان اسدالله، وهمچنین درباره آگهیهایی که از پافشاری پسر رحیمخان در تاخت وتاراج رسیده بود ، تلگراف پایین را فرستاد :

توسط وکلای محترم آذربایجان بمجلس دارالشورای کبرای ملی شیدالله تعالی ارکانه شب چهارشنبه پاسی ازشب رفته اسدالله‌نام نوادهٔ حضرتقلی‌معروف در تلگرافخانه مبارکه گرفتار استنطاقی که از او دیشب شده است اینست درج میشود مرا اکرام السلطان خواسته گفت من از طهران مأموریت دارم که در تبریز بهر وسیله که ممکن شود اخلال بانجمن ملی رسانده موافق صورتیکه‌داده اند بیست ودو نفر از اجزاء واعضای انجمن ملی باید کشته شود معلوم است هرکس که دراین راه خدمت‌کند از طرف... بمقام داليه رسیده وچنین و چنان خواهد شد حالا تو بیا برو یکی دونفر از اعضا را باگلوله بزن وچند تیر بمجمع اهالی افکنده مردم جان همدیگرمیافتند تو از میانه خودرا خلاص میکنی من‌گفتم تفنگ ندارم همین تفنگ آلمان که دستم بود باصدتا فشنك بمن‌داده‌بیست عدد هم اشرفی داد من گفتم تنها از من کاری بر نمیآید گفت مطمئن باش من سیصد نفر مثل تو آدم حاضر کرده ام مبالغی پول داده ام یك تفنگ که در انجمن صدا کند درده دقیقه سیصد نفر حاضر میشود ازمن قولی گرفت من‌متعهد شدم که‌بادستورالعمل مشارالیه رفتار کنم این‌بود که چند مرتبه بانجمن وتلگراف خانه آمدم فرصت پیدا نکردم حالا که برای انجام مقصود آمده بودم گرفتارشده

ام حتی پریشب توی کوچه باحاجی مهدی آقا مصادف شدم خواستم اورا بزنم باز دست قضا همراهی نکرد بمقصود نایل شوم چون خدای تعالی خواسته‌است که این ملت مظلوم از تعدی مستبدین مستخلص شود اینست هر اقدامیکه از جانب مستبدین میشود بی‌نتیجه میماند اکرام‌السلطان برادر حاجب‌الدوله حالیه است که از طهران بجهت انجام این خدمت معین شده است از این طرف چند روز است که ازتعدیات وقتل وغارت عمومی پسر رحیمخان چندین‌تلگراف عرض شده است ابداً جلو گیری نشده احوالپرسی هم از پسر رحیمخان نشده است تا اینکه امروز شنبه سوار پسر رحیمخان بقریه مشك عنبر چهار فرسخی شهر آمده علی‌الاتصال بر سوار و قدرت خود میافزاید گویا مجلس دارالشوری منتظر ورود پسر رحیمخان بشهر تبریز است تا عرایض انجمن ملی را صحیح بداند وگویا این مسئله ازنتایج همراهی اولیای دولت درپیشرفت مقاصد مجلس دارالشوری است منتظر جواب فوری (انجمن ملی تبریز)

از تهران پاسخ پایین را دادند :

تفصیل‌شبهه را که داعی گرفتاری اسدالله شده اطلاع دهیدوبعدازدستگیری آن و استنطاق برای کشف حقیقة امر چه اقدامات شده از اکرام‌السلطان در این خصوص تحقیقاتی شده یانه نتیجه چه فهمیده میشود معلوم دارید از رفقای اسدالله چه خبر دارید (وکلای آذربایجان)

انجمن دوباره تلگراف پایین را فرستاد:

اسدالله درموقع ارتکاب و سوء قصد گرفتار اکرام‌السلطان ده‌روز بوده در بابا باغی متوقف منتظر نتیجه اقدامات و تدابیر خود بوده دیشب که خبر گرفتاری اسدالله را شنیده سوار شده فراراً رفته و تاحال محقق نیست کجا و کدام سمت رفته است و استنطاقیکه از اسدالله شده همانست که تفصیلا عرض شده حالا رفیع‌الدوله بیگلربگی هم آمده تنها خودش استنطاق کرد بدون اجبار و تهدید باز بمعزی الیه گفته چون سیم تلگراف اهررا قطع کرده‌اند حالا از زرنق بآلان براغوش باتلفون خبر دادند که پسر رحیمخان امروز روباهر حرکت کرده در موقع ورود قصبه اهالی بمقام دفاع برآمد دعوای سختی کرده اند معلوم نیست مقتول و مجروح چند نفرند بی پرده عرض میکنیم باشاره و حکم دولت پسر رحیمخان باین صدد آمده و در خیال آمدن تبریز است چاره و تکلیف

فوری میخواهند بمماطله گذرانده نائل بمقصود شوند ملت مسلح محض اینکه حمل براغتشاش نکنند ساکت تکلیف ملت را معین فرمایند(انجمن ملی تبریز)

امروز بارنخست ستار خان در میان آزادیخواهان پدیدارگردیده بکار بر خاست . بدینسان که چون دانسته شد اکرام السلطان پس از انجام کار خود در شهر وبرانگیختن اسدالله وحاجی‌آقا ودیگران، به‌باغ «بابا باغی»(۱) در بیرون شهر رفته که درآنجا چشم براه نتیجه باشد، انجمن کسی را خواست که بدانجا رود واورا دستگیر کرده بشهربیاورد. ستار خان که این زمان از شمار مجاهدان میبود ولی در میان ایشان نامی نمیداشت ، خواستار آن‌کار شده باچندتنی به «بابا باغی» شتافت. نیک بیاد میدارم که چگونه از میان انبوهی راه باز میکرد وتفنگ به دست وگیوه بپا باهمراهان خود از میدان توپخانه میگذشت . من بار نخست بود اورا میدیدم ، وچون از چهره مردانه واز چابکی رفتار و از خویشتن داری او درشگفت شدم ، پرسیدم : این کیست وکجا میرود ؟ گفتند : ستار خان قره داغیست که برای گرفتن اکرام‌السلطان به« بابا باغی» میرود .

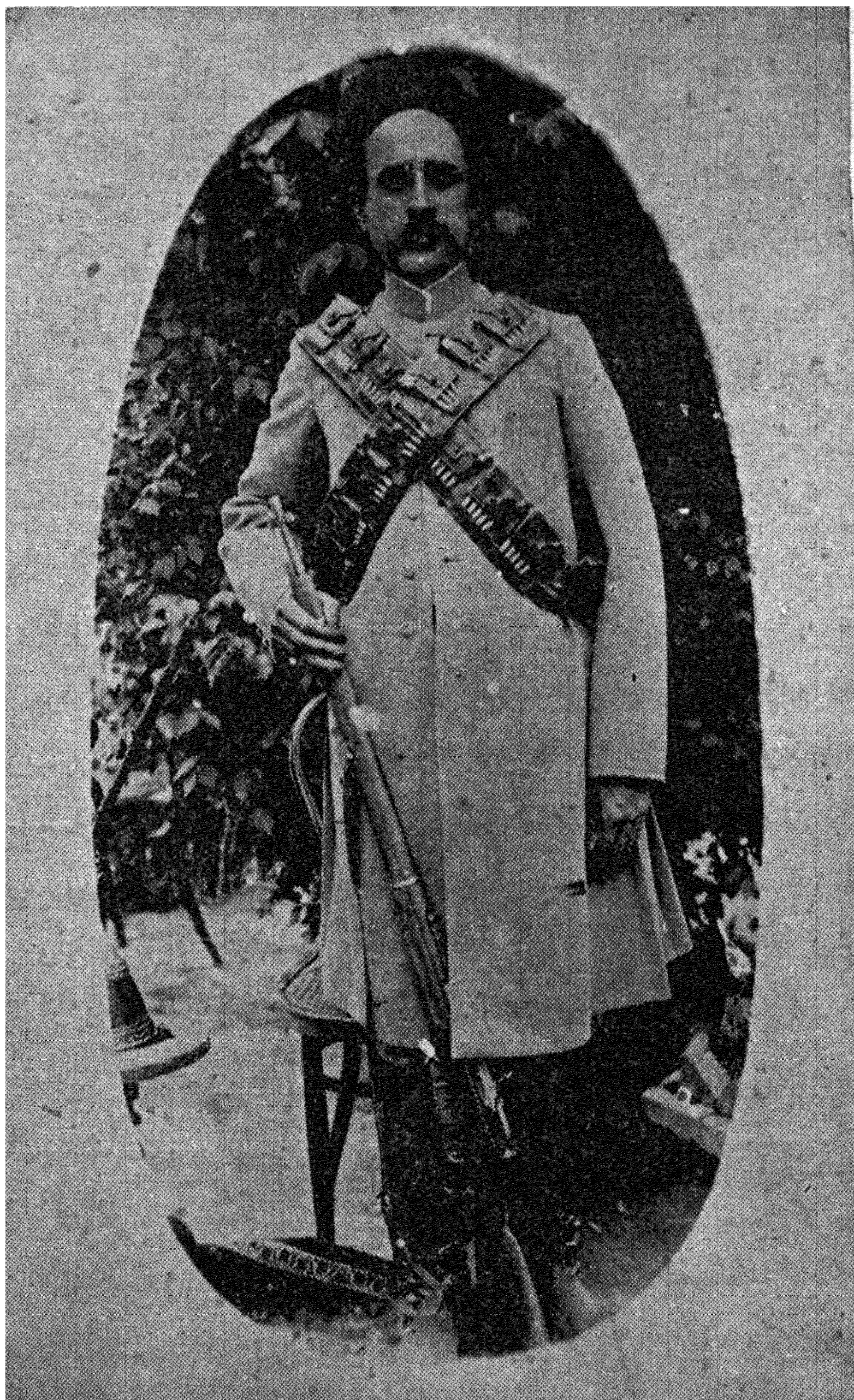
ولی اکرام السلطان بامداد زود از گرفتاری اسدالله و دیگران آگاه گردیده بیدرنگ روانه تهران شده بود که ستارخان باو نرسیده تهیدست باز گردید .

بازپافشاری تبریز

درمیان این آشوب وبهم خوردگی ، بازآزادی خواهان تبریز قانون اساسی را میطلبیدندوباز کسانی بدگویی از محمد علیمیرزا کرده به بر انداختن او میکوشیدند . سخنرانانی از اینان چنین میگفتند :« آیاپسر رحیمخان یاغیست که این قتل و غارت را مینماید یا اینکه از طرف دولت مامور این کار شده ؟!..» بانجمن‌ایالتی و سردستگان فشار آورده می‌گفتند : « اگر پسر رحیمخان یاغیست ما بدفاع از شهر خود و از هموطنان خود قادریم. اجازه دهید آماده سفرگردیم» می گفتند «تکلیف ملت را معین کنید» .

---

(۱) باغی در یکفرسخی شهر است که شکار گاه ولیعهدها بوده .



پ ۱۷
ستار خان

همانا از روزیکه این شور و جنبش برخاست کسانی از سران مجاهدان ـ بویژه از آنانکه از قفقاز آمده‌بودند ـ چاره‌کار را برانداختن

محمد علیمیرزا میدانستند و آن فشارها برای همین میبود . لیکن نمایندگان انجمن و کسان دیگری از پیشروان جنبش زمینه برای چنان کاری آماده نمیدیدند یاخود میترسیدند ، واز اینرو جلوگیری میکردند .

امروزهم بجلوگیری از آنان میکوشیدند ، وبرای آرام گردانیدن ایشان بود که بار دیگر تلگراف پایین را درباره قانون اساسی به تهران فرستادند :

توسط آقایان وکلای محترم آذربایجان دام اقبالهم مجلس شورای کبری شیدالله ارکانه اگرچه از وضع حال تبریز وهیجان اهالی این مملکت خاطرمبارك امناء ملت آگاه است ولی شدت تعطیل اعضاء انجمن مقدس ملی را مجبور بتجدید و تکرار مینماید که تا زود تر است علاج و مداوای حال ملك و ملت آذربایجان را بفرمایند روز بروز و آناً فاناً هیجان در تزاید وعموم طبقات از هر نوع که تصور بفرمایید تعطیل مطلق نموده و برای حصول مقصود تلاش مالی و جانی مینمایند حتی ولایات جزو و قصبه و دهات آذربایجان از داد وستد و امور رعیتی دست کشیده و ایلات و عشایر اطراف بهیجان و حرکت آمده پای بر زمین میکوبند و مطالبه قانون اساسی را مینمایند و اراده آمدن شهر را دارند که همراهی باهالی تبریز بکنند هیچ شاهدی بهتر از این نیست که جماعت ارامنه با مغایرت مذهبی شریك درد ملت آذربایجان شده پریروز تلگرافاً بخاکپای مبارك همایونی و حضور مبارك امنای دارالشورای اعظم عریضه نگار شده‌اند بی پرده عرض میکنیم که هرگاه بقای ایران و حفظ ایرانیان را می خواهند عاجلانه چاره این هیجان و تهاجمرا بفرمایید که بناموس انسانیت و خاك وطن عزیز قسم هرگاه در سر موعد خبر اتمام و تحصیل قانون اساسی به ملت آذربایجان نرسد دیگر بهیچ تدبیر جلوگیری و سکون ملت ممکن نخواهد بود و صرف نظر از همه چیز باید کرد (انجمن ملی تبریز)

همچنین اعیان تبریز تلگرافی باتابك فرستاده وحال شور وجوش مردم را باو آگاهی دادند . از تهران از نمایندگان پاسخ پایین رسید :

چنانکه مکرر عرض شده است بامضاء فرستادن قانون اساسی محتاج است باینکه مشکلات آن در مجلس تصفیه شود آنهم چند روز مهلت لازم دارد ز طرف هیئت وزراء در این خصوص عدم مساعدت ملحوظ نیست چرا که

موقع آن هنوز نرسیده است آقایان حجج الاسلام دامت برکاتهم کمال همراهی را دارند مگر پارهٔ از . . . . محض خود نمایی القاء شبهات کرده اند بهیچ وجه محل اعتناء و قابل توجه نیست لهذا از تمام آقایان امناء و اعیان مملکت استدعا داریم متفقاً با انجمن محترم ملی صرف مساعی مجدانه فرمایند تعطیل عمومی موقوف شده بی جهت اینهمه خسارات فوق‌الطاقه را برخود روا ندانند در صورتیکه موکلین محترم ما باین اصرار صواب دید ما را منظور ندارند فراغت خاطر وجسارت‌لازم از ما سلب میشودکه بانجام خدمات مشکله موفق‌شویم ما را از این بابت آسوده فرمایند تا جداً بایفای وظایف بپردازیم

(وکلای آذربایجان)

پس از رسیدن این تلگراف ، انجمن برآن شد که از هرراه باشد مردم را بباز کردن بازارها وادارد ، و این بود کسانی از واعظان و پیشنمازان و از خود نمایندگان انجمن ، بمیان مردم‌آمده بآنان سخنها راندند ، و پس از خواهش و پا فشاری بسیار برآن نهادندکه از فردا پنجشنبه بازاریان دکانهای خود را باز کرده بداد وستد وکارپردازند . لیکن علما و اعیان و سردستگان تلگرافخانه را تهی نگزارده همچنان طلب قانون اساسی کنند . بازاریان نیز هنگام پسین ، پس از بستن بازارها بآنجا آیند . این را نهاده بنمایندگان نیز در تلگرافخانه تهران آگاهی دادند . امروز گذشته از نمایندگان آذربایجان محتشم السلطنه دستیار اتابك بتلگرافخانه آمد ، که آنچه پیام و دادخواهی از تبریز می‌رسد باتابك برساند . همچنین صنیع‌الدوله رئیس مجلس برای شنیدن گفتگوها در تلگرافخانه می بود .

اینان همگی از نوید بازگردن بازارها خشنود گردیدند . ولی این نوید بکار بسته نخواستی شد . زیرا همان هنگام که این گفتگو های تلگرافی با تهران می‌رفت ، چند تن سید از قره‌داغ بشهرآمده ، و اینان آگاهیهای دیگری را از بیداد گری پسر رحیمخان و سواران او ، و از چاپیدن دیه‌ها ، و کشتن مردان ، و دست درازی بزنان، در میان مردم پراکنده گردانیدند . می‌گفتند : پسر رحیمخان وکسان او می گویند : « بهر دیهی که سید و گماشته انجمن آمده خواهیم

چاپید . بشهر تبریز هم در آمده انجمن را ویران ، و هرکه درآنجا باشد دست بسته بتهران خواهیم فرستاد . »

آن آگهیها واین پیام، دوباره‌مردم را بخشم آورد . دوباره آواز ها بهیاهو بلند گردید . کسانی بسخن آمده چنین گفتند : « بااین کینه توزی وبدخواهی‌که دشمن‌مینماید ودرکوشش بنابودی ما پافشاری نشان میدهد چه جای آنست که ما بازار ها را باز کنیم ؟! ماخرسندی‌نخواهیم دادکه برادران ما در دیه ها دچار آزار وستم باشند وما در شهر به خوشی و آرامی بکار داد و ستد پردازیم . خرسندی نخواهیم داد که همچون کبک سر در زیر برف پنهان‌کنیم واز دشمن وتلاش های‌آن ناآگاهی نماییم .»

این گفتگوها تاپاسی ازشب رفته درمیان میبود . انجمن نا گزیر گردیده تلگراف پایین را بتهران فرستاد :

پسر رحیمخان متصل دهات اطراف را با جمعیت و سوار بسیار چاپیده و بچهار فرسخی شهر آمده میگویند امشب وارد تبریز خواهد شد ورود شهر او حالت چه خواهد شد تصور فرمایید مردم بطوری در هیجان هستند که نمی توان تصور نمود این عرایض را حرف و شوخی نپندارند که آنچه در این باب عرض میشود جواب مرحمت نمیشود از حکومت هم بواسطه عدم استعداد چاره و فایده نیست استدعای مؤکد میشود چاره و اقدامات فوری فرمایند

(انجمن ملی تبریز)

بدینسان یکروز بسیار پر شورشی به تبریز گذشت . همان شب نشستی از علما واعیان ودیگران برپا ساخته دوباره اسدالله را بپای باز پرس‌کشیده چیز هایی ازو پرسیدند ، وآنچه پاسخ داد نوشتند و همگی پای آنرا مهر کردند که بتهران بفرستند . از این بازپرس آگاهی های دیگری دربارهٔ بد خواهی دربار بدست آمد ، واین بخشم مردم افزوده همانشب چنین نهادند که کسی بباز کردن بازار خرسندی ندهد .

آمادگیهای جنگی تبریز

فردا همینکه آفتاب درآمد مردم رو بتلگراف خانه نهادند وازهمان آغاز روز بگفتگو ازتاراج وکشتار پسر رحیمخان پرداخته و بانجمن فشار



پ ۱۸

رحیمخان با نقیخان رشیدالملك

(این پیکره گویا در سال ۱۲۸٤ درساوجبلاغ برداشته شده)

آورده پرگ خواستند که خود آماده رفتن بقره داغ شوند. انجمن نا گزیر شده تلگراف پایین را بتهران فرستاد :

خدمت وکلای محترم آذربایجان دامت تأییداتهم عین تلگراف دیروزجنابان عالی را در خصوص باز شدن بازار با ضمیمه عقاید خودمان و ملاحظه صلاح عامه و رعایت نکات دیگر بملت انهاء و القاء نمودیم قرار بوده امروز پنجشنبه بازار را باز عموم اصناف و کسبه سر داد و ستد و کسب خودشان بروند ولیکن بعد از دو ساعت فاصله که مجلس معظمی از علماء اعلام و محترمین و اعیان اشراف با حضور وکلاء و اعضاء انجمن بجهت استنطاق از اسدالله‌خان نام تشکیل شده بود تمامی زحمات را بی نتیجه گذاشته عموم ملت از عقیدهٔ که درباز شدن بازار حاصل کرده بودند منصرف و این قسم اقدام اکرام‌السلطان‌را در رخنه و اخلال اساس امر مقدس مشروطیت با دارایی مقام عالیه در دربار دولت منتج نتایج وخیمه دانسته و امکان نخواهد داشت تا امضاء قانون اساسی دیگر یك کلمه حرف دائر باین مسئله بملت گفت وبرای اینکه اهمیت استنطاق را ملتفت و کاملا آگاه باشید خلاصه استنطاق اسدالله خان را و تقریریکه در محضر علماء اعلام و سایر حاضرین در مجلس کرده و نوشته شده مخابره گردید و عین استنطاق هم با پست ایفاد میشود (انجمن ملی تبریز)

همچنین اعیان تلگراف دیگری باتابیك فرستادند. نیز چون‌مردم خواستار بودند، رویهٔ باز پرس اسدالله را با تلگراف بتهران آگاهی دادند بدینسان :

خدمت وکلاء محترم آذربایجان دامت تأییداتهم اینکه در تلگراف دو ساعت قبل عرض شد صورت استنطاق اسدالله خان با پست تقدیم میشودچون ملت راضی نشد استنطاق مشارالیه اختصاراً عرض شود و با نهایت سختی خواستگار شدندکه استنطاق دیشبی مشارالیه تلگرافاً و عیناً معروض شود این است لایحه استنطاق با امضاء اعضاء مجلس عیناً درج میشود (بعدازمراجعت از کینی(؟) اکرام‌السلطان مرا خواسته‌گفت اسب خوب سراغ داری‌گفتم قراباغی ها خواهند آمد از آنها میخرم دو روز بعد کربلای محمد نوکرش آمد مرا برد منزل اکرام‌السلطان که خانه رحیمخان بود بعد از ورود حیاط مرا توی اطاق خواسته گفت کاری بتو رجوع خواهم‌کرد بکسی نگویی بعد مرا بقرآن که از بغلش در آورد قسم داد و گفت هیچکس بروز ندهی نحکم .... است این چهار نفر باید کشته شوند میرزا حسین آقا شیخ سلیم‌حاجی مهدی حاجی

محمد جعفر مومن پرسید تفنك داری گفتم یك تفنك ورندل دارم یك تفنك بردانقا گفت با این تفنگها نمیتوانی کار بکنی رفت یك تفنك آلمانی با یك قطار فشنك آورده بمن داد مراجعت کرده آمدم دو روز اتصالا بتلگرافخانه آمده رفتم روز سیم باز آدم فرستاده مرا برد گفت چرا اقدام نمیکنی جواب دادم که حالت شهر منقلب است و جای این اشخاص را درست نمیدانم کجا هستند صبر کن تا من فرصتی بدست آورم گفت چرا اقدامی در این باب نمی کنی گفتم ممکن نمیشود گفت اینها سخت مطالبه قانون میکنند و از طهران هم با شدت بمن تأکید میکنند هرچه زودتر عمل را بانجام برسان پس حالا که اینطوراست امشب را رفته این مسئله را بانجام برسان لااقل یکی ازاینها را بکش و اگر هم توانستی که سه تیر در میدان توپخانه خالی بکن بعدآمده آقا میرزاحسین را در میدان توپخانه دیده که با دوسه نفر و فانوس میخواهند بروند از عقب آنها رفته وهرچه خواستم کاری بکنم رعب از اقدام عمل مانع شد تا اینکه در توی دربند رفته و من هم از عقب سر او میرفتم دیدم امشب را امکان ندارم و نوکر را، گفتم امشب را بگذاریم شب دیگر اقدام خواهم کرد در بازارچه صفی دیدم حاجی مهدی آقا را خواستم کاری بکنم پشیمان شدم مرتبه دیگردیدم واز اقدام نادم شدم بعد ازآن بخانه خود رفتم صبح نوکر اکرام‌السلطان آمده قهوه‌خانه حاجی عبدالله کربلای محمد نام آمده و باهم چایی خوردیم بیست عدد پنجهزاری طلا داد که اکرام السلطان فرستاد خرج نمایید امشب کاررا تمام نمایید بعد هرچه بخواهید خواهم داد امشب هم اکرام‌السلطان را ببینید عصری رفتم بمن گفت چرا کار را تمام نمی‌کنید معلوم می شود پشیمان شده اید گفتم حضرات را پیدا نمیکنم دو شب است که آقا میرزاحسین در تلگرافخانه میخوابد جای آقا شیخ سلیم هم معلوم نیست بعد اصرار کرد مأموریت خود را تمام کنی شب چهارشنبه آمدم بتلگرافخانه گرفتار شدم چهار شب قبل با اکرام‌السلطان ملاقات کرده بودم در میان تقریرات خود اظهار نمود یکشب هم با اشخاص مفصلة‌الذیل بخانه آقا میرزا حسین رفتیم شاید اورا بزنیم (تقی) (حاجی‌آقا) (اسماعیل) تقریراسدالله خان در شب پنجشنبه (۱۰) ربیع‌الثانی بهمین نحو است که در محضر جمعی با کمال وضوح تقریرکرد (علی بن موسی) (معین‌التجار) (حاجی میرزا تقی‌آقا) (دبیرالسلطنه) (صادق) (رفیع‌الدوله بیگلربیگی)

(محمد صادق خان پسر ساعدالملك) (اقبال لشکر) (محسن‌الطباطبائی) (آقای سید رضی) (خازن لشگر) (جعفر) (امین‌التجار) (بصیرالسلطنه) (انجمن ملی تبریز)

پس از اندکی از تهران پاسخ پایین رسید :

از شدت نگرانی که داشتیم از وضع استفسار شده تاحال جواب نرسیده بود وقلوب فدویان بی‌اندازه مضطرب مانده بود لهذا بتلگرافخانه آمدیم که‌حضوراً استفسار شود تلگراف زیارت شد امروز صبح درمجلس اقدامات لازمه‌وتاکیدات اکید بوزارت داخله ووزارت جنك بعمل آمد در رفع غایله وتوقیف رحیمخان وانتزاع ریاست ایل وسوار چلبیانلو واحضار پسر رحیمخان بوزارتین آنچه لازم است نوشته وگفته شده است ولی باوضع مسامحه دولت نتیجه سریعه را نمیتوان امید داشت لهذا تاظهور نتیجه اقدامات وکلا اهالی آذربایجان را لازم است‌که ازمدافعه جان ومال وعرض وناموس اولاد وطن غفلت نداشته باشند البته‌مجلس هم تادم آخر بتکلیف خود عمل کرده ازتحصیل رفاه ملت صرف نظر نخواهد کرد واز اقدامات خودتان درباب مدافعه وحفظ نفوس ابنای وطن اطلاع بدهید اکرام‌السلطان بدست آمده یاخیر چون وقت مجلس منقضی میشود مرخص شده رفتیم (تقیزاده) (احسن‌الدوله) (مستشارالدوله) (میرزاآقا) (حاجی میرزا براهیم)

این تلگراف چون بمردم خوانده شد همه شادمانی نمودند .

چون برگ آمادگی برای نگهداری شهر داده شده بود مجاهدان در زمان بکار پرداختند و دیری نگذشت که شهر رویه سرباز خانه بخود گرفته، دسته های مجاهدان باطبل وشیپور وبیرقهای سرخ آمدن‌گرفتند. هردسته ای بتلگرافخانه آمده، واز آنجا به توپخانه گذشته ، واز آنجا بمیدان مشق رفته بمشق‌میپرداختند .

نتیجه کوششهای چند ماهه، امروز نمودار گردید . امروز بجای شور وخروش نمایشهای سپاهیانه درمیان می‌بود .

چون مجاهدان باین کار برخاستند نظام الملك والی نیز ناگزیر بکارهایی برخاست . اونیز باآگاهی ازانجمن کسانی را برای گردآوردن «فوج بهادران» فرستاد که دو روزه سربازان را بشهر بیاورند . نیز دستور داد توپچیانی که در شهر میبودند توپها را بیرون آورده آماده

بسرخود است پس چرا از رحیمخان بازخواست نمیکنند ؟..

محتشم‌السلطنه نماینده اتابك خواست پرده‌کشی کند چنین گفت: « تصور نشود که صدور اینگونه حرکات با اطلاع دولت باشد ایلات حالشان معلوم است..» سپس گفت: « سردار نصرت تبری میجوید. باز گفت: « البته وزارت داخله برحسب تکلیف خودشان اقدام‌خواهند نمود ».

حاجی سید نصرالله بهواداری ازو برخاسته چنین گفت: « ساحت دولت از این چیز ها منزه است... باید اصلاح را حتی الامکان از دولت بخواهید ».

ولی این پرده پوشیها سودی نداشت و سخن دامنه پیدا کرد، وتقیزاده پس از سخنانی چنین‌گفت: « وزیران یا باین بیدادگریها چاره کنند یاهمگی از کار کناره جویند ».

حاجی امام جمعه خویی گفت: اینکه میگویند بدولت بد گمان نباشیم چگونه شود؟!.. اهر که دارای چهارهزار خانوار است رحیمخان تابحال کی میبارست بآنجا تازد؟!

این گفتگو از پسر رحیمخان وپافشاری وکلای آذربایجان عنوان داد که هرنماینده ای از آشوب شهر دیگری بنالد، و بدینسان نامهای بسیاری از بیدادگران - ازکهنه ونو - بمیان آید.

وکیل التجار از آشفتگی خلخال واز بیدادگری شکرالله‌خان گله کرد. سید حسین از بیدادگری سالار الدوله که این زمان تازه بکار برخاسته بود سخن راند. نمایندگان دیگری نامهای عمید السلطنه‌تالش وقوام الملك و حاجی آقا محسن را بمیان آوردند. متولیباشی بتهران آمده بود ونیازی بدادخواهی ازو باز نمیماند.

حاجی آقا محسن را که بطهران خواسته بودند تاقم آمده و از آنجا بازگشته بود. نمایندگان می پرسیدند: که دستور داد که از آنجا باز گردد؟!..

این سخنان درپرده گله ودادخواهی وبدگویی از اتابك میبود. چه اورا پاسخده این آشوبها وبیدادها میدانستند. امروز نخستین‌روزی



پ ۲۰.
قوام الملك شیرازی

بود که بیشتر نمایندگان ازوبدگویی ورنجیدگی مینمودند. محتشم‌السلطنه بهریکی از اینها پاسخی میگفت و بهانه‌ای یاد میکرد . لیکن هرکس میدانست ارزش آنها چیست .

بدینسان برای مجلس یکروز پرتکانی میگذشت . یك نشستی که با آن سستی ودر ماندگی آغاز یافته بود ، با این تندی و سختگیری بپایان میرسید .

در اینمیان ستمدیدگان عراقی وشیرازی که بداد خواهی ازحاجی

آقا محسن وقوام دربهارستان بست می‌نشستند و کسان دیگری ازتماشا چیان رو بمجلس آورده وبانبوهی ایستاده گوش باین سخنان میدادند. آنان نیز بااین شور وسهش همبازی مینمودند.

همانروز چون مجلس بپایان رسید ونمایندگان و تماشاچیان بادل های پرسهش پراکنده شدند، داستان را بهمه جای تهران رسانیدند. ماهم دیدیم که نمایندگان آذربایجان این پیش‌آمد مجلس وگفتگوهایی را که بابودن دستیار اتابك رفته بود، به‌تبریز آگاهی داده درخواستند که بازار ها باز شود. لیکن تبریزیان نپذیرفتند و انجمن روز آدینه تلگراف بس تندی به‌نمایندگان فرستاده، ریختن زنان وبچگان بیدست وپای قره‌داغ را بشهر، واینکه پسر رحیمخان تایکفرسخی شهرآبادیها را چاپیده، آگاهی داده، درآن تلگراف چنین گفت: «میدانیم اتکال پسر رحیمخان بکجاست؟!..»

این بود روز شنبه چون هنگام پسین مجلس برپا شد صنیع‌الدوله گفت: کار های دیگر بماند. از تبریز آگاهیهای ارجداری رسیده که باید درنشست ویژه‌ای خوانده شود. این راگفته بانمایندگان بپاخاستند وباطاق دیگری رفتند.

در آنجا چون تلگراف تبریز خوانده شد خروش از نمایندگان برخاست. بسیاری ازایشان بگریه پرداختند. چنین حالی در مجلس تاآن روز دیده نشده بود. همانا داستان اکرام‌السلطان را در آنجا هم به میان نیاوردند.

امروز گروه انبوهی از مردم (پنجهزار تن بیشتر) به بهارستان رو آورده بودند. گفتگوهای روزپنجشنبه مجلس تهرانیان را شورانیده و برای همدردی با تبریز آماده گردانیده بود. اینان چون آگاهی از چگونگی میخواستند و بیتابی مینمودند، نمایندگان همچنان خروشان و اشکریزان بسالون بازگشتند. بسیاری از تماشاچیان نیز میگریستند.

نمایندگان آذربایجان بسخن در آمدند. میرزا فضلعلی گفت: دیگر گذشته ازآنکه ما پرده پوشی کنیم. برادران وخواهران شما در آذربایجان دچار پنجه بیدادند آیا شما چه‌میخواهید بکنید؟!..

حاجی محمد آقا نالان گفت : آذربایجانیان چه گناهی کرده اند دویست وپنجاه تن ازایشان کشته شوند وشما دراینجا آسوده نشینید؟!.. بااینحال دیگر ما چرا بمجلس میآییم ؟!..

تقی زاده نالان گفت : من حال گفتن نمیدارم . شما چارهٔ این کار کنید .

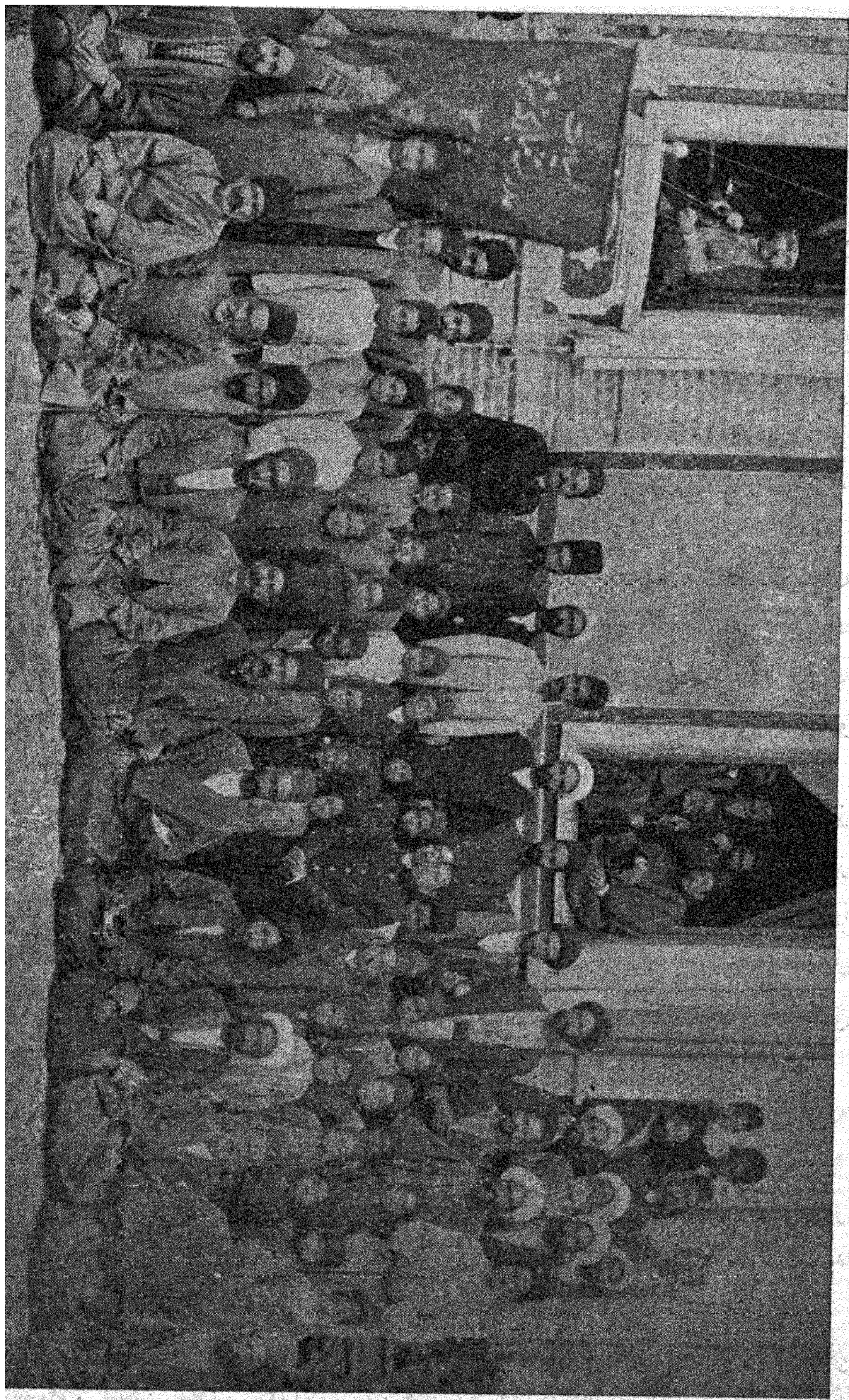
بدینسان هرکسی سخنی میگفت. آن دو دستگی که درمیان‌نمایندگان میبود فراموش شده همگی جز یکدلی نمی نمودند. پس ازگفتگو هایی چهارتن از نمایندگان را- حاجی سید نصرالله ، مستشارالدوله ، حاجی میرزا ابراهیم آقا ، حاجی محمد اسماعیل- برگزیده بدربار نزد اتابك فرستادند که چگونگی را گفته پاسخ خواهند .

اتابك بپارك خود رفته بود . فرستادگان همراه محتشم السلطنه روانه آنجا شدند و با اتابك دیدار کرده چگونگی را گفتند . اتابك دلسوزی از خود نشانداده درزمان مخبرالسلطنه ومحتشم السلطنه را به دربار بنزد محمد علیمیرزا فرستاد که چگونگی را باو آگاهی دهند و پاسخ بیاورند .

از آنسوی چون این چهارتن دربازگشت دیر کردند ومردم در بهارستان بیتابی مینمودند مجلس دوباره وثوق‌الدوله و حاجی معین‌التجار را برگزیده بدربار فرستاد. چون آنان نیز دیر کردند ، این‌بار میرزا محسن وسیدمحمد بهبهانی (پسر شادروان بهبهانی) را برگزیده گسیل داشتند. چون ازاینان نیز آگهی نرسید حاجی امین الضرب را باکسانی روانه گردانیدند .

بدینسان فرستادگان پی هم میرفتند وتا چند ساعت از شب رفته مجلس برپا و مردم در بهارستان چشم براه میداشتند . محمد علیمیرزا دستخطی درباره برداشتن بیوکخان ازایل بیگی‌گری قره داغ وبرکنار گردانیدن‌او ازسرکردگی سواران بیرون فرستاد ودربارهٔ رحیمخان نوید بند کردن اورا داد .

فرستادگان پس از چند ساعت درنگ بااین دستخط ونوید باز گشتند . لیکن مجلس این‌را نپذیرفت ومردم سخت بهیاهو برخاستند .



پ ۲۱

مجلس چنین نهاد که پافشاری نموده سه چیز را ازشاه بخواهد : یکی برکناری رحیمخان از کارهای دولتی وبند کردن او. دیگری بر کناری پسر او ازکار های دولتی . سوم ایمنی تبریز ودلجویی از تبریزیان . پس از این نهش چون شب به نیمه رسیده بود خواستند پراکنده شوند. مردم خرسندی نمیدادند وجلوشان را میگرفتند وسرانجام تا فردا مهلت خواستند وبخانه های خود رفتند .

خیزش تهرانیان بیاری تبریزیان

فردا یکشنبه چهارم خرداد (۱۳ربیع‌الثانی)، در تهران یکی از روزهای پرهیاهوی تاریخی‌بود. امروز تهرانیان بیاری تبریزیان بازارها را باز نکردند، وازآغاز روز دسته بدسته روبسوی بهارستان‌آورده درآن‌پیرامونها انبوه شدند . مجلس ازآغاز روز برپا گردیده بروی درخواستهای سه گانه ایستادگی نشان داد .

از دربار برویه کاری گفته بودند : با بودن علما و نمایندگان آذربایجان و کسانی از اعیان ، از تبریز در بارهٔ پیش آمد جستجو رود . از اینرو نمایندگان دهگانه آذربایجان و حاجی امین الضرب و حاجی محمد اسماعیل همراه دو سید و پسران ایشان ، آهنگ دربار کردند ، ودر آنجا با امامجمعه تهران وحاجی شیخ فضل‌الله وپسر او شیخ مهدی وظل السلطان ونایب السلطنه وعضد الملك واتابك ووزیران گرد آمده فراهم نشستند

نخست با اتابك گفتگوهایی رفت . سپس همگی به تلگرافخانه عمارت گلستان رفتند وبا تبریز بگفتگو پرداختند (گفتگو را خواهیم آورد) .

مجلس همچنان برپا می‌بود ونتیجه را می‌بیوسید . ازآنسوی مردم همگی اطاقهای مجلس وسراسر باغ بهارستان وجلوخان مجلس وخیابان ها را پرکرده بودند ، ودر هرگوشه ای یك ملایی ، یا طلبه ای ، یا

پیکره ۲۱ نشان میدهد نشست آزمایش‌یکی ازدبستانهای تهران را (دبستان سیادت در شهرنو) کـه چون در تابستان سال ۱۲۸۶ (۱۳۲۵) برداشته شده در اینجا آوردیم .

یکجوان فرنگ رفته ای ، یایك آزادیخواهی ، بروی یك بلندی‌ایستاده بمردم سخن میراند . هرکس از دانسته های خود می‌گفت .

امروز تهرانیان در دشمنی با محمد علیمیرزا اندازه نشناختند و آنچه می دانستند وتوانستند گفتند . امروز نام مادر او «ام الخاقان» را بزبانها انداختند وسخنانی راکه در سی و اند سال پیش در بارهٔ آن زن گفته شده بود ـ سخنانیکه بنیادی جز پندار وگمان نمیداشت ـ تازه گردانیدند.

یکمرد بافهم آذربایجانی که این زمان درتهران میزیسته وگاهی نامه هایی بحاجی مهدی آقا کوزه‌کنانی مینوشته وبرخی پیش آمد هارا می ستوده ، یکی هم داستان امروز را ستوده است ، ومن بهتر میدانم برخی از نوشته های اورا بیاورم .

مینویسد : «عمارت فوقانی وتحتانی وصحن وخیابانها ازآدم مثل دریاموج میزد . چندانکه ازجیب دستمال یاقوطی سیگار بیرون آوردن اشکال داشت . درآن فضای وسیع نفسها تنگ میشد .

درهر اطاق وهر مجمع وهر گوشه نطاقها ایستاده دست از جان شستند وآنچه در دل داشتند گفتند ... محض جهت نمونه ازچند فقره اشاره مینمایم :

آخوندی می‌گفت : حضرات هرگاه خداوندروزی شما را قطع‌کند او را بندگی میکنید ؟! .. هرگاه پیغمبری عوض آنکه شما را بـراه راست دعوت نماید براه کج دلالت کند اورا به پیغمبری قبول میکنید ؟ گفتند : نـه . گفت : هرگاه پادشاه مستبد و جابر ومخل آسایش رعیت باشد و به تباهی آن کوشد او را پادشاه می دانید ؟! .. گفتند نه . گفت : مگر نمیدانید که پسر رحمیخان را خود شاه ... تحریك وتعلیم داده‌که دمار ازروزگار آذربایجان دربیاورد؟. . مردم دادزدند : ماهیچوقت چنین پادشاهی را نمیخواهیم .

یکنفر خان فرنگی‌مآب عینکی بپا ایستاده سرگذشت لویی‌شانزدهم را ازسر تاپا خواند وسخن‌را تا آنجا رسانیدکه هفتادگناه بروثابت‌کردند وخودش وزنش را سربریدند . مردم‌گفتند : فرانسه نباشد ایران باشد ،

لوی شانزدهم نباشد محمد علیشاه باشد ، ماحاضریم اینرا بمحاکمه بکشیم .

یکنفر طلبه بپا ایستاده گفت : حضرات میدانید ماها در اینمدت ازدست سلاطین قاجاریه چها کشیده ایم ؟ ! .. سپس بناکرد از فتحعلی شاه ومحمد شاه گفتن . نوبت بناصر الدینشاه رسید ازهر جا داد زدند خدا قبر اورا پراز آتش کند . مظفر الدینشاه را رحمت ودعا گفتند . آخر گفت الان در دست یکنفر خبیث گیر کرده ایم . یکمرتبه صدا ها بلند شد ما چنین پادشاهی نمیخواهیم . ماپسر ام الخاقان را نمیخواهیم .

یکخانی بپا ایستاده گفت : میدانید فرق مرده بازنده چیست ؟ .. مرده احساس درد نمیکند ، واگر دست و اعضای اورا ببرند درك نمی کند . اما زنده متألم میشود . سپس گفت : ما ایرانیان مرده بودیم ولی اکنون زنده شده ایم وروح بابدان ما دمیده شده . برادران ما را در آذربایجان قتل وغارت میکنند مثل اینست که دست مارا می‌برند ، چشم مارا میکنند ، مانباید تحمل کنیم .

میرزا احمد خان نامی گفت : مافعلا ازشاه دوچیز میخواهیم : اول اینکه بزودی هرچه تمامتر از تبریز ترضیه بیاورد . دوم اینکه رحیم خان را بماسپارد تا درجلو این عمارت اورا بدار کشیم والا باید خود شاه بدار کشیده شود . صداها بلند شده گفتند : حرف اینست .

در طهران بیست ویکباب مکتب خانه بطرح جدید است .شاگردان تمامی آنها باعلم مخصوص وارد شده هر یکی در طرفی صف کشیده خطابه ها خواندند . یکنفربچه دوازده ساله سرش را بلند کرده بو کلا که در تالار فوقانی بودند خطاب کرده گفت : « ای وکلای ملت ، ای بزرگان ما ، شما نگوييد ما عمر خودمان را رانده‌ایم وازما گذشته آخر ماصغیریم و از دست ما هیچ چیز نمیآید شما را قسم میدهیم بخدا مارا درچنگ استبداد نگذارید . برای آینده مافکری کنید » بیکمرتبه جماعت بگریه افتادند بحدی شیون شد که مثل روز عاشورا .. »

تااینجاست نوشته های مردآذربایجانی . بدینسان مردم باسخنرانی وخروش وگله وگریه روز میگزاردند ، وچشم براه بازگشت دو سید ونمایندگان آذربایجان ازدربار میداشتند .

امروز زنان تهران نیز درخیزش پا درمیان داشتند وچنانکه در حبل‌المتین نوشته پانصد تن از ایشان در جلو خان بهارستان گردآمده بودند .

رویه‌کاریهای دربار

از آنسوی دوسید ونمایندگان اتابك ودیگران باتبریز در گفتگو میبودند . اتابك نظام الملك والی آذربایجان را هم بتلگرافخانه خواسته بود وتلگراف پایین را برای اوفرستاد :

خدمت جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای نظام‌الملك دام اقباله‌العالی دراین چند روزه اخبارموحشه ازآذربایجان رسیده وازقرار تلگرافاتیکه ازانجمن آذربایجان بوکلاء اینجامیرسدحرکات‌پسر رحیمخان‌درقتل وغارت موجب هیجان افکار عامه شده خیلی این‌فقرات باعث تغیرخاطر مبارك وموجب نگرانی اولیای دولت شده این است‌که امروزمخصوصاً باحضور حضرات حجج الاسلام ووکلاء محترم آذربایجان بتلگرافخانه گلستان حسب الامر حاضر شده ایم که اولا از جناب مستطاب عالی باحضور انجمن آذر بایجان حقیقت واقعه را تحقیق نماییم که این تفصیل چیست و این شهرت قتل وغارت چه معنی دارد پسر رحیمخان حالا در کجاست واین اتفاقات درکجا واقع شده است‌البته باطراف تفصیل را فوراًتلگراف نمایید وثانیاً چون حضرت عالی حاکم ولایت ومسئول نظم آنجا هستیدهراقدامی که لازم‌است برای رفع این غایله‌وقلع وقمع این فساد بنمایید ویا باید ازدارالخلافه دستورالعمل بخواهید که از آنقرار مقرر شود و مجری فرمایید و بهمه آقایان و اهالی اطمینان کامل بدهید که خاطر مقدس ملوکانه کاملا آسایش رعایای خودرا طالب وهرکس برای‌اغتشاش و سلب امنیت اقدامی کرد البته به مجازات خواهد رسید هرگز اهالی آذربایجان و انجمن آنجا تصوری غیر این ننموده ومطمئن بوده که وقت اولیای دولت مصروف راحت وامنیت آنها است‌وانشاء الله تعالی نتایج خیریه آن کاملا مشهود خواهد شد (اتابك اعظم)

همچنین نمایندگان آذربایجان بودن خودشان را در تلگرافخانه گلستان همراه دوسید ودیگران وخواستی راکه درمیانه میبود بنمایندگان انجمن تبریز وسران آزادی آگاهی فرستادند .

ازتبریز نظام الملك پاسخ داده تاخت وتازپسررحیمخان، وخشمناکی

مردم را از پیش‌آمد باز نمود . اتابك در باره پسر رحیمخان دستور پایین را داد :

درباب پسر رحیمخان وحرکات خلاف کارانه او که اشعار فرموده‌بودید خیلی مایه تغیر وتعجب گردید زحمت اظهار میدارد که پسر رحیمخان از ایل وسوارخود معزول‌وحسب الامراقدس اعلی ارواحنا فداه بکدخداها وبجاهای لازم تلگراف موکد بفرستید که مشارالیه معزول است وبرای ایل وسوارهم هرطور خود حضرتعالی صلاح میدانید ترتیب سرکرده ورئیس بدهید وچون نظم‌آذربایجان برعهده حضرتعالی است وهمیشه قشون آذربایجان کمك‌جاهای دیگر بوده اند نمیتوان گفت‌که محتاج باستعداد خارج است خودجناب مستطاب عالی بهرطورمیتوانیدبرای پراکندن این اشرار ورفع اغتشاش واستقرار نظم اقدامات لازمه سریعه‌خواهید نمود که ولایت منظم ومردم آسوده وتشکر اهالی باولیای دولت علیه برسد خود رحیمخان هم در دارالخلافه توقیف وپسر اورا به تبریز جلب نموده وحبس‌فرمایید واز جزئیات قتل وغارت که واقع شده راپورت کاملی ارسال بفرمایید تابعرض برسد حکم آن مقرر شود (اتابیك اعظم)

نظام‌الملك پیشنهاد کرد که بجای رحیمخان پسر عموی او کریم خان رشیدالدوله بایل بیگی گری قره داغ وبسرکردگی سواران آنجا گماردە شود . از تهران این پیشنهاد را پذیرفته نوید دادند که رشید الدوله را هرچه زودتر بفرستند .

نتیجه این گفتگوها آن شد که نظام‌الملك باشتاب سپاهی پدید آورد وبقره داغ بسر بیوکخان فرستد ، ومانیز آنرا خواهیم آورد . لیکن چنانکه گفتیم اینها جز رویه کاری نمیبود ، و راستی آنست که محمد علیمیرزا دربرابر فشار مردم ایستادگی نتوانسته ناگزیرمیشد پسر رحیمخان‌را از کاریکه خواستی کرد بازدارد .

چگونگی آنکه دربار از یکماه پیش نقشه ای برای بر انداختن مشروطه ومجلس ، بدینسان کشیده بوده‌که بدستاویز مشروطه‌ومشروعه دوتیرگی بمیانه ملایان ، وبدستیاری آنان بمیان مردم، اندازد واز اینراه مجلس‌را سست وناتوان‌گرداند، ودرهمان هنگام ازیکسو درتهران بادست قزاق وسوار رحیمخان ودسته های دیگر مجلس‌را بسته سران مشروطه



پ ۲۲
شادروان طباطبایی

خواهان را بگیرد واز یکسو در آذربایجان پسر رحیمخان را با سوار قره‌داغ بسر تبریز فرستاده درآنجاهم انجمن‌را بسته پیشروان را دستگیر گرداند .

این نقشه را همانا از آغاز رسیدن اتابك کشیده ، و چنانکه دانسته شد میخواسته اند روز سی‌ام یاسی ویکم اردیبهشت (۸ یا۹ ربیع الثانی) بکار بندند . لیکن چند چیز جلو آنرا گرفت :

۱) برخاستن تبریزیان وبیداری وآمادگی آنان . چنانکه گفتیم تبریزیان خود بدولت بدگمان میبودند ، ودرآنمیان کسانی ازنمایندگان آذربایجان که دانسته نیست ازچه راهی، از دور ، بودن یکچنین‌نقشه‌ای

را دریافته بودند نامه نوشته تبریزیان را بیاساهانیدند و بآن خیزش برانگیختند . اگرچه برخاستن تبریزیان بنام طلبیدن قانون اساسی بود و بد گمانی که میداشتند جز درپیرامون آن قانون نمیبود. لیکن خیزش ایشان این سود را نیز دربر داشت که بیدار وهوشیار باشند وناگهگیر نگردند .

۲) بر خاستن سالارالدوله که در همین روز ها رخ داد . این شاهزاده سبکسر که داستانش را خواهیم آورد بطلب تاج و تخت بر خاست وچنانکه خواهیم دید کاری نتوانست . لیکن بر خاستن او محمد علیمیرزا را ترسانید ونقشه اورا بهم زد .

۳) جنبش همگانی تهران وایستادگی دارالشوری. همین فشار و ایستادگی او را ناگزیر گردانید که بیکبار از نقشه خود چشم بپوشد وپسر رحیمخان را بجای خود بازگرداند .

اکنون دانسته میشد که آن خیزش تبریز ، و شور و خروش بیست واند روزه تبریزیان ، وآن آمادگیها که آزادیخواهان آنجا نشان دادند ، بسیار بجا میبوده. نمایندگان آذربایجان که با تلگراف آن نا خشنودیها را از بر خاستن تبریزیان مینمودند کنون بر گشته نامه های پوزش آمیز مینوشتند ، واز پیش آمد سپاسگزاری مینمودند .

باری از این پیش آمدها نقشه ناانجام ماند ، و کنون میبایست بیوکخان بجای خود باز گردد ، وبرای پرده کشی، رحیمخان ازکارهای خود برکنار شود . لیکن مردم باین اندازه خرسندی نداده بند کردن رحیمخان وبلکه بدار کشیدن اورا میخواستند واین بمحمد علیمیرزا گران میافتاد وایستادگی نشان میداد .

چون بانظام الملك وسران تبریز گفتگو بپایان رسید دو سید و نمایندگان آذربایجان بمجلس بازگشتند . اتابك بنزد شاه شتافت که نتیجه را بازگوید. تا هنگام پسین چشم براه میداشتند وچنانکه دیدیم مردم پرده دریها می‌نمودند . آنگاه حاجی محتشم‌السلطنه آمد وآگاهی‌آورد که شاه دستور داد رحیمخان را گرفتند ، و اکنون در کشیکخانه در بند است . مجلس بآن خرسندی نداده خواستار شد که او را بعدلیه



پ ۲۳

حاجی شیخ فضل‌الله و بهبهانی

بیاورند و در آنجا همچون دیگر گناهکاران زنجیر به گردن دربند نگهدارند .

محمد علیمیرزا تن درنمیداد ، ودرمیانه حاجی محتشم السلطنه و حاجی مخبر السلطنه به پیامبری آمدورفت میکردند . نیز ظل‌السلطان واتابك ـ آن یکی بدلجویی ازآزادیخواهان واین یکی برویه کاری ـ میانجیگری مینمودند

از آنسوی مردم دربهارستان وآن پیرامونها بشور وهیاهو افزوده میگفتند باید رحیمخان را بیاورند ودراینجا بدار زنند. نیز داستان های آصف الدوله و قوام‌الملك و حاجی آقا محسن را بمیان آورده کیفر آنانرا میخواستند . همچنین قانون اساسی را میطلبیدند .

در تهران نیز واعظانی یاسخنرانانی، از سید محمد رفیع وشیخ علی زرندی ودیگران پدید آمده ، وامروز پیاپی سخن میراندند.

هنگام شام هیاهوی مردم بجایی رسید که نخست تقیزاده وسپس طباطبایی بجلو پنجره آمده بجلوگیری ازهیاهو کوشیدند وبمردم اندرز ها گفتند .

یکی از پیش آمدها آن بود که فردا چهاردهم ربیع‌الثانی روز زایش محمد علیمیرزا میبود ومی‌بایست شب را چراغان وآتشبازی کنند واز امروز به « آذین بندی » پردازند . دراین هیاهو مردم‌آنرانپذیرفته آشکاره گفتند : « هنوز دانسته نیست این شاه باشد یانه»، و« آذین بندی» بانک شاهنشاهی ودیگر اداره های اروپایی را برچیده وشب‌نیز از آتش بازی دولتیان جلوگرفتند .

بدینسان روز بپایان رسید ، و چون تانیمساعت از شب رفته نتیجه بدست نیامد مجلسیان مردم را بازگردانیدند که فردا بازبیایند .

پذیرفتن محمدعلیمیرزا درخواست مردم را

فردا دوشنبه در خانه صنیع الدوله نشستی از نمایندگان برپا شده ، و فرنفرما از سوی شاه آمده خواهش میکرد که رحیمخان در خانه حاجب الدوله بی بند وزنجیرنگه داشته شود . نمایندگان باین خرسندی ندادند و بروی در خواست خود ایستادگی نمودند ، و چون نشست بهم خورد روانه مجلس شدند .

مردم همچون دیروز ، بهارستان وآن پیرامونها را پر کرده می ایستادند وهمچون دیروز شور وخروش می نمودند . محمد علیمیرزا نا گزیر بود گردن بدرخواست مجلس بگزارد . نزدیك به نیمروز فرمان فرما ومحتشم‌السلطنه بمجلس‌آمدند ودستخطی ازمحمد علیمیرزا آوردند نزدیك باین : «فرما نفرما رحیمخان را بشما سپردیم اورا زنجیر کرده

نگهدارید ونگزارید بگریزد ». برای دلگرمی مردم چنین گفتند :«رحیم خان اکنون درعدلیه دربنداست ». کسانی باور نمیکردند وبعدلیه‌شتافتند ورحیمخان را بازنجیر تماشا کردند وبازگشتند .

این هنگام شاد روان طباطبایی بجلو مردم آمده بـایشان سخن راند ، که چون دولت باما همراه گردید دیگر جایی برای بستن‌بازار ها نماند . بروید بازار ها را باز کنید . در بارهٔ قانون اساسی نیز نوید انجام آنرا داد. مردم‌فرمانبرداری نمودند وپراکنده‌شده بازارها را باز کردند .

از آنسوی در مجلس گفتگو از جشن آنروز بمیان آمد . نمایندگان خواستندگامی بدلجویی ازشاه بردارند وچندتنی را برگزیده برای گفتن «مبارکباد» بدر بار فرستادند . ازآنسوی ببازاریان دستور دادند که بجای شب گذشته امشب را چراغان کنند .

بدینسان بار دیگر کشاکش باشکست دربار بپایان رسید: پس‌از پیش آمد بهمن‌ماه این بار دوم بود که کشاکش درمیان دربار ومجلس برخاسته وبفیروزی مجلس انجام می‌یافت .

این خیزش تهران بیاری تبریزوگفتار هایی که در روزنامه های حبل‌المتین وصور اسرافیل ودیگر جاها ، بنام سوک و مویه بکشتگان قره داغ (یابگفتهٔ خودشان «شهدای آذربایجان») نوشتند ، آوازش بشهر های دیگرافتاد ، ودر بسیاری از آنها بنام سوگواری بازار هارا بستند ودر مسجدها «ختم» گزاردند . دررشت همینکه روز نامه های تهران رسید ، تبریزیان آنجا پیش افتاده گریان ونالان وشیون کنان از میان بازار گذشته ، وبااینحال بانجمن آمده و درآنجا بروی خاکها نشسته بگریه پرداختند . بازار یان نیز دکانها را بسته بآنجا شتافتند ، ودرحیاط انجمن چادر زده سه روز «ختم» داشتند . سپس ارمنیان در کلیسیا دستگاه سوگواری چیدند . پس از آن طلبه ها «ختم» گزاردند. بدینسان یکهفته باگریه وسوك بسرمیبردند وگفتارها میراندند وتلگراف ها بتهران وتبریز میفرستادند . درقزوین نیز بازارهارا بستند ودرمسجد «ختم» برپاگردانیدند .

از آنسوی چون از این خیزش، محمد علیمیرزا ناگزیر شد از کار های پسر رحیمخان بیزاری جوید ، واورا یك گردنکش نا فرمان برداری‌نشان دهد،وچنانکه‌آوردیم اتابك درتلگراف‌خود بنظام‌الملك دستور دنبال‌کردن و گرفتن اورا داد، نظام‌الملك درتبریز ازیکسو به نقی‌خان رشیدالملك حکمران اردبیل ، دستور تلگرافی فرستاد که باسوارانی که از شاهسونان ودیگران فراهم گرداند ، بقره داغ شتابد وبیوکخان را دنبال‌کند و از یکسو بشاهزاده مقتدر الدوله فرمان داد که ازسربازان وسواران شهر وپیرامونهای آن لشگری پدیدآورد وآهنگ قره‌داغ کند .

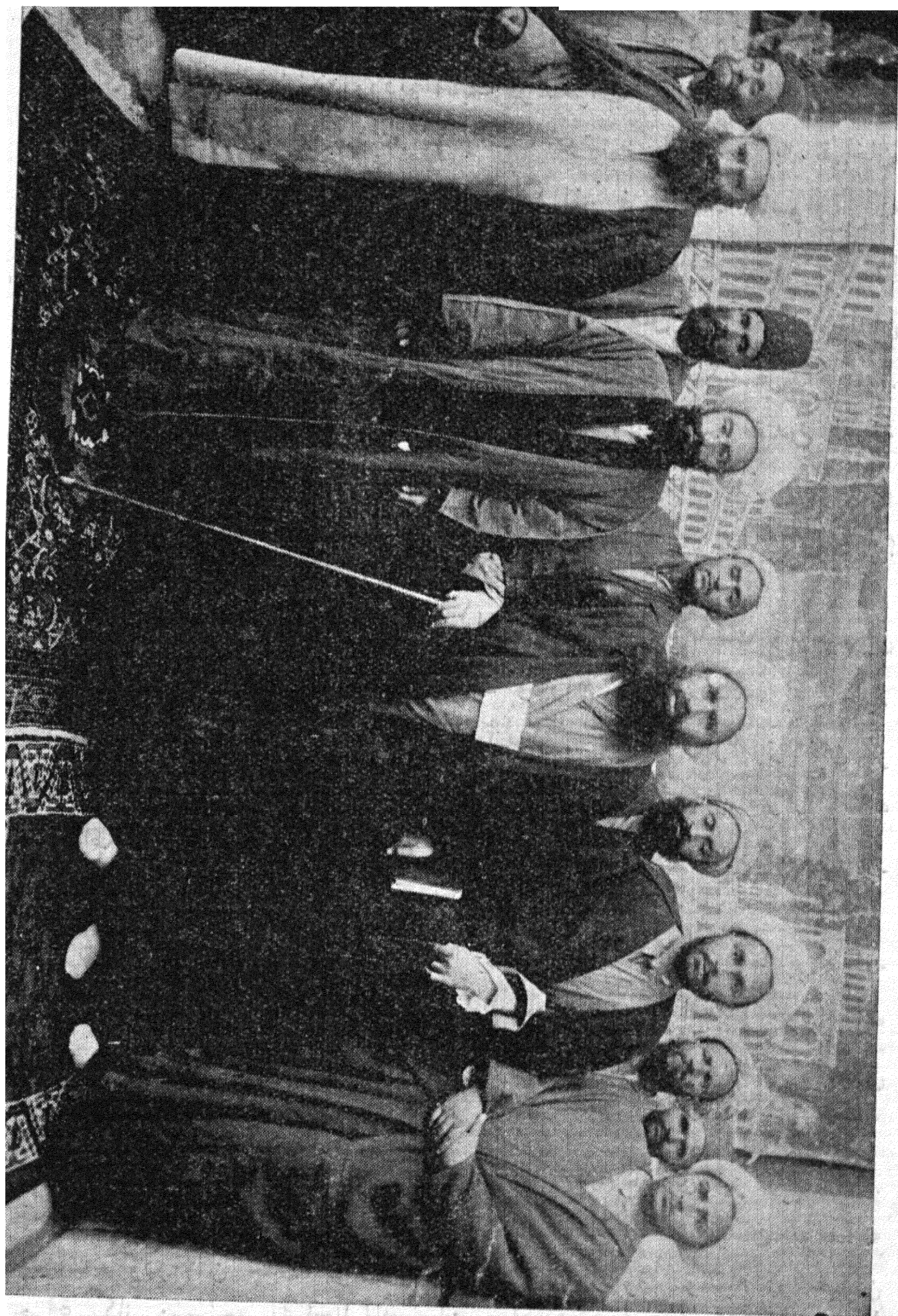
نقیخان باشتاب خودرا بقره داغ رسانید واز اینسو مقتدر الدوله که بهمراهی انجمن ونظام الملك بسیج سپاه میکرد از روز شنبه دهم خرداد (۱۹ ربیع‌الثانی) درکنار آجی چادرها افراشت و شجاع نظام مرندی باسواران خود باو پیوستند .

لیکن باینها نیازی نبود . زیرا همینکه نقشه برگشت وبرحیمخان زنجیر زده شد بیوکخان خود از تاخت وتاراج دست کشیده بدیه خود گریخت و سواران از سر او پراکندند . حاجی فرامرز خان و ضرغام نظام‌که باسواران خود همراهی باوی کرده بودند بترس افتاده نامه ای بمیانجیگری شجاع نظام برای انجمن فرستاده آمرزش وزینهار طلبیدند .

از انجمن پاسخ نوشتند که اگر آنچه از دیه ها بیغما برده اند بدارندگان آنها بازگردانند واز ستمدیدگان دلجویی کنند و خود بسپاه مقتدر الدوله پیوندند گناههای‌گذشته ایشان آمرزیده خواهدشد. بدینسان آسیب پسر رحیمخان ازمیان برخاست .

در این روزها در تهران یکداستان خنده آوری نیز رخ داد . چگونگی آنکه یکروز دیده‌شد یك آگهی (اعلان) در میدان توپخانه چسبانیده ودر آن چنین نوشته شده : « ترکها روز دوشنبه در خیابان چراغ گاز درمسجد سراج‌الملك حاضر باشند . . » مردم درشگفت شده ندانستند آنرا که چسبانیده وچه خواستی درمیانست .

هرچه بود روز دوشنبه (گویا همان دوشنبه پنجم‌خرداد که پس



پ ٢٤

از نیمروز بازارها باز شد) کسانی از آذربایجانیان برای دانستن چگونگی بمسجد سراج الملك رفتند. دانسته شد پیشرو وبنیاد گزار میرزا رحیم فالچی تبریزیست، وگروهی نزدیك بیکصد وپنجاه تن از آذربایجانیان گمنام، از کهنه سربازان ممقان وآرونق که درتهران بصرافی پرداختندی واز فراشان درباری وازنوکر های حاجب‌الدوله ومانند این فراهم‌آمده اند. از میرزا رحیم ببازپرس پرداختند. او چنین سخن راند: «مقصود ما اتحاد است واظهار غیرت، من بعد هرکسی پشت‌سر شاه ما بدوناسزا گوید باید باگلوله از دهانش بزنیم، هر کسی بعلمای ما توهین کند همچنان. خوب حاجی میرزا حسن آقا مجتهد ماست وباین شهر وارد شد، چرا هیچ کسی پیشواز نکرد؟!.. چرا دست جمع بدیدنش نرفتیم؟! چند نفر از وکلای تبریز آشکاره بابی ولامذهبند، چرا آنها را بسزا شان نرسانیم؟.. این چه بیغیرتیست که یکنفر عراقی بچه ترك رابکشد وببرد؟! پس غیرت ترکیت ماچه شده؟!..»

دانسته شد درباریان میخواهند، همچون زمان خودکامگی دشمنی وهمچشمی میانه‌عراقیان وآذربایجانیان بیندازند، وبنام ترك‌وفارس اوباش را بکشاکشی برانگیزند، وبرای این‌کار میرزا رحیم فالچی را که مرد نیرنگساز وبی آزرمی میبود برگزیده اند. این داستان عنوانی بدست «متلك گویان» داد وبرخی روزنامه ها بشوخیهایی برخاستند.

آمدن میرزا آقا اسپهانی به‌تبریز

از روز سه شنبه ششم خرداد (١٥ ربیع الثانی) درتهران آرامش بود ومجلس که ازپیش آمد های اخیر نیروگرفته بود بکارهای‌خودمیپرداخت. ولی در تبریز شورش همچنان پیش میرفت. روز دوشنبه پس از زنجیر کردن رحیمخان، نمایندگان آذربایجان بتلگرافخانه آمده و چگونگی را آگاهی داده باز خواستار گردیدند که بازارها بازشود ومردم پی کار های خود روند. لیکن تبریزیان نپذیرفتند، وباآنکه شانزده روز بود

پیکره ٢٤ نشان میدهدحاجی شیخ‌فضل الله‌را باکسان دیگری. آنکه درمیانه ایستاده حاجی شیخ فضل‌الله است وآنکه دردست چپ ایستاده‌پسر اوآقا ضیاءالدین میباشد. در دست راست حاجی آقاعلی اکبر بروجردیست

که از کار وپیشه دست کشیده ودر آن چندگاه زیان بسیار دیده بودند بروی سخن خود ایستادگی نشان دادند وبتهران چنین پاسخ دادند که تا رسیدن قانون اساسی ازتهران تلگرافخانه‌را رها نخواهیم کرد. بدینسان بگرد آمدن در تلگرافخانه وشور وخروش روزانه پیشرفت دادند.

نظام‌الملك خواستار بود که دراینجا هم جشن و چراغانی، بنام روز زایش محمد علیمیرزا نموده شود، ولی‌سردستگان‌نپذیرفتند ،وآنگاه بجشن وچراغانی دولتیان وتوپ انداختن نیز خرسندی نداده جلوگرفتند.

در همان روز ها یك کار ناستوده ای ازتبریزیان سرزد، و آن آوردن میرزا آقا اسپهانی به تبریز بود که اینزمان از استانبول‌بیرونش کرده بودند.

تبریزیان نام میرزا آقا را در میان پیشگامان مشروطه خواهی شنیده، وداستان بیرون راندن او از تهران وفرستادنش را بکلات در صدر اعظمی عین الدوله،کم یابیش دانسته‌بودند، واز اینرو ارج‌بسیار باو مینهادند، وچون گفته میشد انگیزهٔ بیرون کردن اورا از استانبول میرزا رضا خان ارفع‌الدوله سفیر ایران فراهم آورده، درسایه دشمنی که همگی آزادیخواهان با ارفع‌الدوله میداشتند و او را هوا خواه روس وبدخواه ایران میشناختند، بارج وجایگاه میرزا آقا افزودند وپیش‌خود اورا یکی از گردان جهان آزادیخواهی پنداشتند ،وچون هنگام‌جوشش سهشها، و رشته توانایی از دست فهم واندیشه بیرون میبود، درپاس داری وپذیرایی بااو از اندازه بسیار دور افتادند، وروزیکه او ازراه مرند وصوفیان به تبریز میرسید (گویا روز یازدهم خرداد) نمایندگان وسران آزادی وانبوه آزادیخواهان ودسته های مردم، تا پل آجی به پیشواز شتافتند، واورا باشکوه بسیار بزرگی بشهر آوردند، وباین‌بس نکرده یك‌کس ناآزموده وناشناخته ای‌را همراز خود گردانیده درانجمن جادادند وهمگی‌گوش بچرب زبانیهای او تیز کردند، وخواهیم دید که چگونه از این رفتار خود پشیمان‌گردید.

درآن روزهایکی ازخامیها اینگونه گرایشها باین‌کس و آن‌کس میبود. راستی‌اینست که‌دسته بزرگی‌بآزادی میکوشیدندوهمین آرمان‌ایشان

میبود . واز اینرو همینکه کسی را در آن کوشش همراه میدیدند امید راهنمایی بهوش ودانش اومیبستند وسخت باومیگراییدند وازبس دلباختگی گمان فریبکاری ورویه کاری باونمی بردند .

مثلا طالبوف چون کتابی نوشته بود آن ارج را باو میدادند که بی آنکه خود آگاه باشد بنمایندگیش برگزیدند و تا دیرگاهی چشم براه آمدن او میداشتند و نامه های درخواست مینوشتند و باآنکه طالبوف اینزمان از اندیشه های پیش بازگشته و از مشروطه خواهی ایرانیان آزردگی نشان میداد ، اینان اورا یك پیشوای گرانمایه ای شمرده آرزوی آمدنش را میکشیدند .

بمیرزا ملکم خان جایگاه بلندی داده ونامش را بسیار پاسدارانه میبردند وبه‌پیامهایش ارج بسیار مینهادند .

سعدالدوله بااندك کاردانی ودلبستگی بمشروطه که نشان داده بود «ابوالمله» اش مینامیدند وآن جایگاه را بوی داده‌بودند که چون کناره جست از تبریز ورشت چند بار تلگراف کرده انگیزه آنرا پرسیدند . اینها از ساده درونی واز دلبستگی بسیاری میبود که بمشروطه وآزادی می‌داشتند .

در این روزها در تبریز کارنان سخت ترگردیده وانجمن ناگزیر میبود که از یکسو هم بدیه داران فشار آورد وغله ازآنان بخواهد ، و چون یکی از دیه داران درآذربایجان خود محمدعلیمیرزا ودیگری زنش می‌بودند بگماشتگان آنان نیزسختگیریها کردند . محمد علیمیرزا دراینجا نیز سپر انداخته از اتابك بنظام الملك دستور رسید که غله های اورا بشهر آورده ببهای روزانه بفروشند .همچنین از زن شاه چنین دستوری بنماینده اش رسید .

روز سه شنبه سیزدهم خرداد (۲۲ ربیع الثانی) ، حاجی فرامرز خان وضرغام نظام به لشکرگاه مقتدر الدوله آمده بزیر توپ پناهیده بودند . نمایندگان انجمن وکسانی از سر دستگان بلشکرگاه رفتند که بآنان زینهار دهند واز زیر توپ بیرون آورند . یکدسته ازدوراندیشان خرسندی نداده میگفتند: «اینان‌خون بیگناهان‌ریخته وباتوده دشمنی نموده



پ ۲۵

میرزا رضا خان ارفع‌الدوله

اند میباید کیفر بینند » ولی بسیاری از نمایندگان و دیگران از سست نهادی وزود باوری چنین میپنداشتند که شاه واتابیك براستی همراه شده اند ، واین بود که میخواستند ازگذشته‌ها چشم پوشند واز گناه آندو تن‌وپیروانشان درگذرند . یکی‌از خامیها این میبود که گناهکاران چون از

درپوزش درمیآمدند وآمرزش میخواستند ازآنها چشم میپوشیدند. بلکه فریب‌چرب‌زبانیهاشان‌خورده آنانرا پشتیبانانی‌برای خود میپنداشتند، که این کار ازکسانیکه سررشته‌کارهای توده را دردست میدارند بسیار نابجاست.

بااین امید وآرزو آن دوتن را اززیر توپ بیرون آورده شادی کنان شبانه بشهررسانیدند. همان شب تلگرافی از ارومی رسیدکه مردم درآنجابدودسته شده‌اند که یکدسته هوادارمجدالسلطنه ویکدسته‌بدخواه او میباشند و کشاکش‌میان این دودسته سخت شده‌ومجدالسلطنه ناگزیر گردیده شهر را گزارده بدیه خود رود، ولی آشوب در شهر چندان بوده که کونسول روس رنجیدگی‌نموده واز دولت خواستار ایمنی گردیده.

از این آگاهی پیشروان تکان خوردند و اندکی در پیرامون آن گفتگو رفت. ولی چون برخی از نمایندگان نمی بودند نتیجه گرفتن را برای فردا گزاردند، وچون میخواستند پراکنده شوند که تلگرافهای دیگری رسیده داستان ماکو را آگاهی داد (چنانکه آنرا خواهیم آورد).

از این تلگرافها همگی اندوهگین گردیدند. گرفتاری قره داغ بپایان نرسیده بود که یك گرفتاری سختتر دیگری در ماکو پیدا میشد، وپسر رحیمخان نرفته اقبال السلطنه جای او را میگرفت. این پیش‌آمد ایستادگی دربار وپافشاری اورا در دشمنی بامشروطه نشان‌میداد.

همان شبانه نمایندگان آذربایجان را درتهران بتلگرافخانه‌خواستند وچگونگی را بآنان آگاهی دادند. نمایندگان نوید دادند که فردا در دار الشوری پیش‌آمد را بگفتگو گزارند. بااین نوید از تلگرافخانه بیرون رفتند، واز اینسو اینان پراکنده گردیده بادلهای پر اندوه بخانه های خود رفتند.

کشته شدن حاجی قاسم اردبیلی

فردا نمایندگان انجمن وپیشروان‌آزادی زودتر از هرروز به‌تلگرافخانه آمده ودر اطاقیکه‌برای خود برگزیده بودند فراهم نشسته، و در پیرامون پیش آمد ماکو بگفتگو پرداختند. این داستان دلگداز تر از آن قره داغ میبود.

در اینهنگام در بیرون در حیاط تلگرافخانه یکداستان شگفتی پیش آمد. داستانی که هیچگاه گمان رودادنش نرفتی. چگونگی آنکه امروز انبوهی مردم درتلگرافخانه بیش از دیگر روزها میبود. زیراگذشته‌از شور وخروش قانون طلبی، چنانکه گفتیم، اینزمان در تبریزنان بسیار کم یافته میشد، و این خود گرفتاری دیگری برای خاندانهای کمچیز می‌بود، وازاینرو دسته هایی ازآنان رو بتلگرافخانه وتوپخانه‌میآوردند که باشد چاره‌ای اندیشند. زنهای تبریز در جنبش آزادیخواهی هیچگاه همبازی ننمودند. ولی در اینروزها سختی‌نان یکدسته از زنهای بینوارا نیز بمیان شورشیان میکشانید.

امروز ایندسته انبوه تر از دیگر روزها میبودند وچنین رخ‌داد که حاجی قاسم اردبیلی که یکی از بازرگانان توانگر و دیه دار تبریز، وبانبار داری بدنام میبود، بتلگرافخانه‌آمد وچون ازمیان مردم میگذشت زنی یك تکه نان سیاهی‌را که دردست میداشت بحاجی نشان داده زبان بدشنام ونفرین بازکرد، وباین بس نکرده دست بلند گردانیده چکی به پشت‌گردن اونواخت. همینکه دست این زن بلند گردید دیگران‌برسر حاجی ریخته بیباکانه مشت ولگد وپشت گردنی بسیار زدند، وچون کسی از مجاهدان یاازسردستگان‌برای جلوگیری‌نمی‌بود آزار بسیار رسانیدند. لیکن دراینمیان کسانی از مجاهدان رسیده حاجی قاسم را ازدست‌آنان گرفته نیمه جان بیکی از اطاقهای بالایی تلگرافخانه بردند ودر آنجا نهانش کردند، ومیرزا غفار زنوزی برای آرام گردانیدن مردم‌بگفتاری پرداخت.

ولی‌مردم‌همچنان درشور وتلاش میبودند وکینه جویی میخواستند. دراینهنگام یکی ازمیان ایشان تیری بهوا انداخت وازآنسوی یکدسته از از زنان که دربازارها نان پیدا نکرده وباشیون وفریاد رو بتلگرافخانه آورده بودند فرا رسیدند. آن آواز تیر واین‌رسیدن زنان‌چنان‌تکانی بدستهٔ بینوایان وگرسنگان داد که دیگر جلوگیری نشدنی بود وکسانی از آنان باطاقها شتافته بجستن حاجی قاسم برخاستند، وچون یافتند در زمان بحیاطش کشیدند وبیدریغ‌بمشت ولگد پرداختند.وهمچنان کشان کشان

میبردند تادر دم خانه نیرالسلطان (خانه پهلوی تلگرافخانه) روان از تنش بیرون رفت . ولی مردم دست برنداشتند وتامیدان توپخانه برده و در آنجا وارونه آویزانش کردند ، وبیشرمی نیز دریغ نگفته یکی ازاندام هایش را بریدند وبدهانش دادند .

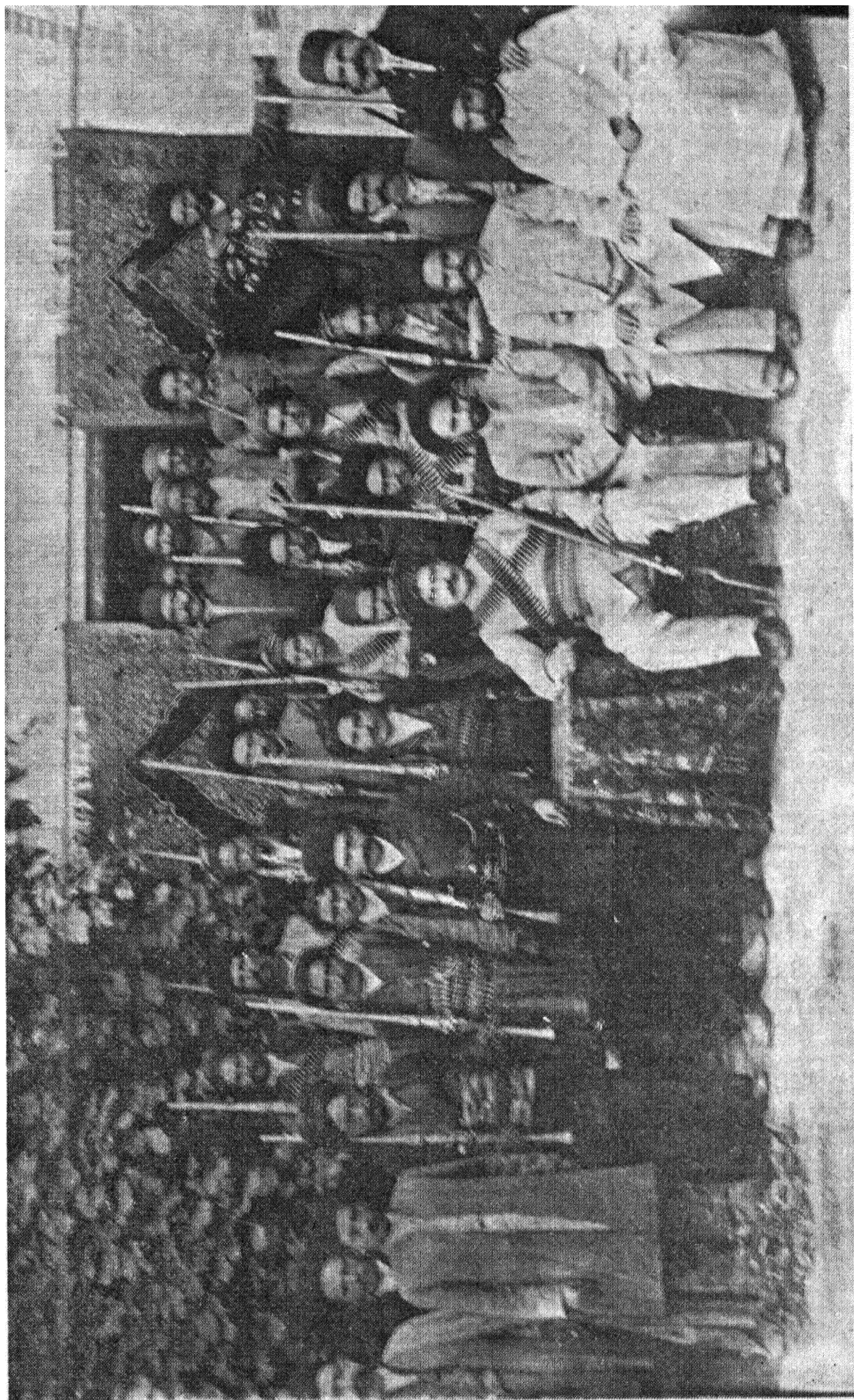
ازبس خشمناك وبرآشفته می‌بودند کسی جلوگیری نمیتوانست ونمی یارست. بسیاری از آنان جستجوی حاجی میرزا رفیعخان، دارندهٔ دیه‌هاو انبار های محمد علیمیرزارا، میکردندکه هورا بگیرند واز پهلوی حاجی قاسم بیاویزند .

این پیش آمد میرسانید ، که چنانکه در شورش فرانسه درپاریس رخ داد، گروه بیچیزان وپابرهنگان پیش آمده‌اند و کم کم چیره‌میگردند، وخود نشان آن بود که شورش ریشه دوانیده واینست «خاصیت» خودرا بیرون میآورد. این «خاصیت» شورش است که یکتوده نخست دست‌بهم‌داده خود را از زیر دست خود کامگان ودر باریان بیرون آورند و سپس گروه بیچیزان‌وسختی کشان پیش آمده بکینه‌جویی از توانگران وخوش زیندگان پردازند. در پاریس دانتون وروبسپیر وهبر بجلو این گروه افتادند وبه‌پشتیبانی آنها بود که بیکرشته‌کار های هراس انگیز تاریخی برخاستند. درتبریز کسانی مانند دانتون وربسپیر نبودند ، وگرنه دراینجا نیز «هراس» فرمانروا توانستی گردید .

بدینسان تبریز باشور وآشوب روز میگزاشت. دراینمیان ازماکو پیاپی تلگرافهای دادخواهی میرسید وچنانکه خواهیم‌آورد انجمن‌باتهران درگفتکو وسختگیری میبود .

اما قره داغ رشید الملك آنجا را ایمن گردانیده بـود ، وروز دو شنبه نوزدهم خرداد (۲۸ ربیع الثانی) تلگرافی ازو رسید که مادر وعمه وبرادر بیوکخان بلشگرگاه آمده و بستی نشسته اند وبرای بیوك خان آمرزش و زینهار میخواهند . بیوکخان پشیمانی مینماید و بگردن میگیرد که آنچه تاراج کرده بمردم باز گرداند ، وخونبهای کشتگان را نیز دهد ، وپس ازاین دیگر نافرمانی بانجمن وتوده ننماید .

این نقشه را برای فرونشاندن خشم مشروطه خواهان و رهانیدن



پ ٢٦

بیوکخان کشیده بودند وراستی آنست که رشید الملك خود از کارکنان دربار واز همدستان بیوکخان و دیگران میبود وبا انجمن و مشروطه خواهان دورویه راه میرفت .

درانجمن این تلگراف را بگفتگو آوردند وکسانی از نمایندگان باز سست نهادی نشان داده آیهٔ قرآن (عفی الله عما سلف) خواندند ، وداستان از آغاز اسلام واز گذشتهای پیغمبر یاد کردند ، ونتیجه آن شد که پیشنهاد رشید الملك را در باره زینهار دادن بـه بیوکخان و پیروانش پذیرفته ولی چنین نهادند که زنان وفرزندان او ، بـه نوا ، بـه تبریز فرستاده شود . نیز برای رسیدگی بتاراجها و باز گرفتن داراکهای روستاییان فرستادگانی ازتبریز روانه قره داغ شوند ، و بهمینسان برای رشید الملك آگاهی ودستور فرستادند .

بدینسان داستان قره داغ بپایان آمد وبیوکخان بی آنکه کیفری بیند رها گردید . رشید الملك زنان اورا بتبریز نفرستاد . فرستادگانی که از تبریز رفتند آنان نیز کارهای چندانی نتوانستند و پس از دیرگاهی بازگردیدند .

اما شورش تبریز وبستگی بازار تاچند روز دیگر همچنان بـر پا میبود ، تاسر دستگان مردم را رام گردانیدند وبه باز کردن بازار واداشتند . این شورش که ما آنرا «شورش اردیبهشت» نام نهادیم ، وچنانکه دیدیم یکماه بیشتر درمیان می بود ، یکی از پیش آمد های بزرگ تاریخ مشروطه بشمار است . این خود نمونه ایست که اندازه دلبستگی مردم بمشروطه تاچه اندازه میبود وچگونه در راه آن زیان و آسیب را بخود هموار میگردانیدند .

این پیشامد گذشته ازنتیجه های دیگر این سود را داشت کـه باستواری و نیرومندی دسته مجاهدان افزود ، و چنانکه دیدیم پس از داستان تاخت و تاراج پسر رحیمخان وگفتگوی آنکه بشهر خواهد در آمد ، پاسبانی شهر را اینان بگردن گرفتند که شبانه دسته دسته در کوچه ها میگردیدند وپاسبانی مینمودند . از این گذشته در نتیجه بیمی

پیکره ۲۶ نشان میدهد مشهدی باقر خانرا بایکدسته ازمجاهدان ارومی .

که بشهر میرفت اینان بداشتن تفنگ و فشنگ ، بیشتر کوشیدند و افزار جنگ فزونتر بسیجیدند . چون سر دستگان بخردی میداشتند از هرپیشامدی سود جسته به پیشرفت‌کار خود می‌کوشیدند .

این گفتار را در اینجا بپایان می‌رسانیم تا داستان جداگردیدن ملایانرا از توده که دراینهنگام درتهران درکار رودادن میبود درگفتار جداگانه بیاوریم .



گفتار هفتم

نبرد «مشروطه» و «مشروعه» بکجا انجامید ؟!..

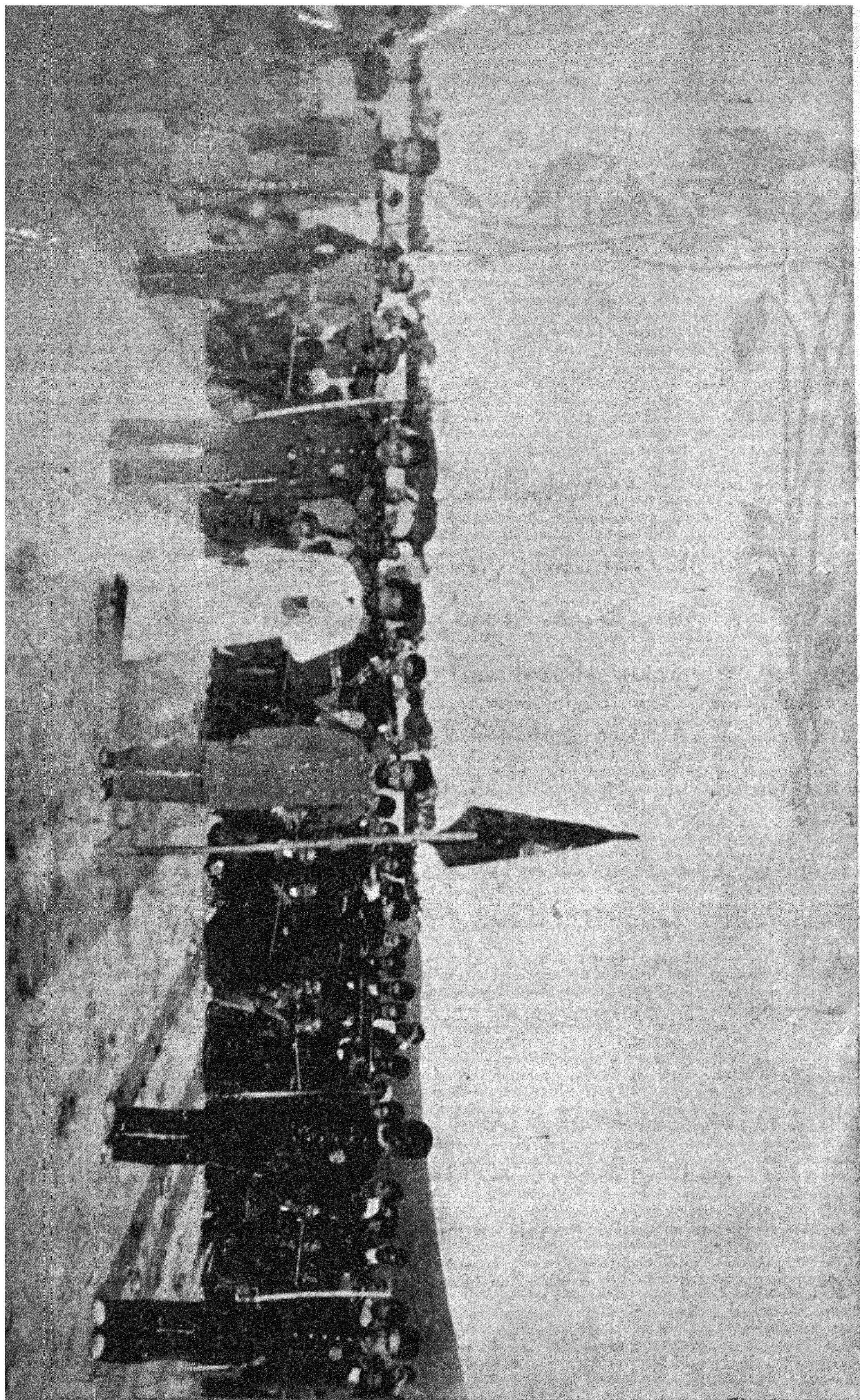
در این گفتار سخن رانده میشود از ایستادگیهای ملایان دربرابر مشروطه‌خواهان و از دیگر پیش آمدها ازهنگام جداشدن ایشان ازتوده ، تاکشته شدن میرزا علی اصغر خان اتابك .

همدستی سه مجتهد

چنانکه گفتیم خیزش تهران بیاری تبریز بافیروزی توده پایان یافته نیروی مجلس را بیشتر گردانید . یك نتیجه دیگر آن خیزش این بود که شور آزادیخواهی در دلهای تهرانیان، دوباره نیروگرفت، وآن سستی که درنتیجه کشاکش «شریعت» وقانون پیش‌آمده بود، ازمیان رفت .

می باید گفت : درکشاکش قانون وشریعت ، مردم چون پای دربار را درمیان نمیدیدند تکانی نمیخوردند . ولی‌چون داستان پسررحیم خان پیش آمد ودست دربار درآن کارها نمودار شد ، همین مایه‌تکان مردم گردید وشور ها دوباره بجوش آمد . ازهرباره آن خیزش بسود آزادیخواهان بود وبافیروزی آنان بپایان رسید .

چیزیکه هست این فیروزی نبرد را از میان نبرد وبلکه آنـرا



پ ۲۷

سخت تر گردانید . زیرا آنکه دربار بود این بار دستش از جای دیگری نمودار گردید ، وچنانکه گفتیم پسر رحیمخان از میان نرفته اقبال السلطنه جای او را گرفت . آنکه «شریعت خواهان» بودند ، این بار بجای گفتگو وکشاکش به نبرد ودشمنی برخاستند ، واین بجدا شدن ملایان از توده انجامید . گذشته از اینها گرفتاریهای دیگری برای مجلس ومشروطه خواهان پدید آمد ، چنانکه همه اینها را یاد خواهیم کرد .

«شریعتخواهی» حاجی شیخ فضل الله ودشمنیش با مشروطه ، خواه وناخواه ، او را بدربار نزدیك میگردانید ، وپس از آن خیزش تهران بود که بخشم ودلتنگی افزوده یکسره با دربار بستگی یافت . چنین گفته میشد که هفت هزار تومان از دربار پول گرفته که درآن راه بکار برد ، و آنچه راستی این گفته را میرسانید آن بود که روزی هشتاد تن کمابیش از طلبه ها را بخانه خود خواند وبرای‌ایشان سفره گسترد، وسپس بدگوییهایی ازمشروطه‌کرد وبهریکی دوقران پول داده روانه شان گردانید .

از آنسوی حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی که گفتیم ازتبریز بیرونش کردند چون بتهران رسید یکسر بعبد العظیم رفته در آنجا نشیمن گرفت . همانا می‌بیوسید که مردم دسته دسته بدیدنش روند . ولی از مردم نرفتند . تنها برخی ملایان رفتند . محمد علیمیرزا نیز حاجی سعدالملك نامی را فرستاد .

پس ازچند روزی از عبدالعظیم بشهرآمد . ازسوی دارالشوری حاجی محمد اسماعیل ومرتضوی بنزد اورفتند وپیام بردند که ازبدگویی بمشروطه وتبریزیان خود داری نماید . درپاسخ گفته بود : «کدام دیوانه بیشعور است که منکر مشروطه باشد . راستی من از انجمن تبریز خوشم می‌آمد . اما اقوال وحرکاتی از ایشان صادر شدکه ماها هرگز متحمل نمی‌توانیم شد . مثلامیگویند در رغایب حلوا نه پخته از پول‌آن معلم خانه بناکنند ، وقربانی نکنند واز پول آن مریضخانه سازند ، و روضه خوانی موقوف باشد . من ملت را بآن طفل تشبیه کرده ام

پیکره۲۷ نشان میدهد یکدسته ازمجاهدان تبریزرا (دسته لیلاوا)

که بدست او یکدانه اشرفی بدهند . طفل نمیداند آن اشرفی را چکنند ...»

ولی اینها جز سخنان زبانی نبود واو دل پر از خشم مشروطه میداشت ، واین بود باحاجی شیخ فضل الله همدم و همراز گردید . ما دیدیم پیش از آمدن او ، حاجی شیخ فضل الله درنامه خود به‌پسرش، بیرون کردن او را از تبریز ، آگاهی داده دلسوزی مینمود . با این همدردی ودلسوزی نشدنی بود که بهم نپیوندند .

وچون حاجی خمامی، که ازچند ماه‌باز، از رشت رنجیدگی نموده وبتهران آمده بود ، نیز باحاجی شیخ فضل الله همدم وهمراز می‌بود ، سه مجتهد بهم پیوسته با یکدیگر پیمان همدستی بستند ، و کسانی را از ملایان مشروطه نخواه ، از حاجی شیخ عبدالنبی وملا محمد آملی وحاجی میرزا لطف الله روضه خوان ودیگران، باخود یکی گردانیده ، وگروهی از طلبه هارا نیز گرد آورده ، بدینسان یکدسته بزرگی برای ایستادگی دربرابر مشروطه ومجلس پدید آوردند . تاچندی این دسته بندی نهانی بود وسپس بآشکار افتاد .

«محرر» حاجی شیخ فضل الله درنامه ای‌که به‌پسراو درنجف ، نوشته در این باره چنین خامه دوانی میکند : « این اوقات انجمنی از علما تشکیل شده بودکه سیار است وحضرت مستطاب حجة الاسلام آقا ومجتهد تبریز وجناب خمامی وجناب آخوند ملا محمد آملی و و و و تشریف فرما تاکنون شده اند ودرمجالس مخصوصه منعقد یافته است و هرروز منعقد دریکی ازمنازل اشخاص محترم‌که داوطلب میشوند میباشد والحق علما و طلاب اجتماع خوب مینمایند و قریب هزار نفر و بیشتر علمای اعلام وطلاب کرام جمع شده ومیشوند وبنای‌اینمجلس برحفظ‌بیضهٔ اسلام وصون وصیانت از طرو موجبات مخالفت شرع و احکام موضوعه مجلس مقدس ملی میباشد »

بدینسان درتهران‌نیز ، ملایان از توده روگردانده وبرای‌ایستادگی در برابر مشروطه دسته می‌بستند . این‌دسته بندی آسیب بزرگی‌بمشروطه توانستی رسانید وآنرا از بنیاد توانستی برانداخت . بویژه بابستگی که

میانه این دسته باسید کاظم یزدی درنجف میبود ویکدست نیرومند نهانی همگی اینان را بهم بسته میداشت .

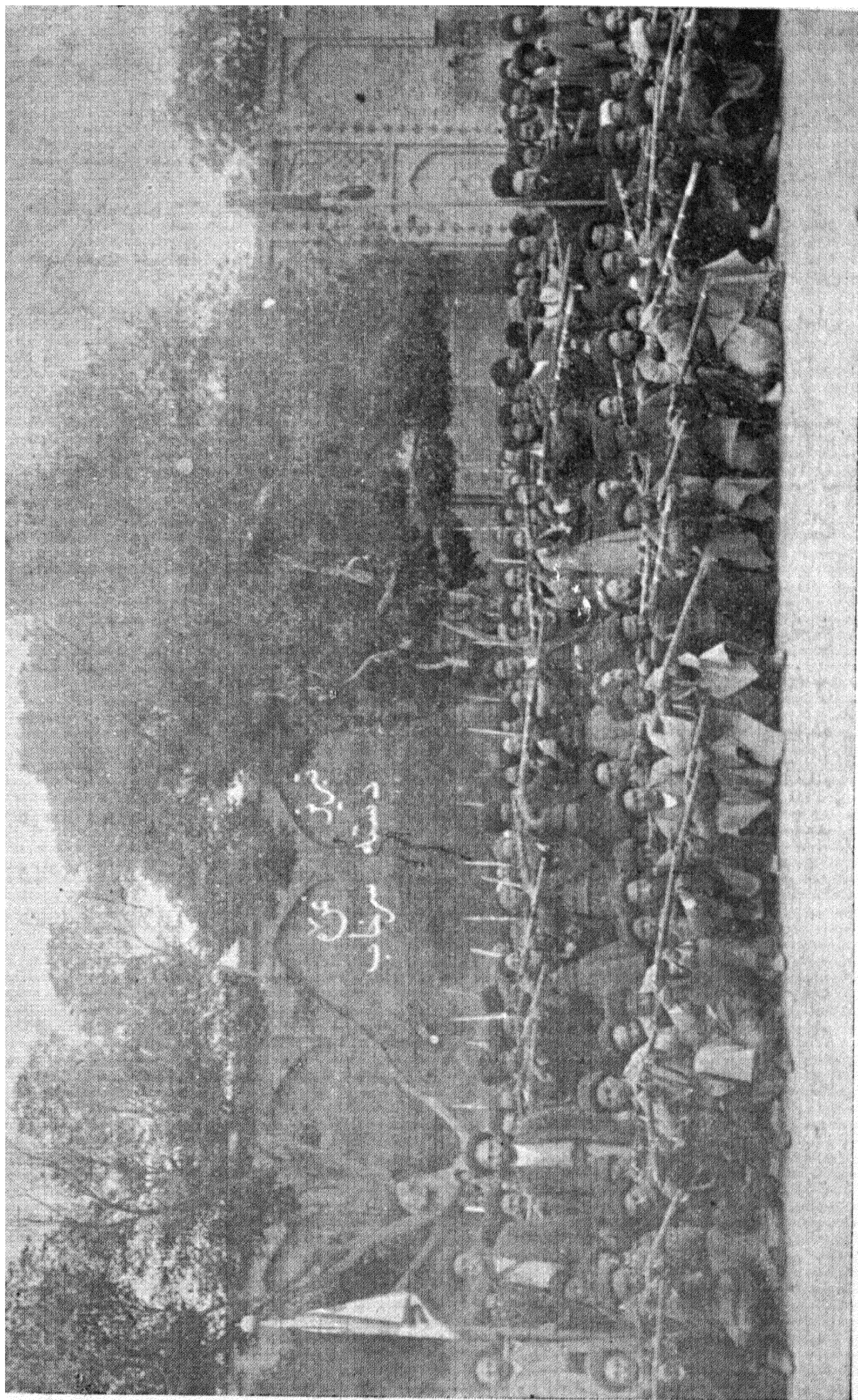
باآن پابستگی که انبوه مردم بکیش میداشتند ورشته «تقلید» بگردنشان میبود ، هیچگاه نشدی که باسخن ودلیل آنان را ازپیروی به ملایان ودشمنی با مشروطه نگه داشت و بیگمان از این دسته بندی کار «شریعت خواهان» بالا رفتی وبیگمان خونریزیها روداری، وچون دراین هنگام مشروطه ریشهٔ چندان‌استواری نمیداشت بآسانی برافتادی وازمیان رفتی .

آنچه مشروطه را نگه داشت‌پافشاری های مردانه دوسید وآخوند خراسانی وحاجی‌شیخ مازندرانی بود . اینان بافشار هایی که دیدند وزیان هایی که کشیدند از پشتیبانی بمجلس ومشروطه باز نایستادند وآنرا نگه داشتند .

همینکه دسته بندی انجام یافت ملایان بکار برخاستند . حاجی‌شیخ فضل‌الله درنشستهای درس‌بیکرشته‌بدگوییها از مجلس وقانون نیزمیپرداخت. حاجی میرزا لطف الله بالای منبر بیباکانه نکوهش از مشروطه نموده مشروطه خواهان را بیدین میخواند . یکدسته ازطلبه‌ها ببهارستان آمده درجلومجلس می ایستادند که هرگاه‌که‌گفتگوی قانون اساسی بمیان آمد ویادرمیان گفتگوی‌دیگری ، اگر کسی ازنمایندگان آذربایجان‌یاازدیگران سخنی «بخلاف شرع» گفتند ، بریزند واورا بیرون کشند وبزنند .

این رفتار بیباکانه آنان بآزادیخواهان گران افتاد واین بود ازاین سو نیز جنبشی پدیدآمد وگروهی برای جلوگیری آماده‌گردیدند. نام حاجی شیخ فضل الله بزبانها افتاده بدگویی فراوان گردید . تا آنجاکه پسرش شیخ مهدی ازو بیزاری نشان داد . حاجی میرزا حسن که خانه ای بکرایه‌گرفته ودر آن مینشست مردم همسایه پیامش دادندکه میباید از این کوی بیرون روی .

آن یك « اصلی » را که گفتیم حاجی شیخ فضل الله نوشته و برای افزوده شدن بقانون اساسی پیشنهاد میکرد دراین روزها آنرا به چاپ رسانیده ودر میان مردم پراکندند . روزنامه « صبح صادق » هم



پ ۲۸

آنرا درشماره خود آورد . ولی مردم ازاین کار اوبخشم آمدند وباداره روزنامه ریخته وآنچه ازآن شماره بدست آوردند پاره کردند .

بدینسان یك آشوب دیگری در تهران پدیدار شد وبرای آنکه نمونه ای از هنایش آن‌دسته بندی واز اندازه بیم آزادیخواهان دردست باشد ، تلگرافی راکه در همین روزها از تهران‌بنجف فرستاده شده در اینجا میآوریم :

نجف ـ حجة الاسلام خراسانی روحی فداه سالها زیر سایه ظلم جاناً و مالا مجنون آسا مانده بودیم حال رفتیم اندکی درظل عدالت زندگی نمایم‌دولت علمای صوری که خانمان سوز ماها بوده درطهران جمع میکنند تاامر را بحجج الاسلام و علمای حقانیون مشتبه نمایندکه مشروطه خلاف مصلحت است المستغاث بکم من حیل‌المستبدین بصدیقه طاهره سوگند میدهیم بسایر حجج الاسلام نجف‌و کربلا وکاظمین و سامره روحنا لهم‌الفداء برسانید و علاج فرمایید والا پناهنده بخارجه در محشر جواب حجج الاسلام چون احتمال داشت طهران مخابره‌نکند ازبادکوبه مخابره شد . (ملت)

یك نتیجه زشت این پیش آمدها پرسشهای پیاپی بود که کسانی از علمای نجف میکردند . خود فروشانی لذت میبردند ازاینکه پابستگی بدین وشریعت هرچه بیشترنمایند ، وبنامه یابتلگراف «شرعی» یا«خلاف شرع» بودن مشروطه را بپرسند ، وچون پاسخی رسید آنرا دراینجا و آنجا بخوانند وبدیگران برتری فروشند، وخواهیم‌دید که دامنه این‌پرسش ها تابکجا انجامید .

داستان ماکو

امااداستان ماکو ، چنانکه گفته ایم (۱)چون‌جنبش آزادیخواهی در آذربایجان رواج گرفت ودر تبریز ودیگر شهرها آن شور وتکان پدید آمد آوازه این بماکو وآن پیرامونها رسیده درآنجا نیز مردم بتکان آمده چنین خواستندکه‌درماکو انجمنی برپاکنند، ولی اقبال السلطنه که رشته کارهای آنجارا دردست، وخود دستگاه پادشاهی میداشت خرسندی ننمود ودر میان او با آزادی

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه ۳۲۸

پیکره ۲۸ نشان میدهد یکدسته از آزادیخواهان تبریز را (دسته سرخاب)

خواهان کشاکش پدید آمد . از تبریز انجمن ایالتی میرزا جواد ناطق را برای گفتگو با او وبرپاگردانیدن انجمن فرستاد، و این بماکو رفته با اقبال‌السلطنه گفتگو کرد وانجمنی در آنجا بر پاگردانید .

پس ازاین مردم بشور و تکان افزودند ، وچون عزت الله خان خواهر زادهٔ اقبال السلطنه همراهی بامشروطه‌خواهان نشان میداد بانگیزش او مردم بماندن اقبال السلطنه درخاك ماکوخرسندی نداده او را بقفقاز بیرون راندند ، وباتلگراف ونامه باانجمن ایالتی گفتگو آغاز کرده حکم رانی آنجارا برای عزت‌الله خان طلبیدند، وکار شور وتکان را بالا برده در بیشتر دیه‌ها نیز انجمن باز نمودند ،وبخود ستاییهای بیجایی بر خاسته به تبریز پیام فرستادند : « هر گاه مستبدین بخواهند خدا نکرده این مشروطه را بهم زده و میانهٔ ملت نفاق اندازند اول باید تمام اهالی و مشروطه طلبان ماکورا بقتل رسانده وبعداز آن بمقصود نایل‌شوند ..»

پس از زمانی باعزت‌الله خان نیز راه نرفته دستش را از کار ها کوتاه‌گردانیدند. یکدسته از هواخواهان‌اقبال‌السلطنه دردزی نزدیك‌بماکو نشیمن میداشتند برسر ایشان رفته بجنگ وزد وخورد پرداختند .

دراینمیان اقبال‌السلطنه در ایروان یانخچوان نشسته پیش آمدها را می‌پایید وهمانا میانه او بامحمد علیمیرزا واتابك همبستگیها یی میبود، وچون داستان جنگ باهوا خواهان خودرا شنیده بایران‌شتافت وازکردان جلالی‌چند صدتن‌سواره همراه‌برداشته بیاری پیروان‌خود رسید. کردان شبانه دربرابر مشروطه خواهان سنگر پدید آوردند وبامدادان بجنگ پرداخته بآنان چیرگی نمودند وبسیاری راکشتند . سپس بشهر نیز دست یافته نمایندگان انجمن و پیشروان آزادی را دستگیر گردانیدند و بمشروطه خواهان آزار وگزند بسیار رسانیدند. سپس‌کردان یغماگر بدیه ها رو آورده تاراج وکشتار دریغ نداشتند .

روزنامه حبل‌المتین تهران دریك شماره خود نوشته ای را ازروز نامه کاسپی که بروسی درباکو پراکنده میشد ترجمه کرد که مایه سر افکندگی هر ایرانی بایستی بود. آگهی نویس کاسپی از تهران پس‌از آنکه نام سیزده دیه را میبرد که بیکبار ویران گردیده چنین میگوید :

«ستمهایی بمردم این آبادیها کرده اند که تابفرساست : مردان را دونیم کرده‌اند، زنان را پستان بریده اند ،کودکان را برودخانه زنگباراندا‌ختته اند، هرکس نام انجمن را بزبان میراند زبان اورا می‌برند ». میگوید: «ازاین زبان بریدگان بسیار است »

در این جمله ها اگرهم گزافه بکار رفته ، نتوان گفت که پاك دروغ است . زیرا دژخیمی وستمگری این کردان بی‌اندازه میباشد ، و چون لگام آنان را رها کرده بجان بیدست و پایان اندازند هیچ ستمی دریغ ندارند. بویژه که نام «بابی» بروی مشروطه خواهان گزارده و بهانه نیکی بدست این خونخواران داده بودند.

چنانکه گفتیم شب چهار شنبه چهاردهم خرداد بود که آگاهی از خوی دربارهٔ این داستان خونین بانجمن ایالتی رسید وانجمن همان شبانه نمایندگان آذربایجان را درتهران بتلگرافخانه خواسته چگونگی را بآنان آگاهی داد ، وآنان نوید کوشش دادند .

ولی چه کوششی خواستندی کرد جزاینکه داستان را در مجلس یادکنند وناله ودلسوزی نمایند ، ویاچگونگی را به اتابیك نوشته وازو چاره خواهند ، وازاین کارها چه‌نتیجه توانستی بود ؟!..

این زمان دربار آشکاره ستیزه کاری مینمود ، واز چند راه با مجلس و مشروطه نبردمیکرد . ازیکسو، چنانکه‌گفتیم سه‌مجتهد همدست گردیده بدسته بندی میکوشیدند ، وملا محمد آملی آشکاره در منبر بدگویی ازمجلس ونمایندگان می‌کرد. ازیکسو نقیب‌السادات که‌یکی از تیولداران میبود بـه دشمنی برخاسته وچادری بنام روضه خوانی درخانه خود افراشته تیولداران و دیگر بد خواهان مجلس را در آنجا گرد می‌آورد . از یکسو آشوب در شهر ها فزونی یافته ، قوام الملك در شیراز وحاجی آقامحسن درعراق همچنان می‌ایستادند ، ومظفرالدوله در زنجان وعمید السلطنه درتالش پیروی ازایشان مینمودند .

محتشم‌السلطنه نماینده اتابك درمجلس پاسخهای شگفتی بگله و ناله نمایندگان میداد، وپیدا بود که خواستشان جز ستیزه کاری بامجلس نیست . چنانکه درنشست روز شنبه هفدهم خرداد (۲۶ ربیع الثانی) ،



پ ۲۹
شیخ مهدی پسر مشروطه خواه حاجی شیخ‌فضل‌الله

چون گفتگو از داستان سالار الدوله وآشوب کرمانشاه بمیان آمد و
حاجی میرزا ابراهیم آقا از بد گوییهای ملامحمد آملي گله کرد ،

محتشم السلطنه چنین پاسخ داد : «مسئله باید کلیت داشته باشد تمام مفاسد را رفع کرد نه اینکه ازبعضی جلوگیری نمایند واز بعضی نکنند در پایین اطاق شما بمردم بد می‌گویند وشما انتظام داخلی خودتان را نمیدهید آنوقت متوقع هستید درروی منبر پاره حرفها را نزنند» .

حاجی میرزا ابراهیم آقا گفت : «مسئله ماکورا چه کنیم ؟ ! .. چند روزاست مشغول قتل وغارت هستند» .

پاسخ داد : «باید تمام مملکت را یکی تصور کنید واقدام در رفع مفاسد را تعمیم بدهید»

اینهابود پاسخیکه نماینده‌دولت دربرابر خونریزیهای اقبال‌السلطنه و داد خواهیهای انجمن تبریز می گفت . کردان دژ خوی دیه ها را ویران می‌گردانیدند ، ودولت که پاسخده ایمنی‌کشور می‌بود ، نماینده آن ، دربرابر مجلس چنین بهانه میآورد .

از چادر زدن نقیب السادات سخنی رفت و یکی از نمایندگان چنین گفت : «عجب اینجاست که حکومت در عوض آنکه جلوگیری کند خودش فراش می‌فرستد درزدن چادر کمك کنند». دیگری گفت: «مفسد باید اخراج شود، ازصاحب چادر چرا جلوگیری نمیکنند وچادر را نمی‌خوابانند»

محتشم السلطنه چادر زنی شیرازیان را درجلو بهارستان بهانه گرفته چنین پاسخ داد: «عرض کردم حکم باید کلیت داشته باشد ... اگرباید خوابانید اول این چادر دم دررا بخوابانیدکه درشارع عام است آنکه درخانه خودش چادر زده» .

یکی از نمایندگان گفت : « وکلای شیراز حاضرند الان آن چادر را بخوابانند بشرط اینکه بعد از این هرکجا چادری زده میشود جلوگیری شود»

محتشم السلطنه پاسخ داد : «شما آقا خیلی تند می روید اولا بقانون محمدی کسی نمیتواند وارد خانه کسی شود او درخانه خودش چادر زده است ولی اینها دروسط شارع عام چادر زده‌اند واین درشرع مستحسن نیست»

گفتگو از ایمنی کشور میرفت ، ودر پارلمانی که بآیین اروپایی برای گزاردن قانونهای اروپایی بنیاد یافته بود ، نماینده یك «حکومت جوری» ، رویه آخوندی بخود گرفته «مسئله شرعی» یاد میکرد .

از اینگونه گفتگو فراوان رفت ودر پایان چنین نهاده شد که کمسیونی ازعلما واز برخی نمایندگان واز وزیران برپا گردد ودر بارهٔ جلوگیری از آشوب ها گفت و شنید شود . با این نوید بیپا مجلس بپایان رسید

انجمن ایالتی تبریز داستان را سخت دنبال می کرد ، و پیاپی نمایندگان آذربایجان را بتلگرافخانه خواسته بایشان سخت می گرفت . کار بجایی رسید که آشکاره گفتند : این آشوبها از انگیزش خود دولت است . اگر درتهران کاری ازشما پیش نمیرود بیایید درآذربایجان خود دست بهم داده بچاره دردها کوشیم . نیز تلگراف پایین را برای اتابك فرستادند :

توسط وکلای محترم آذربایجان حضرت اشرف اتابیك اعظم ملت آذربایجان بی پرده اظهار عرض میدارد صدق مقال اینست که از روز ورود حضرت اشرف اطراف آذربایجان بلکه تمام نقاط ایران دچار انواع مصائب شده است و ظهور این غوائل با آن امید واریها که بکفایت حضرت اشرف داشته‌اند مخالف است بلکه‌کم‌کم داعی بعضی شبهات ازبرای عامه ملت شده‌است لذا درمقام خیرخواهی عرض میکنیم که جهت اطمینان خواطر ملت باید فوری عزل اقبال السلطنه را ازپیشگاه همیونی بخواهید که موجب سکون هیجان ملت شود وتلگراف خوی را هم ازنظر مبارك بگذرانید وملاحظه فرمایدکه کدام حس‌میتواند راضی باین نجایع شود نتایج توقف چهارده‌ساله حضرت اشرف در ممالك متمدنه نباید موجب این قسم ظهورات غیر منتظره باشد فوری عزل اقبال السلطنه را باتعیین مأمور ملت پرست وکافی ازشخص حضرت اشرف متمنی است (عموم ملت)

از ماکو هرروز آگهی دلگداز دیگری می‌رسید وانجمن خوی ایستادگی نموده‌پاسخ میخواست . مجاهدان ودیگران، درتلگرافخانه بشور وخروش می پرداختند وبسردستگان سخت می گرفتند

ولی‌اینها هیچیك سودی نداشت ، واز تهران بیش از این نتیجه نشد که گفتند بادولت گفتگو میشود و «اقدام خواهد شد» . اتابك‌هم پاسخ‌آن‌تلگراف را باستایشهایی ازخود داد ، و برای رویه‌کاری دستوری بنام نظام‌الملك فرستاد که « تحقیق واقعات ماکو» کرده و«باصلاحات آنجا» بکوشد .

داستان سالار الدوله

آنچه در اینمیان بگستاخی دربار میافزود آگهی هایی می‌بود که ازشکست سالار الدوله وگریختن او میرسید . چون ازسوی اوایمن می‌گردیدند با مجلس وهواداران آن ستیزه بیشتر می‌گردانیدند .

چنانکه گفته‌ایم درسالهای باز پسین زندگانی مظفر الدینشاه که عین الدوله میخواست محمد علیمیرزا را از ولیعهدی بردارد ، یکی از پسران شاه‌که آرزوی جایگاه اومی کرد وکوششهایی بکارمیبرد همین ابوالفتح میرزا سالار الدوله میبود . اوخود حکمرانی کردستان میداشت و در آنجا می‌زیست ، ولی کارکنانش در تهران می‌کوشیدند وحاجی میرزا نصرالله ملك المتکلمین که از کردستان به تهران آمده بود یکی ازکارکنان اومی‌بود . لیکن چنانکه گفته‌ایم آن اندیشه عین‌الدوله پیش نرفت ومحمد علیمیرزا در ولیعهدی پایدار مانده آن گفتگوها از میان رفت . ملك المتکلمین نیز بآزادیخواهان پیوست ویکی از سخنرانان بنام گردید .

ولی سالار الدوله همچنان در آرزوی پادشاهی می‌بود ، وچون کشاکشهای توده را با محمد علیمیرزا میدید آتش امید وآرزو در دل او فروزانتر می‌گردید . این بود کم کم پرده از روی کار برداشته نافرمانی آشکار ساخت ، و باه‌بسته هایی که ازکردان ولران تاراجگر گرد آورده بود به بروجرد و آن پیرامونها تاخته بتاراج و آزار پرداخت . جوان سبك سر بجای دلجویی ازمردم همه را از خود بیزار میگردانید

یکی از افزار های کار او دروغهایی بود که از زبان مجلس ومشروطه خواهان میساخت و می‌پراکند . به بسیاری ازسران ایل وسر



پ ۳۰
سالار الدوله

کرد گان سوار نامه فرستاده چنین می نوشت که از سوی مجلس او را بیاری مشروطه خوانده اند واو بخواهش آزادیخواهان روانه تهران می باشد .

در اینهنگام درکرما نشاهان دو باره آشوب برپا شده بود ، و مردم آنجاکه دودسته گردیده یکی هواخواه مشروطه ودیگری بدخواه آن میبودند ، دوباره بکشاکش وزدوخورد برخاسته وکسانی در میانه کشته شده بودند . از تهران آقا محمد مهدی‌سردسته آزاد یخواهان‌را باینجا خواستند ، واو نافرمانی نموده با پیروان خود در کونسولخانه انگلیس بست نشست ، و در اینهنگام نامه ای ازسالار الدوله که باو

فرستاده بـود بدست افتاد که در آن چنین مینوشت : چنانکه آگاهی رسیده چندتن از نمایندگان پارلمان را در تهران کشته انـد . تهران آشفته است . از آذربایجان نیز یکدسته روانه‌گردیده اند . دراینهنگام اگر شماهم «حس اسلامیت» میدارید همراهی کنید. من نیزهمین روزها روانه خواهم گردید .

کونسول انگلیس این نامه را بـدست آورده بتهران فرستاد ، وچگونگی بآشکار افتاده دانسته شد میانه آقا محمد مهدی وسالارالدوله بهمبستگی می‌باشد ، وسالار میخواهد بنام هواداری ازمشروطه مردم را بسوی خودکشد .

در مجلس بارها گفتگو بمیان آمد ، وچون پیش آمد از دور بسیار بزرگ مینمود ، مجلسیان چنین خواستندکه دلبستگی بمحمد علی میرزا نشان داده ودر چنین هنگامی پشتیبانی باو نموده دلجویی کنند . از اینرو بیزاری ازسالار نموده وتلگرافی ازسوی مجلس بنام نکوهش ورنجیدگی بوی فرستادند . نیز ازسردارانی‌که سستی درشتافتن بجنگ او مینمودند بدگفتند .

ولی پیش‌آمد بسیار کوچکتر از آن درآمد که پنداشته میشد ، وشب یکشنبه هجدهم خرداد (۲۷ ربیع الثانی) آگاهی آمـد که روز گذشته جنگ سختی میانـه سالار الدوله وسپاه او ، بـا سرکردگان دولتی (گویا در نزدیکیهای نهاوند) رخ داده ، و سالار الدوله پس از انـدك جنگی گریخته و سپاه او نیز شکست یافته واز میدان در رفته اند .

بدینسان کشاکش بر سرتاج وتخت از میان رفت ، وآوازه ای که از آن بمیان مردم افتاده بـود فرونشست . همگی از سبکسری و کار ندانی سالار الدوله درشگفت شدند ، و این شگفت فزونتر گردید هنگامیکه شنیده شد جوان بیخرد بکرمانشاهان رفته و در آنجا بـه کونسولخانـه انگلیس پناهیده و دولت انگلیس را بمیانجیگری بـر انگیخته .

محمد علیمیرزا ناگزیر بود که ازگناه او درگذرد ، و پس از

چندی او را همراه یکدسته قزاق بتهران آوردند و در پارك اتابك جا دادند، ودرآنجا میبود تاپس ازچندی باروپا رفت

چنانکه گفتیم این خیزش سالار الدوله یکی از انگیزه هایی بودکه محمد علیمیرزا را ازبکار بستن نقشه خود، در باره مجلس و مشروطه باز داشت، ولی چون سستی کار سالار دانسته شد و آگهی هایی از فیروزی دولتیان میرسید، دوباره دربار دلیری نمود وبا مجلس بی‌پروایی فزونتر گردانید.

مردم همین را عنوان گرفته می گفتند: چشد که سالار الدوله را با آن نیرویی‌که می‌داشت ازجلو برداشتند، ولی حاجی آقا محسن راکه یك ملایی بیش نیست وازچند ماه باز سرکشی وبیدادگری می کند از جلو برنمیدارند؟! قوام الملك را که بتلگراف دولت نیز بی پروایی کرده از آمدن بتهران سرباز زده ناگزیر بآمدن نمیکنند؟!.. باقبال السلطنه که بدانسان دیه‌ها را ویران میکند چاره نمیکنند؟!.. پرده از روی کار برداشته شده وهمه کس میدانستند که خواست دولت جز دشمنی بامشروطه وازمیان بردن آن نیست.

روز دوشنبه نوزدهم خرداد (فردای آنروزی که آگاهی از شکست سالار الدوله رسیده بود) اتابك باوزیران بمجلس خواستی آمد که درباره آشفتگی شهرها گفتگو شود وچاره اندیشیده گردد، وچون آنروز رسید ونشست برپا گردید، نمایندگان گفتارهایی دربارهٔ آشفتگی شهرها وبیدادگری گردنکشان واینکه جلوگیری از آنها بگردن دولت است راندند.

اتابك بهانه آورده چنین گفت: «اینکه تاکنون چنانکه باید اقدام شود نشده بواسطه دو امر بوده یکی تمام نشدن دستور العملهای حکام است که امروزحکام خودرا بی‌تکلیف میدانند ودیگری مهیا نبودن اسباب وآلات اجراء».

فرما نفرما وزیر عدلیه آشوبها ییرا که از بیست سال پیش در ایران رخ داده بود شمرده چنین گفت: «این اغتشاش بعناوین مختلفه دیگر همیشه درخاك آذربایجان وشیراز وغیره بوده واختصاص باین چند

ماهه اخیر نداشته»

حاجی مخبرالسلطنه وزیر علوم بهانه رنگینتر دیگری پیش‌آورد چنین گفت : «تمام این معایب ومفاسد که عنوان میشود ناشی از نبودن پول است وتمام اینها راجع بسابق است ونتیجه اعمال ازچهل سال تا بحال است . . . عجالة باید درصدد تهیه وتدارك پول برآمده علاج عاجلی باید اندیشید . . .»

اتابك بیاری او برخاسته چنین عنوان نمود : « در اینکه بدون پول امورات اصلاح نخواهد شد شبهه نیست دراینصورت محتاج میشویم بقرض ، قرض را باید ازخارج کرد یا ازداخل من با خدای خود در خانه کعبه عهد کردم که هرگز ازخارج قرض نکنم . پس باید ازداخل قرض شود ازداخل هم موقوفست باتمام امور بانك وقتیکه درفرنگستان بودم عنوان بانك ملی در ایران خیلی قلوب مردم را متوجه باین جا ساخته و این بانك اسباب افتخار ایرانیان گردیده ولی بعد از ورود بایران دیدم در اینجا هیچ خبری نیست حالا خوبست حجج الاسلام و وکلاء عظام همت کنند و مردمرا تشویق نمایند تا عمل بانك انجام پذیرد » .

بدینسان داستان بانك‌ملی راکه ازشرطهای آن وام دادن بدولت بود وهمین مایه رمیدن مردم شده وناانجام مانده بود بمیان آورد . بااین گفتگو مجلس بپایان رسید وهیچ نتیجه‌ای بدست نیامد .

در اینجا بود که تبریزیان تندی نموده بنمایندگان تلگراف می کردند : اگر درآنجا کاری پیش نمیرود بیایید خود دراینجا دست بهم داده بچاره دردها کوشیم . یاتلگراف میکردند : «خیلی ازحس وزیر داخله تعجب حاصل شدکه ما تلگرافاً استخلاص مسلمانهای ماکو را از دولت می خواهیم ایشان جواب میدهند که احکام لازمه در این باب فرستاده شده این قسم معلوم است که ریختن خون مسلمانان اسباب تفریح ایشانست . . .»

پیشرفت یکی از خواستهای ملایان

دراین میان درنشستهای مجلس گفتگو از قانون اساسی میشد . نخست درنشست روز شنبه دهم خرداد (۱۹ ربیع الثانی) ، یاد آن بمیان آمدو

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

عموم اهل اسلام خدمت علماء اعلام حجج اسلام آیات الله کثر امثا[لهم]

ادام الله برکات وجودهم علی کافة الانام عرضه میدارند چون در این ایام

اسلام از بابت مجلس مقدس شورای ملی شید الله بنیانه کرفتار شک

در اضطراب و وحشت میباشند که مواد قانونیه آن بر وفق قواعد

شرعیه اسلام خواهد بود یا نه و هم چنین تمیز موافقت و عدم

آن مواد موضوعه با قوانین اسلامی بعهده مجتهدین عظام

کثر الله امثالهم میباشد یا خیر اگر چنانچه اختلافی بین علماء

باشد در خصوص این دو سؤال [illegible] مرقوم فرمایند

و بخاتم شریف مختوم فرمایند که جلی محل حاجت بعباره اخری

حفظ دماء عده از مسلمین خواهند فرمود در تعیین این دو

پ ۳۱

نوشته ای که در۲۱خرداد ماه نوشته شده

صنیع الدوله رئیس مجلس چنین گفت : «همه میدانید که اینگونه مطالب مهم ازقبیل نظامه اساسی محتاج بچندین بار تکرار نظراست بلکه شاید پاره مطالب محتاج شود که بعلمای نجف اشرف اطلاع داده شود» ، و این سخن ازصنیع الدوله ساده فهمیده نمیشود .

سپس در نشست بیستم خرداد (۲۹ ربیع الثانی) بخواندن آن آغاز کرده بگفتگو پرداختند . نخست سخن از «اصلی» ، که حاجی شیخ فضل الله در بارهٔ دیده بانی علما بقانونها پیشنهاد کرده و بقانون افزوده بودند ، میرفت . بیشتر نمایندگان به «شریعت خواهی» یا از روی فریبکاری ، یا از ترس دسته بندی طلبه ها درحیاط بهارستان ، بودن چنان «اصلی» را درقانون بایا می‌شماردند ، وگفتگو ازاین می کردند که آیا آن چندتن «عالم» را مردم برگزینند ، یامجلس ، یاعلما، ودراین باره سخنهایی میراندند .

تنها تقیزاده و یکی دوتن دیگر از آذربایجانیان ببودن آن خرسندی نمیدادند . تقیزاده اصل بیست و هفتم را ، که می گوید : «استقرار قانون موقوف است بعدم مخالفت با موازین شرعیه» ، پیش کشیده می‌گفت: بابودن چنین‌بندی نیازی بآن «اصل» نیست . می‌گفت: نگهبانی بقانونهارا همگی علما بایدکنند، وشما بااین «اصل» آنرا تنها بچندتن وامی‌گزارید .

حاجی میرزا علی تبریزی که یکی از نمایندگان خراسان میبود «اصطلاحات اصول»را پیش‌کشیده چنین می‌گفت: «احکام شرعیه دو قسم است یکقسم احکام اولیه واقعیه که احکام شأنیه میباشند وقسم دیگراحکام ثانویه ظاهریه که احکام فعلیه ومنجزه میباشد و آنچه که معمول به‌مکلف است این قسم آخریست واین مختلف خواهد شد باختلاف موضوع و اختلاف حال مکلف وتشخیص موضوعات با اهل عرف است نه با علما از علما بیان احکام کلیه است مثل اینکه اگر دونفر طبیب عادل حاذق تشخیص بدهند حال مریضی را که باید شراب بخورد در این صورت ارتکاب آن برای مکلف جایز وعقاب آن ازو مرتفع است پس تشخیص صحت و فساد حال مملکت که موضوع بحث مجلس است با اطبای

حاذق که وکلا باشند هست هر موضوعی که به‌تشخیص آنها معین شد حکم کلی بـراو بار خواهد شد در اینصورت لازم‌بنظر علما نیست» دانسته نیست مشهدی باقربقال، واستاد غلامرضای یخدانساز، از این گفته های اوچه میفهمیدند.

همچنین در نشستهای پنجشنبه وشنبه بیست ودوم وبیست و چهارم خرداد (۱ و ۳ جمادی الاولی) گفتگو میرفت، تا آن را بـا دیگر گونیهایی پذیرفتند و«اصل» دوم قانون اساسی گردانیدند، بدینسان:

مجلس مقدس شورای ملی که بتوجه وتأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بـذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه ومراقبت حجج اسلامیه کثرالله امثالهم و عامهٔ ملت ایران تأسیس شده‌است باید درهیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی باقواعد مقدسه‌اسلام وقوانین موضوعه حضرت خیرالانام صلی الله علیه وآله وسلم نداشته باشد ومعین است‌که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه باقواعد اسلامیه برعهدهٔ علمای اعلام ادام الله برکات وجودهـم بوده وهست لهذا رسماً مقرر است درهر عصری ازاعصار هیئتی‌که کمتر ازپنج نفر نباشد ازمجتهدین وفقهای متدینین‌که مطلع ازمقتضیات زمان هم باشند باین طـریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند معرفی بمجلس شورای ملی بنمایند پنج‌نفر از آنها را یابیشتر بمقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا بحکم قرعه تعیین نموده بسمت عضویّت بشناسند تامواد‌یکه درمجلسین عنوان میشود بدقت مذاکره وغور رسی نموده هریك از آن‌مواد معنونه که مخالفت باقواعد مقدسه اسلام‌داشته باشد طرح‌ورد نمایندکه‌عنوان قانونیت پیدا نکند ورأی این هیئت‌علماء دراین باب مطاع ومتبع خواهدبود واین ماده تازمان ظهور حضرت حجة عصر عجل الله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود.

این یك فیروزی از سوی «شریعت خواهان» بود وکسانی آن را یك کار بزرگی شمارده شادی مینمودند. برخی میخواستند پیشنهاد آن را بخود بندند وکشاکشی دراین باره میرفت. پیروان حاجی شیخ فضل الله ازپیشنهاد باخط او، پیکره برداشته درمیان مردم پراکندند تا دانسته شود پیشنهاد ازسوی بوده.

پنداشته میشد پذیرفتن این «اصل» ملایان را خشنود گردانیده از دشمنی بامجلس ومشروطه باز خواهد گردانید . در اینمیان دربیرون هم گفتگویی میانه دوسید باحاجی شیخ فضل الله میرفت . اینان می کوشیدند او را ازدشمنی بامشروطه باز دارند ، وگویا روز بیست و یکم خرداد (سلخ ربیع الثانی) بود که در خانه طباطبایی با بودن بهبهانی وآقا حسین قمی (یکی از علمایی که درکمیسیون سنجش قانون باشرع میبود) وسید جمال الدین افجه‌ای وچندتن از نمایندگان مجلس ، نشستی برپا شد که حاجی شیخ فضل الله نیز بآنجا آمد ، وپس از گفتگو هایی که درباره ناسازگار نبودن قانونهای مجلس با «شریعت» بمیان آمد ، ودوسید نویدهایی در این باره دادند ، حاجی شیخ فضل الله نیز نوید داد که دیگر دشمنی بامجلس نکند ، ومردم را برسرخود گرد نیاورد ، وچادری بلند نکند ، وبدر خواست دوسید سوگند خورد، ونوشته ای هم نوشته بدست طباطبایی سپرد . بدینسان نشست باخوشی و شادمانی پایان یافت و شیرینی آوردند وخوردند .

کنون ماپیکرهٔ یك پرسش وپاسخی را ، درباره مجلس واینکه قانونهای آن با «شریعت» ناسازگار نخواهد بود ، در دست میداریم که در «سلخ ربیع الثانی» نوشته شده ودوسید وافجه ای و آقا حسین قمی و حاجی شیخ فضل الله و صدر العلما بآن دستینه نهاده و مهر کرده‌اند ، ومی‌باید گفت : یادگار آن نشست میباشد، واینك آن را دراینجا میآوریم : (پ۳۱)

دوسید میخواستند همه چیز را بازبان واندرز درست گردانند و درچنان شورشی که پس ازهزارها سال درایران رخ داده بود بجنگ و خونریزی نیاز نمیدیدند، واین اندیشه ایشان یکی از سنگهایی در راه پیشرفت کار مشروطه گردیده بود .

باری کوشش ایشان سودی نداشت و حاجی شیخ فضل الله و همدستان او ، که این زمان گروهی میبودند وازدولت پول می‌گرفتند از راه خود برنگشتند . باآن نوشته که نوشته ، وبا آن فیروزی که در مجلس یافته وپیشنهاد خود را در قانون جا داده بودند ، باز نا



پ ۳۲

ادیب کرمانی

(این پیکره پس ازپیش‌آمد داستان قراولخانه وزخمی شدن‌ادیب برداشته شده وچون دراینجا باز نامی از ادیب میرفت آورده‌ایم)

خشنودی مینمودند واز کوشش های بدخواهانه باز نمیایستادند . در این روزها گذشته ازحاجی شیخ فضل الله وملا محمد آملی ، حاجی میرزا لطف‌الله روضه خوان درمنبر بدگویی ازمشروطه ومجلس میکرد . تنها درد شریعت نمیبود . حاجی میرزا حسن وحاجی خمامی که

از شهرهای خود دور افتاده ، و در تهران هم آبرویی نمیداشتند ، و بسیاری‌ازملایان که رشته سود جوییهای خودرا نزدیك بگسیختن میدیدند، چاره جز همراهی با دربار و کوشیدن به براند اختن بنیاد مشروطه نمی شناختند .

از شگفتیهاست که برادر طباطبایی ، سید احمد ، بجا یگاهی که برادرش یافته بود رشك می برد و پیش افتادن او را بر نتافته با مشروطه دشمنی نشان می‌داد ، واز اینرو با اینان همراهی می‌نمود .

همچنین ، پسر حاجی آقا محسن عراقی با اینان میبود . پدر درعراق بشیوه لروشاهسون دیه تاراج وکشتار می‌کرد وپسر درتهران بنام نگهداری «شریعت» بدسته بندی میپرداخت .

نیز گفته ایم که میانه اینان باسید کاظم یزدی بهم‌بستگی میبود و خواهیم دید که یك پسر او در عبدالعظیم باینان پیوسته وبادست او نامه هایی ازسید کاظم میرسید .

ازهرباره زمینه را برای دشمنی بامجلس آماده میدیدند، واین‌بود دست بازکرده بکوششهایی پرداختند . یکی ازکارهاشان این بود که کسانی را (بنوشته روز نامه اتحاد ۱۷ تن را) برگزیده برای برآغالیدن مردم بشهرها فرستادند . سپس روزپنجشنبه بیست ونهم خرداد (هشتم جمادی الاولی) بیك‌کاری برخاستند ، بدینسان که بدستاویز آنکه سیزدهم جمادی الاولی روزمرگ دختر پیغمبر است وباید یکدهه روضه خوانی کرد ، چادر بسیار بزرگی (از چادر های دولتی) بمسجد آدینه فرستادند که درآنجا افراشته شود ، وچنین میخواستند که بنام روضه خوانی‌آنجا را کانون خود سازند . ازاینسو مشروطه طلبان چون آگاه شدند ، چندهزار مردم بمسجد شتافته بجلوگیری پرداختند ، وچون‌اینان بیشتر میبودند فیروز درآمدند .

در روزنامه حبل المتین مینویسد : «یکی از مستخدمین استبداد بانگ آورد که ما را جز روضه خوانی قصدی نیست . ملت او را گرفته تفتیش کرده چند حربه از ششلول و قمه همراه او دیدند . گفتند : ای غدار شقی هیچ تا کنون در مجلس روضه استعمال اسلحه

معمول ومتداول بوده ؟!..» مینویسد : «فدایی ملت وجان نثار وطن ادیب کرمانی دراین روز خدمات شایانی نمود که بصدها سال ازخاطرها نخواهد رفت» . مینویسد : « بالاخره چادر را خوابانیده بلکه چندین قطعه نموده بامامزاده زید برده توقیف کردند» .

بدینسان کشاکش بافیروزی آزادیخواهان بپایان رسید . فردای آنروز هنگام پسین دسته‌های انبوهی از انجمنهای تهران درمدرسه صدر (که جایگاه انجمن اتحادیه طلاب میبود گرد) آمدند ، و پیش آمد دیروزی را بمیان نهاده بشور و خروش پرداختند . کسانی از آنان بخانه های طباطبایی و اما مجمعه وصدر العلما وديگران رفته همگی را بمدرسه آوردند. بهبهانی بدردچشم گرفتار وازتهران بیرون میبود. سخن رانانی ازملك المتكلمين وسید جمال و شیخ علی زرندی سخن میراندند وچنین گفته میشد که باهمان انبوهی بخانه‌های حاجی شیخ فضل الله و دیگران ریخته وهمگی را ازشهر بیرون رانند .

شاد روان طباطبایی بالای منبر رفت وچنین گفت : حاجی شیخ فضل‌الله‌چندروز پیش بامن پیمان بسته که دیگردشمنی بامشروطه نکند و مردم را بر سر خود گرد نیاورد ، وهمین را نوشته وبمن سپرده. این راگفته نوشته را بیرون آورد وبهمه نشان داد . سپس باالندرز وخواهش شور وخروش را فرونشاند ودر همان‌بالای منبر نوشته ای نوشته بدست مردم داد بدینسان :

بسم الله‌الرحمن الرحيم من متعهدم اگر جناب شیخ فضل‌الله بر خلاف معاهده ای‌که کرده است رفتار نماید خود بشخصه اورا از تهران بیرون کنم ملا محمد املی وحاجی میرزا لطف الله هم باید بروند شهر جمادی‌الاولی‌محمد بن محمد صادق الطباطبائی .

کوچیدن «شریعت خواهان» بعبدالعظیم

بدینسان نشست بپایان رسید و مردم پراکنده گردیده بخانه های خود رفتند . « شریعت خواهان» میدان را بخود تنگ دیده و همان شب ملا محمد آملی وحاجی میرزا لطف الله رخت دیگر گردانیده از شهر بیرون رفته آهنگ عبدالعظیم کردند . همچنین حاجی شیخ فضل

الله وحاجی میرزا حسن و دیگران باپیروان خود روانه گردیدند . تنها حاجی خمامی نرفته از آنان جدا شد . بهبهانی چند روز پیش از آن نامی از این درمجلس برده و ستایشی کرده و همین مایه جدایی او از دیگران گردید .

بدینسان یکدسته ای از علما ازتوده جدا گردیده و کانونی برای خود پدید آورده آشکاره بکشاکش و دشمنی پرداختند . این یکی از پیش آمدهای بزرگی درتاریخ مشروطه بود ودنباله بسیاری پیدا کرد . تا اینجا کشاکش درمیان مشروطه وخودکامگی میبود ، و تنها درباریان و پیروان ایشان با مشروطه دشمنی مینمودند . ولی ازاینهنگام کشاکش دیگری بنام مشروطه وکیش پدید آمد . چنانکه خواهیم دید با آنکه در آغاز اینان کاری از پیش نبردند ولی سر انجام کناره گیری آنان هنایش خود را کرد ودسته های بزرگی از مردم و از همان مشروطه خواهان پیروی کردند وبامشروطه ومجلس بدشمنی پرداختند .

چنانکه گفته ایم (۱) سه‌ماه پیش از این شیخ زین‌الدین زنجانی و کسان دیگری جدا گردیده بعبد العظیم رفته بودند . چیزیکه هست آنان را درمیان مردم ارجی نمی بود وکاری از پیش نتوانستند برد . ولی این دسته میان مردم ارجی میداشتند ، و آنگاه دولت از اینان پشتیبانی مینمود . ازاینرو بیم آسیب وزیان میرفت .

درتهران نخست پنداشته میشد که چند تنی ازترس‌جان بعبدالعظیم پناهنده‌اند ودرآنجا نمانده بعراق یابقم خواهند رفت . ولی سپس‌دانسته شد خواست دیگری میدارند وآنگاه دسته های دیگری ار طلبه ها و تیولداران وبرخی اوباشان بآنان پیوستند . رویهمرفته پانصدتن یا بیشتر در آنجا گرد آمدند که در رفت همه را حاجی شیخ فضل‌الله میداد . اما کارهای آنان :

نخست روزسوم تیر (۱۳ جمادی‌الاولی) ملامحمد آملی تلگراف پایین را برای علمای نجف وکربلا فرستاد :

بواسطه طغیان زنادقه ودعوت آنها بالحاد وزندقه در منابر و مجالس

---

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه ۳۱۰



پ ۳۳
حاجی محتشم السلطنه

علناً وجهاراً وعدم رادعی تمام علماء الا دونفر سه شب است درزاویه حضرت عبدالعظیم مقیم‌الله الله فی حفظ الاسلام جانی محمدآملی

سپس روز هفتم تیر (۱۷جمادی الاولی) تلگراف دیگری نوشتا

وهمه پیشروان دستینه بآن نهاده بهمه شهرهای بزرگ ایران(۱۴شهر) فرستادند ، بدینسان :

حضور حجج الاسلام دامت برکاتهم‌فصلی دائربحفظ قوانین اسلام وهیئت مجتهدین عظام وسایراصلاحات مردود ومکنون مکشوف عموم متحیر اساس دین متزلزل جهة پیش آمد غیرمعهود اغلب علماء بحکم تکلیف مهاجر بزاویه مقدس عازم عتبات موقم اقدامات لازم (فضل الله نوری) (احمد الحسینی الطباطبائی) (احمدالحسینی عراقی) (علی) (علی‌اکبر)

چنانکه دیده میشود دراین تلگرافها هوش آخوندی خودرا بکار انداخته وچنین خواسته اند که هنماینده ترین کلمه ها وجمله ها را بکار برند ، واین شگفت که یکدروغی نیز پرداخته‌اند . زیرا چنانکه گفتیم آن یك «اصلی» که درباره دیده‌بانی علما پیشنهاد شده بود مجلس آنرا پذیرفت وبقانون افزود . دراین تلگراف آنرا «مردود» باز می‌نمایند .

روزنامه تمدن می‌نویسد : بادستور شاه تلگرافخانه این تلگرافها را مجانی پذیرفت . نیز می‌نویسد : همان روز تلگرافی از سوی‌انجمن های تهران بآخشیج آن تلگراف ملایان بشهرها فرستاده گردید .

گذشته از این تلگرافها که بشهرها فرستادند برویه کاری‌نامه‌ای بشاه نوشتند که مابقم خواهیم رفت ودر آنجا علمارا گرد آورده باشما خواهیم کوشید . نوشتند : « مجلس باصول اربعه ما کار نداشته باشد توحید ، نبوت ، امامت ، معاد » .

چون تیولداران نیز بایشان پیوستند ، و رویه‌مرفته کسان بدنهاد درمیانشان فراوان میبودند بآزار مردم کوشیده کسانی را که از تهران بزیارت میرفتند گرفته وبکینه مشروطه خواهان کتك میزدند .

روزنامه حبل‌المتین وبرخی روزنامه های دیگر گفتارها درباره‌پیش آمد نوشته واز ملایان بدگویی فراوان کردند . روز یکشنبه یکم تیر ماه (۱۱ جمادی‌الاولی) درمجلس گفتگو از پیشامد رفت .

شادروان بهبهانی سخن درازی راند . طباطبایی گفت : « حال اگر صلاح میدانید مابجهت اتمام حجت میرویم بحضرت عبدالعظیم ببینیم حرف آنها چیست » ولی نمایندگان خرسندی برفتن ایشان ندادند .

روز سه شنبه سوم تیر (۱۳ جمادی الاولی) که بازارها بسته و روز سوگواری میبود یك هنگامه ای درمسجد کهن سپهسالار برخاست. چگونگی آنکه امروز پسر نقیب السادات باچند تن دیگری بشهر آمده ودر مسجد سپهسالار بزم روضه خوانی برپا کرده بودند وراستی آنکه میخواستند ببهانه روضه خوانی مردم را بشورانند وبرخی از انجمنها از خواست آنان آگاه گردیده کسانی را ازسوی خود بمسجد فرستاده‌بودند. یك ملایی بالای منبر رفته چنین عنوان کرد: «هر که بعلما توهین کند کافر میگردد...» یکی از آزادیخواهان فرصت نداده از پایین پاسخی داد. حاجی ملاحسن نامی اسپهانی رو باو گردانیده گفت: «راست‌میگوید. این فرنگی مآبها اسلام را خراب کردند شریعت را برداشتند». یکی از آزادیخواهان ازگوشه دیگری برخاسته گفت: « مامطلع هستیم که این چه مجمعیست وشمارا که فرستاده..» بدینسان کشاکش وهیاهو بر خاست وطلبه ها باچماقها بدست بمیان آمده بکتك کاری پرداختند. از آنسوی از بیرون آزادیخواهان آگاه گردیده بیاری همراهان خودشتافتند وهنگامه بزرگ گردید. چون آگاهی‌بوزیر داخله رسید چندتن‌ژاندارم فرستاد که هنگامه را فرونشانیده وپسر نقیب راکه آزادیخواهان دستگیر کرده بودند بنام آنکه بزندان می بریم ازدست ایشان بیرون آوردند.

روز سه شنبه دهم تیر (۲۰ جمادی‌الاولی) چون تلگراف‌انجمن زنجان (یادآن خواهیم‌کرد) رسیده بود در مجلس‌بار دیگر سخن ازملایان بست‌نشین بمیان آمد وگفتگوی بسیار رفت. نمایندگان‌گله داشتندکه چرا دولت جلوگیری از آنان نمیکند وسرانجام سخن بآنجا رسید که گفتند « یادولت رفع نماید یابملت واگزارد ».

فردای آن روز در عبد العظیم میرزا ابراهیمخان منشی سفارت فرانسه را که یکی از آزادیخواهان بنام شمرده میشد و به « زیارت » رفته بود کتك زدند. این پیش آمد با آن سخنی که روز گذشته در مجلس گفته شده بود تهرانیان را بشورانید. انجمنها دست بهم داده چنین نهادندکه روز آدینه بازارها باز نشود وهمگی آزادیخواهان باهر گونه افزار جنگ درمسجد شاه گرد آیند که از آنجا روانه عبدالعظیم

گردیده ملایان را بیرون گردانند واین اندیشه خود را بهمگان آگاهی دادند .

دوسید خواستند باردیگر میانجیگری کنند وشب پنجشنبه‌دوازدهم خرداد (۲۲ جمادی‌الاولی) همراه صدر العلماء وافجه ای و امامجمعه بی آگاهی از مجلس روانه عبدالعظیم شده بخانه حاجی شیخ فضل‌الله‌فرود آمدند. باز باندرز وخواهش پرداخته چنین خواستند که حاجی شیخ را بباز گشتن بتهران خرسند گردانند . ولی از گفتگو نتیجه بدست نیامدو ناگزیر شدند تنها بتهران باز گردند .

فردا پنجشنبه باز درمجلس سخن بمیان آمد. نمایندگان بکاریکه انجمنها میخواستند کرد خرسندی نداده و پس از گفتکوی بسیار برآن شدند که کسانی را از نمایندگان ببازار فرستاده بازاریان را از اندیشه نگشادن بازار باز گردانند، ونیزنامه هایی بانجمنها نوشته‌ازآنان‌درخواست آرامش وخاموشی کنند .

بدینسان از یك آشوبی که بیگمان بخونریزی انجامیدی جلو گرفتند . فردا آدینه گروهی درمدرسه‌صدر گرد آمده وشور وخروشی نمودند. ولی‌چون مجلس درخواست آرامش کرده بود سردستگان‌بجلو گیری کوشیدند . در همان روز ها مجلس تلگراف پایین را بشهر ها فرستاد :

خدمت آقایان حجج الاسلام وعلمای اعلام وعموم کارآگاهان ملت زیدت توفیقاتهم حاجی شیخ فضل‌الله نوری ازاول امرچون استحکام اساس مشروطیت را مخل منافع شخصی خود دیده ودانسته است که باتوسعه اسباب عدل و تحقیق که از جمله مزایای این اساس عالی است طرق استفاده شخصی مسدود میگردد ر خفیه و آشکار گاهی بعنوان موافقت و گاهی باعلان مخالفت در اخلال ارکان سعادت مملکت کوتاهی نداشت ولی آقایان حجج الاسلام مشیدین این بنای رفیع و مجلس مقدس شورای ملی بگمان اینکه بالاخره جناب شیخ از سیر در خطوط تنگ و تاریك باطل نادم شده بشاهراه روشن حق و سعادت توفیق عود نماید برفق ومماشات عمل مینمودند تا اینکه چندی قبل بگرفتن وجه معتدبهی سعی بلیغ بعمل آورده که حکومت سیستان وقاین را در حق حشمت



پ ۳۴
شادروان حاجی شیخ علی اصغر لیلاوایی با چند تن از سران
آزادیخواهان تبریز

الملك بر قرار نماید چون مجلس بملاحظات عدیده حکومت مشارالیه را تصویب نکرد بالمره معاندت بامجلس مقدس را علنی نمود که اهالی دارالخلافه ازمخالفت های او بجان آمده و اوهم مجبور بترك شهر پایتخت گشته و در زاویه مقدسه

حضرت عبدالعظیم چند نفر از مفسدین و معاندین را از قبیل پسر حاجی آقا محسن عراقی معلوم الحال که از مدتی بواسطهٔ تعدیات فوق العاده اش در عراق تحت احضار و جلب بمحاکمه است دور خود جمع نموده از قرار معلوم برای اخلال توجه عمومی‌واضلال مسلمین والقاء فتنه تلگرافات فساد انگیز بولایات مخابره نموده است اگرچه با توجهات خاصه آیة الله عتبات عالیات و عموم حجج الاسلام وعلمای اعلام ایران و موافقت تامه اکابر دین مبین و همراهی عقلای مسلمین ظن کامل حاصل است که اغفالات این قسم عالمان بیعمل مظهر هیچ گونه اعتنا واعتباری نخواهد بود معهذا برای اینکه عوام بیچاره در بلاد دور و نزدیك بدام تزویرات و تسویلات مغرضین نیفتند لازم آمدمجملی ازتفاصیل حالات این شخص بتوسط التفات حضرات عالی گوش زد خاص وعام گردد تاسیه روی شود هرکه در اوغش باشد (مجلس شورای ملی)

آشوب در نجف

حاجی‌شیخ فضل‌الله وهمدستان او که‌آن‌تلگراف را بشهرها فرستادند امیدمند شورش و جنبش مردم می‌بودند. ولی چنان نتیجه ای بدست نیامد. مردم چون نخستین بار بود که بد مشروطه را می‌شنیدند تکانی از آن خوردند و بیگمان این‌سخن جایی دردلهای‌آنان بازکرد. چیزیکه هست بشورش برنخاستند. تنها در زنجان ملا قربانعلی آنرا دستاویزی ساخت و با انجمن بدرفتاری کرد (چنانکه خواهیم آورد)، ودر نیشابور حاجی میرزا حسین که بد خواه مشروطه میبود بدلیری افزود وبا انجمن بکشاکش برخاست که‌در میانه یکتن زخمی گردید. درشهر های ایران بیش از این اندازه ها کارگر نیفتاد. بویژه پس ازرسیدن‌تلگراف دارالشوری که مایه دلداری مردم گردید واز بیشتر شهرها پاسخهای همداستانی رسید.

اما درنجف ازاین تلگرافها آشوبی‌پدید آمد. زیرا چنانکه گفتیم درآنجا سید کاظم یزدی با مشروطه دشمنی مینمود وچون این تلگرافها باو رسید وآگاهی ازپیشامد یافت بااینان همداستانی نمود و پیروان او آشوب پدید آوردند.

این سید کاظم باآخوند خراسانی وحاجی شیخ مازندرانی در یك شمار ولی ازآنان پس تر می‌بود.

این زمان چون ناسازگاری را که درمیانه کیش شیعی ومشروطه میبود ، و کشاکشی را که در میان آندو میرفت ، ورمیدگی را که پیروان کیش شیعی ازمجلس ومشروطه پیدا کرده بودند، میدید دشمنی بامشروطه را یکراهی برای پیش افتادن‌خودمی‌شناخت. آخوند خراسانی وحاجی‌شیخ مازندرانی وحاجی تهرانی مردانگی نموده واز دستگاه خود چشم پوشیده ودربند خشنودی یاناخشنودی مردم نمی‌بودند ، ودر چنین هنگامی نیز از پشتیبانی به‌مجلس باز نمی ایستادند . ولی سیدکاظم جز سود خودرا نمی‌جست وجز درپی دستگاه «آیت‌اللهی» نمیبود، وتوده‌و کشور واین چیزها در نزد او ارج نمیداشت .

در نجف ایرانیان دسته انبوهی میبودند و بسیاری از آنان هوا داری از مشروطه مینمودند . همچنین دسته بزرگی ازطلبه‌ها آزادیخواه میبودند . اینان خواستند سید را از بدخواهی بازدارند ، وازوخواستار تلگرافی برای مجلس شدند . سید سرباززد . دراینمیان‌کار یك‌بیخردانه ای نیز ازکسانی رخ داد، وآن اینکه نوشته بیم آمیزی بانگارهٔ دوششلول پرداخته ، وآن را شبانه بدر صحن چسبانیدند . در آنروزها چنین‌کاری فراوان کرده میشد .

پیروان سید همین را دستاویزی ساختند وبهیاهوی برخاستند که سید را میخواهند بکشند ، و آن کار بیهوده ای را بسیار بزرگ گردانیده با آزادیخواهان بدشمنی آشکار پرداختند و زبان به نفرین و دشنام گشادند .

بدینسان دودستگی در نجف پدید آمد وچون دولت عثمانی‌هنوز مشروطه نشده وکارکنان سلطان عبدالحمید دشمنی سختی بامشروطه‌نشان میدادند حکمران نجف نیز بهواداری ازسید برخاست. همچنین طلبه‌های عرب وبومیان نجف هواداری ازاو نمودند .

دراینهنگام بودکه چنانکه گفتیم ، تلگراف آملی ازتهران بسید رسید و او پاسخ پایین را فرستاد :

جناب ثقة‌الاسلام آملی دامت برکاته از تجری مبتدعین واشاعه کفریات ملحدین که نتیجه حریت موهومه است قرار مسلوب تلگراف مزید تشویش‌بعون

الله متمنیات ایشان شدنی نیست البته دفع کفریات و حفظ عقیده واجراء قوانین محکمه قرآنیه و شریعت ابدیه محمدیه اهم فرائض ربانیین علماء با ملاحظه جهات موجبات صلاح وصیانت دین ودماء مسلمین منظور اطلاع داده بذل مجهودشود

سپس نامه ای نیز درهمان زمینه نوشت . پس از دو سه روزی تلگراف دیگر ملایان رسید. آخوند وآن دوتن دیگر پروایی‌ننمودند. ولی سید کاظم وپیروانش آنرا دستاویزی گرفته بپا فشاری افزودند، و پیروان سید شادیها نمودند . پس ازچند روزی تلگراف مجلس رسید که بهمه علما فرستاده بودند. همچنین تلگراف درازی ازانجمن‌های‌تهران رسید که ازبدخواهی بست نشینان ودربار ناله نموده ودرخواسته بودند که علماء حاجی‌شیخ فضل‌الله وهمدستانش را بنجف بخوانند . سیدپروایی باینها ننمود وپیروانش آنهارا نشان ناتوانی مجلس گرفتند ولی‌آخوند و یارانش پاسخ پایین را دادند :

مجلس محترم شورای ملی رفع‌الله قواعده تلگراف موحش انجمن‌شریف واصل واز مخالفت مخالفین بامجلس محترم ملی اسلامی خاطر قاطبه اهل اسلام ملول گشته عموم اهل علم وکافهٔ متحنین شریعت مطهره حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله علیه و آله وسلم را اعلام میدارد که خداوند متعال گواه است ما با بعد دار غرض جز تقویت اسلام وحفظ دماء مسلمین واصلاح امور عامه نداریم علیهذا مجلسی که تاسیس آن برای رفع ظلم واغاثه مظلوم واعانت ملهوف و امر بمعروف ونهی از منکر وتقویت ملت ودولت وترفیه حال رعیت وحفظ بیضهٔ اسلام است قطعاً عقلا وشرعاً وعرفاًراجح بلکه واجب‌است ومخالف ومعاند او مخالف شرع انور ومجادل باصاحب شریعت است رجاء واثق‌که تاکنون انشاالله تعالی کسی مخالفت نکرده ونخواهد کرد وهرگاه برخلاف این مضمون کتباً و تلگرافاً نسبتی‌بما داده شود کذب محض احضاررا صلاح ندیدیم مهمات‌را اطلاع دهید الاحقر نجل حاجی میرزا خلیل الاحقر محمد کاظم خراسانی الا حقر عبدالله مازندرانی

رسیدن آن تلگرافهای پیاپی ، وداده شدن این پاسخهای‌آخشیج هم، آشوبی در نجف پدید آورد ودو دستگی ودشمنی سختی‌در گرفت . سید کاظم که درفریفتن مردم وشورانیدن عامیان استاد میبود تکان‌سختی



پ ۳۵

سید عبدالرحیم کاشانی رئیس انجمن بنی فاطمه که با بچه ها و
بستگان خودتفنگ بدوش پیکره برداشته

ایشان داد . ایلهای عرب که در پیرامون نجف و کربلا ، درکنارفرات

نشیمن میدارند شیعی اند . آگاهی بآنان فرستاد که دسته دسته با تفنگ وفشنگ بنجف آمدند وگرد سید را گرفته بهیاهوی برخاستند . هرروز بشیوهٔ عرب «هوسه» میکردند وشعرهایی دردشنام بمشروطه میخواندند . هرکه را مشروطه خواه می شناختند آزار دریغ نمی گفتند . هرروز که سید برای نماز بصحن میآمد چند هزار پیروان از ایرانی و تازی درپشت سرش بنماز میایستادند ، درحالیکه درپشت سر آخوند بیش از سی تن یافته نمیشدند . کار بجایی رسید که آخوند وآن دوتن دیگر از شرمساری یا از بیمناکی ، میخو استند از رفتن بنماز باز ایستند . چنانکه گفتیم در این داستان دست دولت عثمانی نیز در میان میبود که بامشروطه ایران دشمنی نشان میداد واز رسیدن آن بخاك عثمانی‌سخت بیم داشت .

برای آنکه این داستان روشن گردد ، نامه ای را که در همان روزها یکی از پیروان سید کاظم بنام شیخ عبدالحسین یزدی به پسرش سید احمد که گفتیم درعبدالعظیم نزد حاجی شیخ فضل‌الله میبود نوشته ویاد این داستان را کرده در اینجا میآوریم . این نامه در بیستم تیر (یکم جمادی الثانی) فرستاده شده ولی‌بتهران دیرتر رسیده وبا یك نامه دیگری که از سید علی پسر سید رسیده بود ،دریکی ازروز نامه‌های بست نشینان بچاپ رسیده :

بعرض میرساند امید که خداوند وجود مبارك جنابعالی را از جمیع‌آلام واسقام مصون ومحروس بدارد تلواً فی‌الجمله شرح بعضی وقایع را بعرض‌میرسانم که حضرات مفسدین آن حدود خواستند تلگراف مساعد بااغراض خبیثهٔ خود که فی‌الحقیقه هدم اسلام وپایمال کردن کلمه طیبه (لااله الاالله و محمد رسول الله صلی‌الله علیه وآله وسلم) بود از حضرت مستطاب حجة الاسلام وآیة الله فی‌الانام حضرت آقا بگیرند امتناع شدید میفرمودند لذا مفسدین درمقام صدمه واذیت‌آن وجود مبارك برآمدند حتی تهدید بقتل وصورتیکه مشتمل براین معنی ودوشکل شش لول برآن‌کشیدند نوشتند وبردر های صحن مقدس چسبانیدند اهل نجف‌از عرب وعجم که این معنی را دیدند از بطلان این امر واغراض مفسدین مطلع شدند بکلمه واحده آنهارا لعن کردند واین معنی موجب آن شد که متدینین

وعلماء واهل علم متمکن ازبدگویی وانکار این امر مشئوم شدند وبحمدالله اهل
حق قوتی گرفتند لاینقطع شیوخ اعراب وعلماء ایشان از حضرت آقا و اصحاب
ایشان سؤال از مرتکبین این امر شنیع مینمودند که آنها را به مجازات خود
برسانند وتلف کنند از خود حضرت آقا جوابی بغیر آنکه بخدا واگذاشتم و
احدی را نمی‌شناسم نشنیدند ویکروز خود آقاهم برمنبر درس بمحضرهمهٔ آقایان
طلاب فرمودند که امر راجع بدین اسلام است وحفظ نفوس واعراض مسلمین
باید بشود وحفظ شوکت مذهب جعفری صلوات‌الله علیه وعلی آبائه الطاهرین و
ابنائه المعصومین ودماء باید بشود واین معنی جز بمطابقه باشریعت مطهره نخواهد
شد واز کشتن هم باك ندارم چیزی ازعمرمن باقی نمانده که از آن خائف باشم
واز دین خود دست بردارم و دیگر حضرت آقا ساکت بودند هیچ نمیفرمودند
تاآنکه مدتی لاینقطع ازعلماء ومتدینین بلاد عجم واهل‌علم ومتدینین آنجا مکاتیب
مشحون از تشکیات فوق العاده از ظهور فتن وشیوع بدع و بی پردگی کفره
و زنادقه وملاحده وفرنگی مآبان وانتشار کلمهٔ کفریات وجسارت بانبیاء وائمه و
بالخصوص حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله علیه وآله وحضرت ولی‌عصر عجل الله فرجه
رسید حتی آنکه نوشته بودندکه ملاحده علانیه وجود مبارك‌امام زمان علیه‌السلام را
بوجود موهوم تعبیرمیکنند بازهم حضرت آقا ساکت بودند تاآنکه در چندی قبل
تلگرافی از جناب ثقةالاسلام آقای آخوند آملی دامت ایام افاضاته درشکایت از
کمال شیوع این معانی وپناه بردن اهل علم واخیار بحضرت عبد العظیم رسید
خیلی اسباب وحشت خاطر مبارك حضرت آقا گردید جوابی از آن تلگراف
مطابق صورت جوف مرقوم فرمودند این معنی اسباب شدت اضطراب شیاطین
وشرکاء ملحدین گردید در مقام اذیت آن وجود مبارك برآمدند وگاهی فی‌الجمله
سوء ادب لسانی از آنها شنیده شد وبعضی از طلاب عرب مسبوق شدند کسبهٔ
بازار هم فی‌الجمله مستحضر شدند ودر این بین هم تلگرافی از طهران رسید
که مضمون آن‌شدت ضعف واضطراب ملاحدهٔ آنجا بود این مفسدین خیلی ناچار
شدند و پرده حیارا بکلی از خود دور کردند و در صحن بنای های و هوی
گذاشته شاید بتوانند خاطر آقا را مضطرب نمایند و تلگرافی مطابق اغراض
خبیثه خود بگیرند عرب وعجم نجف که از این معنی مستحضر شدند فردای آن
شب در محل نماز جماعت تمام مردم از کسبه وتجار وعرب وعجم همگی مسلح

بودند خدمت حضرت آقا هجوم آوردند وفریاد میزدند که تمام مفسدین نجف را خواهیم کشت حضرت آقا و اصحاب هرچه‌آنها را آرامی میدادند آرام‌نمیگرفتند حکومت هم باجمعی عساکر درصدد امتثال واطاعت آنچه امر بفرمایند بر آمد جواب همان بود که بخدا وا گذاشتم وبغیر ازخدا کسی را ندارم ونمی خواهم وافتضاح این امر بحدی رسید که حتی اطفال اهل نجف مفسدین اهل عجم‌را لعن میکنند واز قراریکه میگویند حکومت عثمانی در صدد اخراج مفسدین است این خبر آشوب نجف که بعشایر اطراف رسید ازجانب شیوخ اعراب لاینقطع رسول خدمت حضرت آقا میرسید که ماها در جمیع مراتب حاضریم و با قبیله خود بنجف اشرف خواهیم آمد خداوند طول عمر بحضرت مستطاب شریعتمدار آقای اخوی آقاسید علی بدهد که الحق غوث الشریعه وحامی‌الشیعة ایشان‌بودند از اول ورود بنجف اشرف باآن لسان بلیغ بآیات قرآنیه وخطب نهج البلاغه و ادعیه صحیفه سجادیه و اخبار اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین در جمیع مجالس ومحافل صحن مطهر ومجلس درس طلاب را موعظه فرمودند که باید انجام امرایران بمطابقه باشرع انور باشد تانفوس ودماء واموال مسلمین محفوظ ماند وتکمیل عقاید اسلامیه مسلمین بشود واز جهت صحبتهای ایشان بودکه‌مقدسین ومتدینین بیدار شدند وامر باینجا رسید

شکرالله مساعیه‌الجمیله والسلام علیکم ورحمة‌الله وبرکاته

العبد عبدالحسین یزدی

یك کار بیهوده ای در اسپهان

این بود داستان جدا شدن «شریعت خواهان» از توده . درآن هنگام که این کشاکشها در میانه تهران وعبدالعظیم وآن آشوب در نجف میرفت در اسپهان وآذربایجان وزنجان وقزوین ودر خود تهران داستان های دیگری درکار رخ دادن میبود . نیز درمیانه تهران وتبریزباردیگر گفتگو هایی میرفت . ماچون‌خواستیم داستان کشاکش «شریعت‌خواهان» را بجایی رسانیم اینست‌بآن داستانها نپرداختیم . ولی کنون میباید یك ماه کمابیش باز گردیم وآن داستانهارا یکا یك بنویسیم :

نخست پیش آمد اسپهان را یاد میکنیم : چنانکه گفته ایم (۱)

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه ۳۶۲



پ٣٦

جنبش مشروطه خواهی در شهر های ایران بیک‌گونه نمی‌بود و در هر شهری از روی کمی یابیشی آگاهیها وسستی یااستواری خویها وبودن ونبودن پیشروان شاینده، جنبش رنگ دیگری میداشت .

در اسپهان پیش ازجنبش ، ملایان بویژه حاجی آقا نورالله وآقا نجفی ، بسیارچیره میبودند و در همه چیز مردم را بدلخواه خود راه می بردند . از اینرو مشروطه خواهی در اسپهان رویه ملا بازی داشت و اسپهانیان بیش ازهمه بکارهای بیهوده ونمایشهای خنك میپرداختند .

چنانکه گفتیم چون پسر رحیمخان درقره داغ بآشوب پرداخت و کسانی را از روستاییان بیگناه کشت واین گفتگو جنبش تهران راپدید آورد در بسیاری از شهر ها بنام آن کشتگان یابگفته خودشان « بنام شهدای آذر بایجان» ختمها درچیدند وسوگواریها کردند . لیکن سپس چون داستان ماکو پیش‌آمد دیگر درجایی بختم گزاردن و سوگواری کردن نپرداختند (ونبایستی پردازند) .

مگر در اسپهان ، که بادستور ملایان چند روز بازار را بستند وبیك نمایشهای ناستوده وبیهوده ای برخاستند . چون یکی ازاسپهانیان این داستان را نوشته وبروزنامه بلدیه فرستاده وآن بچاپ رسانیده بهتر میدانیم برخی ازنوشته های اورا بیاوریم . می‌نویسد :

« روز سه‌شنبه (۲۰ خرداد) مردم بانجمن مقدس رفتند درچهل ستون چندین هزار مردم جمع شدند تلگرافی که شب سه‌شنبه از اهالی غیور ایران پرور آذربایجان رسیده بود قرائت شد که جانها فدای همچه اشخاص‌غیور وطن‌دوست بادخلاصه مضمون شهدای ماکوکه اقبال‌السلطنه دور قلعه ماکورا احاطه نموده واهل قلعه را بقتل رسانیده واموال‌آنها را بغارت برده اند اجساد طیب آنها را سوزانیده ... طلب یاری از از اصفهان خواسته‌بودند این خبر وحشت انگیز که باهالی اصفهان‌رسید یکمرتبه صدا هارا بگریه بلند نمودند عجب محشری برپا شد اینقدرمردم گریستند که بعضی بیهوش شدند ...

پیکره ۳۶ نشان میدهد یکدسته از نمایندگان مجلس شوری را در دوره یکم . نمایندگان آذربایجان نیز در اینجا هستند .

از اهالی اصفهان چنین اتفاقی کسی خاطر ندارد خوبست‌سایرین هم از اینها یاد بگیرند. پس از قرائت تلگراف آذربایجان دو ساعت بغروب مانده بود تمام بازار ودکاکین را بستند علما وتجار واصناف ازهر طبقه به تلگرافخانه رفتند بازتجدید قرائت تلگراف شد صدای ناله ازخلق بلند وبعد تلکرافی بمجلس مقدس شورای کبری ملی وبخاکپای مبارک همایونی مخابره شد.

روز چهار شنبه سلخ (ربیع‌الثانی) مردم در تهیه فاتحه خوانی بودند روز پنجشنبه غره جمادی الاولی بازارها را سیاه گرفتند و مجلس فاتحه خوانی در چهل ستون منعقد شده تمام اطاقهای چهل ستون را قرآن وشصت پاره گزارده‌بودند وتمام قاریهابقرائت قرآن‌مشغول یکساعت از ظهرگذشته حضرت‌آیةالله وآقای ثقةالاسلام مدظله‌العالی تشریف فرمای چهل ستون شدند آقایان علمای دیگر باتجار محترم هم تشریف آوردند منبرگزاردند حضرات ذاکرین کثرالله امثالهم تشریف فرمای‌منبر واقعه‌شهدای ماکورا بیان نمودند شورشی‌برپا شدکه نه‌زبان رایارای سخن ونه‌قلم راقدرت.

یکدسته سینه زن ازمسجد جامع باعلمهای سیاه واشریعتا واشریعتا گویان وارد یکدسته هم ازاحمد آباد ویکدسته هم از مسجد حکیم وو و و و ازتمام محله های اصفهان فرد فرد دسته دسته سینه زن آمد در چهل ستون با تفصیلی که اگر بخواهم بگویم هفتاد من کاغذ شود از مردم بقدر کفایت از قلیان وچای وقهوه و غیره پذیرایی شد تا غروب آفتاب بهمین عنوان.

بتاریخ جمعه دوم شهرجمادی الاولی اولاتمام دکاکین اصفهان بسته بغیر از چهار سوق شیرازی امروز تمام چهار سوق را بسته و رفتند در مجلس فاتحه اگر بخواهم عرض کنم که امروز چقدر جمعیت بود امکان ندارد زیراکه از حساب بیرونست تمام اصفهان در هیجان امروز از دهات اطراف شهر ره نون دست جرد نصرت آباد و و و و و دسته های فراوان همه باعلمهای سیاه وبیرقهای وا اسلاما واا سلاما گویان سر های برهنه همه سینه زنان یکدسته زنجیر زن یکدسته سینه زن یکدسته سنگ زن ضیق وقت است مختصراً عرض میشودیکدسته از مدرسه‌ایتام

بابیرقهای سیاه اطفال هفت ساله الی ده ساله باالحان فصیح مترنم ابیات چند ازآنجمله

(ای شیعه چه غوغا است که روز همه شد شام)

(خون گریه کن از بی کسی وغربت اسلام)

مردم را ازهیجان غیورانه طاقت طاق شد یکدسته نیز ازمدرسه سادات یکدسته مدرسه معارف و و و و و از تمام مدارس اصفهان دسته دسته وهر دسته بعنوان عجیب جنبش غیورانه از اهالی اصفهان مشاهده میشود . . .

بتاریخ شنبه ۳ این سه روزهٔ فاتحه تمام بازارهای اصفهان بسته و بعضی ازبازارها سیاه پوش امروزجمعیت بی‌اندازه پست وبلند چهل ستون را گرفته اند یکساعت از روز برآمده تمام آقایان عظام ورؤسای شهر بمسجد تشریف آورده چند نفر هم از ذاکرین روضه خواندند مردم از برای شهدای تبریز بی اختیار گریان درهر صورت طایفه یهود از بچه هفت ساله تا مرد هفتاد ساله اجماع توریت ها را بالای دست گرفته وبلسان خود چیزی می‌گفتند ومیگریستند وخاك و کاه برسر و صورت میریختند ۳ مرتبه دور مجلس گردش کردند و دسته های دیگر از دهات وغیره . . .

یکدسته هم از سده باین تفصیل اولا آنجماعتی که عرض شد میخواهند سرباز ملی بشوند(۱) آمدند ولی تمام تفنگها بدوش فشنگها حمایل کرده شش‌لولها دور کمر باشمشیر های کشیده و کفن بگردن و صداها را بلند کرده باین مقاله مترنم بودند :

مابنده خداییم   مشروطه را فداییم

مردم از دیدن آنها زار زار بی اختیار میگریستند و جماعتی هم برهنه وسینه زنان باالحان فصیح میگفتند :

کشتند زاسلام چودرقلعه ماکو   ای شاه نجف شیرخدا صاحب ماکو

ونیز سیصد نفر قمه زن که هرکدام ازبس قداره بسر خود زده یك پارچه خون شده بودند وچندین نفر آنها بیطاقت شده حال‌ایستادن

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه ۳۶۷ دیده شود .



پ ۳۷

شادروانان حاجی میرزا علینقی گنجه ای - شیخ محمد خیابانی-
حاجی **محمد علی** بادامچی (این پیکره گویا چند سال دیر تر
برداشته شده)

نداشتند وبعضی را بالای تخته وبر سر گزارده دور میگردانیدند غرض دراین چند روزه خصوصاً روز سیم محشری برپا بود ویکساعت ازظهر گذشته مجلس فاتحه ختم ومجلس انجمن منعقد گردید ... روزیکشنبه ٤ دکاکین باز ومردم مشغول کسب خود گردیدند .

خداوند این اتحاد واتفاق را فیمابین مسلمین مستدام بدارد بحق محمد وآله‌الطاهرین .

اینست نمونه‌ای از راهبردن ملایان مردم ایران را . این‌نمایشهای بیخردانه میبود که میخواستند از میان نرود وفراموش نگردد .

بدگمانیهایی در باره تبریز

اما میانه تهران وتبریز، دراین روزها درتهران یك دروغی دربارهٔ تبریز پراکنده شده بود ، وآن اینکه تبریزیان چون از محمد علی‌میرزا نومید شده اند میخواهند از تهران جدا گردند و خود جمهوری بنیاد نهند واینست نمایندگان خودرا ازپارلمان باز خواسته‌اند . درتبریزسخنی ازاینگونه بمیان نیامده بود وهیچکس چنین اندیشه ای نمیداشت . اینرا در تهران ساخته وبزبانها انداخته بودند وسرچشمه آن تلگرافی بود که گفتیم تبریزیان درمیان نالشهای خود از بیدادگریهای اقبال السلطنه به نمایندگان آذر بایجان فرستاده ودر آن چنین گفته بودند : اگردرآنجا کاری از پیش نمیرود بیایید خود دراینجا دست بهم دهیم وبچاره‌دردها کوشیم . ازاین یك جمله آن دروغ هارا پدید آورده بودند وکم‌کم چندان پر وبال بآن دادند که کسانی از پیشروان بیمناك گردیدند ودو سید تلگراف بسیار درازی بنام علمـای تبریز فرستادند که در آن در میان دیگر گله گزاریها چنین گفته میشد :

« آذربایجان رکن رکین ایرانست هر نیك وبدی از آنجاطلوع نماید در تأمین وتخریب سعادت ایران اثر کلی دارد و بمناسبت اهمیت سرحـدی مخصوصاً پاره مذاکره کـه در افواه آذربایجانی در حقیقت استقلال ایران را سم قاتل است وبافرط وطن پرستی وغیرت ملیت که از خصایص اهل آذربایجانست چنان تباین دارد که ابداً نمیتوان باور کرد که هرکس مختصر اطلاعی از پولتیك دول واُوضاع ملل دارد باداشتن

درد وطن راضی شود که از اسباب تنصیف ایران ذره باذهان خطور کند » .

در تبریز شادروان ثقةالاسلام این تلگراف را آورده در انجمن خواند ونسخه هایی از آن برای ملایان فرستاد و گفتگو هایی رفت و چون خواست تلگراف کنندگان روشن نمی بود ، و چنانکه گفتیم در تبریز آگاهی از این زمینه نمیداشتند ، از اینرو نتیجه ای از گفتگو بدست نیامد وسرانجام اینان نیز تلگراف درازی درپاسخ نوشتند که در آن نخست از بی‌پروایی های دربار در برابر درخواست توده و نیرنك هایی که بکار زده میشد گله گزاردند : « وقتی که اقبال‌السلطنه‌سرحد دار بجوشد ورحیم‌خان بخروشد ، وپاره اقدامات موحشه بتحریك اکرام السلطان در مرکز آذربایجان و در تلگرافخانه که بست عامه است و رعیت برای دادخواهی درآنجا جمع شده ظاهرشود آیا باز ملت را میشود مواخذ شمرد ؟ !» سپس درباره آن «مذاکره» که گفته میشد «درافواه آذربایجانی » است ناآگاهی نموده چنین پرسیدند : « مقصود از این مذاکره چیست که در حکم سم قاتل است ؟ .. تاحال آنچه در دل و زبان آذربایجانی بوده وهست مشروطه طلبی وقانون طلبی است لاغیر»

لیکن در همان روزها یکداستان بیمگینی در تبریز رخ داد که مایهٔ دیگری برای بدگمانی گردید ، وآن دوتیرگی مجاهدان‌وکشاکش آنان بایکدیگر بود . ما داستان پیدایش مجاهدان را آورده ایم (۱) و دراینجا باز بکوتاهی یاد میکنیم :

نخست یکسال پیش از جنبش مشروطه خواهی ایرانیان قفقازدر باکو از روی «مرامنامه» « سوسیال دموگرات » روس ، دسته‌ای بنام « اجتماعیون عامیون » پدید آوردند که نریمان نریمانوف پیشوای آنان بود . سپس چون در ایران‌جنبش مشروطه برخاست درتبریز شادروانان علی مسیو وحاجی علی دوا فروش وحاجی رسول صدقیانی و دیگران ، همان «مرامنامه» را بفارسی ترجمه ودسته «مجاهدان» را پدیدآوردند وخود یك انجمن نهانی بنام « مرکز غیبی » برپا کردند که رشته کار

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه ۲۲۹

های دسته را دردست میداشت وآنرا راه میبرد . درهمان هنگام کسانی از همان ایرانیان قفقاز نیز به تبریز ودیگر شهرها آمدند .

بدینسان مجاهدان درتبریز دوتیره میبودند : یکی آنانکه ازقفقاز آمده ودیگری آنانکه ازخود تبریز برخاسته بودند. آن تیره‌هم جز ازتبریزیان نمی‌بودند . ولی چون ازقفقاز رسیده ورخت قفقازی بتن میکردند «قفقازی» نامیده میشدند، وخود آزموده تر وچاپکترمیبودند وبملایان وکیش پروا نمی‌داشتند واز اینرو مردم ازآنان رمیده میبودند .

اینان چون خودرا بسته کمیته باکو میشماردند چندانکه میبایست فرمانبرداری از « مرکز غیبی » نمی‌نمودند و از چندی باز باین اندیشه میبودندکه دست علی مسیو وهمراهان اورا کوتاه ساخته ورشته‌کارها را خود بدست گیرند .

از اینجا کشاکش ودشمنی سختی در میانه پدید آمد و بی آنکه مردم از چگونگی آگاه گردند از هر دو سو بسیج جنگ و خونریزی دیده شد که هر دمی بیم آغاز آن میرفت . در نتیجه این، روز های پنجشنبه وآدینه وشنبه بیست ونهم وسی‌ام وسی یکم خرداد (۸و۹و۱۰ جمادی‌الاولی) بازارها باز نشد وانجمن برپانگردیدومردم بابیم‌ونگرانی بسر بردند .

ولی چون سردستگان از هردو سو بیشتر کسان بافهم وآزموده ای میبودند از خونریزی جلوگرفتند وبی آنکه در بیرون دانسته شود بایکدیگر آشتی نمودند . از روز یکشنبه بازارها باز گردید ومردم بکار خود پرداختند وچیزی بیرون نیفتاد ودر روز نامه ها در این باره چیزی نوشته نشد . علی مسیو وهمراهان او دراینجا هم‌کاردانی ازخود نشان دادند .

باآنهمه این داستان نیز درتهران برنك دیگری جلوه‌گر گردید، وچنانکه گفتیم خود انگیزه دیگری برای بدگمانی شد .

راستی آن بودکه برخی پیش‌آمد های تبریزاینزمان در تهران‌از آبروی‌تبریزیان کاسته وزبان خرده‌گیران را بر آنان باز گردانیده بود . یکی‌ازآن پیش آمدها پذیراییهای نابجا ازمیرزا آقای اسپهانی ودیگری



پ ۳۸

شادروان میر کریم بزاز

کشتن حاجی قاسم اردبیلی ودیگری داستان جدایی از تهران و اندیشه جمهوری میبود که گفتیم بدروغ پراکنده بودند، وچون داستان بازپسین هم رخ داد وآگاهی از آن بتهران رسید خرده‌گیری وبدگویی بیشتر گردید. همین را نشان چیرگی اوباش گرفتند، وبیش ازدیگران نمایندگان آذربایجان آزرده شدند

این زمان ارج مجاهدان را نمی شناختند ونتیجه ای را که از پیدایش آنان بدست خواستی آمد نمیدانستند واین بود آنرا با انجمن بازیهای بیهوده تهرانیان‌یکی شمرده‌ونامه نوشته برخ تبریزیان میکشیدند که « درتهران زیاده از ده انجمن است اینها صورتاً از هم جدا ولی

معناً باهم اتحاد واتفاق دارند» .

بجای آنکه بدانند جنگ آموخته گردانیدن چند هزارتن وبسامان نگه داشتن آنان یك کار دشواریست و از این کوشش « مرکز غیبی » ارجشناسی نمایند بدینسان بدبینی وبدگویی از خود مینمودند .

راستی هم آنست که نمایندگان آذربایجان ودیگران که ازتوانگران می‌بودند پیش آمدن مجاهدان راکه بیشتر آنان ازکمچیزان برمیخاستند دوست نمیداشتند ازآنسوی دوسیدکه بنیادگزار مشروطه شمرده میشدند میخواستند بدانسان که‌مشروطه را باگفتگوها وایستادگیهای آشتی‌جویانه گرفته اند باگفتگوها نیز پیش برند و از اینرو خرسندی بآمادگیهای جنگجویانه بابکوششهای دیگری نمیدادند واین لغزشی از ایشان میبود .

ازآنسوی چنین پیداست که کارکنان دربار در پراکندن این‌دروغ ها وبرگردانیدن دلها از تبریزیان دست میداشتند وسود خود را درآن میدیدند واین از شگفتیهاست که دوسید همیشه‌بدربار خوشگمانی‌مینمودند وهمیشه فریب محمد علیمیرزا را میخوردند . نظام‌الملك که در تبریز می نشست جزاین کاری نمیکرد که‌گزارشهای دروغی دربارهٔ انجمن تبریز و مجاهدان بمحمد علیمیرزا فرستد واو نیزگله بدوسید کند .

کوتاه سخن : بدگمانیها فزونتر گردیده کار بجایی رسید که نمایندگان آذربایجان روز دوشنبه دوم تیر (۱۲ جمادی الاولی) سر دستگان تبریز ونمایندگان انجمن را بتلگرافخانه خواسته بگفتگو وپیام فرستادن پرداختند. ازتهران تلگراف بسیار درازی فرستاده چنین‌میگفتند: « هرج ومرج واغتشاش تبریز دراین روزها بحدی متواتر وشایع شده ودر افواه افتاده وبدرجه‌ای کشیده که مارا شب وروز ناراحت ونگران وپریشان خاطر ساخته » وسپس چون درتهران چنین پراکنده شده بود که تبریزیان نه پروای دارالشوری را میدارند ونه فرمان ازانجمن‌خود تبریز می‌برند ازاینرو پرسیدند :

«اولا جسارتاً میخواهیم بدانیم‌که آیا نفوذ و احترام این هیئت محترمه کافی است که با اختلال نظام و هرج و مرج ولایت یك اصلاح وامی پیش برده و یك حرف صحیحی باین مردم حالی فرمایید یاخدای

نخواسته کافی نیست وباید ازاین ولایت فلکزده مایوس شد ثانیا آیا درعقیده اهل این شهر دراین پایتخت دولت اسلام وشاهنشاهی ایران که مرکز سلطنت ومجلس مقدس محترم محبوب شورای ملی ایران ومقام حجج‌الاسلام حامیان حریت ومشروطیت‌است یك چیزی یك کسی یك نقطه یك اداره هست که بعقیده اسلامیت وایرانیت واجب‌الاطاعه شمرده شود یانیست اگر هست بفرمایید تاعرایض تقدیم گردد».

ازتبریز پاسخ داده ودر برابراین دو پرسش شگفت چنین گفتند :

« اما جواب سؤال اول که فرموده اید اینست که علما وعقلاوسرآمدان ولایت دراین چند روزه باجد وافی مشغول اصلاح هستند . . . اماجواب سؤال ثانی اینست که آذربایجان جزو ایران و در هیئت اسلامیه تابع شریعت‌غراء ودرهیئت رعیتی‌مطیع اوامر سلطنتی و دارالشوریست». سپس گفتند : « حالا موقع گله نیست اگر فرمایش دارید بفرمایید».

از تهران باز تلگراف درازی فرستادند و از تبریز پاسخی دادند وچون داستان خود بنیادی نداشته ما نیازی بآوردن آن گفتگوها نمی بینیم .

دید وبازدید کویها

چنانکه گفتیم این بدگمانیها در باره تبریز بنیادی نمیداشت . ولی در تبریز یکچیز دیگری بود ، و آن اینکه یك چون شهر بهجده کوی بخشیده می شد ، واز پیش از زمان مشروطه همچشمی ها در میان ایشان بوده و لوطیان (یا بگفتهٔ تبریزیان : پاشنه کشیدگان) هرکویی با دیگران کینه ودشمنی میداشتند و از اینسوی در اینهنگام بیشتر آن پاشنه‌کشیدگان بمیان مجاهدان‌آمده ودارای تفنگ وفشنگ گردیده بودند، ازاین رهگذر بیم برخی کارهای ناشاینده می‌رفت وگاهی نیز زد وخورد های کوچکی درمیانه رخ میداد .

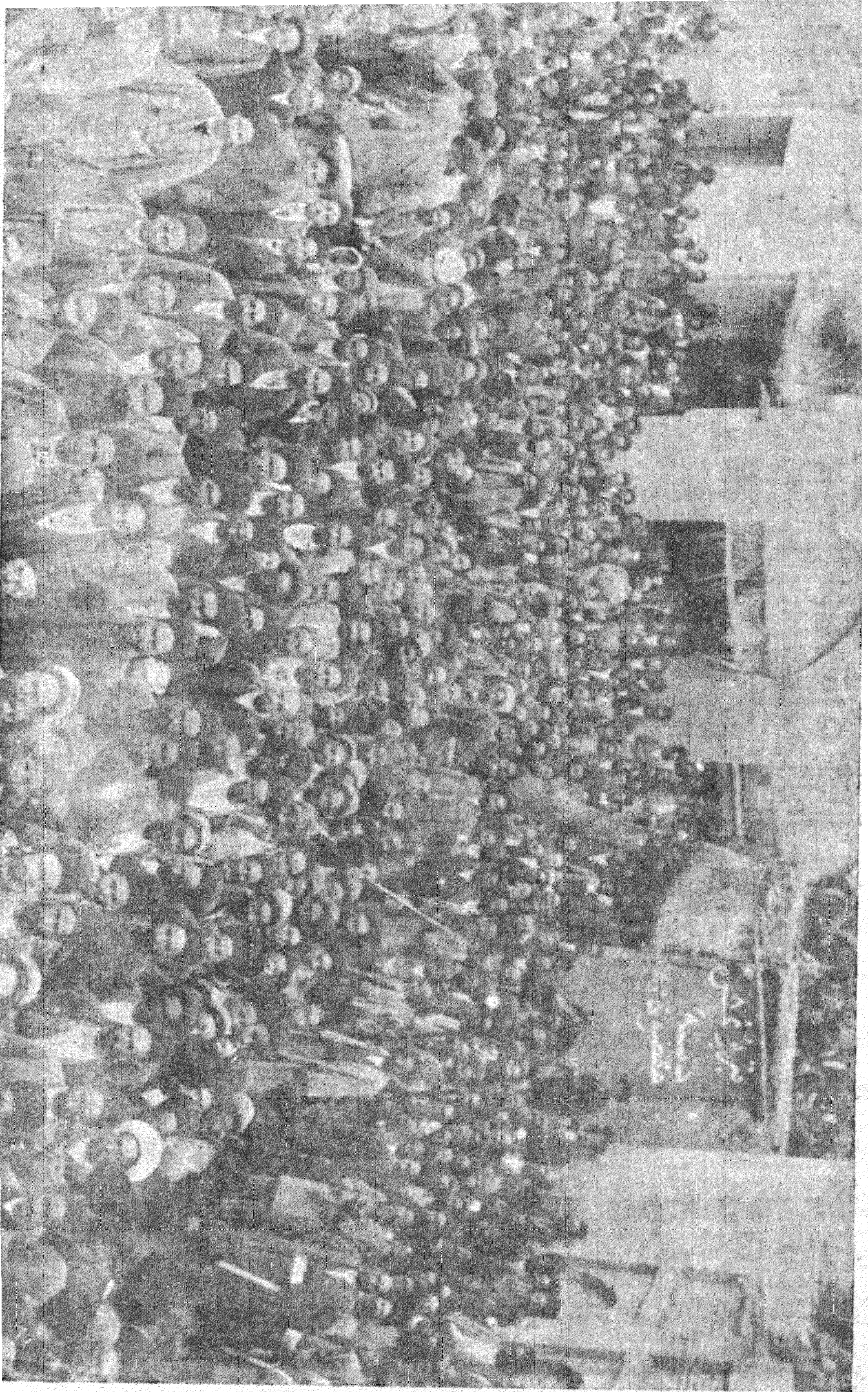
از اینرو چون تلگرافهای گله آمیز تهران رسید ثقة الاسلام و دیگران بهتردیدندکه نشست هایی بر پاکرده آن همچشمی ها وکینه‌ها ها را نیز از میان بردارند . این بود همان شبانه نامه ای به بلدیه‌نوشته ازهر کویی چند تنی ریش سفید و سر دسته خواستند که روز چهارشنبه چهارم تیر (١٤ جمادی الاولی) در انجمن باشند وگفتگو هایی رود ،

وچون آنروز همگی سردستگان نیامدندبرای فردا پنجشنبه نهادند ، وچون این روز همگی گرد آمدند گفتگوهای بسیاری کرده ومجاهدان را بدوستی وهمدستی با یکدیگر واداشتند، وسپس چنین نهادند که هر روز سه ساعت بغروب مانده دریك کویی فراهم گردند و بنیاد آشتی وهمدستی را استوار گردانند ، واین داستان «دید وبازدید کویها» را پدید آورد که یکی از داستانهای پر شکوه و با ارج تاریخ مشروطه می باشد :

نخست کوی خیابان را ، که از کویهای بزرك و بنام تبریز ، و مردمش بسر فرازی و غیرتمندی شناخته ، و در مشروطه خواهی از پیشگامان می بودند ، پیش انداختند . روز آدینه ششم تیرماه (١٦ جمادی‌الاولی) پیش از نیمروز ، مجاهدان وآزادیخواهان همگی درآنجا فراهم شدند . خیابانیها پذیرایی نمودند . شادروان شیخ سلیم بمنبررفته سخنانی در بارهٔ همدستی وبرادری و سود آنها راند و با زبان روستایی خود زنگ ازدلها برد .

پسین آنروز نوبت نوبر بود که از کویهای توانگر وآبرومند تبریز شمرده میشد . از سه ساعت بشام مردم روبآنجا آوردند و مجاهدانفوج بفوج پای کوبان و مشق کنان آمدن گرفتند . میدان مقصودیه و مسجد آنجا پر گردیده پس از پذیراییها ، نخست شیخ سلیم و پس از آن میر هاشم بمنبر رفته باز از همدستی و برادری و سود آنها سخن راندند وبدینسان روزبپایان رسیده مردم خرسند وشادمان بخانه های خود رفتند .

پسین شنبه نوبت ویجویه بود که آن هم از کویهای بزرك‌شهر میباشد . چون راه این کوی دور تر است فوجهای مجاهدان بشکوه افزوده علما و سیدهای هر کویی بجلوفوج خود افتاده ، با طبل و شیپور و درفشهای رنگارنگ راه افتادند . نیز دراین روز دسته هایی‌ازبچگان با تفنگهای چوبین مشق کنان می آمد ند . مردم ویجویه بپذیرایی و میهمان نوازی برخاسته ، وکوچه ها را آب پاشی کرده ، هر دسته ای که می رسید با شربت و چایی پذیرایی می کردند ، و ازهرسو آواز « زنده باد مشروطه » بگوشها می رسید . مردم چندان گرد آمده بودند



پ ٣٩

که مسجد سفید که کانون پذیرایی می بود و پیرامونهای آن همه پر گردیده بود و تنگی می نمود .

پسین یکشنبه نوبت دوچی بود . بدانسان که گفتیم فوجها تیپ به تیپ می آمدند ، و مردم گردنفراز دوچی ، آنچه در خور نام و آوازه کویشان می بود ، بنوازش و پذیرایی می کوشیدند . بگفتهٔ روزنامهٔ انجمن «دیدهٔ دوستان روشن ودشمنان کور گشتند» . دراینجا نیزواعظان بمنبر رفته سخنها راندند و اندرزها دادند .

پسین دوشنبه به سرخاب خواستندی رفت . دراینجا نیز آنچه در خور نام و آبروی سرخابیان می بود دریغ نداشتند ، وبازارچه سرخاب را که بر سر راه می بود آراسته و آذین بستند ، و مجاهدان آن کوی بنام پذیرایی و درودگویی بمیهمانان ، تا دوری بسیاری بسرراه ایستادند . فوجها دسته دسته با شکوه بسیار می آمدند و هر دسته‌ای که میرسیدند پذیرایی میدیدند . در اینجا نیزنخست میر هاشم و سپس شیخ سایم وپس ازو ثقةالاسلام بمنبر رفته گفتار ها راندند .

سه شنبه نوبت باغمیشه بود، چون رفته رفته بشکوه وآرایش کار می‌افزودکه از یکسوهر کویی در نوبت‌خود دستگاه پذیرایی را رنگین‌تر و پهناور ترمی‌گردانید ، و از یکسو روز بروز بشمارهٔ میهمانان میافزود و فوجهای مجاهدان شکوه و آراستگی بیشتر می‌گردانیدند ، امروز هم مردم باغمیشه دستگاه بزرگتری در چیده و از دم دروازه تاخانه های کلانتر ، سراسر راه را آذین بسته و مجاهدان بومی بر سر راه صف زدند که هر فوجی‌که می رسید « درود سپاهیانه » می گزاردند - از اینسوی با همه دوری راه چندان‌مردم رو بآنجا آورده بودند که سراسر خیابانها پر از آدمی می بود .

پسین چهار شنبه نوبت امیر خیز بود . در اینجا نیز سر راهها را آذین بسته و امیرخیزیان در هر گامی برای پذیرایی ایستاده بودند . از آنسوی فوجها با شکوه بیشتر ، بهمراهی علما و سید ها و پیشروان

پیکره ۳۹ نشان‌میدهد کوی مقصودیه (نوبر) را در یکی از روزهای دید وبازدید .

آزادی یکی پس از دیگری می آمدند . نیز تماشاییان ازهر سو دسته دسته می رسیدند . در اینجا نیزواعظان بمنبر رفته گفتارهایی سرودند.

پسین پنجشنبه بکویهای غربی شهر ـ لیلاوا واهراب و چرنداب ـ خواستندی رفت . در سراسر این کویها گذرگاهها را آذین بستند، ودر هر چند گامی نیمکت و صندلی چیدند ، و چایی و شربت و قلیان آماده گردانیدند ، و آنچه آرایش بود از آویختن قالیهای گرانبها و چیدن گلدانها دریغ نگفتند . چون کوی ارمنستان باینها پیوسته است ارمنیان سهش همشهریگری نشانداده ، در پذیرایی از آیندگان و آذین بندی همبازی نمودند .

از پنجساعت بشام‌مانده سر فوجهای مجاهدان و دسته های‌تماشاییان باز شد و هر دسته ای با شکوه دیگری می رسیدند . با همه فزونی جا مردم چندان رو آورده بودند که جا تنگی می نمود ، و با این انبوهی هرکسی ازدیگران جز مهر و نوازش‌نمیدید و هیچگاه کشاکشی یا رنجشی درمیانه رخ نمیداد .

در پایان روزشیخ سلیم ومیرهاشم بمنبر رفتند وموعظه هاکردند . همچنین حاج شیخ علی اصغر لیلاوایی‌گفتاری راند .

روز آدینه سیزدهم تیر (۲۳ جمادی الاولی) نوبت هکماوار بود . این‌کوی چون راه بس دوری‌میداشت و خود یکی از گردشگاههای‌شهر شمرده میشد ، ازاینرو آمدن مردم از پیش ازنیمروز آغازید . دراینجا نیز با همه کمچیزی‌مردم ، کوچه ها را ازدروازه تامیدان «حاجی حیدر» که کانون پذیرایی می بود آب پاشیده و خاروب کرده وآذین بسته ، ویك طاقی برپاکرده، درهرگوشه‌ای چایی وشربت و قلیان آماده‌گردانیده بودند . این نشان مردانگی‌آزادیخواهان‌بود که اینجا را با همه دوری وکوچکی فراموش نکرده وازشمارکویهای شهر بیرون نگردانیده بودند .

چون هنگام پسین رسید چندان انبوهی رخ‌دادکه سراسرکوچه ها پر از مردم گردید . در اینجا نیز شیخ سلیم و میرهاشم و حاجی شیخ علی اصغر ، یکی پس از دیگری ، بمنبر رفتند و « موعظه » کردند .

پسین روزشنبه‌بششکلان خواستندی رفت . این کوی توانگرترین

کویهای تبریز و بیشتر مردمش اعیانها می‌بودند درآذین بندی وآراستن خیابانها ، و در شکوه و پذیرایی بالا دست همه‌کویها را گرفت . از آغاز مغازه‌های مجیدالملك تا دوری بسیاری سراسرراهها را آذین بسته و فرشها گسترده وگلها چیدند . مغازه ها همه آراسته ، و درجلوخانه ها چادر زده و برای پذیرایی آماده شدند . یکطاقی هم بر پا کردند . نیز شعر هایی در ستایش مشروطه وسپاسگزاری از آزادی باخطدرشت و روشن بروی پارچه ها نوشته از دیوار آویختند .

ازسه ساعت بشام مانده‌که آمد و شد فوجها آغازگردید سراسر ششکلان پر از آوای‌کوس و شیپور می بود و آواز « یکدو » ازهر سو شنیده میشد . فوج مجاهدان ششکلان در سر راه صف زده به میهمانان «درودسپاهیانه» می‌گزاردند . بدینسان با صدشکوه وآراستگی پذیرایی و میهمانی پایان می یافت و هیچگونه نوازش و پذیرایی دریغ گفته نمیشد .

امروز بیش ازدیگر روز ها آوازها به « یاشاسون اهل تهران» و «یاشاسون مشروطه» و«یاشاسون مجاهدان ایران» بلند می‌گردید .

پسین‌یکشنبه را سرکردگان دولتی و توپچیان ، در میدان‌توپخانه پذیرایی از فوجهای مجاهدان وآزادیخواهان خواستندی‌کرد . اینان نیز سر راه را ، از دم بازار و جبه خانه تا میدان توپخانه آذین بسته ، چندانکه شاینده یکدسته سرکردگانی می بود دستگاه پذیرایی ومیهمان نوازی در چیده بودند ، و چون از دو ساعت بشام آمد و شد فوجها ودسته‌های مردم آغازید بپذیرایی پرداختند ، و ازنوازشها و پذیراییهای برادرانه آنان شور و سهش بسیاری در دلهای مجاهدان و آزادیخواهان پدید آمد .

بدینسان دید و باز دیدکویها بپایان رسید . این ده روز از روز های بسیار خوش و پرشور تبریز بود . چنانکه‌گفتیم دراین آمد و رفت نه تنها مجاهدان ، مردم نیز پا در میان می‌داشتند ، وکسیکه آنروزها را دیده می داند چه خوشی و گشاده رویی در میان مردم می بود ، و باچه مهر ونوازشی با هم رفتار میکردند . علما و پیشروان‌که این



پ ۴۰

کار را بنیاد نهادند خواست ایشان یك دید و بازدید ساده ای می بود و چنانکه دیدیم نخست با سادگی آغاز یافت . ولی چون میهماننوازی و پذیرایی ، یکی از خویهای نیك ایرانیانست و تبریزیان در این باره از پیشگامان میباشند ، ازاینرو هر کویی درنوبت خود ، در افزودن بشکوه و پذیرایی ، بالا دست کوی پیش را گرفت ، روزبروزبشکوه و آرایش فزونی یافت و دستگاه پذیرایی بزرگتر گردید . از آنسوی مردم نیز روز بروز بشماره افزودند وجوش وسهش بیشتر گردانیدند .
هر روز هنگام پسین بازار ها بسته می شد و مردم رو بکوییکه‌نوبت پذیراییش می‌بود می‌آوردند . توگفتیی عید بزرگی پیش آمده ومردم همگی با جشن و شادی بسر میبرند . گذشته از آیندگان و روندگان در رهگذر ها ، پشت بامها پر ازتماشاییان - از زن ومرد - می‌گردید و دلزداینده تر از همه، آمد و رفت دسته های مجاهدان و آواز کوس و شیپور آنان می‌بود . کوشش یك چند تنی ، در چند ماه ، ازبازاریان و برزگران چنین دسته های بسامان جنگی پدید آورده بود .

در این آمد و رفتها دیده می شد که این دسته ها ، از یکماه باز ، تا چه اندازه فزونی یافته‌اند . راستی این می‌بودکه داستان تاخت و تاز پسر رحیمخان و بیمی‌که ازآن بشهرمی‌رفت بسیاری از تبریزیان را بخریدن تفنك و فشنك و پیوستن بمجاهدان وا داشته و کنون هم این پذیراییها و پاسداریها بسیاری را وامیداشت . هرروز شکوه این‌دسته‌ها و انبوهی آنها فزونتر از روز پیش دیده می شد .

بدینسان دلها پر از امید و آرزو می‌بود و هر کسی می پنداشت کینه و پراکندگی ازتبریز رخت بسته . کسی نمیدانست چه روز های اندوه باری در پیش است وکسی گمان نمی برد که روزی خواهدآمد که جنك و خونریزی جای این برادریها و همدستیها را گرفته ، واین کویها که با هم دوستی و آشتی می نمایند بدشمنی برخاسته ، و این خانه ها و دیوار ها که اکنون آذین بندی می شود با گلوله های توپ

پیکره ٤٠ نشان میدهد کوی لیلاوا را در یکی از روز های دید و بازدید .

و تفنگ ویرانه گردد .

گویا دراین آمد و رفتها بود که آقا میر تقی نوبری که یکمرد ساده دل نیکخواهی می‌بود لقب « قلچ آقا » یافت . چه همیشه باهمان رخت بلند و دستار سیاه ، شمشیر برهنه بدست می‌گرفت ، و جلو فوج مجاهدان نوبرمی افتاد ، وجوش وسهش بسیاری ازخود نشان می داد .

آشفتگی در شهر های آذربایجان

در آنهنگام که در تبریز این جشن وشادی میرفت در بسیاری از شهر های آذربایجان - از ماکو و ارومی و اردبیل - آشفتگی‌در میان می بود . در ماکوچنانکه گفتیم کردان دیه ها را تاراج می‌کردند و بمردم گزند وآسیب دریغ نمی‌گفتند ، و هر زمان یك آگاهی‌اندوه آور دیگری از آنجا میرسید . چنانکه دیدیم انجمن تبریز تلگرافهای بسیاری در این باره بتهران فرستاد . و بگفته خودش « گریبان‌دریها» کرد . ولی سودی بدست نیامد و آخرین نتیجه آن شد که از تهران دستور دادند که نظام‌الملك اجلال الملك را برای باز جویی ازپیش‌آمد و گفتگو با اقبال السلطنه بماکو فرستد . چون چاره دیگری نمی بود انجمن بآن خرسندی داد ، واو نیز آقا نقی شجاع‌الملك را که یکی‌از بازرگانان مشروطه خواه می بود ، از سوی خود نماینده‌گردانیده‌همراه اجلال الملك فرستاد .

در ارومی درنتیجه‌گفتگوی مرزی که با عثمانیان در میان می بود و دسته های سپاه ایشان از مرز گذشته و بخاك ایران در آمده بودند (چنانکه داستان را خواهیم آورد) ، کردان در آنجا نیز فرصت یافته و بتاخت و تاز پرداخته دیه ها را کشتار و تاراج می‌کردند . بیچاره روستاییان گزند وآسیب فراوان می‌دیدند وچون بدولت امیدی نمی‌بود مجد السلطنه که یکی از سرکردگان سپاه دولتی و اینزمان درکارهای توده ای از سرجنبانان می بود ، خود بسیج سپاهی می کرد که بسرکوبی آنان شتابد ، وازانجمن تبریزیاوری میخواست . انجمن با دست یکدسته از مجاهدان، اندی قورخانه و افزار جنك برای او فرستاد .

اما اردبیل ، چنانکه گفته ایم در این شهر گذشته ازدوتیرگی حیدری و نعمتی که هنوز کارگر می، بود دو تن ملای بزرگی - آقا

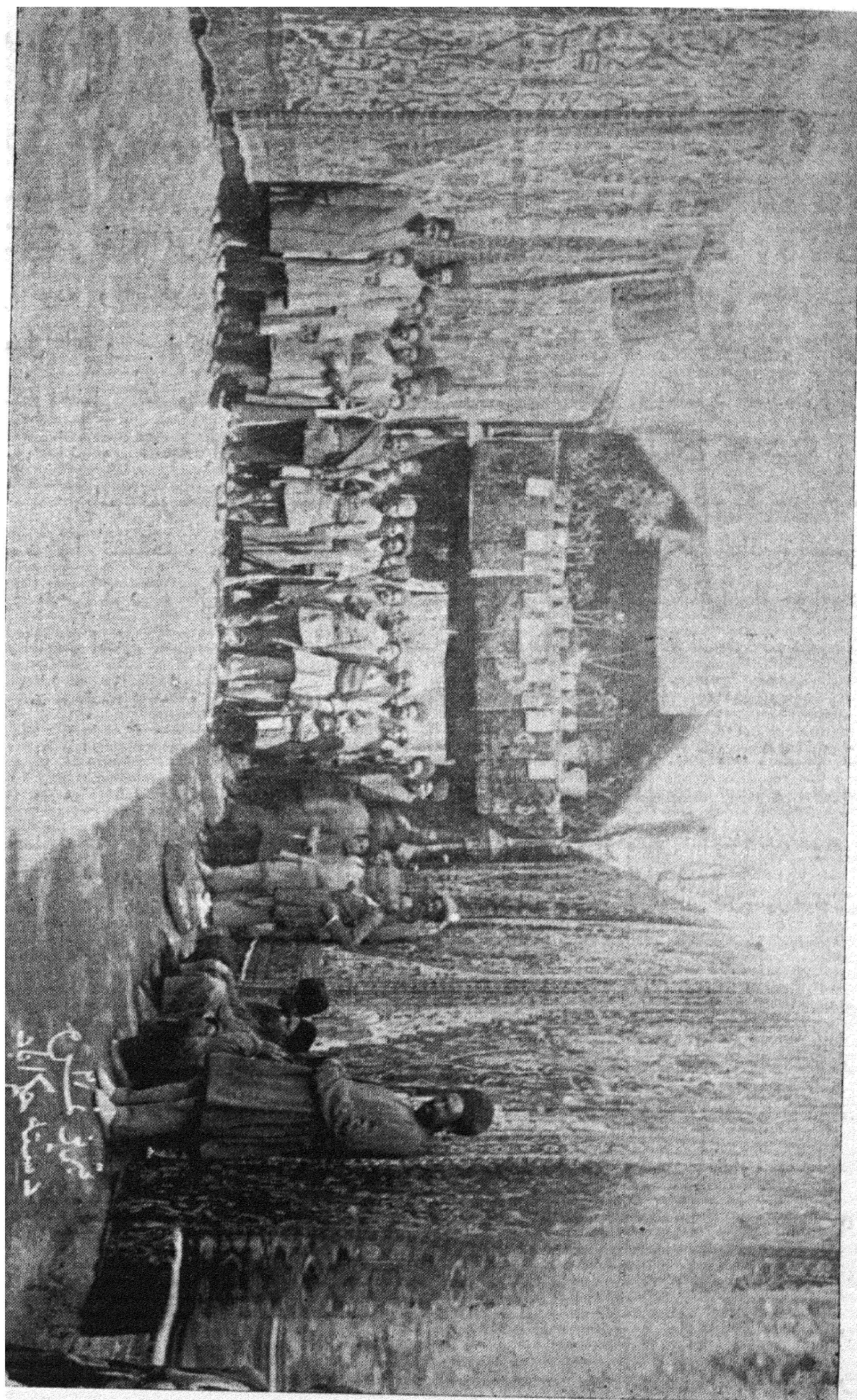
میرزا علی اکبر وحاجی میرزا ابراهیم - در این شهر می زیسته که همواره با یکدیگر دشمنی و همچشمی می‌نمودند . این آقا میرزا علی اکبر یك ملای شگفتی می‌بود . این نیـز دلبستکی بسیار بکیش شیعی « شریعت » نمودی ، و باندازه توانایی خود «حکومت شرعی » راندی. بدینسان که از پیروان خود « زکوة » و « خمس » گرد آوردی، و بگفتگو های مردم رسیدگی کرده « فتوی » دادی . و بدولت وکشور و توده و اینگونه چیز ها پروا ننمودی . یك ملایی از تیپ حاجی‌شیخ فضل الله و سیدکاظم یزدی میبود ، با این جدایی‌که شکوه‌دوستی‌حاجی شیخ فضل الله و فریبکاری سید کاظم را نمیداشت ، ویکمرد ساده‌درونی می بود و آنچه از مردم می‌گرفت هم بسود خود آنان بکارمیبرد .

یك نمونه دیگری از « شریعت خواهان » می بود ،که جز راه خود را نشناختی ، و اینکه با مشروطه همراهی نشان می داد وانجمن بر پا می‌کرد ، از ندانستن معنی مشروطه و نداشتن آگاهی ازخواست آزادیخواهان می بود . چنانکه گفته ایم اینان جنبش را جز نبردی با دولت‌نمیشماردند ونتیجهٔ آن‌را جز رواج «شریعت» نمی پنداشتند .

این بود چون جنبش مشروطه برخاست و درهمه شهر ها انجمن بر پا می شد ، در اردبیل نیز این دو ملا بکار برخاستند ، وهرکدام انجمنی بر پا کرده و کشاکش حیدری و نعمتی را بمیان آوردند، وهر یکی یکدسته از شاهسونان یغماگر را بیاری‌خود خوانده درشهرمیدان زد و خورد پدید آوردند .

چنانکـه گفتیم در همان هنگام انجمن تبریز نمایندگانی فرستاد که هر دو انجمن را بستند و یـك انجمن دیگری بـرای همگی شهر بنیاد نهادند . بدینسان آتش آشوب فرو نشست و آرامش برپاگردید. بویژه باکاردانی‌که رشیدالملك فرمانروای اردبیل از خود نشان میداد .

لیکن در اینهنگام چـون رشیـد الملك در قره داغ می بود ، ملایان از دوروی او میدان یافته دوباره بهمچشمی و دشمنی برخاستند ، و باز هرکدام یکدسته از شاهسونان را برای پشتیبانی از خود، بشهر خواندند ، و این مایه آشفتگی کار ها شد و چه در شهر و چه در



پ ۴۱

بیرون آن نا امنی رواج گرفت .

مردم بدادخواهی تلگرافهایی بدارالشوری وانجمن تبریز فرستادند . انجمن بیدرنگ بچاره برخاسته دستور فرستاد که رشیدالملک باردبیل باز گردد. نیز برای فرستادن بآنجا نمایندگان پایین را برگزید :

شیخ اسمعیل هشترودی ، شریف العلماء ، حاجی سطوت السلطنه ، حاجی معتمد همایون ، حاجی اسماعیل امیرخیزی

اینان بزودی روانه گردیدند ، و پیش از اینکه رشید الملک باز گردد باردبیل رسیدند ، و با میانجیگری و گفتگو کشاکش راباپایان رسانیدند . پس ازچندی تلگرافی ازآقا میرزا علی اکبر وحاجی میرزا ابراهیم رسیدکه از «برکت انفاس قدسیه جناب مستطاب شریعتمآب آقا شیخ اسماعیل آقا سلمه الله تعالی و حسن اقدامات و اهتمامات وافیه حضرات آقایان هیئت محترم دامت توفیقاتهم اسباب تکمیل محبت ومودت فراهم اختلافات بکلی رفع گردید » .

کشته شدن سعد السلطنه در زنجان

اما زنجان ، دراینجا یك آشوب خونینی رخ داد . اینجا یکی از شهرهایی می بودکه مشروطه ریشه ندوانیده و آزادیخواهی پیشرفتی پیدا نکرده بود . در اینجا نیز انجمنی برپا کرده بودند ولی بسیارناتوان می بود . چنانکه گفتیم چون درنتیجه بدخواهیهای درباردربسیاری ازشهرها گردنکشانی برمیخاستند دراینجا مظفرالدوله که رئیس فوجی می بود برخاست و موزیکانچیان را بآزار مردم و ستمگری بر انگیخت . تادیری بازرگانان زنجان درتلگرافخانه نشسته بتهران دادخواهی میکردند .

از آنسوی در اینجا هم یك ملای شگفتی ، بنام « آخوند ملا قربانعلی » می بود ، که لگام مردم را در دست داشته و از گراییدن بمشروطه باز می داشت . این آخوند نیز دلدادهٔ « حکومت شرعی » میبود ، و خود در زنجان و آن پیرامونها فرمان میراند . زیرا به « دعویها » رسیدگی کردی ، و «فتوی» دادی ، «قصاص » کردی، و « حد » زدی ، و « زکوة » و « مال امام » گرفتی . بی تاج و

پیکره ٤١ نشان میدهد طاق بندی کوی هکماوار روز بازدید

تخت پادشاهی کردی .

این نیز ازملایانی میبود که به کشور و توده و میهن و اینگونه چیز ها پروا ننمودی ، و خود از این اندیشه ها دور بودی ، و جز هوسهای آخوندی را دنبال نکردی .

این نیز ؛ همچون میرزا علی اکبراردبیلی پول نیندوختی وخود با تهیدستی بسر بردی ، و از اینرو در میان پیروان نام نیك وجایگاه بلند میداشت و آوازه اش بیشتر شهرها رسیده بود . میرزا علی اکبر زورش بیشتر ازدانشش میبود ، واز اینرو درمیان خود ملایان جایگاهی نمیداشت . ولی این در زمینه آخوندی دانشمند شمرده میشد وخود یکی از مجتهدان بنام میبود .

چون اینمرد و داستانش نمونه نیکی از دژ آگاهی و دژخویی ملایان وپیروان ایشانست ، از اینرو بدینسان بیادش میپردازم . این مرد یکی از خویهایش سنگدلیش میبود و خونریزی را دوست میداشت . میگویند : روزی دربارهٔ آدمکشی «فتوی» بکشتن داد وگفت درهمانجا در حیاط سرش‌را بریدند .

در زنجان ، در زمانهای نزدیك ، از اینگونه ملایان ، یکی ملا محمد علی بوده که در زمان محمد شاه با دولت بکشاکش پرداخته ، و سپس در زمان ناصرالدینشاه ، بنام بابیگری بجنگ برخاسته و آن داستان شگفت تاریخی را پیدا کرده . دیگری این ملاقربانعلیست که ما بیادش پرداخته ایم ، ومیباید گفت ملامحمد علی با آن کار بیخردانهٔ پایان زندگانیش بهتر و برتر از این میبوده .

اینمرد در این زمان نود سال کمابیش میداشت و با این پیری سستی از خود نشان نمیداد ، و رشته فرمانروایی از دست نهشته مردم را از گراییدن بمشروطه باز میداشت .

در این میان سعد السلطنه در زنجان فرمانروا میبود . اینمرد در زمان ناصرالدینشاه فرمانروای قزوین شده و شش سال درآنجا مانده و کوشش بسیار بآبادی‌آن شهر کرده ، و رویهمرفته مرد نیکنامی میبود . این هنگام در زنجان نیز رفتار نیك مینمود . با این همه پیروان ملا

قربانعلی اورا بر نمی تافتند و ناخشنودی مینمودند.

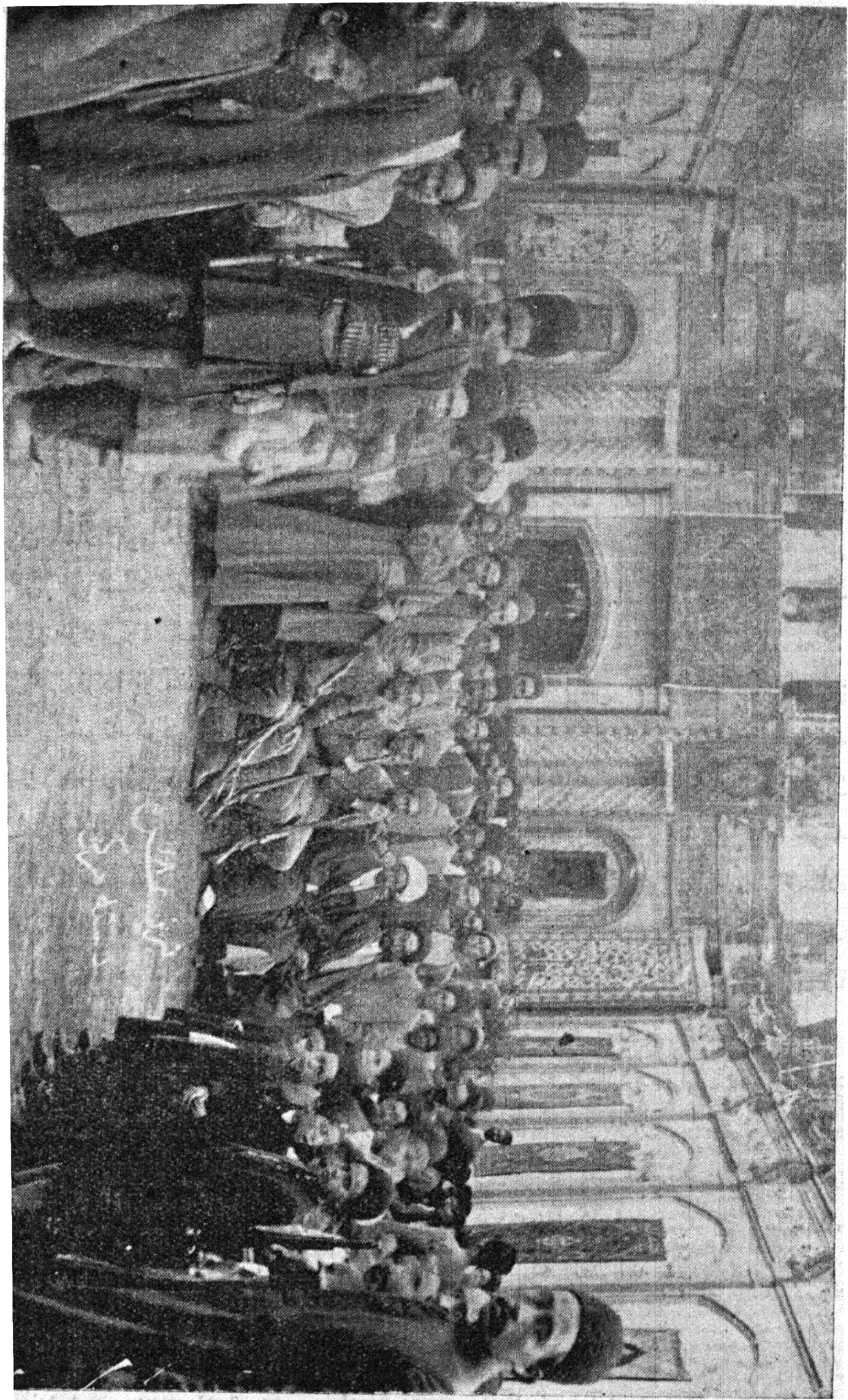
روزسوم ماه تیر (۱۳ جمادی الاولی) یکی از فراشهای حکومت میخواستشیخ عبدالله نامی را باداره حکمرانی برد. شیخعبدالله ازدست او گریخته خودرا بخانه ملا قربانعلی رساند و در آنجا بست نشست. کسان ملاقربانعلی که بیشتر اوباش ولوطیان میبودند، چون ازچگونگی آگاه شدند در پی فراش افتاده و اورا گرفته کتك بسیاری زدند، و با قمه چند زخمی رسانیدند، و سپس سبیلهایش را بریده گفتند: «برو بسعدالسلطنه آگاهی ده»

آنروز سعدالسلطنه بهنگام گذشتن از سبزه میدان، با یکی از آن اوباش بنام سید بشیر، دچار آمد و دستور داد اورا گرفتند، و در اداره حکومتی تازیانه باوزدند وسپس رهایش کردند. این آگاهی چون بملا قربانعلی رسید گفت: «فردا باید حکومت تبعید شود». کار کنان او شبانه بطلبه ها ودیگران آگاهی دادند و از آبادی های نزدیك شهر مردم را خواستند.

فردا ازآغاز روزپیروان که ششصد تن گما بیش میبودند درپیرامون خانه آخوندگرد آمدند، چون گفته میشد آخوند «حکم جهاد» خواهد داد، بسیاری از آنان قمه وقداره و تپانچه همراه میداشتند و دیگران نیز دامنهای خود پر از سنگ کرده بودند. نخست با پیام آخوند ببازار ریخته دکانهایی راکه بازشده بود بندانیدند. سپس آماده ایستاده چشم براه فرمان دوختند.

آخوند دستور داد: «بروید میدان توپخانه». همگی روانه گردیده دریك سوی میدان، دربرابر سرای حکومت به رده ایستادند. سعدالسلطنه چند تن سرباز برای پاسبانی بدم درگمارده ولی سپرده بود تیری نیندازند. از اینسو زبان بدشنام گشادند. سربازان پاسخی ندادند. دلیر گردیده گاهی چند تیری انداختند. دراینمیان نصرالله نامی ازبازاریان بایکتن دیگری که ازمشروطه خواهان میبودندناآگاهان بمیدان رسیدند. کسان آخوند هردو را آماج تیرگردانیدند که نصرالله پس ازنیمساعتی جان داد.

پس ازساعتی سربازانی ازسوی حکومت به پشت بام آمده برای ترسانیدن مردم چند تیری بهوا انداختند. کسان آخوند آن را فرصت



پ ۴۲

شمرده برخی از ایشان که تفنگ داشتند بجنگ پرداختند و از اینسوی مردم بسرای حکومتی ریخته دست بتاراج ویغما گشادند و آنچه یافتند بردند، ودرها وپنجره ها را کندند. دوتن سید ودوتن توپچی سعدالسلطنه را در اطاق اندرون بگیر آورده بسیار زدند، سپس باقمه وقداره چند زخم کاری رسانیدند. بفراشان نیز زخمهایی زدند.

نبی نام فراش سعدالسلطنه را بدوش کشیده بخانه حاجی وزیر (یکی ازتوانگران زنجان) رسانیدکه درآنجا زخمهایش بندند، ملاقربان علی چون شنید دستور داد بروید از آنجاهم بیرون کنید. اوباش رو بخانه حاجی وزیر آورده خواستند آنجا را نیز تاراج کنند. اسعدالدوله ودیگران پیش افتاده جلوگرفتند. حاجی وزیر ناگزیر شد سعدالسلطنه را بیرون کند ویکدسته از اوباشان اورا با آن زخمها درکالسکه نشانده وتا بیرون شهر رسانیده رهاکردند. بیچاره پیرمرد تا سلطانیه رفته پس از زمانی از آسیب زخمها بدرود زندگی گفت. این بود نمونه ای از «حکم جهاد» ملایان. مانند این دژرفتاری را ازملا قربانعلی در داستان عظیم زاده خواهیم دید.

این شگفت که چون این کار را کردند زیرکانه تلگرافی، از زبان مردم بدارالشوری فرستادند، بدینسان: «تعدیات سعدالسلطنه ازحد گذشت یکنفر را تنگ قجر گذاشته ویکدختر را میخواست ببرد رفته درخانه آقا متحصن شده آقا یعقوب نام هیچ عارضی نداشت بدون جهت سیصد تومان ازو پول گرفت»

از آنسوی برادر زاده آخوند تلگرافی بمحمد علیمیرزا فرستاد، نزدیك باین: «سعدالسلطنه مشروطه خواه بود میخواست مشروطه را در اینجاهم تأسیس کند ازشهر بیرونش کردیم». آن تلگراف درمجلس بگفتگوآورده شدولی باین یکی محمدعلیمیرزا پروانداشت وآن تلگراف را نیز پنهان کرد.

یکی دو روز پس ازآن پیش‌آمد، تلگراف حاجی شیخ فضل‌الله و یاران اوکه گفتیم بهمه شهرها فرستادندبزنجان رسید. ملاقربانعلی ازآن

پیکره۴۲ نشان میدهد آذین بندی ششگلان را در روز بازدید

خشنود گردید ، وهمان را عنوان ساخته بمسجد آمد و پیروان را بسر خودگرد آورد وازمشروطه بدگوییهایی کرد وبمشروطه خواهان بیمهایی داد . رویهمرفته مشروطه دراین شهر پانگرفت ، وازاین هنگام زنجان در دست ملا قربانعلی وپیروان او بود .

در مجلس درنشست سه شنبه دهم تیر ماه (۲۰ جمادی الاولی) چون از انجمن زنجان تلگرافی رسیده بود ، باز گفتگو بمیان آمد شادروان طباطبایی ، چنانکه شیوه او میبود ، پاسداری از ملاقربانعلی نموده چنین گفت : «جناب آخوند هیچوقت ازخانه بیرون نمیآید وخبر از جایی ندارد این کار آدمهای ایشانست»

اینسخن دور نمیبود . ملاقربانعلی با آن پیری توانایی چنین کارها را نمیداشت، وبیشتر کارها را بنام او برادر زاده اش ودیگران میکردند. ولی اونیز بیکبار ناآگاه نمیبود .

نزدیك بهمان روزها داستانگی‌هم درقزوین ـ شهر همسایهٔ زنجان ـ رخ داد . چنانکه گفتیم حاجی شیخ فضل الله وهمدستان او ، پیش از آنکه از تهران بروند ، کسانی را برای آشوب انداختن در شهر ها فرستادند . یکی از آنکسان میرزا علینقی پسرسید احمد طباطبایی بود که رهسپار قزوین شد .

در این شهر نیز سیدجمال نامی از ملایان ، دشمنی، با مشروطه مینمود ویکی ازبد خواهان پافشارجنبش میبود . میرزا علینقی بخانه او فرود آمد ، وپس از سکالش چنین نهادندکه بآشوبی درشهر برخیزند. شبی سیدجمال لوطیها و اوباش شهر را بخانه خود خواند ، وآنان را بچند دسته بخشیده هر دسته ای را بخانه یکی از پیشروان آزاد یخواهی فرستاد که بدست آورند وبکشند .

در این هنگام که دسته ها روانه شده بودند ، ناگهان کسی از تلفونخانه آمد و داستان مسجد آدینه را ـ که پیروان حاجی شیخ فضل الله چادرزدن میخواستند ومردم بجلوگیری برخاستند ودرکشاکش فیروزی ازآن آزادیخواهان شد ـ بازگفت .

سید جمال از این آگاهی بترس افتاده کسانی فرستاد و آندسته

ها را باز گردانید. جز یکدسته که بخانه میرزا غفار رفتند و باکسان او بزد و خورد بر خاستند و در میانه برخی از کسان میرزا غفار زخمی گردیدند.

فردا چون مجاهدان از این داستان آگاهی یافتند بشوریدند و نزدیك بود آشوب و خونریزی در قزوین روی دهد. چیزیکه بود شیخ الاسلام وپسر او میرزا حسن «رئیس المجاهدین» بمیان افتاده جلوگیری کردند. این داستانیست که در روزنامه «اتحاد» نوشته شده.

سرسال سید عبد الحمید و سید حسین

کنون بتهران باز میگردیم. در اینجا نیز، در میان کشاکش مشروطه و «مشروعه»، کار هایی رخ میداد. یکی ازآنها بازپرس وداوری درباره فروش دختران قوچانی میبود. چنانکه گفته ایم (۱) از آغاز گشایش مجلس این یکی ازگفتگوهایی بودکه دنبال میشد. مجلس میخواست از یکسو دختران را بخانه‌هاشان باز گرداند، و از یکسو کسانی را که درآن سیاهکاری‌دست میداشتند بکیفر رساند. برای‌این آصف‌الدوله والی خراسان وسالار مفخم بجنوردی سرکرده سواران آنجا را بتهران خواستند، و مجلس پافشاری نمود که آنان بباز پرس وداوری‌کشیده شوند، وبرای دیده بانی باین‌کار شش تن از نمایندگان‌خودرا - تقیزاده‌را باپنجتن دیگر - برگزید.

این بود در عدلیه بابودن وزیر عدلیه ودیگران نشستها بر پا میشد و بازپرس میرفت وروزنامه های مجلس وحبل المتین پرسشها وپاسخ هارا نوشته وبآگهی مردم میرسانیدند.

دیگری، گرفتن وزارت جنگ ازچنگ کامران میرزا میبود. چنانکه گفتیم (۲) اینمرد وزارت جنگ را مرده ریك خود میشناخت و از دست دادن نمیخواست، و با آنکه در شمار وزیران میبود گامی بمجلس نمیگزاشت، بلکه با مجلس دشمنی سختی مینمود، و هم چون زمانهای پیش خود سرانه کار میکرد. روز پیجشنبه پنجم تیر ماه

(۱) - بخش یکم تاریخ صفحه ۳۱۳ (۲) - بخش یکم تاریخ صفحه ۳۱۶



پ ۴۳

کامران میرزا

(۱۵ جمادی الاولی)، درمجلس سخنی ازبدیهای اورفت ونمایندگان رأی به برداشته شدن او از وزارت دادند.

دیگری گرفتن سرسال برای سید عبدالحمید وحاجی سید حسین

نخستین کشتگان راه آزادی بود . چون هجدهم جمادی الاولی روز کشته
شدن سید عبدالحمید ، وبیستم آن روز کشته شدن حاجی سیدحسین میبود،
« انجمن اتحاد طلاب » بر آن شد که روز هجدهم (هشتم تیرماه) سر
سال باشکوهی برای آنان گیرد واز چندروز پیش به بسیج کارپرداخت .
بدینسان که بروی گور سید عبدالحمید درمسجد آدینه پارچه های سیاه
پوشانیده ودسته های گل چید . نیز بایوان مسجد پارچه‌های سیاه کشید .
افزار «ختم» وسوگواری آماده گردانید .

چون آنروز رسید از آغاز روز مردم دسته دسته آمده ، وبآیین
مسلمانی فاتحه خوانده وبه‌شیوه اروپایی دسته گل روی‌گور گزارده از
در دیگربیرون میرفتند. یکدسته ازقزاق وژاندارم نیز برای‌گل گزاردن
آمدند ورفتند .

چون هنگام پسین‌رسید همگی وزیران باعلما ونمایندگان مجلس
ودیگران درآنجا گرد آمدند . انبوهی چندان شد که پشت بامها نیز پر
گردید . نخست قرآن خواندند و سپس حاجی شیخ محمد واعظ بمنبر
رفته ، وداستان گلوله خوردن سید عبدالحمید را بدانسان که خود دیده
بود ، بازبان روضه خوانی ، باز گفت ومردم را بگریانید .

سپس شاگردان دبستانها ، با رخت وبیرق سیاه ، سرود خوانان
آمدند ، وهردسته ای بنوبت خود درجلو گور «خطابه» ای خوانده و
دسته گل فرو گزاردند و بیرون رفتند . در هنگام بیرون رفتن ایشان
زنان ازپشت بام گل بسر های آنان ریختند . سپس انجمنهای تهران ،
باشندگان هر یکی بنوبت خود آمده وگل گزارده رفتند . سید جمال
واعظ وملك المتکلمین ودیگران گفتارها راندند. تانیمساعت بشام نشست
برپا میبود، وپس از آن تاسه ساعت ازشب رفته نیز مردم آمد وشد
میکردند . برای تهران یکروز خوشی گذشت .

امروز نخستین بار بود که در ایران ، دریك بزم سوگواری ،
شیوه ایرانی را باشیوه اروپایی توأم گردانیدند، وخواهیم دید که همین
یکی از ایراد هایی بود که بست نشینان عبد العظیم بمشروطه خواهان
میگرفتند .

در روزنامه انجمن تبریز شعرهایی نوشته که دراین نشست درجلو گور سید عبد الحمید خوانده گردیده واینك آنها را میآورم :

زانروز که از دارفنا رخت کشیدی — ازجان بگذشتیم وزخونت نگذشتیم
هرقطرهٔ خون کزبدنت ریخته‌شدما — بر داشته باخون دل خود بسرشتیم
درراه وطن آنچه نهفتند ونگفتند — ما در سر بازار بگفتیم ونوشتیم
المنة لله که نمردیم و بدیدیم — شدسبز هرآن‌تخم که پارینه بکشتیم
بریاد هماندم که سپردیم بخاکت — ایندسته گلی را بمزار تو بهشتیم

درهمانروزها گله وناله ازحاجی آقا محسن فرونتر گردیده بود.

در نشست چهاردهم تیر (۲٤ جمادی الاولی) ، تلگرافی از عراق ، در مجلس خوانده شد ، بدینسان : « صمصام الممالك که مأمور حرکت دادن حاجی آقامحسن بود وارد شهرشد . پیش ازآنکه ازطرف صمصام الممالك اقدام شود حاجی آقا محسن اشراررا فرستاده دکاکین را بسته دیشب جمعی درپشت بام بازارها وغیره مشغول شلیك بود امنیت سلب زودتر علاج نمایید انجمن محلی عراق»

این گفتگو عنوان دادکه برخی نمایندگان بدگویی بسیار از اتابك کردند . راستی آن میبود که این زمان نیرنگبازی اتابك بی پرده گردیده وهرکسی پی برده بودکه آن آشوبها وخونریزیها دراین گوشه وآن گوشه کشور ، جز با انگیزش اونیست . ازچندی پیش این سخن بزبانها افتاده وروزنامه حبل‌المتین، بی‌آنکه پرده دری کند ، گفتار های پرمغزی مینوشت .

این روز نامه میگفت یکماه پیش کشور ایمن میبود وهوا داران خود کامگی ناتوان و درمانده میبودند . ولی دراین یکماه در بسیاری ازگوشه های کشور آشوب برخاسته وازاینسو دیده میشودکه هواداران خود کامگی گستاخ گردیده وبه نیرو افزوده اند . آشوبهایی را که رخ داده بود شمرده وسپس‌میپرسید : «خوب دراین‌ماه چه‌تازه واقع شده ؟!.. آیا هیئت وکلا تغییر کرده ؟ .. آیا کسی تازه وارد شده ؟..» ، وپاسخ این پرسشها را باندیشه خوانندگان بازمیگزاشت .

اتابك تامیتوانست برویه کاری میکوشید وهوا داران او درمجلس

ودیگر جاها تا میتوانستند پرده میکشیدند . ولی راستی درپرده نماند و دیریا زود بآشکار افتد . بدگمانیها در باره او روز بروز فزونتر گردیده کنون بجایی میرسید که در مجلس گفتگو کنند و آشکاره او را «خائن» خوانند .

«لایحه» نویسی بست نشینان

کنون باز داستان بست نشینان را دنبال میکنیم . چنانکه گفتیم ، اینان نخست تلگرافهایی بشهرها فرستادند ، وچون امید مند به نتیجه آن میبودند بدینسان نشستند . یکدستگاه آخوندی شگفتی برپا کرده بودند . حاجی شیخ فضل الله هرشب درصحن نماز جماعت میخواند وسپس بمنبر رفته بد گویی ازمشروطه ومجلس میپرداخت .

در آنمیان چنین خواستند که نوشته هایی میان مردم پراکنند. لیکن چاپخانه های تهران هیچیکی نخواست نوشته های آنان را بچاپ رساند . همانا نخست نوشته هایی را باخط خوشی نوشته و پیکره از آنها برداشته درمیان مردم پراکنده میگردانیده اند ، واینست ما پیکرهٔ یك نوشته ای را ازآنگونه دردست میداریم که دراینجا میآوریم .(پ٤٤)

لیکن پیداست که این‌کار در رفت بسیار داشته وگران میافتاده. این بود ناگزیر گردیدند خود چاپخانه ای برپا کنند . برای این کار سنگی را با افزار های آن ، از سید مرتضی برغانی بیکصد و سی تومان خریده وشبانه بار استر ها کرده بعبد العظیم بردند و در آنجا بکار انداختند . این یك گشایشی در کار ایشان پدید آورد . همانا از آخرهای تیره ماه بود که به‌بیرون دادن « لایحه » ها پرداختند . کنون نسخه های بسیاری از آنها در دست ماست . با خط خوشی - برخی بانستعلیق ، و برخی بانسخ - نوشته شده وپاکیزه بچاپ رسیده . (۱)

---

۱) میرزا محمد علیخان تربیت درکتابیکه درباره روزنامه های ایران نوشته وپرفسوربراون آنرابانگلیسی ترجمه‌کرده‌گفته این «لایحه» هاتاشماره ۱۹ بیرون آمده ولی درست نیست وشمارهٔ آنها بیشتر از ۱۹ میباشد. اینان نخست بانستعلیق مینوشته اند و به برخی از آنها تاریخ یا شماره میگزارده اند و من تا شماره ۱۵ دیده ام . سپس گویا نویسنده دیگر شده و این بار بانسخ نوشته‌اند وشماره را نیز ازسر گرفته اند و این رشته دوم است که تا ۱۹ رسیده است .

بسمه تبارک و تعالی

[illegible] محضر مقدس علماء اعلام حجج اسلام ادام الله تعالی ظلالهم العالی و وجودهم علی مفارق المسلمین آمین

قریب هزار سال [illegible] [illegible] بنا [illegible] حضرت [illegible] عجل الله

تعالی فرجه میگذرد در این مدت متمادی علماء بزرگ و نواب عامه

در هر دوره رنجها برده و زحمتها کشیده اند و از بذل عمر و مال و

چیزی دریغ نداشته اند تا دین اسلام [illegible]

بدست شما رسانیده اند شرح زحمات و خدمات و آثار علمیه و مجاهدات

علمیه آن بزرگواران را در حفظ حمای شریعت و حراست اساس اسلام

شماها خود بهتر از همه کس میدانید در این عصر تکالیف نیابت عامه

و مسئولیت تامه من جمیع الجهات بشما متوجه است باید دین اسلام را

که ودیعه الهیه است لامحاله بهمان قوت و رونق و رواج که از

اسلاف گرفته اید تسلیم اخلاف بفرمائید ولی امروز دشمنان

شما در این مملکت بدستیاری منافقین وضعی فراهم آورده اند

که دین شما و دولت شما هر دو را ضعیف کرده اند و در خطر عظیم

انداخته اند

جماعت آزادی طلب بتوسط دو لفظ دلربای عدالت و شوری

برادران ما را فریفته بجانب لامذهبی میرانند و گمان میرود که

عصر ریاست روحانی شما تاریخ انقراض دولت اسلام

و انقلاب شریعت خیر الانام واقع بشود و چیزی نگذرد که حریت

مطلقه رواج و منکرات مجاز و مسکرات مباح و مخدرات

مکشوف و شریعت منسوخ و قرآن مهجور بشود و این شور

ذکر و عوار عظیم در شرح احوال شماها ابد الدهر باقی بماند

شماها که بهتر میدانید که دین اسلام اکمل ادیان و اتم شرایع است

و این دین دنیا را بعدل و شوری گرفت

آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد

و نسخه شورای ما از انگلیس بیاید اگر این هر سیاسی را از دار الخلافه

و غیرها استکشاف فرمودید خواهید دید که در این فتنه عظمی برز

الاسلام کله الی الکفر کله آن وقت داعیه اسلام را اجابت

خواهید کرد و استغاثه ما را لبیک خواهید گفت

اما دربار دولت حیرت باید داشت و عبرت باید گرفت

شخص اول برخلاف مصلحت شرع و غبطه پادشاه با این فتنه

[illegible] که این علقمی است عضد او باد [illegible]

احکام همایونی [illegible] [illegible] ولی خود را [illegible] [illegible]

رجال دولت همه خاموش همه گوش [illegible] هم حب [illegible]

پادشاه اسلام پناه آیا خود هنوز غافل است یا متغافل نمیدانیم

شاید وساوس نزار خیانت شعار [illegible] وسایل [illegible]

و افسونهای در دمند انه روزنامه جات که امروز از وسایل تشکیک

و تجری و ادوات تکسب و تکدی شده است در ضمیر منیر تأثیر

نموده ذات اقدس را برای تسلیم کردن اسلام و تبدیل

دادن شرایع و احکام حاضر ساخته باشد علی التقدیرین

بر شماها ای نواب امام و ای حصون اسلام که خود را عند الله

و عند الرسول موقوف و مسئول میشناسید واجب است که پادشاه

از عاقبت این فتنه تحذیر کنید بلکه خاطر خطیر را که مدیر بفرمائید

که ما حاضرین می بینیم والشاهد یری ما لا یری الغایب که مستقبل

مقدس اسلام باز با و از جائیکه از معبر باید [illegible] بر نام [illegible]

و بفضل الله تعالی طبقات اسلام کرور کرور در هر صقع از برای

مجاهده با زنادقه و ملاحده حاضرند و بحکم جهان مطاع امام

عصر ارواحنا فداه عنقریب شما را منتظرند

فیا خلفاء الامام علی المسلمین و یا ورثة الانبیاء و المرسلین

اجیبوا داعی الله و بادروا علی اسم الله من غیر انتظار

جمیدی الاولی سنه ۱۳۲۶

اینان روزنامه نویسی نمیتوانسته اند و یا نمیخواسته اند ، از اینرو نوشته‌های خودرا «لایحه» نامیده و آنهارا بیك گونه‌دیگری‌بیرون داده‌اند . همچون روزنامه‌ها ازچند زمینه سخن نمیرانند وهر «لایحه» دریك زمینه میباشد . مثلا دریکی از آنها درخواستهای خودرا ، که سه چیز میبود ، بازمینمایند . در دیگری از زبان حاجی شیخ فضل الله ، اندیشه و ایراد هاییراکه بمجلس میگرفته روشن میگردانند. دردیگری اززبان سیداحمد طباطبایی ، انگیزه باز گشتن او را از مشروطه مینویسند . در دیگری تلگراف آخوند خراسانی وحاجی شیخ مازندرانیرا ، که بمجلس کرده و روز نامه ها آنرا پراکنده بودند ، (همان تلگرافی که مانیز آوردیم) بگفتگو گزارده میگویند : مجلسی را باآن‌شرطهاییکه‌این دومجتهد بزرك ستوده اند ما نیز میخواهیم ولی این مجلس که هست آن شرطها را دارا نیست .

دریکی ازاینها ازتلگرافی گفتگو میکنند ، که آخوند خراسانی وحاجی شیخ مازندرانی ، بمیانجیگری حاجی‌شیخ فضل‌الله ، بمجلس‌فرستاده بوده اند ، وحاجی شیخ فضل الله میگوید پیش ازبیرون آمدن ازتهران آن را بنزد رئیس مجاس فرستاده بوده . چون این تلگراف در جایی نیست و اینان در نوشته های خود نام آن را میبردند اینست در اینجا آنرا می آوریم :

از نجف اشرف توسط جناب حجة الاسلام نوری دامت برکاته مجلس محترم شورای ملی شیدالله تعالی ارکانه ماده شریفه ابدیه که بموجب اخبار واصله در نظامنامه اساسی درج وقانونیت مواد سیاسیه ونحوها من‌الشرعیات را با موافقت باشریعت مطهره منوط نموده‌اند ازاهم موادلازمه وحافظ اسلامیت این‌اساس است وچون زنادقه عصربگمان فاسد حریت این موقع را برای نشر زندقه والحاد مغتنم واین اساس قویم را بد نام نموده لازم است ماده ابدیه دیگر دردفع این زنادقه واجرای احکام الهیه عزاسمه برآنها وعدم شیوع منکرات درج شود تابعون الله تعالی نتیجه مقصود برمجلس محترم مترتب و فرقه ضاله مأیوس و اشکالی مترتب

پیکره ٤٤ یکی ازلایحه های بست نشینان‌رانشان میدهد که باپیکره برداشتن درمیان مردم پراکنده‌اند .

نشود انشاءالله تعالی الاحقر الجانی محمدکاظم الخراسانی الاحقر عبدالله مازندرانی.
هفتم جمادی الاولی

این تلگراف دروغ نیست . چنانکه پیش ازاین گفتیم ، آخوند وحاجی شیخ، نخست بحاجی شیخ‌فضل‌الله بدگمان نبوده ازدورباااین همراهی می‌نموده اند ، واین تلگراف از اینروست .

اینان در «لایحه» های خود ازهر راه به باز گردانیدن مردم از مشروطه میکوشیده اند. درهمه‌جا مشروطه خواهان‌را «بابی» و«طبیعی» نامیده خواست ایشان را «آشکار گردانیدن کیش خود» یا «آزادی از بند دین» نشان میداده اند . برای بـر آغالیدن مردم عامی ، آزادی و برابری‌راکه بجهودان داده شده بود، بیاد آنان میاندازند وبیرخی دروغ های زشتی برمیخیزند . بیش از همه روزنامه‌نویسان را دنبال‌کرده گله میکرده اند ، وسخنانیرا که ماهیچگاه در روزنامه های آنزمان نمییابیم بنام آنان مینوشته‌اند. هرچیز تازه‌ای راکه از اروپا رسیده و در میان مردم رواج‌گرفته بود بیدینی نامیده ایراد میگرفته‌اند.

از رویهمرفته اینها نیز پیداست که راه « شلتاق » وبهانه جویی میپیموده‌اند و انگیزه کارشان بیش ازهمه سودجویی میبوده .

بهتر است خوانندگان برخی ازآن‌لایحه‌هارا ببینند وبخوانند تا بدانند چه چیزهایی میخواسته اند ، وچه بهانه هایی میگرفته‌اند ، و با چه‌عنوانهای پوچی دربرابر کوششهای غیرتمندانه آزادیخواهان ایستادگی وکار شکنی نشان میداده اند . چون چنانکه‌گفتیم بسیاری از لایحه هارا باخط خوش نستعلیق بیرون داده‌اند ـ چند تا ازاینها را باپیکره نشان میدهیم . (پ ٤٥، پ٤٦، ٤٧پ،) برخی دیگر راهم درجای خودخواهیم آورد .

جشن فرمان مشروطه

در اینمیان چون روز چهاردهم جمادی الثانی که روز داده شدن فرمان مشروطه میبود نزد یك میشد ، دارالشورای چنین نهادکه آنروز را بنام «روز نخست مشروطه» یکی ازعیدها گرداند ودرآن روز درهمه شهرهای ایران حشن گرفته شود ، واین نهادهٔ خودرا باتلگراف بهمه جاآگاهی فرستاد .

درهمه جا بـه بسیج جشن پرداختند . در خود تهران یك جشن بسیار باشکوه وبزرگی را بدیده گرفته ، واز یکهفته پیش ، انجمنها

ودیگران به بسیج برخاستند . این جشن بیش ازهمه ، از آن تهرانیان ، وخود سزنده بآنان میبودکه بیشتر ازدیگران بآن کوشند .

درتهران دراین زمان ، چهل تاکما بیش انجمن میبود . اینها کمیسیونی برای اینکار برگزیدند . ازسوی مجلس هم آقامیرزا محسن برگزیده شد . اینان نخست بروی سردر مجلس طاقی ، برای نشیمن دوسید ودیگر علما ، ودر دو پهلوی آن دوطاقی برای نشیمن وزیران ونمایندگان بیگانه ، بستند . سپس دوسوی جلوخان مجلس را درمیان انجمنها بخشیدندکه هریکی طاقی بنام خود آراست . ارمنیان وجهودان وزردشتیان هرکدام طاق دیگری بستند . گذشته از اینها صدر السلطنه و مشار الدوله ومعین السلطان که خانه هاشان در آن نزدیکی میبود ، هرکدام طاقی بستند . ظل السلطان که ازچندی باز ، بمشروطه خواهان گرایش نشان میداد ، جلوخانه خودرا طاقی بست ودستگاه پذیرایی در چید . اداره های دولتی هر یکی درهرکجا میبود طاقی بست .

درهر طاقی آنچه میتوانستند ، از آراستن و پیراستن ، وفرشهای گرانبها آویختن ، وگلدان گزاردن ، وچراغها چیدن دریغ نگفتند . در هرطاقی دستگاه پذیرایی جداگانه برپاکردند . درکمتر جشنی این کوشش ازمردم دیده شدی .

از روز دوم مرداد (۱٤ جمادی الثانیه) جشن وشادی آغازگردید ودو روز ودوشب در میان میبود . آنمرد بافهم آذر بایجانی که گفتیم نامه بحاجی مهدی آقا مینوشته، دریك نامهٔ خود این جشن را ستوده و من اینك برخی نوشته های اورا میآورم :

«جلو بهارستان راکه میدان وسیعیست دور تادور طاق و آذین بسته و با چراغ وگل وسجاده های قیمتی آراستند . هشتاد طاقست هر یکی را یکی از انجمنهای تهران واصناف صاحب شده و زینت داده و اقسام شربت ولیموناد ومیوه وشیرینی چیده ازواردین با گرمی پذیرایی نمودند . آتش بازی نوظهور صنعتی شد امتداد آن آنقدر بود که دو ساعت مردم را بتماشا مشغول کرد .

درصحن بهارستان خیابانها را طاق و آذین بسته وچراغانی کرده

مطبوع در آستانهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم سلام الله علیه و علی آبائه الکرام برای انتباه و رفع اشتباه از برادران دینی

بسم الله الرحمن الرحیم

صورت مقاصد علماء اعلام و حجج اسلام مهاجرین دامت برکاتهم بر وجه اجمال در این ورقه برای برادران دینی نوشته میشود که بدانند و بفهمند که بهیچ وجه غرض دنیوی نیست فقط غرض حفظ بیضهٔ اسلام از انحرافات که ملحدین و زنادقه خذلهم الله اراده نموده لا انالهم الله تعالی ما ارادوا ان شاء الله تعالی

اولاً بعد کلمهٔ مشروطه در اول قانون اساسی تصریح بکلمهٔ مبارکهٔ مشروعه و قانون محمدی صلی الله علیه و آله بشود

ثانیاً آنکه لایحهٔ نظارت علماء که بطبع رسیده بدون تغییر ضمیمهٔ قانون شود و تعیین هیئت نظار هم انحصار فقط با علماء مقلَّدین باشد چه آنکه خودشان تعیین بفرمایند یا بقرعه خودشان معین شود و ماده که حضرت حجة الاسلام آقای آخوند خراسانی مدظله که تلگرافاً بتوسط حجة الاسلام آقای حاجی شیخ فضل الله دامت برکاته از مجلس محترم خواسته‌اند امتثالاً للامر الشریف در قانون اساسی درج شود

ثالثاً اصلاحات مواد قانونیه از تقیید مطلقات و تخصیص عمومات و استثناء ما یحتاج الی الاستثناء مثل تهذیب مطبوعات و روزنامجات از کفریات و توهینات بشرع و اهل شرع و غیرها که در محضر علماء اعلام و وجوه از وکلا واقع شده باید بهمان نحو در نظامنامه بدون تغییر و تبدیل درج شود ان شاء الله تعالی

پ ۴۵

وشیرینی ومیوه چیده . کانه بهارستان فتوگراف بهشت برین بود .

سفرای دول خارجه بموجب دعوت رسمی حضور داشتند. شاگردان مدارس دسته دسته حاضر و وزراء عظام و رجال دولت و وکلاء مجلس مشغول پذیرایی بودند . غیر از بهارستان وجلوخان ومیدان آن ظل السلطان جلوخان عمارت خود و چند هزار قدم از یمین ویسار کوچه چراغانی مفصل کرده بساطها چیده . هکذا بانوی عظمی جلوخان و کوچه و دیوار و بامها را زینت داده چراغانی کرده .

هرگاه بخواهیم از کم و کیف این جشن وچراغانی گفتگو کنیم در این حساب مرتبه آحاد وعشرات ومآت ندارد بلکه کمتر و اقل عدد در این باب هزاراست . مثلا باید بگوییم در بهارستان هزار دستگاه جار آویزان است چند هزار چراغ روشن است در هر یکی از خیابان های بهارستان هزار صندلی هزار میز گزارده شده درهر اطاقی از اطاقهای هشتگانه اقلا هزار چراغ روشن است در هر ساعت چند هزار شیشه شربت و لیمونات صرف میشود مصارف این جشن الی بیست هزار تومان بالغ میشود از پانصد هزار زبان بیك مرتبه صدای زنده باد مشروطه بلند می شود .

چون حضرات حجج الاسلام وفقهاء نیز حضور داشتند موزیك و آلات طرب ممنوع است در عوض آن نغمه خوش الحانی داریم که از همه نغمات روح افزا تر است و آن اینست که بدون استثناء کف زده فریاد میکنند « زنده باد مشروطه» .

جنابان آقا سید عبدالله وآقا سید محمد وآقا سید جمال افجه و سایرعلما را عسروحرج بود که در هر اطاقی نشسته تبریك گویند عبورا سرپا تشریف فرما شده بطاقها و انجمنها تبریك فرمودند .

شب دوم اهالی انجمنها واصناف از همدیگر دید وبازدید کردند . آذربایجانیان دو طاق بسته اند و امتیازشان اینست که جارها ولاله ها و کتیبه ها همه برنك قرمز است » .

این در تهران بود . در تبریز نیز از سه روز پیش بسیج کار

پیکره ٤٥ نشان میدهد یکی از لایحه های بست نشینان را

کرده عمارت انجمن و بازارچه صفی را در نزدیکی آن آذین بستند . همچنین در بازار درفشها افراشته هر کس باندازه توانایی و دلخواه خود آذین بندی کرد . چون روز چهاردهم فرارسید علما وسردستگان در انجمن گردآمدند وچراغانی و جشن پر شکوهی گزاردند . فردا پنجشنبه فوجهای مجاهدان ازهر کویی بجنبش آمده، هرفوجی بارخت ونشان ویژه خود، علما و سادات وسر کردگان درجلو ،مشق کنان وپای کوبان ، بادرفش وموزیك روی بانجمن آوردند . هر تیپی بنوبت خود آمده میرفتند . نیز مردم شهر دسته دسته می آمدند وپس ازخوردن چایی وشیرینی بازمیگشتند . ارمنیان یکدسته آمدند و بارون هاما زاسپ نامی از ایشان خطابه ای خواند . همچنین حاجی شیخ علی اصغر و آقا میر هاشم گفتار هایی راندند . بدینسان جشن وپذیرایی با شکوه بسیاربپایان آمد .

ازکارهای نیک در این روز ها که نشان ارجشناسی آزادیخواهان بود اینکه در تهران روز آدینه سوم مرداد (۱۵ جمادی الثانیه) هنگام پسین ، دسته‌هایی از نمایندگان انجمنها و دارالشوری ، با چتر و درفش، روانه تکیه دولت گردیده در آنجا بر سرخاك مظفرالدینشاه خطابه ها خواندند وگلها بروی گورش پاشیدند ، وبنام « شاه مشروطه» آمرزش ازخدا برایش طلبیدند .

یکی از «لایحه» های بست نشینان

اما بست نشینان هچمنان درجایگاه خود میبودند و «لایحه» ها بیرون میدادند و چون یکی از آن « لایحه » ها که ارجدار تر از دیگران بوده در همین روزها (ششم مرداد ـ ۱۸ جمای الثانیه) بیرون داده شد در اینجا آنرا میآوریم :

شرح مقاصد حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ فضل‌الله سلمه‌الله و سایر مهاجرین زاویهٔ مقدسه از علماء عظام و غیر هم آن است که سال گذشته ازسمت فرنگستان سخنی به مملکت ما سرایت کرد و آن سخن این بود که هر دولتی که پادشاه ووزراء و حکامش بدلخواه خود با رعیت رفتار میکنند آن دولت سرچشمه ظلم و تعدی و تطاول است و مملکتی که ابواب ظلم و تعدی و تطاول درآن مفتوح باشد آبادانی برنمیدارد ولایزال بر پریشانی

رعیت و بی سامانی اهالی می‌افزاید تا آنجا که بالمره آن مملکت از استقلال
می افتد و در هاضمه جانورهای جهانخور تحلیل میرود و گفتند معالجهٔ این مرض
مهلك مفنی آن است که مردم جمع بشوند و از پادشاه بخواهند که سلطنت
دلخواهانه را تغییر بدهد و در تکالیف دولتی و خدمات دیوانی ووظائف در
باری قراری بگذارند که من‌بعد رفتار وکردار پادشاه و طبقات خدم وحشم او
هیچ‌وقت از آن قرار تخطی نکند و این قرارداد را هم مردمان عاقل وامین
و صحیح از خود رعایا بتصویب یکدیگر بنویسند و بصحه پادشاه رسانیده در
مملکت منتشر نمایند وگفتند نام آن حکمرانی بدلخواه بزبان این زمان سلطنت
استبدادیه است ونام این حکمرانی قراردادی سلطنت مشروطه است ونام قرارداد
دهندگان وکلاء ویا مبعوثین است ونام مرکز مذاکرات آنها مجلس شورای ملی
است ونام قرارداد های آنها قانون است ونام کتابچه که آن قراردادها را در
آن مینویسند نظامنامه است سلسله علماء عظام وحجج‌اسلام چون از این تقریر
و این ترتیب استحضار تام بهم‌رسانیدند مکرر بایکدیگر ملاقات نمودند و مقالات
سرودند و همه تصدیق فرمودندکه این خرابی در مملکت ایران از بی قانونی
و ناحسابی دولت است و باید از دولت تحصیل مجلس شورای ملی کرد که
تکالیف دوایر دولتی را معین و تصرفاتشان را محدود نماید تا آنکه بحمدالله
تعالی پادشاه مرحوم موفق و مساعی علماء عظام مشکور و مجلس دارالشورای
کبرای اسلامی مفتوح شد و اعلیحضرت اقدس شاهنشاه عصر خلدالله سلطانه‌هم
باین سعادت مساعدت که مبذول میفرمایند حائز گردید پس عنوان سخن و مبدء
مذاکرات بی قانونی دوایر دولت بود و حاجت ما مردم ایران هم بوضع‌اصول
و قوانین در وظایف در باری و معاملات دیوانی انحصار داشت و بعد همینکه
مذاکرات مجلس شروع شد و عناوین دائر باصل مشروطیت و حدود آن در
میان آمد از اثناء نطقها و لوائح و جرائد اموری بظهور رسید که هیچکس
منتظر نبود و زائدالوصف مایه وحشت و حیرت روساء روحانی و ائمه جماعت
و قاطبه مقدسین و متدینین شد.

از آن‌جمله در منشور سلطانی که نوشته بود مجلس شورای ملی اسلامی
دادیم لفظ اسلامی گم شد ورفت که رفت این‌فقره سند صحیح دارد عند الحاجه
مذکور و مشهود میشود و دیگر درموقع اصدار دستخط مشروطیت ازاعلیحضرت

بسمه تعالی شأنه

بر عموم اهل اسلام اعلان و اعلام میدارد که امروز مجلس شورای ملی منکر ندارد. نه از سلسلهٔ مجتهدین.
و نه از سایر طبقات. اینکه ارباب حسد. و اصحاب غرض میگویند. و مینویسند. و منتشر میکنند. که جناب
حجة الاسلام و المسلمین آقای حاجی شیخ فضل الله سلمه الله تعالی منکر مجلس شورای ملی میباشند دروغ است دروغ. مگر در همین
موقع توقف زاویهٔ مقدسه مطلب خودشان را بر منبر. و در محضر. اظهار و جار ننمودند. و در حضور گروهی انبوه از عالم و عامی قرآن
بیرون آوردند قسمهای غلاظ و شداد یاد کردند خصوصاً روز جمعهٔ گذشته باین شرح نطق فرمودند که ایها الناس من بهیچوجه
منکر مجلس شورای ملی نیستم. بلکه من مدخلیت خود را در تأسیس این اساس بیش از همه کس میدانم. زیرا که علماء بزرگ ما که
مجاور عتبات عالیات و سایر ممالک هستند هیچیک همراه نبودند. و همه را باقامهٔ دلایل و براهین من همراه کردم. از خود آن
آقایان علام میتوانید این مطلب را جویا شوید. الآن هم من همان هستم که بودم. تغییری در مقصد. و تجددی در رأی من
بهم نرسیده است. صریحاً میگویم همه بشنوید. و بغائبین هم برسانید. که من آن مجلس شورای ملی را میخواهم که عموم مسلمانان
آنرا میخواهند. باین معنی که البته عموم مسلمانان مجلسی میخواهند که اساسش بر اسلامیت باشد. و برخلاف قرآن.
و برخلاف شریعت محمدی ص. و برخلاف مذهب مقدس جعفری. قانونی نگذارد. من هم چنین مجلسی میخواهم.
پس من و عموم مسلمین بر یک رأی هستیم. اختلاف میانهٔ ما. و لامذهبهاست. که منکر اسلامیت. و دشمن دین
حنیف هستند. چه بابیهٔ مزدکی مذهب. و چه طبیعیهٔ فرنگی مشرب. طرف من و کافهٔ مسلمین اینها واقع شده اند.
و شب و روز در تلاش. و کنکاش هستند. که بر مسلمانان این فقره را مشتبه کنند. و نگذارند. که مردم

اقدس شاهنشاه عصر دام ظله الممدود در مجلس درحضور هزار نفس بلکه بیشتر صریحاً گفتند که ما مشروعه نمیخواهیم و دیگر برأی‌العین همه دیدیم ومی بینیم که از بدوافتتاح‌این مجلس جماعت لاقید لاابالی‌لامذهب از کسانی‌که سابقاً معروف ببابی بودن بوده‌اند و کسانی که منکر شریعت و معتقد بطبیعت هستند همه در حرکت آمده و بچرخ افتاده اند سنگهاست که بسینه میزنند و جنگهـاست که با خلق خدا میکنند و دیگر روزنامه‌ها و شب نامه‌ها پیدا شد اکثر مشتمل برسب علماء اعلام وطعن در احکام اسلام و اینکه باید در این شریعت تصرفات‌کرد و فروعی را از آن تغییر داده تبدیل باحسن و انسب نمود و آن قوانینی که بمقتضای یکهزار وسیصد سال پیش قرار داد شده است باید همه را با اوضاع و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت از قبیل اباحه مسکرات و اشاعه‌فاحشه خانه‌ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان و صرف وجوه روضه خوانی و وجوه زیارات مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانه‌جات و درتسویهٔ طرق و شوارع و در احداث راههای آهن و دراستجلاب صنایع فرنك و از قبیل استهزاء مسلمانها درحواله‌دادن بشمشیر حضرت ابوالفضل ویا بسر پل صراط و اینکه افکار وگفتار رسول مختار صلی‌الله علیه وآله‌وسلم العیاذ بالله ازروی بخار خورا کهای اعراب بوده است مثل شیر شتروگوشت سوسمار واینکه امروز در فرنگستان فیلسوفها هستند خیلی از انبیاء و مرسلین آگاه‌تر وداناتر و بزرگتر و نستجیر بالله حضرت حجة‌بن‌الحسن عجل‌الله تعالی فرجه را امام موهوم‌خواندن و اوراق قرآن مجید را در مقوا های ادوات قمار بکار بردن و صفحات مشتمل بر اسم جلاله و آیات سماویه را در صحن مجلس شوری دریـدن و پاشیدن و نگارش اینکه مردم بی تربیت ایران سالی بیست‌کرور تومان میبرند و قدری آب می‌آورند که زمزم است و قدری خاك که تربت است و اینکه اگر این مردم وحشی و بربری نبودند اینهمه گوسفند و گاو و شتر در عید قربان نمیکشتند و قیمت آن‌را صرف پل سازی و راه پردازی میکردند واینکه تمام ملل روی زمین باید در حقوق مساوی بوده ذمی و مسلم خونشان متکافؤ باشد و باهمدیگر درآمیزند و بیکدیگر زن بدهند وزن بگیرند (زنده‌بادمساوات) و دیگر ظهور هرج ومرج در اطراف ممالك محروسه و سلب امنیت و خلاف

پیکره ٤٦ نشان میدهد یکصفحه ازیك « لایحه » بست نشینان‌را

نظم و شیوع خونریزی وتاخت و تاز و اثارهٔ فتن و مفاسد درهر صقع وهر ناحیه و رواج رقابت وخصومت ومعادات در میان اهالی شهرهای بزرك‌خصوصاً حوادث و سوانحی که در صفحهٔ آذربایجان وسرحدات آن اتفاق افتاده وکشتار ها که درکرمانشاهان و فارس و حدود نهاوند و غیرها واقع شده است و دیگر تجری طبقات مردم درفسق و فجور و منکرات میفرمایند چون ما وشماهاهمگی در طهران هستیم فقط طهران را از شما میپرسیم آیا ازوقتی که اسم آزادی دراین شهر شایع شده است سستی عقاید اهالی و درجه هرزگیها و بیباکیها از کجا بکجا رسیده است هیچوقت شنیده بودید که یهودی با بچه مسلمان لواط کرده باشد از گذر لوطی صالح بپرسید و هیچوقت دیده بودید که یهودی علی‌الرؤس دختر مسلمان را کشیده باشد امسال همگی دیدید یا مستحضر شدید ذاکرین ووعاظ میگویند که امسال مجالس روضه خوانی و تکایای عزاداری و اهتمام مردم در این عبادت که از شعائر بزرك شیعه خانه است نزدیك نصف بتعطیل گذشت و متروك شد آیا هیچ انتظار چنین نتیجه را داشتید و هیچ شنیده بودید تااین تاریخ که یك آدمی در دنیا گفته ویا نوشته ویراکنده کرده باشد که الوهیت خدا مشروطه است ولقد قالوا کلمة‌الکفر و هیچ شنیده بودید در این یکهزار وسیصد وچندسالی که از عمر اسلام ایدالله انصاره گذشته‌است صورت یکی از مجددین دین را که‌درعداد کلینی و علم‌الهدی ومحقق وشهیدین شمرده‌می‌شود بشکل حیوانی بارکش‌کشیده وتشهیر کرده باشند.

ودیگر افتتاح رسوم و سیر معموله بلادکفر در قبة‌الاسلام تاریخ هجری هیچ خبر نمیدهد که در ممالك اسلامیه مجلس ترحیم و ختم قرآن را بدستور فرنگستان تشکیل داده باشند مسجد جامع پایتخت اسلام فاتحه ذراری صدیقهٔ طاهره سلام‌الله علیها بسیرهٔ خاصه فرنگان گلریزی کردن و دستمالهای مشکی بر بازوی دستجات اطفال مسلمین بستن وجماعت زردشتیها را درخانه خدا وارد ساختن و درمجلس فاتحه مخصوصاً آلا فرنگها و پارس پرستها را مستخدم قرار دادن وارباب عمایم وبزرگان‌شریعت را طوعاً یاکرها بآن محضرمطهرکشیدن(۱) ای پیروان دین اسلام هیچ ختمی باین شکل دیده ویاشنیده بودید.

و هیچ دیده و شنیده بودید که روساء روحانی شمارا عنفاً درمجلس‌در

---

(۱) ختم سرسال سیدعبدالحمید وحاجی‌سید حسین را می گویند .

قطار مادامهای فرنگان کشیده ودر ازدحامی که سرایا علی رغم اسلام واسلامیان
است حاضر و مستبشر داشته باشند آن بازار شام آن شیپور سلام آن‌آتشبازیها
آن ورود سفراء آن عادیات خارجه آن هورا کشیدنها و آنهمه کتیبه های زنده
باد زنده‌باد و(زنده‌باد مساوات) و(برادری وبرابری)(۱)

میخواستید یکی راهم بنویسید (زنده‌باد شریعت) (زنده‌باد قرآن) (زنده
باد اسلام) حقیقة چشم خاتم‌انبیاء روشن وخاطر خاتم اوصیاء خرسند قرت‌الاعین
سرت الانفس شمارا ای مسلمانها ای اهل طهران بقرآن مجید بامیرالمومنین
بسیدالشهداء بامام زمان ارواحنا لهم‌الفداء قسم میدهیم که اگر پیغمبر شما حاضر
بود و آن هنگامه جلو خان نگارستانرا میدید چه میفرمود آیا نفرین میکرد یا
تبریك میگفت و آیا میفرمود خوب جشنی برای مجلس گرفته‌اید یامیفرمود خوب
ختمی برای اسلام گذاشته‌اید آیا میفرمود زنده باد مشروطه یا میفرمود اهکذا
تخلفون محمداً فی امته

آلها که نعمت مجلس شورای ملی اسلامی خصم لامذهبان باد

ازطرف هیئت مهاجرین الی‌الله بجماعت آزادی‌خواه اعلان میشودکه اگر
هزار ازاین حقه‌ها بزنید و ساعتی صدسحر بابلی بکنید بهیچ نتیجه نایل نخواهید
شد و سحر با معجزه پهلو نخواهد زد وما تن بتضعیف اسلام و تحریف‌احکام
نخواهیم داد مادام منا‌الروح فی‌الجثمان و دیگر های دیگر هم هست بلکه بسیار
است زیرا که این طفل یکساله ره صد ساله پیموده است ولی از تذکاروتعداد
آنها میترسم برخی ازصنادید سلسله و عظماء علماء عصر وفقهم الله لمایحب و
یرضی آزرده شوند ورنه سخن بسیار است

قومی هم قتلوا امیم اخی　　　فاذا رمیت یصیبنی سهمی

حالا از برادران پاکیزه نهاد و همکیشان ایرانی نژاد سؤال میکنیم که
آیا این فتنه‌های عجیب و این مفسده‌های عظیم دراین مملکت واقع شده است
یانه و آیا این حوادث فوق‌العاده بعد از تاسیس این وضع جدید تولید گردیده
است یانه احترام میکنیم و نمیگوییم این شرور ومفاسد از مجلس متولد شده‌و
اینها اولاد اوست میگوییم اینها همزاد اوست آیا مجلس دارالشورای کبرای
اسلامی بچه جهت و بکدام دلیل باید اینهمه فتنه و فساد و آشفتگی بلاد وعباد

---

(۱) جشن سرسال مشروطه را میگویند .

ملتفت و متنبه شوند . که من و آنها یکی هم رای و هم راه هستیم و اختلافی نداریم

آیا برای این مشاهده میکنید (ای برادران دینی من) که از تاریخ انعقاد این مجلس هر چه در طهران آزادی طلب و طبیعی مشرب و بابی مذهب است یکدفعه از پشت پرده بیرون آمده اند و بدسته بندی و هرزگی و راهزنی شروع کرده اند نگوئید به بینیم این چه اختصاص و خویشاوندی است میانه این سنخ مردم . و این مجلس معهود در بهارستان . خدای تعالی راضی مباد از کسی که درباره مجلس شورای ملی غیر از تصحیح . و تکمیل . و تنقیح . خیالی داشته باشد . و بر سخط و غضب الهی گرفتار باشند کسانی که مطلب را بر خلاف واقع انتشار میدهند . و بر مسلمانها تدلیس و اشتباه میکنند . و راه رفع شبهه را از هر جهت مسدود میسازند تا سخن ما بگوش مسلمانان نرسد . و بخرج مردم بدهند که فلانی و سایر مهاجرین منکر اصل مجلس شورای ملی شده اند آیها المؤمنون تلگرافی که این چند روزه باسم حجج الاسلام والمسلمین آقای حاجی . و آقای آخوند . و آقای آقا شیخ عبدالله . دامت برکاتهم . طبع و انتشار داده اند . و خواسته اند بر خلاف تصریح ما سند قرار داده باشند . همان تلگراف را خواه سند انتسابش بحضرات آقایان معظم دامت برکاتهم محقق و معلوم باشد . و خواه مثل بعضی دیگر مجعول و موهوم . باشد . ما مهاجرین آن تلگراف را قبول داریم . و مقصد ما همان است که در آن تلگراف مندرج است . کسانی که از روی قوانین خارجه نظامنامه اساسی برای مجلس شورای ملی مدون میکنند نگارشات خود را بر طبق همان صورت تلگراف قرار بدهند دیگر ما گویان را هیچ شکایت و موجب مهاجرت نخواهد ماند .

و معلوم خواهد شد . که منکر مجلس . و مخالف مجلس . و مخرب مجلس . ما هستیم یا دیگران (جف القلم و تم الکلم)

قد زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم بطبع رسید یوم سه شنبه ۱۸ جمادی الثانیه

همزادش بوده باشد .

از آنجا که همه‌کس از حقیقت حال مطلع نیست و از اوضاع عصر و اخبارعالم استحضار ندارد جهت ودلیل را هم حسب‌التکلیف ما خود شرح‌میدهیم زیرا که فرمودند چون بدعتها ظاهر بشود بر عالم است که اطلاع خودرااظهار کند (برادران دینی ما) در این عصرما فرقه ها پیدا شده‌اند که بالمره‌منکر ادیان و حقوق و حدود هستند این فرق مستحدثه را برحسب تفاوت اغراض اسمهای مختلف است (انارشیست) (نهلیست) (سوسیالیست) (ناطورالیست) (بابیست) و اینها یك‌نحو چالاکی و تردستی در اثاره فتنه وفساد دارندوبواسطهٔ ورزشی که دراین کارها کرده‌اند هرجاکه هستند آنجا را آشفته و پریشان میکنند سالهاست که دو دسته اخیر از اینها در ایران پیدا شده و مثل شیطان مشغول وسوسه و راهزنی وفریبندگی عوام اضل‌من الانعام هستند یکی فرقه بابیه است و دیگری فرقه طبیعیه این دوفرقه لفظا مختلف ولباً متفق هستند و مقصد صمیمی آنها نسبت‌بمملکت ایران دو امر عظیم است یکی تغییر مذهب و دیگری تبدیل‌سلطنت این اوقات این دوفرقه از سوءالقضاء هردو در جهات مجلس شورای ملی ما مسلمانها وارد و متصرف شده‌اند و جداً جلوگیری از اسلامیت دارالشورای ایران میکنند و میخواهند مجلس‌شورای ایران را پارلمنت پاریس بسازندواینکه حضرت حجةالاسلام والمسلمین آقای حاجی شیخ فضل‌الله ایده‌الله طرف بی‌ارادتی این جماعت واقع شده و مستوجب چندین ناسزا وسب و تهمت درروزنامه‌هاو شب نامه‌ها و منابرگردیده‌اند سگهای جهنم بر او بانك میزنند و بابیهای مسلم ازو سخت میرمند برای همین است‌که ایشان کماهو حقه بیدار این دودسته دزد شده‌اند و در تنزیه مجلس شوری از این دوفرقهٔ پلید جداً ایستاده‌اند وبتوفیق آلهی تقصیر نخواهند فرمود و از جان و مال دریغ نخواهند داشت تا بجمیع علماء مذهب جعفری از عرب و عجم جمیع این مطالب را محقق ومسلم‌بکنند و تمام تکالیف حتمیه الهیه این مقام را بروجه اکمل و اوفی بپردازند تهدید آن حضرت بغوغای سفله واراذل ازاین جهت است و ارجاف‌گرفتن مبلغ‌گزاف از سفارت یادولت یا دیگری از این بابت است والا همه کس میداندکه‌خراسان

پیکره ۴۷ نشان میدهد یك صفحه دیگر از « لایحه » بست نشینان (دنباله پ ۴۶)

بزرگتر از قاین است و وزارت جنك مهمتر از حکومت سیستان است‌ووکلاء
مجلس هم امناء ملت هستند و آن تلگرافی که یك لخت کذب صریح وجعل
قبیح است از امناء ملت شایسته نبود و چنین خلاف با قسم وخیانت برموکلین
موجب انعزال است از وکالت مگر کسانی که هیچ مستحضر نبوده‌اند و هم
الاکثرون بالجمله تمام مفاسد ملکی ومخاطرات دینی ازاینجا ظهور کردکه قرار
بود مجلس شوری فقط‌برای کارهای دولتی ودیوانی و درباری که بدلخواه اداره
میشد قوانینی قرار بدهد که پادشاه و هیئت سلطنت را محدود کند و راه ظلم
و تعدی و تطاول را مسدود نماید امروز می‌بینیم در مجلس شوری‌کتب قانونی
پارلمنت فرنك را آورده ودر دائره احتیاج بقانون توسعه قائل شده‌اند غافل‌از
اینکه ملل اروپا شریعت مدونه را نداشته‌اند لهذا برای هرعنوان نظامنامه‌نگاشته
اند و در موقع اجراء گذاشته‌اند و ما اهل اسلام شریعتی داریم آسمانی و
جاودانی که ازبس متین وصحیح وکامل و مستحکم است نسخ بر نمیدارد صادع
آن شریعت در هرموضوع‌حکمی وبرای هر موقع تکلیفی مقرر فرموده است پس
حاجت مردم ایران بوضع قانون منحصر است در کارهای سلطنتی‌که بر حسب
اتفاقات عالم از رشته شریعتی موضوع شده ودراصطلاح فقهاء دولت جائره ودر
عرف سیاسیین دولت مستبده گردیده است باری بعد از بیدار شدن حضرات
مؤسسین مجلس ازحجج اسلام و سایر مسلمین بظهور این فتن و بروز این
مفاسد و اینکه تولد این نتایج سوء از دخالت دودسته دشمنان دین ودولت که
بابیه وطبیعیه هستند شده است قرار قاطع برجلوگیری ابدی ازتصرفات لامذهبان
دراین اساس متین داده شد وجلوگیری ازدخالت وتصرفات این فرقه‌های‌فاسده مفسده
بنگاشتن و ملحوظ داشتن چندفقره است درنظامنامهٔ اساسی یکی آنکه‌درنظامنامهٔ
اساسی مجلس بعداز لفظ مشروطه لفظ مشروعه نوشته شود و دیگر آنکه فصل
دائر بمراعات موافقت قوانین مجلس با شرع مقدس و مراقبت هیئتی از عدول
مجتهدین در هرعصر برمجلس شوری بهمان عبارت‌که همگی نوشته‌ایم بر فصول
نظامنامه افزوده شود وهم‌مجلس شوری را بهیچوجه حق دخالت درتعیین‌آن‌هیئت
از عدول مجتهدین نخواهد بود و اختیار انتخاب وسایر جهات راجعهٔ بآن‌هیئت
کلیه باعلماءمقلدین هرعصر است لاغیر ودیگرآنکه محض جلوگیری ازفرق‌لامذهب
خاصه مرتدین از دین که فرقه بابیه ونحو آن‌است حضرت حجة‌الاسلام والمسلمین

آقای آخوند ملامحمد کاظم مدظلاله افزودن‌فصلی را فرمایش فرموده‌اند حکم‌ایشان هم معلوم است باید اطاعت شود و مخصوصاً فصلی راجع باجراء احکام شرعیه‌در باره فرقه بابیه وسایر زنادقه وملاحده در نظامنامه اساسیه منظور ومندرج‌گردد.

و دیگر آنکه چون نظامنامهٔ اساسی مجلس را ازروی قانونهای خارج مذهب ما نوشته‌اند محض ملاحظهٔ مشروعیت و حفظ اسلامیت آن پاره‌تصرفات‌در بعضی فصول باحضور همگی حجج اسلامیه شده‌است باید آن فصول نیز بهمان اصلاحات و تصحیحاتی که همگی فرموده‌اند مندرج شود و هیچ تغییر و ترك‌بعمل نیاید برای نمونهٔ آن تصرفات و تصحیحات مثلی بیاوریم تاهمه برادر های دینی بدانند که بدواً چه بوده‌است و بعد چه‌شده است از جمله یك‌فصل از قانون های خارجه‌که ترجمه‌کرده‌اند این است که مطبوعات‌مطلقاً آزاد است (یعنی هرچه‌راهرکس چاپ‌کرد کرد احدی را حق چون و چرا نیست) این قانون باشریعت ما نمیسازد لهذا علماء عظام تغییر دادند وتصحیح فرمودند زیراکه‌نشر کتب ضلال و اشاعهٔ فحشاء در دین اسلام ممنوع است. کسی را شرعاً نمیرسدکه کتابهای گمراه کننده مردم را منتشر کند ویابدگویی وهرزگی‌را درحق مسلمانی بنویسد وبمردم برساند پس چاپ‌کردن کتابهای ولتر فرانسوی که همه ناسزا بانبیاء علیهم‌السلام است وکتاب بیان سید علیمحمدباب شیرازی و نوشتجات میرزا حسینعلی تاکری و برادر وپسر هایش که خدا یاپیغمبر یا امام بابیها هستند وروزنامجات و لوایح مشتمل برکفر و رده وسب علماء اسلام تماماً در قانون قرآنی ممنوع وحرام است لامذهبها میخواهند این در باز باشد تااین کارهارا بتوانند کرد.

باری مهاجرین زاویهٔ مقدسه‌را مقصودی جز تمشیت این فقرات مسطوره که والله القاهرالغالب المدرك‌المهلك محض حراست اسلام وحفظ شریعت خیرالانام علیه‌وآله الصلوة والسلام است نیست هروقت وکلاء محترم که همه دم از مسلمانی و دینداری و خداشناسی میزنند مضایقه و ممانعت و مزاحمت خودشان را نسبت‌باین چهارفقره ترك گفتند و اینها را پذیرفتند احدی از علماءاسلام‌وطبقات‌مسلمین را با ایشان سخنی نخواهدبود و مجلس دارالشورای کبری ملی اسلامی هم حقیقة بلقب (مقدس) ودعای شیدالله ارکانه شایسته و سزاوار خواهدگردید

ان‌فی ذلك لذکری لمن کان‌له قلب‌اوالقی السمع وهوشهید



پ ٤٨
جلو درمجلس درجشن فرمان مشروطیت

کشاکش مرزی با عثمانی

در اینمیان از مرزهای آذربایجان یك گرفتاری سیاسی برای ایران پیش آمده داستانهایی رخ میداد . چگونگی آنکه عثمانیان که بدستاویز کشاکش مرزی بخاك ایران درآمده بودند کردان راآسوده نمیگزاردند و آنان را بآشوب وتاراجگری وا میداشتند . از اینرو ازچندی باز در

پیرامونهای ارومی آشوب و نا ایمنی میبود و امروز ها در نزدیکیهای ساوجبلاغ هم کردان بتکان آمدند و ازاینسوی در پیرامون های ارومی با عثمانیان جنگی پیش‌آمد .

این گفتگو با عثمانیان از دو سال پیش آغاز شده بود . درسال ۱۲۸٤ (۱۳۲۳) یکدسته از سپاهیان ایشان از سوی عراق بپشتگوه و دسته دیگری از سوی کردستان بآذربایجان پیش آمدند . درپشتکوه والی آنجا بجنك برخاسته راهی نداد . در آذربایجان هم لشگری از تبریز رسیده بجلوگیری برخاستند . ولی دراینمیان از نمایندگان روس وانگلیس درتهران واستانبول بمیانجیگری برخاستند ودرنتیجه آن چنین نهاده شد که کمسیونی درمرز ازنمایندگان ایران وعثمانی با بودن نمایندگان ازدو دولت میانجی‌برپاگردد وچگونگی بگفتگوگزارده شود . این درهنگامی میبود که درتهران دو سید و همدستانشان با عین الدوله نبرد وکشاکش میکردند ومشروطه می‌طلبیدند واحتشام السلطنه هواداری ازایشان نشان میداد ، و عین الدوله چون میخواست او را از تهران دور گرداند از این پیش آمد سود جویی‌کرده بنمایندگی از ایران بکردستانش فرستاد

احتشام السلطنه دیر زمانی در آنجا میبود ولی نتیجه ای بدست نیامد و بتهران باز گردید . از آنسوی عثمانیان کردهای مرزنشین را بر انگیختند که بآبادیها ریزند و تاراج وکشتار کنند . کردان که همیشه خواهان چنین کارهایی هستند فرصت را از دست ندادند . بویژه که‌در نتیجه‌جنبش آزادیخواهی دشمنی میانه دولت و توده افتاده شیرازه سامان و ایمنی از هم‌گسیخته میبود .

ازماه تیرناله ها ازارومی وساوجبلاغ بانجمن تبریزومجلس شوری آمدن گرفت . در ارومی مجدالسلطنه که یکی از سران آنجا بشمار میرفت با آگاهی انجمن تبریز بگرد آوردن لشگری پرداخت . انجمن برای اوقورخانه و افزار فرستاد . چون نامی ازعثمانی برده نمیشد وتنها عنوان تاراجگری‌کردان در میان می‌بود بداستان ارج بسیاری نداده‌یك کار ساده ای نشان داده میشد .

مجدالسلطنه با لشگری‌که آراست از شهر بیرون رفته در چند

فرسخی چادر زد و در اندک زمانی تاراجگران را دور رانده ایمنی برپا گردانید. ولی روز نهم مرداد (۲۱ جمادی الثانیه) بامداد ناگهان سپاهیان عثمانی برسر کوهها وپشته‌ها پدیدار گردیده بی‌آنکه آگاهی دهندباتوپ وتفنگ بجنگ وشلیك پرداختند. مجد السلطنه تادیری باور نمیکرد که سپاهیان عثمانی‌باشند وچنین میدانست که همان کردانندکه باز سربآشوب آورده‌اند و از اینرو فرمان جنك داده بجلوگیری کوشید.

ولی چون گلوله های توپها رسید وبیگمان گردید که سپاهیان عثمانیند چون مجدالسلطنه دستورجنك باآنان نمیداشت و درشماره سپاه و افزار با آنان برابر نمیبود کسی را بنزد فرمانده عثمانی فرستاد که ما را با شما جنگی نیست. او پاسخ داد: ولی ما جز بجنك شما نیامده ایم، واکنون که چنین میگویید باید تادوساعت دیگرلشگر خود را برداشته بشهر باز گردید.

مجدالسلطنه شیپور بازگشت کشانیده با رسوایی روبشهر آورد. در اینجنك بسیاری از سربازان کشته گردیده چادر و افزار فراوان بتاراج رفت، چون لشگر پریشان و سرشکسته بشهر باز میگشتند مایه اندوه مردم گردید. از آنسوی کردان میدان بازی یافته، بتاخت و بتاراج دلیرتر گردیدند، چنانکه هر روز از گوشه دیگری ناله ستم‌دیدگان برمیخاست و زنان وبچگان گریان ونالان بشهر می‌آمدند، در این تاخت و تاراج یکی از پیشگامان اسماعیل آقا (سیمگو) شکاک میبود که بکینه کشته شدن برادرش جعفر آقا دست بخون بیگناهان میآلود. دیه های پیرامون ارومی برخی‌شیعه نشین و برخی آسوری‌نشین میباشد، وچون کردان با هر دو دسته دشمنی‌کیشی میداشتند بی هیچ باکی خون ها میریختند. گذشته از آنکه عثمانیان وادارشان میکردند وبسیاری از آنان کردان خاك عثمانی میبودند. انجمن ارومی در یکی از تلگراف های خود که چند روز پس ازشکست مجدالسلطنه بانجمن تبریز فرستاده چنین مینویسد:

«... تمام دهات شهر غارت ذخیره قورخانه اردو منهوب حالیه

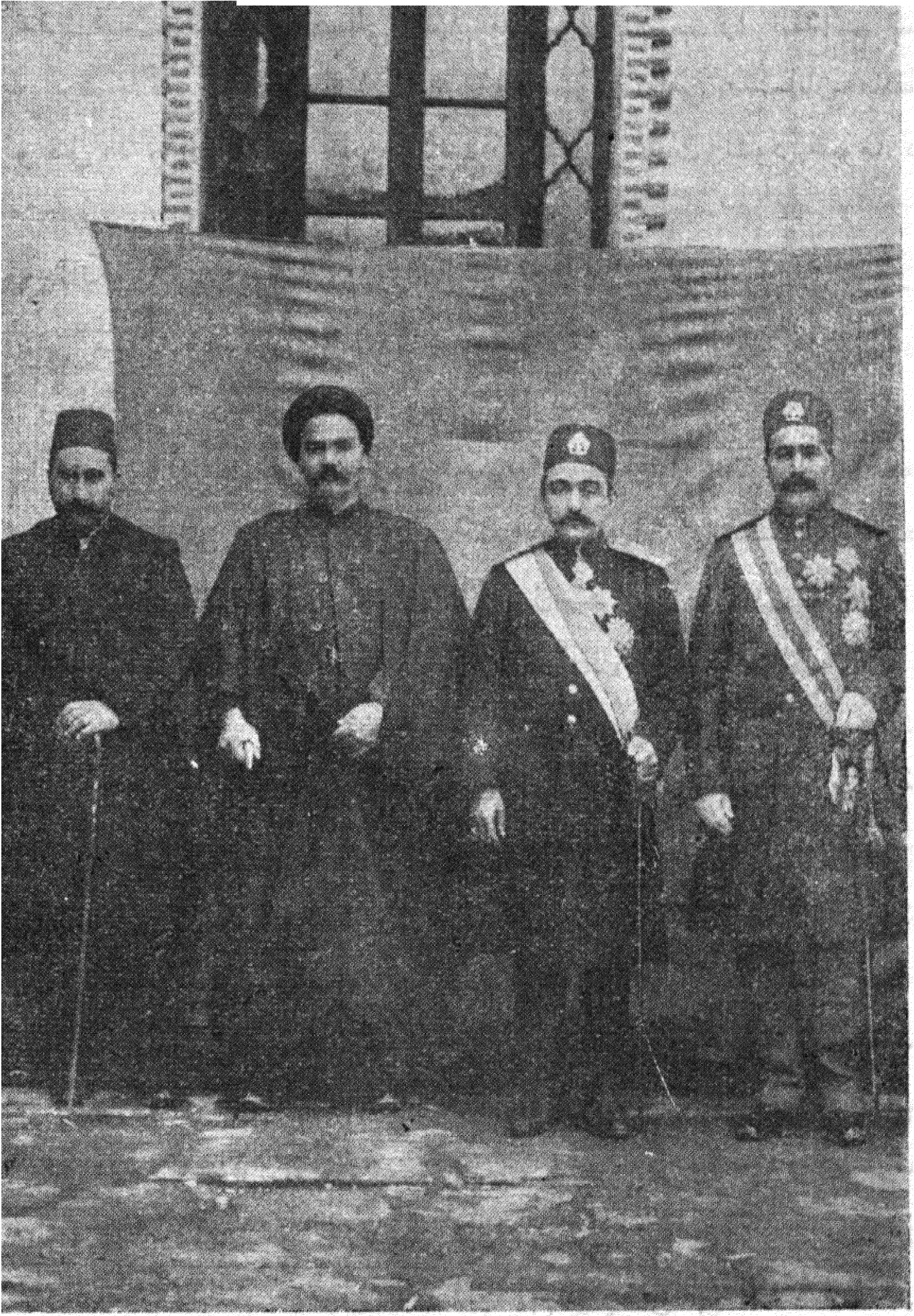
قریب سیصد وپنجاه نفر مسلمان مقتول اجساد برادران در بیرون شهر قادر بدفن نیستیم . کلیه اهـالی شهر مضطرب امشب را نمیدانیم بسر خواهیم برد یا نه آنی نمانده که شهر غلبه شود تمامی مسلمانان منتظر مرك و قتل . . . از دهات جایی نمانده که قتل و غارت نشود عموماً در شهر متحصن . . .»

چنانکه گفتیم درهمین روز ها در پیرامون ساوجبلاغ نیز آشوب و نا ایمنی میبود وکردان عثمانی از آنسو نیز پیش آمده در آبادیها کشتار و تاراج میکردند .

انجمن های تبریز و ارومی چگونگی را بدار الشوری آگـاهی میدادند وچون بمحمد علیمیرزا واتابك امیدی نمیرفت درنشستهای یازدهم ودوازدهم مرداد دارالشوری گفتگو ازاین زمینه بمیان آمد ونمایندگانی شور وسهش بسیاری ازخود نشان دادند . کسانی ازپیشامد فرصت جسته از اتابك و بی پروایی او سخن راندند . کسانی پیشنهاد کردند که بـه کیفر این رفتار عثمانی ما نیز جلوگیری از رفتن «زوار» بعراق کنیم و بعلمای نجف بنویسیم که از آنجا کوچیده بایران آیند . یکـی از نمایندگان گفت : « آنها از دروازه آذربایجان آمده اند ما از دروازه عراق میرویم حکمش یانست » .

آقای بهبهانی پیشنهاد کرد که نخست تلگرافی بسلطان عثمانـی کنند و سپس اگر نتیجه نداد خود بکار پردازند . ولی این پیشنهاد پذیرفته نگردید. مجلس پافشاری داشت که سپاه فرستاده شود . ولـی محمد علیمیرزا پروایی نمینمود وبیش ازاین کاری نکرد که فرمانفرمارا والی آذربایجان گردانید که برود ودرآنجا بچاره‌جویی پردازد . والیگری فرمانفرما بآذربایجان ازدیرگاه درمیان می‌بود٠ولی‌انجمن تبریزناخرسندی نشان میداد و ایستادگی مینمود . دراین هنگام فرصت جسته آن‌خواست را بکار بستند .

روز شنبه هجدهم مرداد (۳۰ جمادی الثانی) که بار دیگر تلگرافهای ناله وفریاد از ارومی رسیده بود و درمجلس گفتگو بمیان آمد فرمانفرما چنین گفت : « آمده ام ازمجلس مرخصی گرفته چاپاری



پ ٤٩

سردار ارومیه ای   اجلال الملک   تقی زاده   حاجی میرزاعلینقی گنجه‌ای

(این پیکره درسال ۱۲۸۹ برداشته شده وچون تقی زاده واجلال الملک رانشان میدهد دراینجا آورده شده است) .

بروم» . همچنین می گفت که در آن چند روزه با تلگراف دستور هایی بسواره وسرباز آذربایجان فرستاده که آماده گردیده آهنگ ارومی کنند . بااین سخنان خشم مجلسیان را فرو نشاند ، وراستی را خود با شتاب آهنگ آذربایجان کرد وروز سی‌ام مرداد (۱۲ رجب) به تبریز درآمد وانجمن ایالتی وآزادیخواهان باهمه ناخشنودی که از والیگری او داشتند ازپیشواز وپذیرایی باز نایستادند .

لیکن از فرستادن سپاه باروم‌ی نشانی دیده نمیشد . چون محمد علیمیرزا از درون آنرا نمیخواست فرمانفرما کاری نتوانست و باشد که خود نیز نخواست .

از ارومی همچنان ناله وداد خواهی می کردند در دارالشوری کار بآنجا رسید که کسانی ازنمایندگان گفتند : دولت یا بچاره‌کار برخاسته جلو دشمن را بگیرد ویا آشکاره بگوید تامردم خود چاره بیندیشند . ازاینگونه تندیها فراوان میرفت ولی هیچگاه نتیجه دیده نمیشد . محمد علیمیرزا دریك چنین پیشامدی نیز لجبازی فرونمیگزاشت . برای بهانه میگفتند : بادولت عثمانی بگفتگو آغاز کرده ایم وباگفتگو کار را بپایان خواهیم رسانید .

بی پرده شدن نیرنگهای اتابك

فرما نفرما در آذر بایجان با همه بیمی که از بدرفتاری او میداشتند رفتار نیکی آغازکرد وخودرا هوادار مشروطه نشاندادهبکاری که مایهٔ رنجش آزادیخواهان باشد دست نزد . لیکن در همانروزها داستانی درخوی رخ داد که بیکبار بدنهادی اتابك را بی‌پرده گردانید .

داستان اقبال السلطنه و ستمگریهای کردان ماکو را در آن پیرامونها آورده ایم . چنانکه گفتیم اتابك ازسوی دولت اجلال‌الملك را برگزید که بماکو بنزد او رفته بازبان از آن رفتارش بازگرداند ، و انجمن ایالتی چون چاره دیگری نمیدید آقا نقی را ازسوی خودهمراه اوگردانید ، واینان بماکو رفته اقبال‌السلطنه را دیدند وگفتگو کردند ، ولی بی‌هیچ نتیجه‌ای بازگردیدند .

در اینروزها درآنجا داستان دیگری پیش‌آمد ، وآن اینکه چون

از خوی یکدسته ازمجاهدان را باسربازان برای نگه‌داری آبادیهای آنجا فرستاده بودند ناگهان کردان بسرآنان تاختند وچندتنی را ازایشان کشته بازمانده را ازهم پراکندند، وبدیه‌های کلوانس وزور آوا تاخته کشتار و تاراج دریغ نگفتند. بیچاره روستاییان گریخته خودرا بشهر رسانیدند. ایند استان بمردم خوی‌گران افتاد وحاجی حیدر خان امیرتومان که خود از سرکردگان دولتی ودارندهٔ زور اوا بود ازشهر بآنجارفت که دوباره ازسربازان ومجاهدان نیرویی پدید آورد وباکردان بزدوخورد پردازد. اقبال السلطنه آهنگ اورا دانسته چنین پیام فرستاد: «من این کارها را با دستور اتابك اعظم میکنم» ورو نوشت تلگرافی راکه از اتابك باو رسیده بود فرستاد.

امیر تومان تلگراف را بشهربنزد حکمران فرستاد که دربارهٔاش از تلگراف خانه پرسشهایی کنند. این تلگراف در شهر مجاهدان را بشورانید ویکدسته ازآنان رو بتلگرافخانه آورده در حیاط آنجا انبوه شدند واز رئیس تلگراف پرسشهایی کردند. رئیس میخواست پاسخی ندهد وبرخی بیحوصلگی مینمردند و خروشی در میاوردند ودر اینمیان ناگهان تیرهایی شلیك شدکه یکتن ازآزادیخواهان کشته شد ودو تن زخم برداشتند رئیس تلگراف نیز زخمی گردید.(۱) بااین هیاهو نسخه تلگراف را گرفتند وچگونگی بدست آمد وما اینك آن را در پایین می آوریم:

جناب جلالتمآب امیرالامراء العظام اقبال السلطنه زیدمجده تلگراف شما از بابت بعضی مفسدین رسید از مراتب اظهاریه کاملا اطلاع حاصل گردید اولا میدانید که خدمات شما همیشه منظور نظر بوده است و کمال محبت را بشما داشته ایم از حرکات وحشیانه اینها نهایت تعجب را حاصل کردم باجلال الملك تأکیدات لازمه شده وبحکومت (؟) نمودم‌که ملاحظه این نکات را نموده اقدامات خودشان را تغییر بدهند و ترتیبی پیشنهاد کنند که آسایش خاطرشما فراهم شود حضرت مستطاب اشرف افخم والاشاهزاده اکرم سرکار فرمانفرما دام اقباله بفرمان فرمائی وسرداری کل آذربایجان برقرار شده همین دو روزه

---

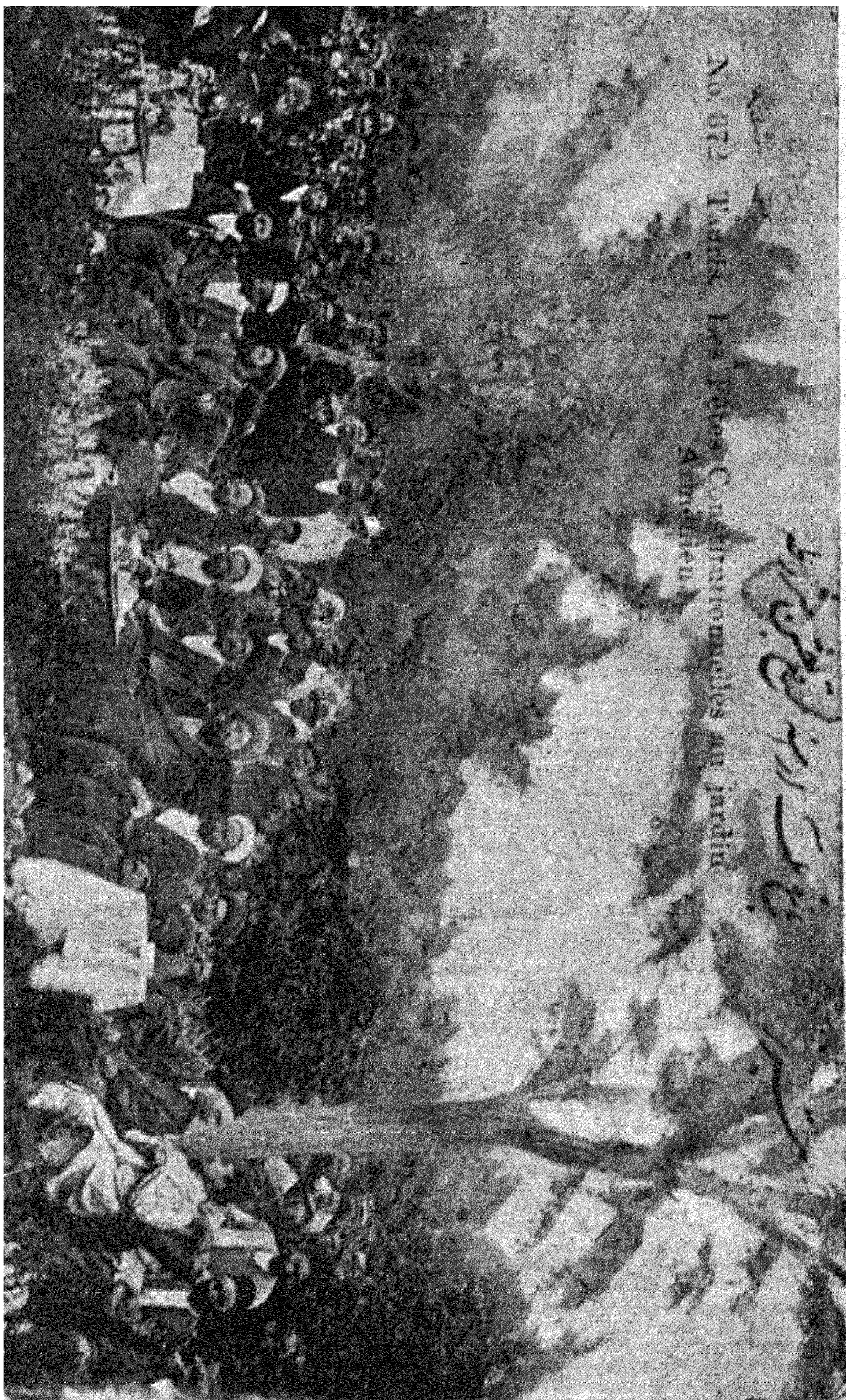
(۱) حبل المتین می‌نویسد: مرد

حرکت خواهند کرد دستور العمل در این باب بایشان داده شده است استعداد و قشون هم بقدر لزوم فرستاده میشود انشاء الله بعد از ایشان رفع بعضی اتفاقات بکلی خواهد شد و برخی احوالات بکلی موقوف می شود شما نباید ازاینگونه اتفاقات مأیوس بشوید واظهارات مایوسانه نمائید البته دولت دراصلاح امورات‌شما اقدامات خواهد کرد واز هرجهت آسوده شده باید در آن سرحد با کمال غیرت و دلگرمی مشغول خدمت باشید   اتابك

از این تلگراف پیداست که آنهمه خونریزیهای اقبال السلطنه و کردان او باخشنودی از دربار بلکه با انگیزش آنجا میبوده . مجاهدان خوی از این تلگراف سخت بر آشفتند و چون سند استواری بدست آورده بودند ازبدگوییهای آشکار باتابك باز نایستادند وچون یك‌نسخه ازآن را بتبریز فرستادند که در روزنامه انجمن بچاپ رسید دراینجا نیز آزادیخواهان بجوش وجنب برخاستند .

اینها در روز هایی بودکه فرمانفرما درمیانه تهران وتبریز راه میپیمود ، وچون چنانکه گفتیم بتبریز رسید در روزهای نخست بارنجش هایی که آزادیخوا هان از اتابك واقبال السلطنه مینمودند وجوش‌خروش نشان میدادند دچار آمد ، وبرای آنکه درباره خود اوبد گمانی رخ ندهد خواه وناخواه تلگراف پایین رابرای اقبال السلطنه فرستاد :

خوی جناب جلالتمأب اقبال السلطنه سردار عجب است ازوقتی که من بآذربایجان مامور شده و آمدم بهیچ وجه از شما کاغذ و تلگرافی نرسیده و ابدا بمن اطلاعی نداده ایدکه در چه‌کارید و چه می‌کنید و از وقایع ولایتی و امور سرحدی آنجا راپرتی نفرستاده اید حالا در استعلام از سلامت حالات شما می‌نویسم و ضمناً اخطار می‌نمایم که بعد از ورود من بتبریز پارهٔ اخبار و انتشارات نسبت باهالی و اجزای انجمن ماکو مذا کره مینمایند که باعث تعجب و حیرت من شده و ابداً تصور نمی‌کنم که با وجود علم واضح شما بر وضع حالیه که مزاج ولایت تغییر یافته است پارهٔ اقدامات که تولید وحشت و اسباب حرف باشد بظهور برسد علی ای حال تفصیل وقایع امور ولایتی و سر حدی را که فعلا بچه شکل است و حقیقت این اخبار و انتشارات را با اقداماتی‌که کرده‌اید تلگرافاً اطلاع بدهید که اقلا مسبوق باشیم و چون برای



پ ۵۰

یکدسته ازآزادیخواهان تبریز

این پیکره‌نشان میدهد آزادیخواهان تبریزرا درباغ ملی ارامنه‌درجشن سرسال مشروطه .

امور راجع باروميه محتمل است که یکعده سرباز لازم بدانیم نمی‌دانم جناب شما که نوکر وسرکرده معتبر سرحد دار دولتین هستید و درچنین مواقع‌که موقع تاریك و هنگام خدمت و تحصیل نام و ننك است می‌توانید پانصد نفر از سوار های خود تان را در وقت لزوم بارومی بفرستید و این خدمت را باید بکنید و امیرالامراء العظام محمد پاشا خان فوج ماکو مستعد و مدتی است که بجائی بمأموریت نرفته اند و باید بالضروره حاضر نمایند و باتفاق خود و یا یك دو نفر صاحب منصب قابل و لایق کار آزموده بارومی ببرد و این خدمت را انجام بدهد جواب این مطالب را بوسیله تلگراف اظهار نمائید

فرمانفرما

ولی در سایه بهم خوردگی میانه اقبال السلطنه و خوییان این تلگراف پس ازسی و اند روز باو رسید وپاسخی راکه درآنهنگام اقبال السلطنه داد درجای خود خواهیم آورد . در اینجا میباید بتهران باز گردیم وبازچند سخنی ازبست نشینان رانیم :

دامنهٔ کوششهای بست نشینان

چنانکه گفتیم اینان درعبد العظیم چاپخانه سنگی برپا کرده «لایحه»ها مینوشتند وچاپ میکردند و بهمه جا میفرستادند . این «لایحه» ها بی هنایش نمیماند ودر میان مردم گفتگو هایی پدید میآورد . درشهر های دور بدخواهان مشروطه آنها را دستاویزی میساختند . لایحه ششم مرداد که آوردیم نمونه نیکی از خورده گیریهای بیجای ایشانست : « افتتاح مدارس نسوان ، صرف وجوه روضه خوانی و وجوه زیارات مشاهد مقدسه درایجاد کارخانجات ودرتسویه طرق وشوارع ودراحداث راههای آهن واستجلاب صنایع فرنگ ، استهزاء مسلمانها درحواله دادن بشمشیر حضرت ابوالفضل وبا بسرپل صراط» اینها ومانند اینهاست بهانه‌هایی که میگرفتند وبایك جنبش بزرگی دشمنی نشان‌میدادند .

لیکن این بهانه ها باهمه بیپاییش درانروزها کارگر توانستی بود . مردم باین پندارها پابستگی میداشتند وکیش شیعی پایه‌اش باینگونه باور هاست . از آنسوی ناسازگاری مشروطه وقانون اساسی اروپایی باکیش یادینی که مردم داشتند درخور چاره نمیبود . باین لایحه در روز نامه

های فارسی پاسخهایی نوشتند ولی اگر راستی را بخواهیم جز رویه کاری و فریبکاری نبوده . دو باره میگوییم : اگر پشتیبانیهای آخوند خراسانی وحاجی شیخ مازندرانی ازنجف نبودی اینان مشروطه را بر انداختندی، بویژه باهمراهی که سید یزدی بااینان میداشت ودولت عثمانی نیز باو پاسداری وپشتیبانی بسیار نشان میداد .

پس از پراکندن لایحه مرداد باز درمجلس گفتگو از اینان بمیان آمد . نمایندگان گفتند : باری جلوگیری از چاپخانه کنند . مجلس در این باره فشاری بوزیر علوم آورد . وزیر علوم بحکمران تهران نوشت واو کسانی برای بدست آوردن چاپخانه فرستاد . لیکن بست‌نشینان ایستادگی نمودند و چون در نهان شاه پشتیبانی از ایشان مینمود کاری پیش نرفت .

حاجی شیخ فضل الله و همدستانش بسیار آرزومند میبودند که آخوند خراسانی را باخود همراه گردانند وباین‌کار بسیار میکوشیدند . مثلا تلگرافی بآخوند و دیگران میفرستادند بدینسان : مجلسیکه شما فرموده اید « مجلسیکه اساس آن بامر معروف ونهی از منکر و رفع ظلم وحفظ بیضهٔ اسلام ورفاه عامه باشد» مافرمانبر داریم وخودخواهان چنان مجلس میباشیم . لیکن این مجلسیکه هست آن نیست که شما فرموده اید . بدینسان راه بآنان نشان میدادندکه از پشتیبانی دارالشوری باز گردیده وچنین گویند که ما این مجلس‌را نگفته بودیم. این مجلس آن نیست‌که ما میخواستیم . ولی آخوند و حاجی شیخ چون از راه وکار اینان‌آگاه میبودند پاسخ میدادند : ماهمان‌مجلس راکه دربهارستان برپاست میگوییم .

دریك نامه ای که محرر حاجی شیخ فضل الله از زبان اوبپسرش درنجف نوشته چنین میگوید: «افسوس‌که حضرت‌حجة الاسلام والمسلمین آیت‌الله آقای آخوند مدظله العالی دراین واقعه گوش بکلمات واراجیف مغرضین دادند ومساعدت در دفع ورفع زنادقه و ملحدین وتشیید شرع مبین نفرمودند . همان قسم که درهمه موارد برهمه مقدم بودند در این واقعه عقب افتادند» .

حاجی‌شیخ فضل‌الله باخط‌خود مینویسد : «بحمدالله مقاصد اسلامیه بکوری چشم من‌ینکره درشرف پیشرفت روسیاهی بذوغال. . . امیدوارم که جناب‌حجة‌الاسلام والمسلمین آقای آخوند تابحال رفع شبهه ازایشان شده باشد» . اینها چون دلیلیست بارجمندی جایگاه آخوند و استواری پای آنشادروان دراینجا مینویسیم .

درنامه دیگری محرر امیدواری به پیشرفت کارشان نموده چنین مینویسد : «بحمدالله تعالی امور خیلی پیشرفت کرده حقانیت و بیغرضی حضرت مستطاب حجة‌الاسلام روحی فداه برهمه کس معلوم و مشهود گردیده . مخالفین ومعاندین که میگویند کلمة حق یراد بهاالباطل دراین ایام بواسطه نشرلوایح ومطبوعات زاویه مقدسه که مردم بیدار شده اند خیلی درهیجان آمده‌اند . . . »

دراینجا یك لایحه دیگری نیز ازایشان میآوریم . این نطقیست که شیخ علی لاهیجی نامی کرده ودرتاریخ بیست وپنجم امرداد (۷ رجب) بچاپ رسیده . این نیز نمونه های نیکی‌را ازبهانه جوییهای آنان دربر میدارد . آنچه راکه بروزنامه ها ایراد میگیرد بیشترآنها دروغ میباشد وچنین چیزهایی در روزنامه ها نمیبوده .

بسم الله الرحمن الرحیم

یك لایحهٔ دیگری از بست نشینان

معروض رأی برادران ساکنین‌طهران ومسلمانان‌آن سامان میداردکه شمارا قسم بحق آنخدائی که بعقیده خودتان او را شناسا هستید و پرستش دارید لحظهٔ پنبهٔ غفلت را ازگوش دل بردارید وبادقت نظری دراین بیان قاصرنمائید که بمتابعت قول خدا (وما ارسلنا رسولا الابلسان قومه) جمیع مطالبش قریب بفهم عوام نوشته شده وببینید اگر نشانی ازحقانیة دارد بی‌تأمل از روی انصاف تصدیق هیئت مهاجرین زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم را بفرمائید تا حدیث شریف مسلم (المسلم من‌سلم المسلمون من یده‌ولسانه) شامل حال شما بشود و مستوجب سخط وغضب پروردگار نشوید وبآواز بلند بهمه شما میگویم ای‌کسانیکه نظر بسلسله مخلوقات وآثار آفاقیه وانفسیه وبراهین عقلیه ودلائل نقلیه وصبغةالهیه انکاروجود صانع ندارید بلکه بت پرستان هم نظربآیه شریفهٔ (هؤلاء شفعاؤنا



پ ۵۲

قوام الدوله

(یکی از آزادیخواهان تهران)

عندالله) بنان خودرا شفیعان در نزد خدای منان میدانسته نخدای زمین و آسمان وازبرای خدای خود درخلق واسطها که انبیا بوده‌اند قائلید ومحمد بن عبدالله را خاتم النبیین میدانید وازبرای اوخلفا واوصیاء دوازده گانه معتقدید و این اقرار لسانی واعتقاد قلبی را ایمان خود واسباب نجات خود دانسته اید و بمقتضای آیه شریفه انما المؤمنون اخوة هم مذهبان خودرا تاچندی قبل برادران دینی واخلاء ایمانی خودرا اصدقاء روحانی یاد میکردید والفت وزیارت وضیافت وقضاء حاجت احیاء ایشان وعیادت مرضی ومشایعت موتی ایشانرا عبادت وموجب نجات

دارین خود میدانستید و ارواح اباء و اجداد و امهات خودرا ازتلاوت قرآن شاد میساختید وعلماء اعلام وپیشوایان اسلامرا که نظر بفرمایش علماء امتی کانبیاء بنی‌اسرائیل مثل پیغمبران می‌پنداشتید ونظر بفرمایش العلماء ورثةالانبیآء وارثان ایشان واجب الحرمة میدانستید و اگر خطائی از ایشان بنظر میآوردید میگفتید جاهل را بعالم بحثی نیست وهرنقصی‌را برجهل خودتان وارد مینمودید و میگفتید چشم کج خویش را بدرآر تادیده نبیندش بجز راست و بمتابعت حضرت ختمی مرتبت من اکرم عالماً فقد اکرمنی هرگونه اعانت وخدمات را نسبت بایشان روامند بودید وهر گاه پریشانی درامور زندگانی روی میداد بفرمایش (الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر) خودرا تسلیه میدادید ودرکثرت ظلم وجور زمان خودرا نظر بحدیث به‌یملؤالله الارض قسطاً وعدلا بعدما ملئت ظلماً وجورا چون عدالت‌تامه‌را منحصر بزمان ظهور حضرت حجة میدانستید لهذا منتظر قدوم‌معدلت لزوم‌آنحضرت بوده‌اید الحال چه‌واقع شده‌است میان ما وشما ای‌صاحبان این‌عقاید مذکوره دراین مدت قلیله که سست عنصری خود را نشان این و آن داده‌اید و بمحض آنکه صیت مجلس معدلتی از برای طغیان ظلم ظلام وجور وعدوان بلند شد ومجدانه ازسلطان عصرخود خلدالله ملکه خواهش نمودیدکه سلطنت وحدانیه ومنفرده‌اش منبسط درجمعی از نفوس‌بی‌غرض و متدین دانشمند بشود ولی فقط درامور دولتی تاتسویه بقدر امکان درامور معیشت رعیت پیدابشود .

ناگهان دیده شدکه روزنامهائی بهمرسید در تعداد بیش‌ازهشتاد وشب نامه ها واعلاناتی ازاین‌طرف وآن‌طرف همه‌آنها محتوی برسخنان سخیف وکفریات گونا گون وهرزگیهای رنگارنگ وبدست شما ضعفاءالایمان افتاد که بدل نمودید ادعیه واذکار وتلاوت قرآن صباح ومساء وعزاداریهای حضرت سیدالشهداء را به خواندن وتصدیق آنها یاسکوت درآنها درصورتیکه شما همان‌کسانی بوده‌ایدکه در سه سال‌قبل در مجلس روضه مسجد میرزا موسی ازاستماع روزنامه حبل المتین کلکته که نوشته بود مردم کرورها لغوا خرج زیارت خامس آل‌عبا کنند ویك مشت خاك‌باسم تربت آورند ومخارجی درراه حج‌کنند ودرعوض قدری آب شور وتلخ باسم زمزم آورند صدای خودرا درناله وگریه باسمان رسانیده‌بودید الحال‌از کثرت‌انس روزنامها ادراك وشعورشما تغییرکرده ورغبت بمعاشرت فرنگیان‌وفرنگی مأبان و طبیعیان و لامذهبان پیدا کرده‌اید وجلیس یهود ونصاری ومجوس وفرقه

ضاله بابیه شده‌اید وماننـد کسانیکه منکر خدا ورسول واوصیاء وآیات قرانیه واخبار نبویه‌اند شده‌اید و بسخنان بیهوده و وعده های بی اثر چهار نفر دنیا پرست لامذهب مکار که انتظار آبادی مملکت و زیادتی ثروت و آزادی رعیت را بشماامیدهند فریب خورده اید و از مؤانست علما و ابرار و اخیار صاحبان دیانت و حجج اسلامیه و مقتدایان نماز خودکه مادام العمر بایشان اقتدا داشته‌اید سر پیچان شده و عداوت ورزیده اید با خود گفتم سبحان الله مشکل دو تا شد یکی بروز این همه روز نامه کفرامیز درمدت‌قلیله ازابتدای بروز این‌مجلس ملی دوم عود شما مردم نماز جماعت کن مسئله دان شب زنده‌دار لیالی جمعه حضرت عبدالعظیم ازاعتقادات قلبیه واقاریر لسانیه و تبعیت اهل ضلال در گفتار ورفتار پس هاتف غیبی در حل این دواشکال باین منوال جوابم داد که ای فقیر منزوی که مادام العمر وقت ضرورت مانند کر وکور ولال مشی بین الناس مینمودی وخودرا درقید اطاعت فرمان امیرمومنان ترکت الدنیا الخسة شرکائها و کثرة عنائها وقله بقائها دراورده بودی وهمواره افعال مؤمنین‌را حمل برصحت مینمودی ومردم را از اذیت یدی ولسانی خود سالم گذاشته بودی مگر ملتفت کیداشرار ومکر فجار نشدی که دزدان ایام دنبال بازار آشفته میگردند وهرمجلسی که در این زمان برپا شود وده‌نفر دراو جمع آیند چهار نفر طبیعی یکنفر بابی دونفر فرنگی مآب وسه نفر هم شیعه اثنی عشری آنهم جاهل مرکب یاعامی محض یا تابع شهوت وبنده شکم که معنی فهم را نداند فضلا از آنکه ادراک خیر وشر را بنماید پس چه خواهد بود حال مجلسی که باسم معدلت منعقد وعددش یك صد وسی نفر از وکلا ومنتخبین باشد که البته دراین مجلس همه قسم از مردم مذکور خواهند بود بعلاوه حاشیه نشینان که اشتروا مرضات المخلوق بسخط الخالق ودراین چند روز دنیا فروخته‌اند حظوظ اخرویه خودرا بدراهم و دنانیر پست دنیا که این‌مردم سالهای زیادی انتظار امروزی‌را داشته و تخم تهیه آنرا در اراضی ایران میکاشتند از انعقاد مدارس جدیده اطفال و بردن اطفال نـا بالغ را بآن مدارس ازبرای طبیعی کردن ایشان وتشبه بفرنگیان درعینك وچوب دستی وسرپوست خیکی وسترہ وشلوار وارسی صدادار وشاشیدن بدیوار برای بردن دین احمد مختار تاامروز این مجلس شورای ملی فراهم شده دست آویز لامذهبی ایشان گردیده واینگونه روزنامه‌ها را اسباب کارخود کرده ودرمستعضفین

اسلامیان انداخته ورواج داده واکثر مردم را از بی اطلاعی ازحقایق امور فریب داده وازعقاید اولیه که درباره اخیار وابرار وعلما داشته‌اند برگشته و ذکر خیرایشان الحال بسوء ومذمت مبدل‌شد واین نتایج خبیثه وعواقب وخیمه‌کاشف ازعاریت ایمان ایشان بود وکثرت حیله ومکر وخدعه وکذب وقساوتشان ای‌برادر دینی مجلس کجا ومذهب کجا تو رفتی مجلس برای تعدیل امور دولت فراهم کنی یا اظهار مذهب‌که این روزنامه‌جات را محرك شده ومردمی را برای افساد برمنبر بالا میکنی وگوشه‌وکنار مجلس چهارنفر را برای تصدیق آنها مینشانی که صدای خودرا بلند کنند وسایر مردم را بشور وغوغا آورند واگر ازکفریات آن روزنامجات سوال کنی میگویم از جمله روز نامه حبل المتین مذکور درباب زیارت خامس آل عبا وحج بیت‌الله که امروزه دنباله آنرا ابن حبل‌المتین در روزنامه یکصدوهشتاد وسه‌گرفته وقتل‌عثمانی را در ارومیه بهانه ترك رفتن بخاك روم وزیارت کرده که مردم باسم تلافی زیارت را موقوف کنند ودیگر اعلان مجاهدین قفقازیانست که بطهران فرستاده شد وبنجف اشرف هم رفت وازآنجا علماء بطهران نوشتند ودر روزنامه یکصد و چهل وسه مجلس درج شده‌که دین پیغمبر را کهنه نوشتند وپیغمبرو عیسی را شاگرد سیاسی دانهای اروپا و علمای سیاسی دان این زمان گفته و درذکر اخبار رسول وامام تهدید بقتل واسیری ونهب اموال‌نموده و نوشته بعد ازاین بمزخرفات‌کهنه‌گوش نخواهیم داد وبیشتر از این فضولی نکنید ودر روزنامه صور اسرافیل دین پیغمبر را بازیچه خبر داده ودر روزنامه کوکب دری اباء واجداد خود را درعقاید واعمال سابقه ابله و احمق یاد کرده ودر روزنامه سیزدهم عراق وعجم مجلس شوری را تالی کعبه و بیت العتیق بلکه ببعضی عبارات اشرف شمرده و مردم را امر بتوجه او حتی عند الموت کرده ونیز درلایحهٔ معروفه فرمایشات نبی را از اثر گوشت سوسمار و بخار شیر شتر دانسته و درکتاب طالب اف صرف اضحیه وقربانی و زکوة را سفاهت شمرده چنانکه فخرالاسلام در روزنامه خود زکوة فطره و نذورات شمع شب عاشورا وسایر خیرات را ازتحت قانون خارج نام برده ودرکوکب دری تحصیل علوم دینیه وفقهیه را تضییع عمر شمرده وگفته که انسان باید درترقیات سیاست وازدیاد ثروت برآید و این احمق ندانسته که امر رزق واجل با خدا است ای بسا مردم که تدبیرها درحفظ وجلب رزق کرده بجائی نرسیده واگر



پ ۵۲
میرزا علیخان یاور زاده
(یکی از آزادیخواهان تبریز)

هم رسیده یاعمرش سرآمده ویا از دین بدر رفته ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی ای مسلمانان باانصاف خود تصور نمائید که آیا این توهین علم وتخریب و توهین احکام شرعیه هست یانه ونیز در کوکب دری حواله کننده بشمشیر ابوالفضل‌را مسخره کرده ودرشب نامه امام زمان‌را موهوم نوشته ودر روزنامهٔ ندای وطن فاحشه خانه وشراب‌فروشی را برای مخارج تنظیمات بلدیه وتعمیرخانها لازم شمرده ودر روزنامه تنبیه علمای مذهب جعفری را بصورت حیوانات کشیده چنانچه در روزنامه زشت و زیبا صورت پیغمبر (ص) وسلطان محمد علی شاه را در دو صفحه کشیده وپیغمبر (ص)را مقنن سیاست مملکت عربستان گفته وبس ومخالف قرآن شده ومتصل درهرانجمنی فریاد زنده باد آزادی وبرادری وبرابری زنندکه باین آوازها تجری ایشان بجائی رسیده که مردیهود باطفل مسلم اواط کنند و

دیگری متعرض زنان عفیفه میشود و از جمله کارها مساوات کردن بین یهود و نصاری ومجوس ومسلمانست که همگی در احکام حدود مساوی باشند پس من بشما میگویم وای برشما مسلمانان که شما خواندن این روزنامه هارا مایه‌ترقیات وادراك خود دانسته‌اید ومخارج زن وبچه خودرا صرف آنها کرده اید که از اهل اسلام و علماء برائت پیدا کنید بدرجهٔ که گویا هرگز با ایشان هم کیش نبوده‌اید واین علماء را که بعداز غیبت کبری حجة برشما هستند بهزار معایب واخذ درهم ودینار متهم ساخته اید ومخالف مجلس نامیده‌اید با اینکه اینمجلس مجلسی باشد که بعض اجزاء آن که بدنام کنندهٔ دیگرانند چون شب درآید درخانهای یکدیگر درآیند وتاصبح صرف شراب وعرق وعیش نمایند و ظلمش صد برابر زمان استبداد شده زیرا که دراستبداد اگریکنفر ظالم‌بود الحال ازاخذ رشوه‌وظلمهای گوناگون مجلسیان صدظالم پیداشده وجمیع مردم‌ازحمیم‌کسب وکار ومدد معاش افتاده اند ومخالف اینگونه مجلس را مثل منکر ضروریات دین که نماز وروزه وحج است بی‌دین شهرت داده‌اند ولی علما کسانی هستند که از مهد تا لحد جمیع عبادات و معاملات وعقود وانکحه و ایقاعات وآبادی دین شما بدست ایشانست مگرنه این عداوتها وفتنه‌ها ازتأسیس این مجلس شورای ملی شده که ازحدوث این امرعظیم واختلافات مردم برای دزدان دین‌که زنادقه و آزادی طلبانند بازار آشفته پیداشد وخودرا درمجلس درآورده وامور مجلس را از اهلش‌گرفته ومجلس را دست آویزعقاید فاسده وافعال شنیعه ساخته ومحترمین از ذراری رسول‌را واهل عفت و طلاب دینیه آشکارا از چوب ستم مجروح نمایند و جمیع علماء و عوام رابهم انداخته و چون غرضشان تخریب قوانین محمدیه است‌خوشحالی میکنند وحال آنکه مجلس برای‌مطالب‌دولتی تاسیس شده نه‌برای اموردینی واگر راست میگویند چرا راضی نشدند‌که سه‌چهار فقره مطالب شرعیه‌که منظور حضرت حجةالاسلام نوری وممضای علماء بزرك نجف اشرف دامت برکاتهم است و تلگرافات عدیده و مرقومات کثیره فرستاده اند در نظامنامه اساسی درج شودکه این‌همه تهمتها از آن طرف و لوایح رفع اشتباه از این طرف پیدا نشود یریدون لیطفئوا نورالله بافواههم و یابی‌الله الاان یتم نوره ای مسلمانان انصاف بدهید آیا این مردم مخرب مجلسند یا کسانیکه در ابتداء تأسیس این اساس بزرك مجلس ملی جد و جهدها کرده و زحمت بی‌-

منتهی برای اصلاح قانون خارجه کشیده اند بمحض آنکه برای تهذیب مجلس
ازمنهیات شرعیه درلایحه خود ازجانب قاطبه اسلامیان نوشته که این مجلس باید
از روی قانون محمدی باشد چهار نفر زنادقه و طبیعیه عکس مراد خود را از
این مطلب فهمیده که آزادی مطلق باشد و عداوت با آن بزرگواران
ورزیده و درصدد شتم و قتل بر آمده و گروهی از اهل اسلام هم که مؤمن
ومسلم ظاهری اند با آنها همراهی کرده و بدرجه با آن بزرگواران عداوت
ورزیده که ناچار بزاویه مبارکه حضرت عبدالعظیم (ع) پناهنده شده اند و
شما این قدر بی توفیق شده اید که در این زمان امتحان که ادعای یاری
امام زمان را دارید عوض آن شمشیر زبان را برداشته اید و بجان نواب
آن حضرت افتاده اید آفرین آفرین بردین و ایمان شما مگر ندانسته اید که
خدا هرگز زمین‌را ازحجت‌خالی نگذاشته وآنحجة انبیاء بود و یااوصیاء و بهر
پیغمبری از برای امور معاد و معاش امت قانونی در کتب آسمانی فرستاده
و به پیغمبر ما که اکمل جمیع انبیا بوده است از برای امتش که اکمل امم
سابقه بوده اند قوانینی در قرآن فرستاد که اکمل جمیع قوانین سابقه بوده است
که تا روز قیامت بماند و حاجتی بقانون اروپا و آلمان مثلا نداشته باشد و
اگر قانون این پیغمبر خاتم ناقص بود برخدا لازم بود که بعد ازآن حضرت
پیغمبری بیاورد وقانون عطا نماید تاحجتش برخلق ناقص نماند وجزاء سوء اخروی
از روی ظلم نشود و می بینیم کسی را نیاورده بلکه قانون آن حضرت را
گوشوار گرانبهاء همه مردم خارجه کرده که امروز قوانین خود را از آن
قانون اقتباس کرده اند و بعد از انبیاء و اوصیاء علماء تارك هوا و حافظ دین
خدا و تابع امرمولی مکلف اند ومأمور آن قانونی را که یدابید بایشان رسیده
بمردم برسانند و مردم مقلد ایشان باشند پس چرا ای امت سرکش طاغی
این همه توهین و استخفاف باین علما مینمایید و در چنین وقتی که از مذاهب
مختلفه هرج و مرج بسیار و قتل بیشمار در اکثر بلاد پیدا شده دین وآئین
خود را فراموش کرده در نهایت راحت نشسته اید و در صدد فحص ازعلماء
با دین و مهاجرین برنمی آئید که متصل داد دین و صدای وامحمدا واقرا نا
بلنددارند ای اهل اسلام مگرپیغمبرتان نفرموداهانت عالم‌اهانت من واهانت‌من‌اهانت
خدا است ورد برعلما رد برمن ورد برمن رد برخدا است مگرنمیدانستیدکه هرگونه

فسادی ظاهر شود از مخالفت شما است و خللی در دین علماء ظاهر نخواهد
شد ای بسا انبیاء و مرسلین و خلفاء راشدین وعلماء عالمین که قتلها درحفظ
دین از جور معاندین دیده و از شتم وطعن و لعن آنها تزکیه حاصل کرده‌اند
ای تابعین هوا و هوس چرا صدای حق علما را بباطل کوش زد مردم عوام
میکنید و شیاطین وار در دست و پای مردم ابله افتاده اید و متصل مکاتبات
علماء وتلگرافات آقایان وحجج اسلامیه نجف اشرف را مخفی و یا تغییر داده
بطبع میرسانید و متصل اشتباه کاری میکنید و از آیات واخبار خوانی‌ونویسی
خود در منابر و روز نامجات بیشتر از مهاجرین زاویهٔ مقدسه داد مسلمانی
میزنید مانند بنی امیه که بآیات و اخبار قتل حضرت سیدالشهداء (ع) را
واجب کردند و در صدد آن نیستید که چهار روز بعض از اهل منبر مفسد
و روزنامهای فاسد را موقوف بدارید و این همه انجمنها که اسباب اختلال
امور معاش همه مردم است برپا نکنید شاید امر این مجلس عظیم انجام پذیرد
شما ها که در حقیقت بقانون خارجه هم رفتار ندارید مگر نشنیده اید که در
انگلیس مجلس منحصر بیك مجلس پارلمنت است وشما هردسته ودر هر گوشه
طهران مجلسی بیك اسم و رسم برپا نموده اید و اسبابها از برای دخل‌خود
فراهم کرده اید ای اهل اسلام آیا رواست که مملکت مملکت اسلام وسلطان
سلطان اسلام و علماء علماء اسلام و قانون قانون محکم قرآن باشد چهار نفر
لامذهب بخیال فاسد و تمهیدات باطله قانون اجانب را درمملکت اسلام جاری
نمایندوحال آنکه باوجود سی‌کرور مسلم البته اختلاف ونزاع پیدا میشودوهرگز
این امرعاقبت پیدا نخواهدکرد پس‌شما بعلاوه‌آنکه عقل ایمان‌ندارید عقل معاش‌هم
ندارید و داد اسلام و عقل میزنید ای لامذهبانیکه اهل اسلام را بهم انداختید
چرا کمافی السابق مشی ندارید وازوجود نابود خود مجلس را معطل‌گذارده‌اید
و همه مردم را وعده اتمام قانون میدهید آیا گمان میکنید که میتوانید چهل
کرور مسلم‌را لامذهب نمایید والله هنوز غیرت اسلام نرفته علماء طهران و سایر
بلدان جایی نرفته اند نمیتوانید که آزادی مطلق را در بلاد اسلام جاری کرد
اگر چه بمقاتله باشد و این قتالها مشید امر مجلس وموجد مراد شما نخواهد
بود بگذاریدعموم مردم اتحاد ورزند وبقانون محمدی این مجلس رامنظم دارند
تم الکلام و السلام علی من اتبع الهدی



پ ۵۳

حکیم الملك (یکی از نمایندگان مجلس)

این پیکره در سالهای دیر تر بر داشته شده و او را در رخت وزیری نشان میدهد .

خواستن مردم کناره جویی اتابک را

دراینهنگام در تهران کابینه‌اتابک در نزد مردم بیکبار بی‌ارج گردیده زبان‌مردم بیدگویی بازشده بود. بلکه بسیاری ازایشان ازمجلس نیز بعنوان آنکه از اتابك هواداری مینماید بد میگفتند. روز یکشنبه دواز دهم مرداد (٢٤ جمادی الثانی) که هنگام پسین مجلس برپا میبود وشب هنگام بپایان رسید و کم‌کم نمایندگان بیرون میرفتند در آن میان در حیاط بهارستان انبوهی از تماشا چیان گردآمده از ناایمنیهای کشور واز بی پروایی دولت و ازسست کاری مجلس سخنها می‌گفتند و هرکس چیزی میسرود. از جمله یحیی میرزا که یکی از آزادیخواهان بشمار میرفتی بگفتار پرداخته بدگویی آشکار و بسیار از مجلسیان کرد ونتیجه سخنانش آن بود که وزیر داخله نمایندگان را باپول فریفته واینست نمی گزارد کارها درست‌بشود. سپس کسانی از ایشان « تکفیر نامه » اتابک‌را که چند سال پیش بنام‌آنکه علمای نجف نوشته‌اند پراکنده شده بود بیرون آورده خواندند وآنچه بد گویی توانستند دریغ نداشتند. پس از این گفتارها پیشنهاد شدکه فردا بازارها را ببندند وبااین هایهوی پراکنده گردیده بخانه‌های خود رفتند. این‌نمونه‌ای بود که پرده اتابك دریده شده

روز سه شنبه چهاردهم‌مرداد (٢٦ جمادی الثانی) که باز مجلس برپا گردید سید محمد تقی که خود بهواداری از اتابك شناخته میبود گفتگوی آنشب را کرد وگفته‌های یحیی میرزا را بمیان آورد وبسخنان بسیار درازی پرداخت که باید باین کسان‌که آبروی نمایندگان را می برند کیفرداده شود وبیشتر نمایندگان درآن زمینه سخنانی راندند وبر آشفتگی نشان داده خواستار شدند که یحیی میرزا و برادرش سلیمان میرزا بباز پرس کشیده شوند. آن روز بیشتر زمان مجلس با این گذشت ولی نتیجه ای بدست نیامد و پیش آمد در بیرون پادآوازی پیدا کرد.

دراینمیان از ارومی تلگرافهای دادخواهی پیاپی میآمد. پس از شکست مجدالسلطنه کردان تاراجگر مرزنشین جلوگیری در پیش خود ندیده در روستاها بتاخت و تاز پرداختند. در دیه‌های ارومی آسوری

وسنی وشیعی همگی هستند .کردان تنها بسنیان پاس گزارده بدیگران کشتاروتاراج دریغ نمی‌گفتند . این بود بیچاره دیهیان خانه وکشتزارهای خود را گزارده درآنهنگام بهره برداری نالان وگریان روبشهرمیاآوردند ودر کوچه ها بسرگردانی میپرداختند .

کونسولگری روس بنام مسیحیگری وبسیاست دلجویی درکونسول خانه را بروی آسوریان بازکرد وبآنان خواروبار وپول داد . هم چنین کونسولهای آمریك و انگلیس دلسوزی نمودند . چنین گفته میشد که بنام دولتهای خود بدولت عثمانی گله و رنجیدگی نشان داده انـد ، و همین مایه دردی بمسلمانان میشد که چرا دولتی‌نیز بنگهداری وپاسبانی از آنان برنمیخیزد . این بود پیاپی بتهران تلگراف میفرستادند ودادخواهی مینمودند ، واین تلگرافها آزادیخواهان را میشورانید وانجمنهای تهران که اینزمان فراوان شده بود بشور وجنبش برمیخاستند .

روزپنجشنبه شانزدهم مرداد (۲۹ جمادی الثانی) نمایندگانی ازسی ویک انجمن دریکجا گردآمده نامه‌ای بمجلس نوشته چنین خواستند که بدولت دراین باره فشار آورده شود .

سپس روز چهارشنبه بیست ونهم مرداد (۱۱ رجب)، یك‌شور و جنب دیگری در انجمن آذربایجان رخ داد . چون یک تلگراف‌بسیار درازی ازمردم ارومی رسیده بودآذربایجانیان درانجمنی گرد آمده‌نخست آن تلگراف را خواندند ، و سپس بگفتگو پرداختند . گفته میشد دولت آشکاره بی پروایی مینماید . یکی گفت : از وزارت داخله ببازرگانان آذربایجان باتلفون پاسخ داده گفته‌اند که دولت دستور داده درآذربایجان ازهر سو سواران وسربازان روبارومی آورند ودرآنجا لشگرگاهی پدید آورند . دیگران بهایهوی برخاستند که اینها همه دروغ است . دولت بما خواب خرگوشی میدهد . کم کـم هایهوی بیشتر گردید . کسانی بگریه افتادند وسرانجام برآن نهادند کـه همگی بمجلس رفته بگفتگو پردازند وبرکنار گردانیدن کابینه را بخواهند ، وبا آن انبوهی وهیاهو روبمجلس آوردند وچون فرارسیدند از مجلس تقیزاده ومیرزا فضلعلی وحاجی امامجمعه برای‌خاموش گردانیدن ایشان بجلو دویدند ولی مردم

خاموش نمیشدند وسرانجام گفته شد پنج تن ازمیان خود برگزینند که بمجلس روند وبفرستادگی از آنان گفتگو کنند .

این پنج تن چون بمجلس رفتند صادق رحیم اف که یکی از ایشان بود بسخن پرداخت . صنیع الدوله بهوا داری از اتابك میکوشید و پاسخهایی میداد و نداشتن پول و سرباز را بهانه میآورد . سپس با وزیر علوم (حاجی مخبرالسلطنه) که درمجلس میبود گفتگو آغاز شد که چون اینتکه ارجدار است خودگفت وشنید را میاوریم :

رحیم اف : بنده ازطرف اینمردم سؤال میکنم آیا این وزیر داخله مسؤلیت نظم داخلی راقبول فرموده یانه ؟..

وزیرعلوم : بلی ماهرهشت وزیرقبول مسؤلیت کردهایم .

رحیم اف : بنده هرهشت وزیر را عرض میکنم . در صورتیکه میفرمائید قبول مسئولیت فرمودهاید پس جهت چیست که داخله خودتان را نظم نمیدهید ؟!..

وزیر علوم : اینقدر که ازقوه مابفعل میآید ولازمه کوشش است که میکنیم .

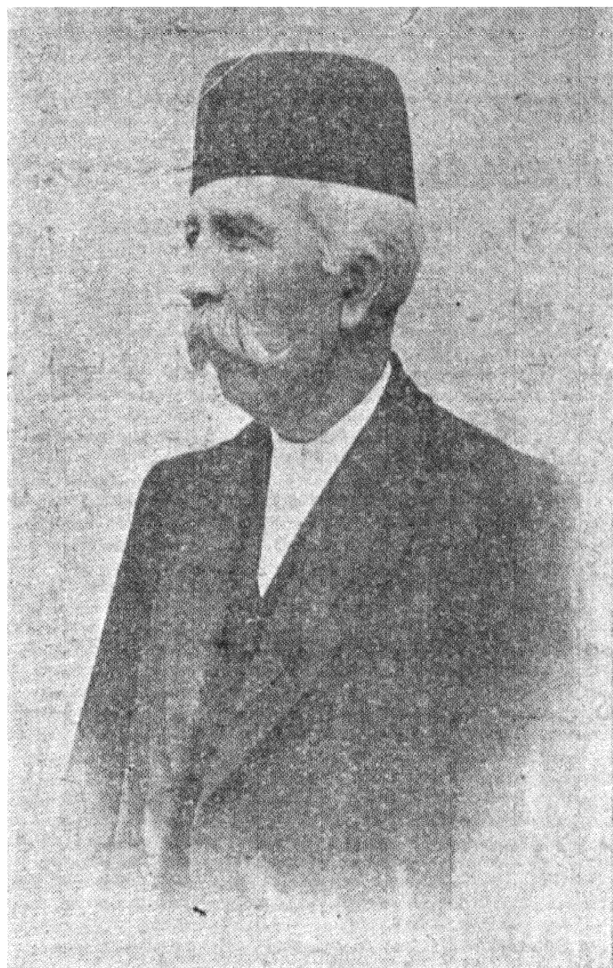
رحیم اف : پس معلوم میشودکه بیش از این از قوه این هشت وزیر بفعل نمیآیدکه نظمبدهند . درهر صورت بنده هم ازطرف این مردم عرض میکنمکه ماهم باین اندازه قانع نیستیم .

وزیرعلوم : ماشب عیش خودمان را آنشبی میدانیمکه استعفاداده باشیم . لیکن چند روزقبل درمجلس هم گفتم وجدان ما مانع است که دروقت استراحت وآسایش بودیم ودراین وقت که وقت کار و زحمتاست خودرا عقب بکشیم وعلاوه یقینمیدانم آنروزیکه ماپایمان را عقب گزاریم مملکت ایران بیادفنا خواهد رفت .

رحیم اف : این گمانیست که خودتان میفرمایید .

وزیر علوم : شاید اینحرفی که شما میزنید سایر مردم راضی نمی باشند .

رحیم اف : بنده ازطرف مردم عرض میکنم . درصورتیکه این وزرای مسئول ادارات خودشان را منظم ندارند یامانعی داشته باشند یا



پ ٥٤
مستوفی الممالك
(این پیکره در سالهای دیر تر برداشته شده)

اینکه نخواهند نظم بدهند استعفا بدهند با کمال تشکر و امتنان قبول خواهیم کرد . ازطرف مردم میگوییم : از امروز تاده روز دیگر هرگاه وزرا ادارات خودشان‌را تنظیم واغتشاش سایرولایات را رفع کردند فبها والا باید استعفا بدهند وهیچ عذری هم قبول نخواهیم کرد .

رئیس مجلس : خیلی خوب .

وزیرعلوم : اگر سربازده روز یکنفر بزند سریکی را بشکنند از وزراء خواهید دید ؟!..

رحیم اف : بنده آنچه را که اسم اورا بینظمی میگویند عرض میکنم واورا ایراد خواهیم گرفت

تا اینجاست رویه گفتگو . ببینید تا چه اندازه پرده دری میرفته.
از اینسخنان حاجی مخبر السلطنه و از بهانه آوردنهایش پیداست که با همه این فشار مردم ، اتابك و همراهان او در اندیشه کناره جوئی نمیبودند وچنین میخواستند که بمانند تامشروطه را ازمیان بردارند . چون دراینهنگام دوتن از وزیران کم میبودند ـ زیـرا وزیر جنگ (کامران میرزا) را مجلس برکنار گردانیده ووزیر عدلیه (فرما نفرما) بوالیگری آذربایجان رفته بود ـ باین عنوان در روزنامه حبل المتین تهران گفتار درازی زیر عنوان «بحران وزراء» نوشته گردید وچون آن ناخشنودی ها ازسوی مردم میشد گمان بیشتر بآن میرفت که کابینه کناره جوید .
ولی اینها جز پندار نمیبود واتابك دوتن دیگری برای پر کردن جاهای تهی برگزیده وبرای کاستن ازتندی جوش وجنب مردم همچاره میاندیشید، ورویهمرفته بوارونه آنچه مردم میپنداشتند دراندیشه پایداری وپافشاری می بود . از آنسوی چنانکه خواهیم دید مجلس نیزهوای اورا میداشت و بیشتر نمایندگان بویژه رئیس مجلس وسید محمد تقی ودیگران باآنکه نیرنگهای اورا میدیدند دست ازپشتیبانی برنمیداشتند .

خیزش آذربایجانیان بدشمنی اتابك

درهمین هنگام ازآذربایجان نیزدشمنی آشکار بااتابك نموده میشد . زیرا مجاهدان خوی ، چون بدان سان که گفتیم بتلگرافخانه ریخته تلگراف اتابك را به اقبال السلطنه بدست آوردند، نسخه‌ای ازاین به‌تبریز فرستادند که در روزنامه انجمن بچاپ رسد ، واین عنوان بدست مردم داد که بیش از پیش بااتابك دشمنی نشاندهند وازو بدگویند .

همان روز چهار شنبه بیست ونهم مرداد از ارومی نمایندگان انجمن را بتلگرافخانه خواسته بودند که گرفتاریهای خودرا باز گویند و چـون گفتگو بپایان رسید ، انجمن یك تلگراف هناینده ای بمجلس فرستاد که درآن چیرگی عثمانی وتاراجگری کردان وآسیب دیـدگی مردم را باز نموده سپس یادی از آن تلگراف اتابك کرد وجمله های تندی نوشت .

از آنسوی مجاهدان خوی ، چنانکه در پرده برداری از نیرنک

اتابک پیشگام شده بودند چنین خواستند که در کوشش برداشته شدن او نیز پیشگام شوند . بویژه که درهمان هنگام هر زمان گزند دیگری از کردان اقبال السلطنه بدیه های خوی میرسید و نمک بریشهای دلها میپاشید ، این بود لایحه درازی نوشته بچاپ رسانیدند که در آن بد گوییهای بسیار ازاتابک (یاچنانکه در آن لایحه نامیده شده : ازامین السلطان) کردند واورا «خاین السلطان» خواندند .

همچنین از نمایندگان مجلس بدنوشتند وپشتیبانی از یحیی میرزا و سلیمان میرزا نموده در پایان لایحه چنین نوشتند که می‌باید «ملت را به هیجان آورده بایك انقلاب وجود نحس امین السلطان را از این خاك دور کنند» . نیزنوشتند : « امروز تلگرافهای میهجانه از خوی کشیده خواهد شد لازمست اهالی تبریزهم بابذل حمیت وغیرت اجتماع نمایند ، تلگرافهای اکید بتهران بزنند این مفسد را قلع کرده شروع بانتخاب جدید بشود . پارهٔ از این وکلا که درمقام خودشان اشتباه کرده اند اساس استبداد را مجددا بناخواهند کرد . اگر چنانکه این دفعه هم از همت عالی و هیجان کافی تبریز امین السلطان را از وظیفه خود معزول نکردند آن وقت در دفع نحس وجود او بنا گزاری خواهد شد . . . »

اینسخنان بدین بزرگی ازخوی جای شگفت میبود . ولی چنانکه خواهیم دید اینزمان میرزا جعفر زنجانی باهمراهان خود که از قفقاز آمده بودند درخوی بنیاد استواری برای مجاهدان برپا میداشتند و این نوشته ها از زبان ایشانست ، وچنانکه دراین لایحه نوید داده بودند ، از همانروز درتلگراف خانه گرد آمدند وبتبریز وشهرهای دیگردرهمان زمینه تلگرافها فرستادند ، و خود در تلگراف خانه نشسته نتیجه را بیوسیدند .

اما درتبریز پس از پراکنده شدن تلگراف اتابك باقبال السلطنه زمینه برای جنبش آماده گردیده بود وشب سه شنبه چهارم شهریور و همچنین روزآن یك شور وجنبی درمیان مجاهدان پدیدار شد . کسانی میخواستند بفرمانفرما که اورا فرستاده ونمایندهٔ اتابك میشناختند نافرمانی

آشکار گردانند . فرمانفرما از این پیشامد بیم کرد و کسانی را از نمایندگان انجمن نزد خود خوانده گفتگو کرد ، و از خود دلبستگی بمشروطه آشکار ساخت ، واین نتیجه آن را داد که میرزا آقا اسپهانی ودیگران ازو پشتیبانی نشان دادند ومجاهدان را رام گردانیدند .

سپس روز یکشنبه نهم شهریور که انجمن ایالتی از آغاز روز برپا شده ونمایندگان بگفتگو پرداخته بودند پیامی ازفرمانفرما رسید که دوتن از نمایندگان بنزد او روند . نمایندگان حاجی محمد جعفر مؤمن وحاجی میر محمد علی اسپهانی را برگزیده روانه گردانیدند . اینان رفته وپس از نیمساعت بازگشته چنین پیام آوردند که فرمانفرما می گوید ، چنانکه بمن آگاهی رسیده است آزادیخواهان خوی درتلگراف خانه گرد آمده وبشش و هفت جا تلگراف کرده‌اند که مردم رابشورانند وبا خود همدست گردانیده برداشته شدن اتابك را بخواهند ، و می گوید من اینرا در این هنگام نیك نمیدانم ، و اینست از انجمن در خواست میکند که بخوی ودیگر جاها تلگراف کند که این جنبش را رها کنند ومایه آشوب کشور نباشند .

ازاین پیام درمیان نمایندگان گفتگو آغاز یافت . لایحه خوییان که تازه رسیده بود خوانده شد . خواست فرمانفرما پشتیبانی ازاتابك میبود وبرخی نمایندگان باوگرایش میداشتند . ولی دیگران نمیخواستند افزار دست آنان باشند و ازاینرو گفتگو میرفت . لیکن در این گرما گرم ناگهان فرّاش تلگراف خانه باطاق درآمده نامه ای که (گویا) رئیس تلگراف بمیرزا آقا اسپهانی نوشته بود بدست او داد . نوشته نامه این بود :

«فدایت شوم امشب (۱) کار یکطرفی شد . یارو (اتابك) از حیات عاری شده بعزل ابدی نایل گردید» . دانسته شد اتابك مرده یا کشته شده، وازاین آگاهی همگی یکه‌خوردند ودیگرجائی برای گفتگو باز نماند . سپس تلگرافهای دیگر رسیده دانسته شد آنچه که خوییان میخواستند عباس آقا نام صراف تبریزی ، ازیکراه بسیار بهتری ، انجام

(۱) در آذربایجان شب گذشته را «امشب» خوانند .



پ ۵۵
کشته عباس آقا

داده است .

کشته شدن اتابک

چنانکه گفتیم اتابک دراندیشه کناره گیری نمی بود . او را از اروپا برای بر انداختن مشروطه

خواسته بودند وگذشته از محمد علیمیرزا بادولت روس در این زمینه پیمانی میداشت وهیچگاه نمیبایست خودرا کناره گیرد . دوتن از وزیران که نبی بودند مستوفی الممالك وعلاء الملك را بجای آنها برگزید . اما ناخشنودی که مردم نشان میدادند ودرمجلس نیزچند بار گفته میشد که یاکشور را بسامان آورد ویاکناره جوید ، برای آن‌نیز چنین چاره اندیشیدکه باردیگر نامه‌ای از زبان وزیران بمحمد علیشاه نویسند و در آن دلبستگی بکشور ومجلس ومشروطه نشان دهند وشاه نیزپاسخ نوید آمیزی‌بنویسد، واز رویهمرفته نامه وپاسخ چنین درآیدکه گناه از محمد علیمیرزاست وگرنه اتابك خود خواهان پیشرفت کارها میباشد و بنرم گردانیدن محمدعلی میرزا نیز میکوشد ، وهمین را دستاویز ساخته دو باره بمجلس ومردم نویدها سرایند ، ودلگرمیها دهند ، وبار دیگر با دروغ کار خودرا پیش برند . چون زود باوری وفریب خواری ایرانیان را آزموده بودند بپیشرفت نقشه خود دلگرمی میداشتند .

روز یکشنبه هشتم شهریور (۲۱ رجب) که هنگام پسین مجلس برپا ودوسید نیز در آنجا میبودند وزیران نیز در آمدند . چون کمی گفتگو رفت اتابك به‌پشت تریبون درآمده چنین‌گفت : «چون درکابینه وزراء در اینهنگام تغییر وتبدیلی داده شده بود از امروز اولا برای معرفی درمجلس حاضر شده اند . جناب مستوفی الممالك وزیر جنگ مسئول وجناب علاء الملك وزیر عدلیه منتخب شده‌اند وثانیا درباب کلیه امورات باهیئت وزرا شرفیاب خاکپای همایونی شدیم و آنچه لازم بود در اصلاح کلیه کارها عرض شد و بعضی احکامات مطاعه لازمه صادر گردید برای این حاضر درمجلس شدیم که خاطر آقایان وکلا را از مراتب‌مستحضر داریم ودستخطی هم صادر شد تأکید در اجرای قوانین مشروطیت واتمام قانون اساسی وسایر قوانین که انشاءالله آقایان وکلا اقدامات‌مجدانه نمایند و تأکید می کنیم که قانون اساسی را زود تر تمام کنند .»

در برابر اینسخنان که سرا پا فریب وبیشرمانه میبود نمایندگان بجای آنکه پاسخ داده بگویند دیگربشما پشت‌گرمی نداریم ، بیخردانه

خشنودی نمودند وسپاس گزاردند ، وپس ازبرخی سخنانی که گفته شد سید محمد تقی‌هراتی که خود افزاری از افزار های اتابک میبود نامه(یا بگفته خودشان عرض داشت) وزیران راکه بشاه نوشته بودند با پاسخی که شاه داده بود و «دستخط» نامیده میشد باز خواند ، ومانیز اینك آنها را میآوریم .

وزیران مینویسند :

قربان خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شویم خانه زادان بموجب تعهدیکه در خاکپای مبارکت کرده ایم وکلام خدا را بشهادت گرفته ایم ناگزیریم درهرموقع آنچه را صلاح دولتخواهی نسبت بذات اقدس ملوکانه میدانیم درمصلحت ملك و دولت وملت که عین مصلحت پادشاه است می‌بینیم بعرض برسانیم پریشانی خلق آشفتگی عموم اختلال اوضاع مملکت از این بیشتر نمیشود مردم تسویه امور را از مجلس میخواهند مجلس موافق حقی که در قوانین اساسی به او داده شده است بوزرای مسئول رجوع میکند و جدا اجرای قوانین اساسی‌را میخواهد امیدواری وزراء در اجرای آن قوانین بتقویت بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری است و البته این نکته در خاك پای مبارك مبرهن است که تا صدور احکام بروفق قوانین اساسی مقررنگردد شکایت مجلس توحش مردم اختلال امور رفع نخواهد شد وبدر سوء عاقبت این وضع هیچ شبهه نیست و یقین داریم که نیات مقدسه ملوکانه با عرایض دولت خواهانه این غلامان تباین ندارد استدعای عاجزانه غلامان اینست که از برای رفع تزلزل ارکان ملك و آسایش خاطر مبارك مؤکدا دستخط ملوکانه صادر شود که قوانین اساسی باید جدا بموقع اجرا گذارده شود تا رفع محذور از این غلامان شده بدون‌ملاحظه مشغول خدمتگذاری باشیم

زیاده قدرت جسارت ندارد

الامر الاقدس الاعلی مطاع

شاه دستخط مینویسد :

جناب اشرف اتابك اعظم اجرای قوانین بتقویت مجلس چیزی است که‌همیشه مقصود ومنظور من است تکلیف دولت و وزراء همین است وهمیشه همینطور بوزراء فرموده ایم و بعد ها هم خواهیم فرمود وزراء بدون دغدغه

خاطر مشغول خدمات مرجوعه بخود باشند و لازمه تقویت هم ازطرف ما نسبت باحاد وزراء خواهد شد ومخصوصا مینویسیم‌که وزراء قانون اساسی‌را ازطرف ما از مجلس بخواهند که زودتر نوشته وتمام شود

شهر رجب ۱۳۲۵

پس از خواندن اینها باز سر پریشان گویی نمایندگان بازشد، وچون‌ازناایمنی گفتگومیشداتابك زیرکانه پاسخ دادکه اینها ازنبودن قانون هاست ، قانونها که نوشته شد و از مجلس گذشت همه اینها از میان میرود . نیزهمچون نشست چند هفته پیش‌سخن ازبانك ملی‌بمیان آورد و خواستار شدکه آنرا زود بپایان رسانند ودر انجام مجلس چنین گفت : «امید وارم انشاء‌الله تعالی عما قریب باتحاد وهمدستی وکلا ووزراء تمام امور اصلاح وانتظام عمومی‌حاصل شود» نشست بااین جمله‌های فریب‌آمیز بپایان رسید ، ونمایندگان زود باور باروبهای خندان از جا برخاستند ، وبرای آنکه چایی خورند و قلیان وچوپوق کشند وزیران بابسیاری از نمایندگان بعمارت بالایی رفتندکه تا دو ساعت ازشب رفته در آنجا می بودند . اتابك باشیرین زبانی ونیرنگسازی نمایندگان را فریفته با دل شاد وروی گشاده میگفت ومی‌شنید ومیخندید وهیچ نمیدانست‌که آخرین ساعت زندگی را بسر می برد وزمانش تا هنگامی است که در آنجا نشسته است .

چون‌چایی وقلیان بپایان رسید اتابك باآقای بهبهانی بپایین آمدند ودست بدست‌هم داده گفتگو کنان راه افتاده تابیرون دربهاستان رسیدند . درآنجا گدایی از آقای بهبهانی پول خواست واوکه باین پرداخت دو سه‌گامی جدا افتاد ولی‌اتابك که همچنان گام برمیداشت وچشم‌بسوی‌درشکه خودمیداشت که‌نزدیك بیایدناگهان‌جوانی ازجلودرآمده باششلول که دردستش میبودسه تیرپیاپی باو نواخت‌که هرسه‌کارگر افتاد . تیری نیزبپای سیدی از تماشاچیان خورده اورا زخمی ساخت .

اتابك بزمین افتاد وجوان زننده چون خواست بگریزد سربازی از نگهبانان در مجلس او را دنبال کرد . جوان زخمی نیز باو زده، ولی ازسراسیمگی یاچون میدان‌را بخود تنگ میدید تیری‌هم‌بروی خود تهی



پ ٥٦

حیدر عمواغلی

کرد که بمغزش رسید و در زمان افتاد و جان داد . اتابك اندك جانی داشت. چون اورا در درشگه گزارده خواستند بخانه اش برند تایکربع دیگر او نیز درگذشت .

اتابك را بخانه اش رسانیدند که بشویند و در سفیده بپیچند و برای زیرخاك رفتن بقم فرستند . ولی جوان کشنده همچنان بروی زمین ماند وکسی اورا نمیشناخت تاپولیس رختهایش کندوبجستجو پرداخت و از

جیبش کارتی درآمد که درآن چنین مینوشت :

« عباس آقـا صراف آذربایجانی عضو انجمن نمره ٤١ فـدایی ملت . » (١)

سپس شناخته گردید که جوانی بیست ودوساله ازمردم تبریز ، و پدرش حاجی محمد، وخود عباس آقا نام میداشته ، و در تهران بصرافی می پرداخته ودر بازار بسیاری او را میشناخته اند . کشته او را بحیاط بهارستان آورده بروی خاك انداختند که یکروز یابیشتر درآنجا ماند، وچون ، چنانکه خواهیم نوشت ، درآغاز کار مجلس وبسیاری از مردم تهران کار اورا بنیك نمیداشتند وکسانی راکه آشنا یـا دوست او می شناختند اداره شهربانی دنبال میکرد ، جنازه جوان جانفشان بروی خاك میماند وکسی نزدیك نمیتوانست بیاید تا شهربانی پس از انجام جستجو هایش باخواری بسیار اورا اززمین برداشته بگورستان فرستاد .

عباس آقاکه بود و چرا اینکار راکرد ؟!

میباید دانست کـه در باره کشتن اتابك سخنان بیهوده ای بسیار گفته‌اند . هنوز هستند کسانی که می‌گویند : اتابك را یحیی میرزا زد وبرای آنکه دیگری را بدنام گرداند یك تیری نیز بعباس آقا زده او را بـر انداخت. یا می گویند : عباس آقا راپس از کشتن اتابك حیدر عمو اغلی زد که زنده نماندو راز کاربیرون نیفتد ، ویا می گویند دستور کشتن اتابك را محمد علیمیرزا داد چون این درنهان خواهان مشروطه میبود . ولی اینها پندارهاییست که از روی دلخواه وبرای خود نمایی بافته اند . در این باره آگاهی درستی دردست نیست وآنچه ماازجستجو بدست آورده‌ایم اینست که درپایین مینویسم :

اتابك چنانکه از رفتارش پیداشد پافشاری به برانداختن مشروطه مینمود وراستی آنست که بیشتر نمایندگان را تباه گردانیده نیروی مجلس را از دستش گرفته بود . این ببسیاری از آزادیخواهان سخت میافتاد واین بودآرزوی کشتن اورا میکشیدند .

(١) براون می‌نویسد : از جیبش دو کپسول استرکنین و یك پارچه سنك دوزخ بیرون آمد

در اینهنگام در تهران یکمرد آزادیخواهی میزیست که خود جوان ولی بسیار دلیر وکاردان میبود ، وسپس یکی از پیشروان بنام شورش ایران گردید . اینجوان چون در کارخانه برق حاجی امین الضرب کار میکرد ومهندس آنجا میبود حیدر خان برقی شناخته میشد .

ولی چون درسالهای دیرتر «حیدر عمو اغلی» شناخته شد ، ما نیز از همینجا اورا بهمین نام خواهیم خواند . این حیدر عمو اغلی از مردم سلماس بوده ، ولی درقفقاز بزرگ شده ودرتفلیس درس مهندسی برق میخوانده . دربارهٔ آمدن او بایران چنین می‌گویند که چون یك‌دو سال پیش ازمشروطه رضایوف که یکی از بازرگانان تبریز میبود ، چنین میخواهد که ببارگاه مشهد چراغ برق بکشاند ، وبرای این کار بیك مهندس مسلمانی نیاز میبوده حیدر عمو اغلی راکه سالش بیش از بیست نبوده ازتفلیس بمشهد می‌آورد ، وسپس عمواغلی ازآنجا بتهران آمده درکارخانه برق اینجا بکارمیپردازد ، وچون شورش مشروطه پدید می‌آید یکی از هواداران آن میگردد .

درسال دوم مشروطه که در تهران انجمنهایی برپا می‌گردید یك انجمن نیز آذربایجانیان بنام انجمن آذربایجان بنیاد نهادندکه میباید گفت نیرومند ترین وبکارترین انجمنها میبود .

حیدر عمواغلی یکی ازکوشندگان درآن انجمن میبود ، وچنین پیداست که با «کمیته اجتماعیون عامیون» ایرانیان قفقاز بهم بستگی می داشت .

هرچه هست این حیدرعمو اغلی کشتن اتابکرا بگردن میگیرد ، وچنین میگویند که تقیزاده هم آگاهی میداشته ، وبرای اینکار عباس آقا راکه جوان خون گرم غیرتمندی میبود بر میگزینند ودستور کار را میدهد ، وآنروز که عباس آقا تیرانداخت حیدر عمواغلی خود درجلو بهارستان میبوده ، ومیگویند برای کمك بعباس آقا ریك بچشم سربازان می پاشیده ، ولی دانسته نیست تاچه اندازه راستست . آن «انجمن نمره ٤١» که درکارت جیب عباس آقا یادشده جزیك نام نبوده . ما باهمه جستجو از چنان انجمنی آگاهی نیافته‌ایم . این نام مایه ترس هزاران

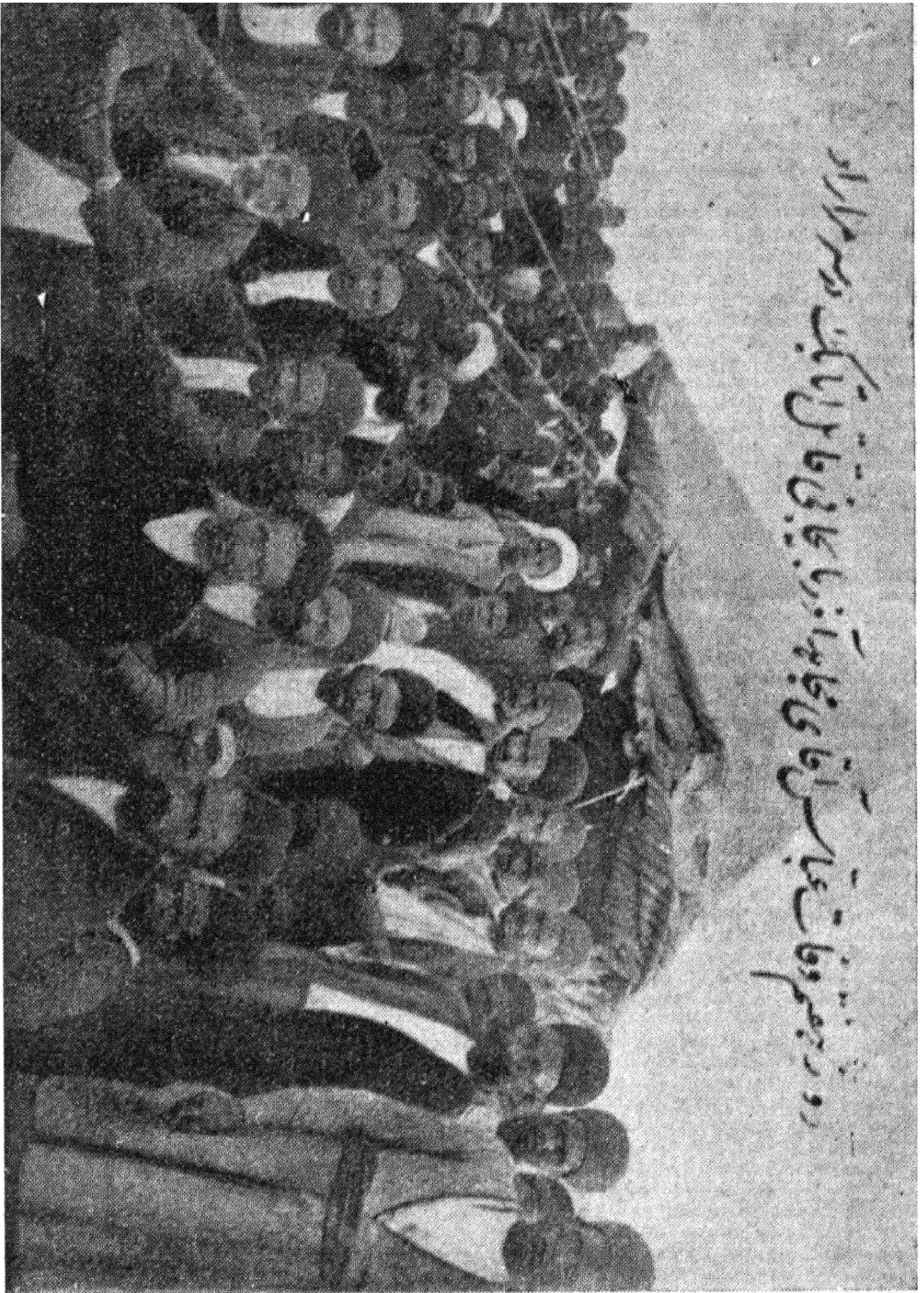
کسان گردید ، و صد ها کسان دعوی بهمبستگی باآن انجمن نمودند.
با اینحال بنیادی نداشت .

یکچیزی که میباید در پایان گفتار بیفزاییم اینست که انگلیسیان چون اتابك را افزار دست سیاست روس میشناختند ازو آزرده مـی بودند ، و باشد که کشته شدن اورا آرزو مینمودند ، وبدستیاری آقای تقیزاده از پیش آگاهی میداشتند . هرچـه هست پس از کشته شدن او که در روز نامه های اروپا گفتارهای فراوانی نوشتند ، در روز نامه های انگلیس بیشتر ازدیگر روزنامه ها نوشته شد ویکچیز شگفترجمله هاییست که حبل‌المتین کلکته از روز نامه «ویلز» ترجمه کرده است ، وما اینك آنهارا می‌آوریم :

انجمن سری مجاهدین قفقاز و آذربایجان خیلی قوت گرفته عده رسمی اعضای آن بهشتاد وشش هزار و یکصد و پنجاه رسیده و عده سری آنها بششهزار و سیصد برحسب قرعه از انجمن سری سیصد و هفت نفر انتخاب شده اند که نگران حرکات یکصد وسی و دو تن از مستبدین باشند و هریك را حکمی سر بمهر در دست است که بموقع خود باز نموده مطابق دستور العمل او رفتار نمایند تصویر تمام قد عباس آقا را بزرك نموده در یکی از زوایای انجمن سری گذارده وچهارچوبه دو تصویر را که بنمره یکی زیاد تر و دیگری پائین تر از عباس آقا می‌باشد خالی گذارده اند .

نمیدانیم روزنامه نویس انگلیسی این گزافه هارا از کجا آورده است ؟!.. در جاییکه بگفته خود او انجمن نهانی میبوده این همه‌آگاهی ها را بانام و نشان ورقمهای ریز از کجا پیدا کرده ؟!. اگر بگوییم ساختگیست وتنها برای خوشایند خوانندگان نوشته شده ، آنهم از یك روزنامه اروپایی دوراست . میباید گفت یکرازی دراینجا هست .

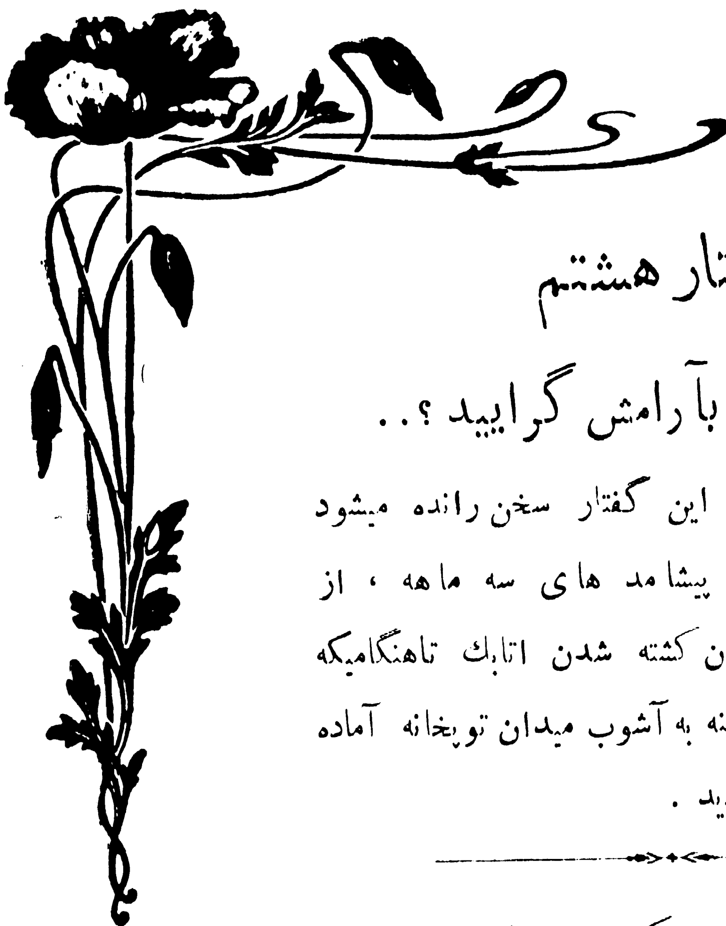
این راهم بنویسیم که چون حیدر عمو اغلی بهم بستگی باکمیته قفقاز میداشت دور نیست که این دستور را از آنجا گرفته باشد ، و آنچه این را استوار میگرداند جمله های لایحه مجاهدان خوی میباشد که درپیش آوردیم ودرآن چنین مینویسد : «اگر چنانکه این دفعه‌هم از همت عالی وهیجان کافی تبریز امین‌السلطان را ازوظیفه خود معزول



پ ۵۷

روز هفتم عباس

نکردند آنوقت در دفع نحس وجود اوبنا گزاری خواهد شد» . زیرا چنانکه گفتیم اینسخن ازآن میرزا جعفر زنجانی بوده که فرستاده کمیته قفقاز میبوده ، واز این پیداست که کمیته اندیشه کشتن اتابکرا دنبال میکرده است .



گفتار هشتم

چگونه دربار بآرامش گرایید ؟..

در این گفتار سخن رانده میشود
از پیشامد های سه ماهه ، از
زمان کشته شدن اتابك تاهنگامیکه
زمینه به آشوب میدان توپخانه آماده
گردید .

دلسوزی نابجای مجلس باتابك

کشتن اتابك یك شاهکاری بشمار است ، وچنانکه خواهیم دید این شاهکار دلهای دربـاریان را پرازبیم وترس گردانید ، وجایگاه آزادیخواهان را در دیده بیگانگان والاتر ساخت ، وپس از همـه اینها ، کارها را براه دیگری انداخته یك دورنوینی برای تاریخ جنبش مشروطه باز کرد. عباس آقا جانبازی بسیار مردانه‌ای نمود .

اتابك باآن راه نیرنگی که پیش گرفته بود جنبش آزادیخواهی را در همان آغازش ، نـا انجام گزاردی ، و آشوب و درهمکاری بسیار بمیان انداخته توده ایران را بیکبار بی‌آبروگردانیدی . بدترین دشمنان کسیست که درجامه دوستی رخ نماید و آنهم چون اتابك مرد آزموده کهنکاری باشد . عباس آقا باخون سرخ خود آزادیخواهان را روسفید گردانید .

لیکن شگفت است که دارالشوری خود را بیگانه گرفته ، نمی خواست باین جانبازی گرانبهای آنجوان ارجی گزارد . بلکه هواخواهان اتابك چیرگی نموده میخواستند آقای خود را یك مرد نیکوکار ویك وزیر دلسوز نشان داده ، عباس آقا را یك آدمکش سیاهکار باز نمایند .

شب یکشنبه نهم شهریور (۲۲ رجب) که آنداستان رو داد ، فردا از آغاز روز ، دوسید و بسیاری از نمایندگان در حیاط بهارستان گرد آمدند ، ودربارهٔ پیشآمد بگفتگو پرداخته تلگراف پایین راکه نمونه اندیشه مجلس است بانجمنهای شهرها فرستادند :

تلگرافخانه های عموم ولایات بحکام وانجمن های ایالتی وولایتی اطلاع بدهند دیروز (۱۱) ماه اتابك اعظم وزیر داخله برای معرفی وزراء جنك و عدلیه حسب الرسم بمجلس شورای ملی حاضر شده بعد از انعقاد مجلس دو ساعت از شب رفته در بیرون بهارستان در موقع درشگه نشستن از طرف دو نفر شخص مجهول‌الحال بگلوله رولور مضروب وبفاصله چند دقیقه برحمت‌ایزدی پیوست قاتل یا رفیق قاتل بلا فاصله خود را کشته مجلس شورای ملی باتفاق امناء دولت بجد تمام مشغول تحقیقات است که منشأ این سوء قصد و مرتکبین اصلی آنرا بدست آورد قتل مرحوم اتابك اعظم از ضایعات عظیمه و موجب تأسف وتحسر کلی است امید است کشف منشاء فساد وجزای قانونی مرتکب وشرکاء او در سایه قدرت وسطوت مجلس شورای‌ملی بسهولت میسر وازبرای عموم ملت ایران تشفی عادلانه حاصل شود .

سپس چون هنگام پسین مجلس برپا گردیده گفتگو آغازیافت ، نخست محقق الدوله ، که از نمایندگان خراسان ولیکن ازهواداران دربار می‌بود ، بایك تندی بسخن پرداخته چنین گفت : « با این وضع رفتار که اینگونه اشخاص خدمتگزار بدین بلای ناگوار مبتلا گردند لازمست که اکیداً ازطرف مجلس ارائه ترتیبی شودکه اشخاص خاین را هرگز یارای اینگونه تجاوزات نماند»

پس از وی ، سیدمحمد تقی هراتی که از هواداران ویژهٔاتابك می بود بپا برخاست و لایحه ای راکه بازاریان نوشته وبا خود بمجلس آورده بودند خواندن گرفت . این بازاریان را همان سید محمد تقی

وبستگان اتابك واداشته بودند ؛ ودر لایحه شان پس از دیباچه ای چنین نوشته میشد : «اکنون که این واقعه بزرگ که قتل این شخص شخیص محترم که صدر اعظم مملکت و اول مشروطه خواه وخدمتگزار بدولت و ملت بوده است بظلم و طغیان واقعشده لهذا با کمال احترام استدعا می نماییم که جداً مجلس محترم ازهیئت وزراء وحکومت شهرقاتل و محرك این عمل‌شنیع را خواسته مجازات قانونی دهند والاما‌اصناف شما وکلای محترم را آسوده نخواهیم گزاشت » .

چند ساعتی با اینسخنان گذشت. کسانی فرصت یافته سهشهای بد خواهانه خودرا بیرون ریختند . دیگران نیز یا ازبیم ، ویا ازآنکه در آزادیخواهی تا این اندازه همراه نمیبودند ، خاموش می ایستادند . گفته شد مجلس کمسیونی برگزیند که بجستجوها وبازرسیهای شهربانی وعدلیه نگهبانی کند . ولی این نیز بجایی نرسید ، و سر انجام آن کردند که تلگرافی برای شاه ، کـه اینزمان در سلطنت آباد میبود فرستند ؛ و پس ازهمدردی ودلسوزی ، پافشاری دولت را درباز جویی وبازرسی و دنبال کردن گناهکاران خواستار گردند .

از اتابکی که آنهمه دروغها ونیرنگها را دیده بودند هواداری مینمودند . شگفتر آنکه کسانی بهانه آورده میگفتند: «گذشته هاهرچه بوده باشد . درهمان نشست اخیر مجلس اتابك دلسوزی بسیار بمشروطه نشان می‌داد » . بیخردان بگفته هـای فریب آمیز او این ارج را مـی نهادنـد .

اینها نمونه ایست که اتابك بیشتر نمایندگان را زیر دست خود گردانیده مجلس را ازنیرو انداخته بود . کاری باین نیکی رخداده بود و مجلس بآن ارج نمی‌نهاد . ازآنسوی در بیرون نیز بسیاری ازدشمنان مشروطه جنب وجوش مینمودند ، وچنین میخواستند که دولت پیشآمدرا عنوان وکسانی را ازسران آزادی دستگیرگرداند . از روزنامه ها نیز « ندای وطن » که دارنده اش مجد الاسلام کرمانی ، جز در پی سود خود نبودی ، پیشآمد را درمیان چارچوبه سیاه ، وزیر عنوان «اناللّٰه و اناالیه راجعون» آگاهی داد .



پ ۵۸
سعد الدوله

از آنسوی با دستور شاه و به پشتیبانی مجلس ، شهربانی دست باز کرده میرزا صادق تاهباز را بنام همراهی باعباس آقا ، و همچنین شاگرد عباس‌آقا و کسان دیگری را بگرفت و بزندان انداخت . برادر عباس آقا از تهران گریخته در قزوین بناشناس خود را کشت

جنازهٔ عباس آقا که دو روز بیشتر بروی خاکها بود کسانی از بازاریان بنام همکاری درخواستند که بایشان سپرده شود تابخاك سپارند. ولی شهربانی نپذیرفت وخود شبانه آنرا با خواری بسیار بخاك سپرد. چنین گفته میشدکه او را نخست باهمان جلتقه وشلوار که بتن میداشت درگودالی انداخته خاکی برویش ریخته‌اند. لیکن سپس ازترس آگاهی آزادیخواهان بیرون آورده کفن کرده اند.

تاسه روز بدینسان چیرگی ازسوی دربار می‌بود، وآزادیخواهان نمی‌توانستند سخنی بگویند یا ایرادی بگیرند. ولی کم‌کم زبان آنان باز شد. نخست روزنامه «روح القدس» که آن زمان تازه بیرون می آمد، در شماره‌های چهار وپنج خودگفتارها در بدی اتابك نوشت واز رفتاریکه با جنازه عباس آقا شده بود رنجیدگی نشان داد. از آنسوی انجمن آذربایجان به پشتیبانی از گرفتاران برخاسته برفتار شهربانی خرده گرفت. دیگر انجمنها نیز باوی هم آواز گردیدند. کم‌کم درمجلس نیز این گفتگو بمیان آمد و نتیجه این شدکه شهربانی دیگر کسی را نگرفت وداستان دراینجا پایان یافت.

از اینسوی کسانی بباز جویی ازسرخاك عباس آقا پرداختند، وشادروان قاضی ارداقی با برادرش میرزا علی اکبر در این باره‌کوشیده فیروز شدند، وخوابگاه جاویدان آنجوان باغیرت را پیداکرده گلکار گزاردند، و آنرا باکچ وآجر بالاآوردند. سپس روز شنبه پانزدهم شهریور(۲۸ رجب) که روزهفتم مرك آن جوان‌بود نزدیک بدو هزارتن از آذربایجانیان وتهرانیان ودیگران روبسر خاك آنجوان گزاردند، و دسته‌گل فراوان بروی گورش ریختند، ونمایش وجنبش بسزا ازخود نمودند. شادروانان ملک‌المتکلمین وبهاء الوعظین گفتارها راندند و ارجشناسی از جانفشانی عباس آقا نمودند. بدینسان پذیرایی شاینده ای بجا آوردند.

این در تهران بود. در آذربایجان چنانکه‌گفتیم، ازچند روز پیش جنبشی به دشمنی اتابك در خوی و تبریز می رفت، و این بود همینکه آگاهی ازکشته شدن او رسید بشادمانی برخاستند. در تبریز

قلیج آقا با شمشیر آخته ای بدست ، سوار اسب گردیده ، یکدسته از مجاهدان را بدنبال خود انداخته با موزیك ببازار آمدند ، وکشته شدن دشمن مشروطه را آگاهی دادند . بازاریان بشادمانی چراغها را روشن گردانیدند . از آنسوی درباره عباس آقا ، چون در روز های نخست که بودنش دانسته نبود بکاری برنخاستند ، ولی سپس که دانسته شد آذربایجانی و خود از مجاهدان می بوده به بسیج یك ختم با شکوهی پرداختند ، و روز آدینه بیست و هشتم شهریور (۱۱ شعبان) درمسجد میدان مقصودیه ختم گزاردند . آنروز از همه کویها مردم دسته دسته می آمدند و باز می گشتند . مجاهدان صف بصف با موزیك و بیرق در آمد و شد می بودند . فردا شنبه تا نیمروز نیز بر پا می‌بود ، و چون هنگام برچیدن ختم رسید میرزا غفار زنوزی که از مجاهدان قفقاز شمرده میشد بیك گفتار شیوا و هناینده ای بترکی و فارسی پرداخت ، و شعر های بجایی خواند و دلهای همه را بتکان آورد ، و در پایان چنین گفت : « بیایید ای برادران در صفات مجاهدی تأسی باین جوان مرحوم کرده خائنین بیدین را از صفحه مقدسه وطن عزیز پاك کنیم »

سپس بشعرهای ترکی پرداخت :

آرقاداشلار قان توکون تاجوشه کلسون کاینات
ثابت اولسون تا جهانه بزدکی عزم و ثبات
ذلته عمده مر جحدور شر فلی بر ممات
ملته لازم دکلدور بیله افسرده حیات
ظلم و استبداد دوری درد و یأس ایا میدر
آرقاداشلار قان توکون قان توکمکون ایامیدر

چنین ختم باشکوه بزرگی تاآنروز کمتر دیده شده بود .

بیرون آمدن بست نشینان

کشته شدن اتابك نتیجه های بسیاری را در پی داشت ، ویکی ازآنها کناره گیری صنیع الدوله رئیس مجلس بود . اینمرد ایران خواه ودلسوز میبود ولی چنانکه رفتارش نشانداد ، باجنبش توده انبوه که معنی‌درست مشروطه همینست همراهی نمی توانست ، واز اینرو بمشروطه دلخوشی

نشان نمیداد ودرکشاکش ها بسوی دربار گرایش می‌نمود . این همانست که گفتیم پیشنهاد میکرد قانون اساسی را بنجف نزد علمای آنجا فرستند ، واین نمونه نا آگاهی او ازمشروطه یادلیل ناهمراهیش میباشد. از آنسوی خاندان اینان با اتابك بستگی دیرین می‌داشتند ، و برادرش حاجی مخبرالسلطنه درکابینه او از وزیران میبود .

از اینرو از روزیکه اتابك بایران آمد صنیع الدوله سرگرانیش با مشروطه بیشتر گردید ، و چند بار بکناره جویی کوشید . لیکن مجلسیان نپذیرفتند چون مرد آرام وسنگینی میبود باخواهش اورا نگه داشتند . ولی چون اتابك کشته شد صنیع‌الدوله ازمجلس پاکشید وسپس نیزکناره جویی خودرا آگاهی داد .

در اینمیان احتشام السلطنه بتهران درآمد . اینمردکه بآزادیخواهی شناخته‌گردیده و ازسوی تهران بنمایندگی برگزیده شده بود درکمیسیون مرزی میگذرانید تا اینهنگام از انجا باز گشت . نمایندگان آمدن او را فرصت شمرده بجای صنیع الدوله اش بر گزیدند وکسانی بخانه اش رفته بمجلس آوردند .

در همانروز ها محمدعلیمیرزا کابینه‌ای راکه برگزیده بود بمجلس آگاهی داد ، بدینسان :

مشیر السلطنه رئیس الوزراء ووزیر داخله ، سعد الدوله وزیر خارجه ، مستوفی الممالك وزیر جنگ ، قوام‌الدوله وزیر مالیه ، مشیر الملك وزیر عدلیه ، مهندس الممالك وزیر فواید عامه ، مجدالممالك وزیرتجارت ، نیرالملك وزیرعلوم واوقاف .

در مجلس چون گفتگو شد بیشتر نمایندگان باین کابینه امید نیکی نمی‌بستند ، ونبایستی ببندند . زیرا بیشترشان همان درباریان بیکاره می بودند ، و از آنسوی سعد الدوله وزیر خارجه از مجلس بیزاری نموده وخودرا کنار کشیده بود . بااین بدامیدی چون مجلس خود نیز بیکاره شده بودآنها را پذیرفت ودرنشست دوشنبه بیست وچهارم شهریور (۷ شعبان) که برای شناسانیدن بمجلس آمدند کسی زبان بایراد نگشاد .

از آنجایی که لفظ مشروطه

با کمال توقیر و احترام خدمت وکلاء محترمین مجلس مقدس شورای ملی زحمت عرض میدهیم

تا بحال در این مملکت مستعمل نبوده است فعلا که این لفظ در السنه دائر است چون مردم این مملکت با استعمال آن مأنوس نیستند

هرکس این لفظ را طوری معنی میکند و مقصود از این کلمه را بوجهی بیان مینمایند خاصه که این کلمه در اغلب به لفظ حریت و آزادی

ترویج میشود و بعضی از نادانان یا دشمنان مردم چنین القا میکنند که مراد بحریت و آزادی حریت مطلقه است و بهمین طور معنا کنند که مجلس

مقدس در تمام امور مردم دخالت میکند و حتی امور شرعیه را در تحت مشورت گذارده و اهل مجلس عقول خود را در آن دخالت میدهند و اینها

القاآت کم کم موجب وحشت بعضی از قلوب شده و پاره متحیرند محض اطمینان و رفع وحشت این دو سؤالی که ذیلا عرض میشود جواب داده شود

اولا معنی مشروطیت چیست حدود مداخله مجلس تا کجاست و قوانین مقرره در مجلس میتواند مخالف با قواعد شرعیه باشد یا نه

و ثانیا مراد از حریت و آزادی چیست تا چه اندازه مردم آزادند تا چه درجه حریت دارند ما داعیان که در ابتداء امر در همه جا

این اساس دخالت داشته ایم و سفرا و حضرا در تشیید مبانی این مجلس مقدس بذل جهد کافی کرده ایم جدا خواهش داریم

که زودتر جواب این دو سؤال را در کمال وضوح مرحمت و لطف بفرمایید که رفع وحشت قلوب بشود و این الفاظ را

برخلاف مراد حمل نکرده اسباب فساد نگردد (داعیان خدام شریعت مطهره)

یك نتیجه دیگر کشته شدن اتابك بازگشتن حاجی شیخ فضل الله ودیگران بخانه‌های خودشان بود. زیرا چنانکه پس ازمرگ اتابك دانسته شد دررفت آنان را درعبدالعظیم اتابك از کیسهٔ خود میداد ، و چون او کشته شد دیگرکسی پولی نداد وپیشوایان دین باسختی روبرو شدند، وچاره جزآن نمیدیدند که دست ازکشاکش بردارند وبتهران بازگردند. لیکن برای آن نیز بدستاویزی نیاز می‌داشتند ، وگرنه بیکبار بی‌آبرو گردیدندی . این بود بازدست بدامن دوسید زدند ، وایشان چنین‌نهادند که صدرالعلماء داماد بهبهانی ، یك پرسش نامه‌ای بسیج کند ، که در آن‌معنی مشروطه وآزادی، واینکه آیا مجلس به«احکام شرع» نیزدست خواهدزد ویاتنها بکارهای «عرفی» بس خواهدکرد ، ازمجلس بپرسد واز اینسو مجلس یك پاسخی بدلخواه بست نشینان دهد ، ودوسید نیز آن را مهرکنند ، واین پرسش و پاسخ دستاویزی برای بازگشتن بست نشینان بخانه های خودشان باشد .

این یك مهربانی ودلسوزی نابجایی از دوسید درباره حاجی شیخ فضل الله وهمراهانش بود . بهرحال صدرالعلماء بدستور رفتار کرده یك پرسش نامه‌ای بنام علماء آماده گردانید . مجلس نیزبهمان دستور پاسخ داد . دوسید وآقا حسین رضوی هم در پای آن جمله هایی نوشتند و مهر ودستینه نهادند ، واین پرسش وپاسخ درنشست روز سه شنبه‌هجدهم شهریور (یکم شعبان) درمجلس خوانده شد ، بی‌آنکه نامی ازحاجی‌شیخ فضل الله یادیگری برده شود .

بست نشینان همان پاسخ را گرفتند ، ودر پای آن حاجی شیخ فضل الله وسید احمد طباطبایی وحاجی‌میرزا حسن نیز مهر نهادند، وچنین وانمودند که مجلس درخواستهای مارا پذیرفت وماسخن خود را پیش بردیم ، وهمین‌را دستاویز ساخته ، روز سه شنبه بیست وپنجم شهریور (هشتم شعبان) بشهر بازگشتند وهریکی بخانه های خود رفتند وبخاموشی گراییدند . بدینسان داستان بست نشینی که با آن تندی وهیاهو آغاز شده بود ، بااین خاموشی وخواری پایان پذیرفت، ونتیجه دوچیز بیشتر

پیکره ۵۹ نشان میدهد پرسش صدرالعلما را از مجلس

نشد: یکی بردن آبروی خودشان، دیگری باز کردن زبان بد گویان بمشروطه ومجلس.

درنامه ای که محرر حاجی شیخ فضل‌الله بپسر او درنجف در این باره‌نوشته چنین میگوید: «بعد از اینکه به‌برکات امام عصر صلوات الله علیه دفعة مقاصد اسلامی حضرت خداوند گار اعظم آقا ارواحنافداه حاصل گردید وحضرت حجج ومجلس امضا نمودند... بعد از تحصیل این نوشته که هزار مرتبه زحمت تحصیل آن زیادتر بود از تحصیل نوشته ودستخط مشروطه‌گرفتن ازشاه‌بود دیگر رأی مبارك حضرت آقا ارواحنا فداه بر این قرارگرفت که با همه همراهان بشهر تشریف فرما شوند».

اینان آن پرسش وپاسخ را چاپ وپراکنده گردند. سپس پیکره ها از روی آنها برداشته بهمه جا فرستادند وما اینك پیکره آنهارا می آوریم. (پ ۵۹ و پ ۶۰)

پیمان ۱۹۰۷ در میان روس وانگلیس

چنانکه گفتم کشته شدن اتابک، یك سنگ بزرگی را ازسرراه پیشرفت مشروطه برداشت، وامید میرفت که از آن پس پیشرفت بهتر و تند تر باشد. ولی جای افسوسست که در همان روز ها یك سنگ بزرگ دیگری درسر راه آن پدیدار گردید، وآن پیمان ۱۹۰۷ دو دولت روس وانگلیس بودکه همان روز ها درروز نامه هاشان پراکنده گردید. ازدیرگاه گفتگوی این پیمان درمیان‌دودولت میرفت، ورروزنامه هاشان آگاهی ازآن میدادند، و روز نامه حبل‌المتین کلکته نیز گفتار ها نوشته، از بیمیکه از رهگذر آن بایران میرفت، سخن میراند، تا در اینهنگام بپایان رسید وروز سی و یکم اوت (هشتم شهریور و همانروزی که اتابك کشته گردید) در پترسبورگ بدستینه نمایندگان دو دولت رسید.

تاریخچه این پیمان آنست که دولتهای روس وانگلیس در ایران همیشه بایکدیگر همچشمی داشتند. درزمان مظفر الدینشاه و ناصرالدین شاه هریکی از اینان می‌کوشید بیشترازدیگری درایران «امتیاز» بدست

آورد وجای پا بیشتر بسیج کند ، وهریکی میکوشید دیگری را دورتر و بی بهره تر گرداند . روسیان از سالیان دراز آرزوی سپاه آوردن بایران می‌داشتند . ولی هر زمان که میخواستند بچنان کاری بر خیزند انگلیسیان از راه سیاست بجلوگیری میپرداختند .

اینست این دو دولت اگرچه همسایگیشان زیان بزرگی بایران میبود، این همچشمی شان سودمند می‌افتاد . لیکن در اینهنگام چون در اروپا آلمان سخت نیرومند گردیده واین دو دولت جنگ خود را باآن نزدیك میدیدند یاخود خواهشمند میبودند ؛ از اینرو بهتر می‌دانستند که بایکدیگر بهمدستی گرایند وهرگونه کشاکش وهمچشمی را کنارگزارند و در نتیجه این بودکه آن پیمان را با هم بسته چنین میخواستند که در ایران مرزی برای دست درازی و امتیاز طلبی هریکی پدید آورند که در میانه برخورد و رنجشی پیدا نشود . راستی را انگلیسیان در اروپا خود را نیازمند سپاه بیشمار روس دیده ، بپاس سیاست اروپایی خود ازسیاست آسیایی شان چشم می‌پوشیدند ، و برای دلجویی از روسیان در ایران جلوآنان را باز می‌گزاردند .

زیان این پیمان بایران آن میشد که از این پس ، روسیان چیرگی بیشتر نمایند و فشار و آزار بیشتر رسانند، وچون دولت روس با مشروطه ایران دشمنی آشکار نشان میداد ، یك زیان دیگرش این میشدکه محمد علیمیرزا درنبرد با آزادیخواهان چیره ترگردد و پا فشاری بیشتر نماید ، و روسیان آشکاره باو یاوری کنند .

می بایدگفت : بخش بزرگی از دشمنیهای آینده محمد علیمیرزا با مجلس و مشروطه و داستان بمباران مجلس ، و سپس آمدن سپاه روس بایران و دژ رفتاریهای آنان در آذربایجان و گیلان ، و سپس بازگشت محمد علیمیرزا در سال ۱۲۹۰ ، و پس از همه داستان شوم التماتوم ، از نتیجه های این پیمان بوده است . اگر جنگ بزرگ اروپا در سال ۱۹۱٤ بر نخاستی ، و در پایان آن شورش بزرگ بلشویکی رخ ندادی ، خدا میداندکه ایران از رهگذر این پیمان چه گزندها دیدی .



بسم الله الرحمن الرحیم

مجلس شورای ملی ایران

مورخه ... شهر ... ۱۳۲

نمره ...

واضح است که مملکت ایران مملکت اسلامی است و شریعت حضرت خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ناسخ شرایع و

احکام آن تغییرناپذیر است در این صورت ظاهر است که مراد از کلمه مشروطه در این مملکت نمی‌تواند چیزی باشد که منافی با احکام شرعیه باشد

در جواب این سؤال چنین اظهار می‌شود که مشروطیت حفظ حقوق ملت و تحدید حدود سلطنت و تعیین تکالیف کارگذاران دولت است و چنانکه

مستلزم رفع استبداد و سلب اختیارات مستبدانه از آنها است، دولت مشروطه و منتخبان مجلس اصلاح امور و تنظیم مصالح مملکت و دفع ظلم و تعدی و نشر

عدل و تصحیح وارد نمودن کارها به مجاری اصلی وظیفه این مجلس این است که به ملاحظه افکار امورات را که قابل مشورت و جرح و تعدیل و تغییر و تبدیلات و وضع

قوانین عرفیه و نظارت در اجرای آن موقوف به تصویب و انتظام است پس اختلاف در احکام شرعیه و حدود الهیه که به هیچ وجه قابل تغییر و تبدیل نیست از وظیفه

این مجلس خارج و مرجع احکام و امور شرعیه کسانی هستند که حضرت خاتم انبیا و ائمه کرام علیهم السلام معین فرموده‌اند و آنان علمای اعلام

و عدول مجتهدین عظام هستند و مسلم است که قوانین موضوعه در این مجلس مخالف با قواعد شرعیه نخواهد بود چنانکه در قانون اساسی ذکر گشته

هر مطلبی که مخالف با شریعت اسلامیه باشد صورت قانونیت پیدا نخواهد کرد و مراد از تحریر حریت در حقوق مشروعه و آزادی در بیان مصالح

عامه است تا اهالی این مملکت بیش از این دایم گرفتار ظلم و استبداد نباشند و بتوانند حقوقی که از جانب خداوند برای آنها مقرر است مطالبه و حفظ نمایند

نه حریت ارباب ادیان باطله و آزادی در اشاعه منکرات شرعیه است که هرکس آنچه بخواهد بگوید و مرتکب بشود و برفع اجرا گذارد

[illegible]

اینک تکه هایی را از آن پیمان در اینجا می‌آورم :

قرار داد درباب ایران

نظر باینکه دولتین انگلیس وروس متفقاً متعهدند که انتگریته واستقلال ایران را مراعات نمایند و محض آنکه صمیماً مایل بحفظ نظم در تمام نقاط این مملکت و ترقی صلح آمیز آن می باشند و مایلند که برای تمام سایر ملل بالسویه حقوق تجارتی وصناعتی همیشه برقرار بوده باشد وچون هریك از دولتین مذکورتین بملاحظه ترتیب جغرافیائی واکونومی (ثروتی) اهتمام مخصوص درحفظ امنیت ونظم بعضی ایالات متصله و یا مجاوره ایران بسرحد روس از یکطرف وبسر حد افغانستان و بلوچستان از طرفی دیگر دارند برای احتراز از هرگونه علل و اسباب حدوث اختلاف نسبت بمصالح خودشان در ایالات سابق الذکر ایران بموجب مدلول فصول ذیل با یکدیگر اتفاق نمودند .

فصل اول -- دولت انگلیس متعهد می‌شود که در آنطرف خطی‌که از قصر شیرین از راه اصفهان و یزد وخلیج بنقطهٔ از سرحد ایران منتهی و سرحد روس و افغانستان را تقاطع مینماید برای خود یا کمك برعایای خودیا معاونت باتباع دولت دیگر درصدد تحصیل هیچگونه امتیاز پلتیکی یا تجارتی از قبیل امتیازات راههای آهن وسایر راهها و بانگها و تلگرافها و حمل و نقل بیمه وغیره برنیاید

فصل دوم - دولت روس هم متعهد استکه در آن طرف خطی‌که از سرحد افغانستان از راه قازبك وبیرجند وکرمان رفته ببندر عباس منتهی میشود برای خود یا کمك باتباع خود یا معاونت برعایای دول دیگر در صدد تحصیل هیچگونه امتیازات پلتیکی یا تجارتی از قبیل امتیازات راههای آهن و سایر راه ها و بانگها و تلگرافها وحمل نقل بیمه و غیره برنیاید ونیز دولت‌روس متعهد استکه وجهاً من‌الوجوه بهیچ وسیله در اوقاتی‌که دولت انگلیس در مقام کمك بمطالبه این قبیل امتیازات درنواحی مزبوره برمی‌آید ضدیت ننماید ومسلم استکه اماکن مذکوره درفوق جزونواحی است که در آنجا دولت روس‌متعهد استکه درمقام تحصیل امتیازات مذکوره فوق برنیاید

فصل‌سوم - دولت روس متعهد میشودکه‌بدون اینکه قبلا با دولت انگلیس

پیکره ٦٠ نشان میدهد پاسخی راکه مجلس بپرسش صدر العلماء داده

مشاوره وتفهیمی شده باشدبهیچگونه امتیازی که برعایای انگلیس در نواحی ایران واقعه فی مابین خطوط مذکوره درفصل اول و دویم داده شود ضدیتی نکندو دولت انگلیس نیز بهمین نحو درباب امتیازاتی‌که برعایای روس در همان نواحی ایران داده شود متعهد است تمام امتیازات موجوده حالیه در نواحی مذکوره‌در فصل اول و دوم هم بحال خود برقرار خواهد بود

شگفتر این بودکه درگفتگوی این پیمان آگاهی بدولت ایران نداده و نماینده ای از این کشور نطلبیده بودند . سپس نیز با آنکه در هشتم شهریور بود که به آن در پترسبورگ دستینه نهادند تنها در هشتم مهر ماه (۲۲ شعبان) بود که آگاهی از آن بوزارت خارجه فرستادند . اگرچه روزنامه حبل‌المتین کلکته از یکسال پیش گفتارهایی در باره بسته شدن چنین پیمانی و زیانهای آن سخنان بسیار رانده و ایرانیان را آگاه گردانیده بود ، و سپس چون آگاهی از دستینه نهادن بآن پراکنده گردید ، حبل المتین تهران يك رشته گفتار های دیگری نوشت و باز آگاهیهایی داد ، و این یکی از انگیزه های بنام شدن آنروزنامه گردید .

بهر حال‌روز دوشنبه دهم مهرماه (۲٤ شعبان) درمجلس گفتگوی این پیمان بمیان آمده ، نامه سفارت انگلیس بوزارت خارجه و متن پیمان خوانده گردید ، و برخی از نمایندگان سخنانی راندند . ولی راستی را بیشتر نمایندگان ازاندازهٔ زیان آن آگاه نمی‌بودند واز اینرو شور و گرمی که می‌بایست دیده نشد . با اینحال چنین پاسخ داده شد : این پیمان تنها بخود دولتهای‌انگلیس و روس روانست . ما درکار خود آزادیم ، و اگر خواهیم توانیم بیکروسی در جنوب ، یابیك انگلیسی در شمال امتیازی دهیم ، و بدینسان‌گردن نگزاردن خود را بآن پیمان آشکار گردانیدند .

در بیرون نیز این پیشآمد بآزادیخواهان گران افتاد ، و دولت انگلیس که از آغاز جنبش مشروطه ، پشتیبانی بآزادیخواهان نموده در میان ایشان جایگاه ارجمندی‌یافته بود ، با این پیشآمد از آنجایگاه پایین‌افتاد ورنجش بسیار رخ داد . سفارت انگلیس این دریافته نامه ای

بوزارت خارجه ایران فرستاد ، که در آن چنین نوشت : این پیمان زیانی بآزادی و جدا سری کشور ایران نخواهد داشت ، ودولت روس « مادامی که بمصالح آنها خلل وارد نیامده از هرگونه مداخله » در کارهای ایران خودداری خواهد نمود ، و این نامه درروزنامه‌حبل‌المتین بچاپ رسیده اندکی از رنجش و خشم آزادیخواهان کاست .

در باره این پیمان چه در آنهنگام ، و چه در سالهای دیر تر ، در روزنامه های ایران و اروپا سخن بسیار رانده شده ، و پس از شورش بلشویکی درروسستان که بلشویکها رازهای نهان دولت خودکامه پیش را بیرون ریختند ، این دانسته شد که این پیمان بندهای نهانی نیز در باره انداختن دولت عثمانی ، و بخشیدن خاك آن در میان روس و انگلیس و فرانسه ، داشته ، است و در باره ایران نیز خواستشان جز بر انداختن آزادی و جدا سری این کشورنمیبوده ، ولی چون این سخنان هرچه بوده گذشته و از میان رفته ما نیز بهمین اندازه بس کرده در می گذریم .

گرایدن درباریان بمشروطه

در همانروز ها درتهران یکداستان شگفت دیگری رخ داد ، و آن اینکه انبوه درباریان بیکبار به مشروطه گراییدند و بنمایشهایی پرداختند . چگونگی این بود که چون اتابك با دست عباس آقا کشته گردید ، وازجیب کشنده آن کارت بیرون آمد ، بیشتر مردم چنین باور کردند که راستی را یك انجمنی از فدائیان برپاست که برای کشتن بدخواهان مشروطه آماده میباشد و عباس آقا چهل و یکم آنان میبوده . این باور دلهای درباریان را پر از ترس می گردانید و هر کس بزندگی خود بیم میداشت وآرزوی در آمدن بمیان آزادیخواهان میکرد . این بود سران ایشان باهم گفتکو کرده راهی اندیشیدند که بمیان آزادیخواهان درآیند .

نمیدانم در میان خود چه گفتگوهایی کردند وچه نهشهایی نهادند . آنچه در بیرون پدیدار شد این بود که احتشام‌السلطنه رئیس مجلس و امیر اعظم (که از دیرگاه خود را آزادیخواه نشان میداد) جلو افتاد بزرگان درباریان را بخانه علاءالدوله (برادر احتشام‌السلطنه) خواندند



پ ٦١
احتشام‌السلطنه

و در آنجا گفت و شنیدها کرده نامه‌ای بمحمد علیمیرزا نوشتند ، در این زمینه « که امروز قدرت و شوکت سلاطین عظیم‌الشان روی زمین را می‌بینیم که بواسطه این اساس مشروطیت باین عظمت نایل شده‌اند» و از محمد علیمیرزا خواستار گردیدند که ایشان نیز بمشروطه خواهان پیوندند و بمشروطه کوشش کنند ، و چنین نوشتند «بخدای احد واحد ابواب چاره از هر طرف مسدود است و سلطنت چندین هزارساله در تلف چاکران صحیح است که نمك پروردهٔ دودمان سلطنت و پشت در پشت خانه زاد دولت جاوید آیتیم ، اما در اینکه زادهٔ این وطن و شریك این آب و خاکیم شکی و حرفی نیست » ، و چنین خواستار

شدند که « مقرر شود تمام وزرای مسئول دریك مجلس حاضر شوند واز وکلای مجلس محترم شورای ملی هم قدر معتد بیایند ، با حضور چاکران تکالیف کلی وجزئی را کـه دیگر راه عذر و حرفی برای هیچکس نماند معین کنند ... »

این نامه ، یا بگفته خودشان «عرضه داشت» را امیراعظم بنزد شاه برد و ازو پاسخ ، یا بگفته خودشان «دستخط» پایین را آورد :

مجلس و مشروطیت را شاهنشاه مرحوم نورالله مضجعه بملت مرحمت فرمود ماهم امضاء نموده ایم واز آنوقت کمال همراهی را داریم ومجلس را اسباب سعادت و ترقی مملکت میدانیم حالا که شما حاضر همراهی وخدمتگذاری شده‌اید چه ضرردارد ما هم انتها درجه مساعدت را می‌نماییم بطوریکه نوشته اید وزراء و وکلا و امراء بنشینید ورفع اختلاف بکنید

باین دستاویز در باریان خود را مشروطه خواه نشان دادند ، و انجمنی بنام « انجمن خدمت » برپا گردانیدند و از آنسوی روز شنبه پنجم مهر (۱۹ شعبان) که از روی سال شماری ماهی (قمری) ، درست یکسال از آغاز گشایش مجلس میرفت ، اینان « لایحه » ای با سیاهه آن « عرضه داشت » و « دستخط » بمجلس فرستاده پرك طلبیدند کـه همگی بدانجا روند ، وچون مجلس پرگید ، پانصد تن کما بیش روبآنجا نهادند.

نمایندگان باشادی وخرمی اینان را پذیرفتند و نوازش ومهربانی دریغ نگفتند . بهبهانی وحاجی امامجمعه وتقیزاده و دیگران گفتار های سپاسگزارانه رانده خشنودی نشاندادند . ازاینسوهم سپهدار وامیر اعظم گفتارها راندند ، از سراسر مجلس شادی و خرمی نمودار میشد ، و چون همان روز تلگرافهای اندوه آمیزی از خوی و ارومی رسیده و پیش از درآمدن اینان در مجلس خوانده شده بود، برخی نمایندگان‌را اندوه وشادی بهم آمیخته زار وزار میگریستند .

مجلس باشادمانی بسیار بپایان رسید و درباریان که‌از آنجابیرون آمدند درحیاط بهارستان نیز از مردم نوازش وخشنودی بسیار دیدند . همان روز خود ایشان بشهرها تلگراف فرستاده این همدستی ویگانگی

را مژده دادند . درهمه جا مایه شادمانی گردید .

سپس پسین روز سه شنبه هشتم مهر (۲۲ شعبان) دسته‌ای از آنان دوباره بمجلس آمدند واز روی سوگند نامه ای که نوشته‌بودند همگی سوگند یاد کردند که « یداً قلماً قدماً سرا جهرا حامی اساس مشروطیت و مقوی اجرای قوانین آن » باشند ، و اگر کاری بآخشیج این سوگند از ایشان سرزند «بلعنت خدا ورسول گرفتار» باشند .

اینك نامهای آنان را ازروی روزنامه مجلس دراینجا میشماریم :

جلال‌الدوله آصف‌الدوله امیر بهادرجنك ظفرالسلطنه موثق الدوله اقبال الدوله علاء الدوله سپهدار سردار فیروز وزیر افخم امیراعظم وزیرمخصوص مؤتمن‌الملك سردارمنصور محتشم السلطنه قوام‌الملك مجیرالدوله صدرالسلطنه علاءالسلطنه آجودانباشی‌توپخانه علیرضاخان‌گروسی سالارالسلطنه حاجب‌الدوله مدیر تشریفات معین السلطنه معین‌الدوله سالار اعظم سالارنصرت حمید الملك فارس السلطنه لیث‌السلطنه سیف‌الممالك قولرآغاسی سالارنظام بهادر نظام فتح السلطنه حاجب الدوله مختار الدوله حشمت الدوله مجید الممالك وزیر دربار مدیرالملك معاون الدوله وزیرمخصوص ابراهیم‌خان امیر تومان سرادر مسعود موثق الملك وزیر نظام سردار كل عزیزالسلطان سردارمفخم نصرالملك اعزازالدوله شجاع السلطنه سهم‌الدوله سهام الدوله حمزه‌آقا حسینقلیخان نواب آصف السلطنه

حبل المتین مینویسد : « جناب امیر بهادر جنك چون از یاد کردن قسم فارغ شد پایین آمده بعموم تماشاییان که حیران فتوت آنها شده بودند خطاب کرد که قرعهٔ این فال میمون بنام من بیرون آمده دو روز دیگر بطرف ارومیه حرکت کرده جان و سر بر کف دست بطرف مقصود خواهم شتافت و شاید دیگر خدمت برادران نرسم وبا کمال‌شرف جانبازی کنم شما دعای خودرا همراه من سازیدکه ازعهده این خدمت وطن بیرون آیم»

بیچاره مردم فریب این دروغها را میخوردند وبا این نمایشهای

فریبکارانه دلهای خود را پر ازشادی می‌گردانیدند . نمایندگان مجلس ازساده دلی یا از بی‌پروایی این بازی را راست پنداشته بآن پذیرایی میپرداختند ، وخواهیم دیدکه بیشتر همین سوگند خوران ، بویژه امیر بهادر جنك و اقبال الدوله ، پس از اندکی بدشمنی های آشکاری ، بامشروطه برخاستند .

چنانکه گفتیم این نمایش بیش از همه نتیجه ترسی بود که از گلوله عباس آقا دردلهای درباریان جا گرفته بود ، وچنین میپنداشتند که عباس آقا های دیگر فراوانند . ولی سپس که دانستند نیست ایمن گردیده باز دشمنی وبدخواهی آغاز کردند . این یك نمونه ایست که عباس آقا چه کار بزرگی را انجام داده بود.

یك کار تاریخی دیگری‌که در همانروزها درتهران رخ‌دادگرفتن چهلم عباس آقا بود. روز یکشنبه سیزدهم مهر (۲۷ شعبان) که سی وهفت روز از خود کشی آنجوان میگذشت هنگام پسین بازار ها را بستند وهمه آزادیخواهان ودیگران روبسوی آنجوان گزاردند .

انجمن آذربایجان‌گور را باگل آراسته وچادر های بزرگی برای پذیرایی از مردم آماده گردانیده بود . انجمنها و شاگردان دبستانها دسته دسته می‌آمدند ودسته‌های گل می‌آوردند . حبل‌المتین می نویسد: «جمعیت صحرا را فرا گرفته بود که جای عبور نبود. عده‌جمعیت به یکصد هزار نفر تخمین زده شد . . . چایی وقهوه وسایر لوازم ازهمت وطن پرستان سبیل بود . . . خوانچه های شیرینی زیاده ازحد و شماره نثار شد ...» . شادروانان حاجی ملك‌المتکلمین وسیدجمال نطقها کردند . شاعران شعرهایی خواندند . بهاءالواعظین شعرهایی خواند که چند بیت آن را برگزیده در پایین می‌نویسیم :

ای مزار محترم هر چند بزم ماتمی
لیك ازین‌نو گل‌که خفت اندرتوشادوخرمی
جای‌دارد در تو آنکو عالمی را زنده کرد
عیسیت خوابیده در دامن تومانا مریمی
ای جهان غیرت ای عباس آقا کزشرف
زخم قلب ملك و ملت را توشافی مرهمی



پ ۶۲

علاءالملك

ترك ایرانی نژاد ای آنکه همچون تهمتن
معلی فر فریـدون محیی جاه جمی
گفت تاریخ عزایش را بزاری خاوری
کرد از شش لول احیا عالمی را آدمی

در این هنگام دنباله قانون اساسی نیز در مجلس بپایان رسید. یك قانونی که آنهمه کشا کش برسرش رفته، و آنهمه امید ها بآن بسته می بود انجام یافت و روز پانزدهم مهر (۲۹ شعبان) دارالشوری تلگراف پایین را بشهرها فرستاد :

بحمدالله والمنه ضمیمه قانون اساسی که سعادت و سلامت ایرانرا پایه و مایه و حافظ بیضهٔ اسلام و حامی حوزهٔ دین قدیم ومروج احکام شریعت غرای محمدی است واستحصال ترقی مملکت واستحکام استقلال دولت واستقرار حقوق ملت منحصرا در روی این اساس مقدس استوار خواهد شد امروزکه بحساب شمسی روز اول‌سال دوم افتتاح مجلس شورای ملی ایران است بحسن تصادفی که ازجمله علایم غیبی است که توجه اعلای این اساس مقدس است به‌صحهٔ مبارکه اعلی حضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه موشح گردید جا دارد عموم ملت ازصمیم قلب بشکرانه این‌موهبت عظمی وحسن استقبال این مراتب آزادی را در رفع اغراض شخصی ومتابعت تامه بقوانین مملکتی قرار داده خود را شایسته و سزاوار این چنین عطیه مقدسه معرفی کنند . (شورای ملی)

انجمنهای ایالتی

اکنون بآذربایجان باز میگردم . در این یکماه (از نیمه شهریور تا نیمه مهر ماه) در آنجا نیز داستانهایی رخ میداد . سپاه عثمانی همچنان در خاك ایران می نشست و کردان در پیرامون ارومی‌همچنان بیدادگری می‌نمودند . اقبال السلطنه همچنان سرکشی می نمود و دسته‌های انبوهی ازکردان اوبدیه‌های‌خوی ریخته هر زمان آبادی دیگری را تاراج میکردند . اسماعیل آقا ، یا بگفته‌کردان سیمکو ، نیز بسر کشی برخاسته در پیرامون های سلماس بتاخت و تاز می پرداخت . درهمان هنگام در خود تبریز نیز کارهایی می رفت .

اگر چه در میان اینها داستان خوی از همه بزرگتر است ،ولی چون بسخن درازی نیاز میدارد نخست از تبریزگفتکوکرده سپس بآن داستان خواهیم آغازکرد .

در تبریز در اینهنگام آرامش می‌بود . فرمانفرما دلبستگی به

کارها نشان میداد و انجمن نیز با او همداستانی می‌نمود. دسته‌مجاهدان بآرامش‌گراییده باستواری بنیاد دسته بندیهای خود میکوشیدند. پس از آن‌کشاکشی‌که در میان قفقازیان با علی مسیو و همدستانش، در بارهٔ سردستگی پیش‌آمد و با فیروزی علی مسیو و همدستان او پایان‌پذیرفت اینان بهتر دانستند که رویه بسامانتری بدسته خود دهند، و این بود دست‌کیفر بازکرده، از«مرکز غیبی» فرمان کشتن چند تن ازمجاهدان را دادندکه با دست همراهانشان‌کشته‌گردیدند.

یکی ازکشتگان یوسف خز دوز بودکه از سردستگان مجاهدان بشمار میرفت وخود مرد زباندارى می‌بود ودر انجمن ودیگر جاها پیش افتاده سخن‌می‌گفت. «مرکز غیبی» خود سریهایی ازوسراغ میداشت و این بود دستورکشتنش را داد، و چون روزنامه انجمن این سرگذشت را با جمله‌های نیکی برشته نوشتن‌کشیده وچنین پیداست‌که همان‌نوشته خود «مرکز غیبی» است اینك همانرا در پایین می‌آورم:

«مشهدی یوسف خزدوز تبریزی که از چندی باینطرف کسوت فداکاری را محض پیشرفت خیالات خود در برکرده بود نقشه افعال او هر دقیقه با دست‌مفتشین مخفی دردایرهٔ قضاوت فرقه مجاهدین فی‌سبیل‌الله مکشوف و هر روز صفر عصیان را در نامه اعمال او میگذاشتند تا اینکه حدود قانونی این سلسله نجیبه بآخر رسیده و خط اعدام بنام وی‌کشیده شد...

مقارن روز چهار شنبه دوم ماه در حینی که مشارالیه از میدان معروف «هفت‌کچل» عبور می نموده است یکنفر از مجاهدین مانند هیکل غضب راست در مقابل حریف ایستاده و خبر دار کرده است: ملتفت باش تیر اجل را که قرعه فنا به نامت کشیده شده و رفتنی هستی...

گنه‌کار تا میرود چیزی بگوید یا جنبشی کند گلوله از ضلع چهارم و قلبش‌گذشته از پشتش بدر میرود و متعاقب آن یك گلوله دیگر خورده جان بجهان آفرین تسلیم می‌کند. دیگر یوسف خز دوز نیست...»

این داستان روز نوزدهم شهریور (۲ شعبان) رخ داد . در همان روز ها انجمن ایالتی شش تن را برای فرستادن بخوی و ماکو برگزیده روانه گردانید که نامهای ایشانرا باداستانشان خواهیم آورد .

روز بیست و هشتم شهریور (۱۱ شعبان) ختم باشکوهی برای عباس آقا چیدند که داستان آنرا نوشتیم .

روز پانزدهم مهر (۲۹ شعبان) تلگراف دارالشوری در باره قانون اساسی رسید که مردم بشادمانی برخاستند و یکدسته از آزادیخواهان با موزیك بازار ها را گردیدند و شادیها نمودند . نمایندگان انجمن بتلگرافخانه رفته بدارالشوری و محمد علیمیرزا تلگرافهای سپاسگزاری فرستادند .

درهمان روزها درتبریز به برگزیدن نمایندگان « انجمن‌ایالتی » از روی قانون آغاز کردند ، و چون این داستان گذشته‌ای در تاریخ مشروطه میدارد ، و آنگاه همین برگزیدن ، در تبریز دنباله ای پیدا کرد اینست آنرا با گشادی و درازی می نویسم :

چنانکه نوشته‌ایم نخستین شهری که انجمنی برای نگهبانی بکارها و سررشته داری برپا کرد تبریز بود . در این شهر همینکه مشروطه گرفته شد و « نظامنامه‌انتخابات » رسید ، کسانی را برای بکار بستن آن « نظامنامه » و برگزیدن نمایندگان دارالشوری نامزد گردانیدند و خانه ای برای نشستن آنان اجاره کردند ، و چون از کار شکنی محمد علیمیرزا که آن زمان درتبریز می‌بود ، بیم میداشتند ، همان خانه را بنام « انجمن‌ملی » کانونی برای خود ساخته هرشب سران آزادیخواهان در آنجا گرد آمدند و در زمینه پیشرفت کوششهای خود بسکالش و گفتگو پرداختند ، و در اینمیان برخی کارهایی - از بیرون کردن امامجمعه و میرهاشم از شهر و مانند این - انجام دادند .

محمد علیمیرزا از این رفتار آنان سخت آزرده میگردید ، و این بود چون پس از یکی دو هفته کار برگزیدن نمایندگان برای دارالشوری پایان پذیرفت پیام فرستاد که انجمن را ببندند ، و انجمن نشینان که یکی از ایشان حاجی میرزا حسن مجتهد می‌بود ، آن پیام را



پ ۶۳

مارشیمون پیشوای آسوریان

بکاربسته ازانجمن پا کشیدند . ولی مجاهدان و آزادیخواهان خرسندی ندادند و شبانه بشورش برخاستند ، و چنانکه درجای خود نوشته‌ایم(۱) بافشار محمد علیمیرزا را ناگزیر از بازگرفتن سخن خودگردانیده باز انجمن را برپا ساختند .

اینان میخواستند درتبریز (و در دیگر شهرها نیز) یك انجمنی از برگزیدگان‌توده برای نگهبانی بکارهای آنجا برپا باشد. بویژه در آنهنگام‌که آغاز جنبش می‌بود و آزادیخواهان در هرشهری بیك‌کانونی نیاز می‌داشتند . این بود در شهرهای دیگر نیز ، به پیروی از تبریز انجمن هایی بنیاد یافت که رشته کارها را بدست گرفت . دارالشوری گاهی ایراد به پیدایش این انجمنها میگرفت ، بویژه با انجمن تبریز همچشمی آشکار نشان میداد . ولی این‌کانون آزادی‌که سپس « انجمن ایالتی » نامیده شد در اندك زمانی شایندگی بسیاری از خود نشان داده در برابر دارالشوری بالا افراشت ، و رشته شورش و جنبش را در سراسر ایران بدست‌گرفته با کاردانی آن را راه برد ، و چون در چند پیشآمد به پشتیبانی از دارالشوری برخاسته آنرا از گرفتاری رها گردانید ، از اینرو جایگاه خود را هرچه استوارتر گردانید . سپس چون قانون اساسی که دارالشوری آن را پرداخته بود ، پراکنده شد این انجمن کمیهای بسیاری در آن پیدا کرده بخرده‌گیری برخاست ، وچنانکه نوشته ایم (۲) یکرشته پیشنهاد هایی‌کردکه یکی از آنها برپا شدن انجمنها در شهر ها بود ، و بدینسان خواست رویه قانونی بخود دهد ، و در نتیجه آن پیشنهاد بود که دارالشوری ناگزیر شد دنباله‌ای بقانون اساسی بیفزاید ، و چنانکه میدانیم این‌دنباله بزرگتر وارجدارتر از خود قانون اساسیست ، و کشاکشهایی را که برسرآن رفت دراین تاریخ نوشته ایم . از این‌گذشته دار الشوری قانون جداگانه ای برای «انجمنهای ایالتی‌و ولایتی» بگزاشت‌که درخردادماه ۱۲۸۶ (ربیع‌الثانی ۱۳۲۵) پایان پذیرفت .

---

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه ۲۳۹
(۲) بخش یکم این تاریخ صفحه ۲۹۵

از همان هنگام می‌بایست انجمنهای خود سرانه در هرشهری که می‌بود از میان رفته انجمن هایی از روی این قانون برگزیده شود. ولی چون درآن قانون دوگونه انجمن ، یکی ایالتی و دیگری ولایتی پیش بینی شده ، و این دانسته نمیبود که در کجا آن و در کجا این برپا باشد ، از اینروکار بدیر می‌افتاد تا دارالشوری در این زمینه نیز قانون‌گزارد ، بدینسان‌که چهارجا را که آذربایجان و خراسان وفارس و کرمان میباشد «ایالت» ، و جاهای دیگر را «ولایت» شناخت ، و این اگرچه مایه رنجش گیلانیان‌گردید و در رشت آشوبی پدیدآمد ، ولی دارالشوری پروا ننمود و از اندیشه خود باز نگشت .

بهر حال در این هنگام در تبریز آن قانون را بکار می بستند و کسانی را برای «نظارت» بر میگزیدند ، و بدینسان انجمن تاریخی و بسیارکارآمد تبریز که باید نامش همیشه در تاریخ باز ماند آخرین روز های خود را می‌پیمود ، و خواهیم دید که از برگزیدن انجمن قانونی چه نتیجه هایی برخاست .

جنگهای خوییان با اقبال السلطنه

اکنون بداستان خوی میپردازیم . چنانکه‌گفته‌ایم خوی از شهرهایی میبود که دردلبستگی بجنبش مشروطه و درکوشش پیروی از تبریز می‌نمود و آزادیخواهان آنجا غیرت وکاردانی نیکی ازخود نشان میدادند ، و در این آخرها چنین رخ دادکه میرزا جعفر زنجانی با شش تن دیگر از خود خوییان ، از باکو از سوی «کمیته اجتماعیون عامیون» ایرانیان بآنجا در آمد . این میرزا جعفر در باکو نگهبان یك کاروانسرایی (اوده‌باشی) میبوده . ولی از هوشیاری وبخردی الفبا خوانده سوادی میداشته ، و این بود چون ایرانیان حزبی برپا کردند اویکی از پیش گامان گردید ، و در سایه غیرت وکاردانی جایگاهی در میان دیگران پیدا کرد ، وچون کمیته بهر یکی از شهر ها فرستادگانی از خود می‌فرستاد ، میرزا جعفررا هم با شش تن ازخود خوییان بآنجا فرستاد، و اینان هنگامی رسیدندکه‌کردان اقبال‌السلطنه در دیه های خوی تاراج وکشتار دریغ نمی‌گفتند ، و ازتلگرافهای گله و ناله‌که بتهران فرستاده

میشد نتیجه بدست نمی‌آمد

میرزا جعفر ازهمان روز رسیدن مردانه بکار پرداخت . نخستین کار او آن تلگراف و لایحه در بارهٔ اتابك بود که نوشته ایم . سپس باین شد که از مجاهدان و خوییان دسته هایی پدید آورد و خود به جلوگیری از اقبال‌السلطنه کوشد . این بود دسته هایی پدید آورده از حکمران نیز سه توپ و چند صدتن سرباز گرفت ، و آنهارا بدو بخش گردانیده یك بخش را با دوتوپ بسکمن‌آباد و دیگری را بایك توپ بقراضیاءالدین فرستاد که در برابر کردها لشگرگاه ساختند . فرمانده لشکر سکمن آباد میر اسدالله قراعینی و فرمانده لشکر قراضیاء الدین پسرش میرهدایت بود که هردو از پسر و پدر بدلیری شناخته میبودند . سپس خود میرزا جعفر نیز روانه سکمن‌آباد گردید که از نزدیك به کارها سر کشد .

این یك‌کار غیرتمندانه‌ای از میرزا جعفر و خوییان بود . با همه جنك ناآزمودگی وکمی شمار و افراد بجلوگیری از کردان تاراجگر و خونخوار برخاسته بودند. ولی افسوس‌که فیروزی نیافتند ومیرزاجعفر جان در آن راه‌گزاشت .

چگونگی آنکه روز آدینه بیست و یکم شهریور (٤ شعبان) ناگهان کردان از هر سو بلشگرگاه اینان تاختند و با شلیك گلوله کسان بسیاری را بخاك انداخته سپس بچادر ها ریختند وگروهی را نیز دستگیرگردانیدند . توپ و افزار وکاچال هرچه بود بتاراج بردند . در این جنك نزدیك بشصت تن ازمجاهدان کشته شدند . از کردان نیز بهمین اندازه کشته شده بود . یکی از کسانیکه دستگیر افتادند خود میرزا جعفر بود .

بدینسان لشگرگاه سکمن‌آباد بهم خورد و بازماندگان شکسته و پریشان خود را بخوی رسانیده چگونگی را آگاهی دادند . فردای آن وز در خود خوی یکداستان بسیار نابجای دیگری رخ داد ، و آن اینکه یکی ازمجاهدان بخانه حاجی میرزا ابراهیم که مجتهد بنام خوی میبود رفته بی هیچ انگیزه ای او را کشت . همچنین آقا ضیاء برادر



پ ٦٤

شاهزاده ضیاء الدوله یکی از هوا خواهان آزادی

حاجی امامجمعه را از پا انداخت .

از این رفتار چشم مردم خوی ترسیده بسیاری از توانگران و شناختگان از شهر گریختند و یا رونهان کردند ، چنانکه کسی نیارست براه انداختن جنازه کشتگان رود وبا یك خواری آنان را بخاك سپردند. بدینسان آشفتگی بسیاری رخ داد . از یکسو این آدمکشی بیجا ، و از یکسو رسیدن پیاپی گریختگان از جنگ و زنان و بچگان بینوای تاراج دیده .

در این هنگام آشفتگی سخت بود که فرستادگان انجمن ایالتی تبریزبآنجا رسیدند . چنانکه گفتیم انجمن ایالتی شش تن را که شاهزاده مقتدرالدوله و شیخ الاسلام و حاجی جلیل مرندی و سالار معزز و وثوق- الممالك وحاجی اسماعیل نماینده خوی بودند برگزیده برای چاره جویی بآشوب و نابسامانی کارهای خوی و ماکوفرستاد. شیخ الاسلام (عبدالامیر) داستان این سفر را با یك زبان شیرینی نوشته که بچاپ رسیده وما اینك کوتاهشدهٔ آن را خواهیم آورد .

این فرستادگان شب آدینه بخوی رسیدند که همان روز شکست سکمن آبادبود ، و فردایش هم داستان کشته شدن آقامیرزا ابراهیم وآقا ضیاء رخ داد . اینان از همان روز بکار پرداختند . نخست برای جلو گیری از کردان که در دیهها بیدادگری دریغ نمی گفتند وکینه خوییان را ازمردم بینوای آنها می جستند ، نامه‌ها نوشته خواهش کردند که دست از تاراج بردارند و ازجنك دست کشیده نتیجه میانجیگری فرستادگان را بیوسند . نیز بکسان کشتگان راه دهند که هرکسی کشته خود را پیدا کند و بخاك سپارد . سپس باقبال السلطنه نامه نوشته فشار آوردند که سربازان و دیگر دستگیرشدگان را آزاد گرداند . میرزا جعفر را که دستگیر کرده بودند چون دلیرانه سخن می گفته و لابه نمی نموده نگه نداشته جوان کارآمد غیرتمند را کشته بودند .

از این فرستادگان مقتدرالدوله و برخی دیگران از درباریان پیشین می‌بودند و از درون دل بمشروطه گرایشی نمیداشتند ، و درشیخ عبدالامیر وحاجی جلیل مرندی نیز آن گرمی که می‌بایست یافت نمیشد .

اینان اگر مشروطه را میخواستند با شورش همداستان نمی بودند . از اینرو به رفتار دلیرانه مجاهدان خوی ارج نمیگزاردند و بجای پشتیبانی بآنان روی سرد نشان میدادند ، و پافشاری می‌نمودند که باید جنگ بریده شود و کشاکش با آشتی بپایان رسد ، و فرمانفرما نیز از تبریز با تلگراف با اینان همداستانی می‌نمود ، وچنین نهاده شد که خوییان ده تن بنمایندگی برگزینند تا همراه فرستادگان بچورس رفته با سران کردان وگماشتگان اقبال‌السلطنه بگفتگو پردازند وبجنگ پایان دهند. خوییان خرسندی نمی‌دادند . ولی‌چون فرستادگان سخت می‌گرفتندخواه وناخواه نمایندگانی برگزیدند ، و فرستادگان پس از ده روز درنگ در خوی روانه گردیده آهنگ چورس کردند . لشکر قراضیاء الدین بر پا می‌بود و فرستادگان را پیشواز نمودند وبنوازش پرداختند . ولی فرستادگان روی سردی بآنان نشان داده دستور پراکندن دادند . سپس در چورس که در آن نزدیکی است نشیمن گرفتند و با سران کردان که در قراضیاءالدین درنیم فرسخی می‌نشستند بنامه نویسی و پیام فرستی پرداختند ، و پس ازگفتگوهای فراوان وآمدن ورفتن، و میهمانی دادن پس ازآنکه یکماه‌کما بیش درآنجا می‌بودند نتیجه این‌شدکه بکشاکش پایان داده چنین نهادندکه کردان دیگر بتاراج وکشتار دیه‌ها نپردازند و راهها را ایمن دارند ، و سربازان و دیگران که دستگیر شده بودند اقبال‌السلطنه رها گرداند ، و آنچه از روستاییان بتاراج رفته بایشان باز گردانند و زیانهای آنان را بپردازند ، وکسانی که در بیرون از جنگ کشته شده اند ببازماندگانش دیه بدهند ، و چون اسماعیل آقا شکاك (سیمکو) نیز در سلماس و قوتور سر برآورده تاراج وکشتار می‌کرد وسپاه فرستادن بسر او دشواری میداشت از اینرو چنین نهادند که اورا با نوازش رام‌گردانند ، بدینسان‌که دولت فرمانروایی قوتور را باو سپارد ، با این شرط‌که دیگر بدکرداری نکند و آنچه ازمردم برده و ربوده بآنان باز دهد ، واقبال‌السلطنه بپایندد که او این شرط را بکار بندد .

درمیانه پیمان نامه ای نوشته شد و هردوسو دستینه نهادند، و

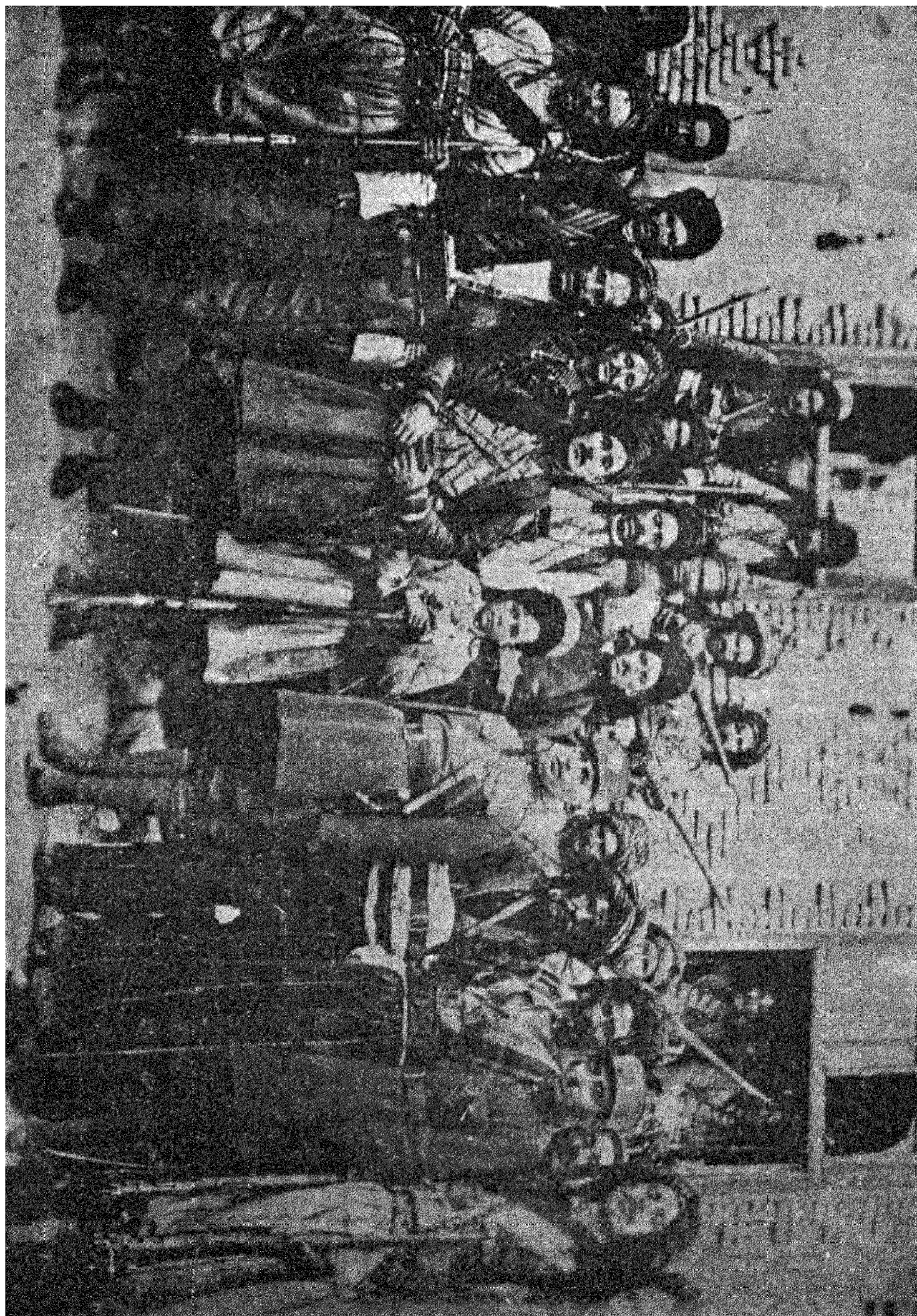
اقبال‌السلطنه بسربازان رخت نوپوشانیده بادیگردستگیران روانه گردانید .
فرستادگان نیز چون کار های خود را بپایان رسانیده بودند آهنگ بازگشت بخوی و تبریز کردند .

بدینسان جنگ خوییان با اقبال السلطنه بپایان رسید . چنانکه گفتیم این یك خیزش دلیرانه ای از مجاهدان خوی بود که براهبری میرزا جعفر کردند و اگر تا دیری پیش میرفت مجاهدان روز بروز آزموده تر و دلیرتر می‌گردیدند ، واین نمونه ایست‌که شورش ایران چه‌ژرفا می‌داشت . ولی‌افسوس که‌گرفتاری میرزا جعفر وکشته شدن او، و سپس نیز دل مردگی فرستادگان تبریز آن را نا انجام گزاشت . تنها نتیجه ای که از آن بدست آمد از میان رفتن جوان دلیر میرزا جعفر بود . از آنسوی چنانکه فرستادگان از جستجو بدست آوردند در جنگ سکمن آباد از کردان یکصد و هشت تن و از مجاهدان و همدستان ایشان پنجاه تن کما بیش کشته گردیده بودند .

پاسخ اقبال السلطنه به تلگراف فرمانفرما

در هنگامیکه فرستادگان در چورس و قراضیاء الدین با کردان در گفتگو می بودند ، چون در تبریز در انجمن از آشفتگی کارهای خوی و بسته بودن بازار آنجا دلتنگی در میان می بود میرزا آقا اسپهانی که هنوز درتبریز می‌زیست و با آنکه بنمایندگی دارالشوری برگزیده شده بود بخواهش برخی مردم از رفتن باز می‌ایستاد خواستار شد که خود بخوی بیاید و بچاره آشفتگی کوشد ، و این‌بود همراه میرزا غفار زنوزی و میر یعقوب مجاهد (دربان انجمن) روانه گردید ، و چون هنگامی بخوی رسید که گفتگوی آشتی درچورس پیش‌رفته بود با کمی اندرز مردم‌را بباز کردن بازارها واداشت، واین یك هنری ازوشمرده گردید و در تبریز هوادارانش بستایش پرداختند ، و سپس میرزاقا خود تنها روانه ماکو گردید که اقبال السلطنه را ببیند ، و در این رفتن بود که چنانکه سپس بزبانها افتاد از اقبال السلطنه پولی گرفت ، و خواهیم دیدکه این کار ومانند های آن مایه رسوایی او شد .

اقبال‌السلطنه از این پس آرام نشست و با انجمن تبریز فروتنی



پ ٦٥

اسمعیل آقا (سیمگو)

(این پیکره در سالهای آخر زندگانی او برداشته شده)

پیش گرفت که گاهی تلگراف یا نامه می نوشت . ولی از درون همچنان دشمن مشروطه می‌بود و خواهیم دید که سال دیگر که جنگ میانه تبریز و محمد علیمیرزا میرفت او نیز سپاهی بر سر این شهر فرستاد .

چنانکه نوشته ایم فرمانفرما همان روزهایی که به تبریز رسید تلگرافی باقبال‌السلطنه فرستاد ، و چون آن تلگراف درخوی مانده و باقبال‌السلطنه نرسیده بود فرستادگان پس از رسیدن بآنجا تلگراف‌را نیزبوی فرستادند . او یك پاسخ درازی دادکه گناه را بگردن خوییان انداخت و اینك در پایین آن تلگراف را می‌آوریم :

حضور مبارك نواب مستطاب اشرف والا شاهزاده اعظم فرمانفرما سردار کل روحی فداه تلگراف مبارك در سیم ماه شرف صدور یافته بود درنهم ماه زیارت گردید مذمت وملامت فرموده بودندکه چرا تاحال‌احوالات و وضع این سرحدات را معروض نکرده ام اولا چطور میشود مثل نواب مستطاب اشرف والا روحی فداه شخص بزرك و محترم و سردارکل مملکت آذربایجان تشریف فرما بشوند چاکر یك اظهار انسانیتی نکرده احوالات سرحد را عرض نکنم مکرر از هرنقاط تفصیل عرض شده است مخابره را توقیف و پستخانه ها را ضبط کرده اند دیگر از کجا بحضور مبارك برسد از آنوقت که نواب مستطاب اشرف والا روحی فداه از تهران خیال‌حرکت مملکت آذربایجان فرموده اند تلگرافخانه و پستخانه ها توقیف است آنهم محض این است عرایضجات چاکر بجاهای لازمه نرسد الحمدالله از سایهٔ دولت و ملت تردد آدمهای چاکر از همه جا مقطوع و ممنوع بوده استدعا دارم اول حکم این را بفرمایید در هیچ قانون در هیچ طریقه مسدود کردن راه عرایض مردم جایز نیست و ثانیا احوالات اینصفحات از روی قاعده نیست که عرض شود و در عریضه تلگرافی هم گنجایش نمیکند همین قدر هست هرقدر از چاکران شکایت کرده اند همه را اهالی خوی کرده اند وشکایت هم مینمایند هیچیك از حرفهای آنان نه اصل دارد و نه فرع در حالیه دنیا با چاکر مدعی شده است جهت آنرا هم نفهمیده ام‌که چرا مدعی‌گری‌میکنند و بچه جهت میخواهند ماکورا خراب نمایند اهالی خوی یکسالست بچاکران پیچیدگی دارند دست نمیکشند گاه به نمك خوارگان صد ساله محرك شده

انبار غله و تنخواه که داشتیم داغون کرده گاه خود چاکران را بخارجه
تبعید نموده اند قلعه را محاصره کرده نزدیك بود عمارتهای دویست ساله را
خراب و خودمان و اهل و عیالمان را اسیر نمایند کار نوعی فراهم آمده
بیاری خدا ممکن نکرده‌اند حالا چهار ماه است که چاکر معاودت بماکو کرده
ازآن تاریخ تا حالا هی‌قشون کشی است که بسر ماکو میکنند اگر سکوت
نمایم جان و مال و عیال میرود و املاك کلیه مخروبه میشود بمقام دفاع
میآیم آنوقت هم طرف سؤال وجواب میشوم آیا دویست سال است خدمت
کرده حالا یاغی دولت بوده‌ایم یا اینکه بشهرهای همسایه صدمه وضرر زده‌ایم
بچه سبب سرباز توپ و اهالی را بسر چاکران میآورند چنانکه در آخر
وقت یك اردو بمحال سکمن آباد یکی را بمحال چایپاره که علاقجات‌هردو
محال که تعلق بچاکران هست حرکت داده اند آنکه اردوی محال چهارپاره
است قتل و غارت نموده اند سهل است یکنفر سید معتبری در ماکو بوده
درآن دهات اقامت داشت اورا کشته‌اند حالا ازطایفه آن پانصد نفرجمع شده‌میخواهند
بخوی رفته انتقام‌خودرا بردارند بیك‌درجه جلوگیری نموده ام تااینکه مراتب بحضور مبارك
عرض شود آنکه احوالات سکمن آباداست باآبادیهای‌ایل‌میلان‌ریخته بعدازقتل وغارت
زیاد سی نفر مرد پانزده نفر از زنان اکراد خارج ازقاعده مقتول کرده‌اند
در صورتیکه اهالی عیال کسی را باآنطور ها بکشند بعد ناچار مانده بمقام
دفاع برآمده دعوای سخت کرده شکست بآنها داده تمام اهالی اردوراگرفتار
نموده‌آنکه سواره قراجه‌داغ وسربازاست رهائی داده واهالی را ول نموده محض
بجهت نمونه یکصد وسی و پنج نفراز سرباز صاحب منصب پسرحاجی حیدرخان
پسرلطفعلی خان ازاین‌قبیل هاگرفته الان حاضر‌وشاهد معتبرتر ازاین‌که نمیشود
اگر آنها تخطی باداره ماکو نموده اند آنها مقصرند هرگاه چاکران بخاك
خوی تجاوز نموده‌ایم چاکران مقصر است هیئت محترمه که مأمور شده اند
البته آمده اند تحقیقات بحقانیت نمایند آنها هم برأی العین دیده که اردوی
خوی در کدام خاك بوده اند مثل مشهور است خودشان میزنند خودشان
گریه میکنند بیاری خدا واز سایه مبارك چاکران از این قبیل آدمها هیچ
ملاحظه ندارد در نیمساعت خوی را نیست هم میکنم و ساکت هم مینمایم
بالکلیه از یاد فراموش نمایند ازیکطرف ملاحظه دولت را دارم ازیکطرف
هم درنزد ملت چاکران را بدنما میکنند زیاده از این اغتشاش نمی‌شود که
اینها مینمایند چاکران سهل است در داخله خودشان چرا اینطور ها
می نمایند اینها هم‌خائن دولتند هم خائن ملت خیانت که بدولت نموده‌اند
اینست که تمام قورخانه و توپخانه دولت را داغون نموده اند تلگرافخانه

پستخانه را ضبط کرده اند وباین سرحد سه دولت اغتشاش افکنده اند خیانت
که بملت دارند اینستکه مجتهد علماء وسادات وفقراء ملت را بقتل‌میرسانند
مال‌مردم‌را مال‌الله نموده نه بدولت نه بمجلس اطاعت ندارند بیقاعدگیهای آنها
را باین شکل دولت برأی‌العین دیده بازبآنها تنبیه نکرده مؤاخذه نمیفرمایند
در مقابل آنها هیچ مقصود و غرضی ندارم که بچاکر مذمت وملامت وارد
مینمایند البته بخلاف کار باید تنبیه شود و اگر نباشد زیاد میکنند از این
حرکتی(؟)دارم دولت یا معتبرین ملتچرا ازایران صرف نظرکرده اند اجامر
و اوباش را ول‌کرده ازبهر صنف(؟) اگر مانع نباشندکه بتر ازاین مینمایند
اینها اگر برای مشروطه است مشروطه چنین نمی شود وکسی هم بمشروطه
مانع نیست والا مقصود مخروبه شدن ماکو این خانواده است هرجاچاکران
برود بزرك خودتان(؟) بی‌اطاعتی‌نمینمائیم‌دوکلمه دستخط مبارك‌مرحمت فرمایند
چاکران با عموم ولایت بدولت روس و عثمانی کوچ نمائیم آنها هم بیایند
از تازه اینجا راآباد نمایند و اگر چاره دیگر نیست استدعا است بزودی
تکلیف چاکران را مشخص فرمایند امر مقرر شده بود جهت اصلاح میانهٔ
ماکو وخوی معین بوده اند اگرچه اهالی خوی مبالغی‌گزاف بچاکران‌خسارت
زده اند ومعهذا برحسب امر مطاعه چاکران حاضر است هیئت محترم شرحی
نوشته محل ملاقات‌را خواسته بودند که معین نموده ام که طرفین حاضر شده
اصلاح شود همین قدر هست چاکران ببدی هیچوقت راضی نیستیم وطالب‌خیر
هستیم طرف مقابل بدون جهت چاکران را بدنام میکنند . (مرتضی قلی)

دنباله کشاکش مرزی دراینمیان کشاکش مرزی باعثمانی رنگ دیگری
بخود میگرفت . پس از شکست مجد السلطنه
دربیرون ارومی (که داستان آنرا نوشتیم) دیگرکسی بجلوگیری برنمی
خاست ، واین بود عثمانیان هرزمان آبادی دیگری را میگرفتندوکردان
از تاراج دست برنمیداشتند . انجمن ارومی پیاپی دادخواهی میکرد و
تلگراف بتبریز وتهران میفرستاد وانجمن وفرمانفرما فشار بدار الشوری
میآوردند . ولی نتیجه ای دیده نمیشد . زیرا دولت پروایی نمی نمود و
هر زمان نوید دروغی دیگری میداد . بفرمانفرما گفته بودند از تهران
لشگری خواهند فرستادکه همراه لشگری از آذربایجان برای نگهداری
مرز وسرکوب‌کردان رود ، ولی نشانی از آن لشگر دیده نمیشد . در



پ ٦٦

کامران میرزا با دو تن دیگر

(آنکه در دست چپ او ایستاده آقا بالا خان سردار افخم است)

مجلس بارها سخن میراندند وتندیها مینمودند لیکن سودی نمیداد ودربار همچنان خونسردی نشان میداد .

شگفتر آنکه میرزا رضاخان ارفع الدوله سفیر ایران دراستانبول گفتاری بیکروزنامه روس فرستاده داستان را از ریشه دروغ می شمرد وچنین گفت : « آنچه در این باره نوشته میشود انجمن تبریز ساخته پراکنده میکرداند » . (۱) باآنکه در اینهنگام روزنامه های روس و انگلیس نیز ازپیشامد سخن میراندند واز آنسوی « کمیته اتفاق‌وترقی» آزادیخواهان عثمانی از پاریس « بیاننامه » بدارالشوری وانجمن تبریز فرستاده رفتار دولت خود را بیدادگرانه ستوده بیزاری مینمودند. با این حال ارفع الدوله پیشامد را نمی پذیرفت وبه پرده‌کشی میکوشید .

این رفتار سفیر ایران دلیل دیگر است‌که میانه محمدعلیمیرزا و سلطان عبد الحمید سازش میبوده . عبد الحمید از ترس آنکه پیشرفت مشروطه در ایران جنبش آزادیخواهی را در عثمانی نیرومند تر گرداند از همدردی وهمدستی بامحمد علیمیرزا باز نمی ایستاد ، واین فشارهای مرزی بآن عنوان میبود . یکروزنامه فرانسه ای در مصر سندی بدست آورده چنین میگفت‌که عبدالحمید نامه ای بمحمد علیمیرزا نوشته‌که او را بپا فشاری در برابر آزادیخواهان دلیرتر گرداند ، وچون روزنامه های تهران این داستان را از آن روزنامه فرانسه ای ترجمه کرده بچاپ رسانیدند دربار یاوزارت خارجه بپاسخی برنخاست، واین دلیل است‌که‌آن نوشته بیپا نمی بود .

از آنسوی ، چنانکه در برخی روزنامه‌ها نیز نوشته شده ، در زمان عبدالحمید عثمانی یك افزار سیاسی در دست دولت نیرومند آلمان میبود ، وچون این دولت از پیمان روس وانگلیس درباره ایران که گفتگویش ازدیرگاه درمیان می‌بود خرسندی نمیداشت، بنام همچشمی‌چنین میخواست‌که او نیز درکار های ایران دست دارد ، واز اینرو عثمانی را بمرز شکنی وامیداشت. میباید گفت : دراین پیشامد عبدالحمید ومحمدعلی ودولت آلمان هرسه بهره‌مند میبودند .

---

(۱) جمله‌هاییست که‌حبل المتین تهران ازیکروزنامه روسی‌ترجمه کرده

از همینجا دولتهای روس وانگلیس بی یکسویی ننموده نمایندگان ایشان در استانبول وتهران بادولتهای عثمانی وایران گفتگو می‌کردند ، وهمانا در سایه گفتگو های ایشان بودکه دولت عثمانی از زور آزمایی درگذشته خرسندی دادکه داستان باگفت وشنید ورسیدگی پایان یابد ، وروز سی ام شهریور (۱۳ شعبان) بودکه وزیر امور خارجه ایران به مجلس آمده آگاهی دادکه در نتیجه‌کوشش وزارت خارجه‌ومیانجیگری نمایندگان روس و انگلیس چنین نهاده شدکه عثمانیان سپاهیان خود را از خاك ایران پس کشند وبه‌کشاکش ودو سخنی‌که درمیان می بود در کمیسیونی بابودن نمایندگان روس وانگلیس رسیدگی شود . نمایندگان از این آگاهی خرسندی نمودند . دولت محتشم السلطنه را بسرنمایندگی در آن‌کمیسیون نامزد گردانید ، واو نخست پذیرفت ، وسپس بازایستاد وبار دیگر پذیرفت وسر انجام در آغاز های آبان ماه از تهران روانه گردید . عثمانیان نیز طاهر پاشا نامی را بسرنمایندگی فرستادند .

چنانکه‌گفتیم این زمان درعثمانی نیز دسته‌ای بنام « اتفاق‌وترقی » بآزادیخواهی میکوشیدند واین همان دسته است‌که مشروطه رادرآن کشور بنیاد نهاد . دراین هنگام بیشتری از سران ایشان از خاك‌عثمانی‌گریخته ودر اروپا میزیستند وکمیته دسته‌که سررشته را در دست میداشت در پاریس برپا میبود ، وچون این مرز شکنی از عبد الحمید دیده شد آزادیخواهان عثمانی ، چه بنام همدردی وچه بنام همسایگی ، بهواداری از ایران برخاستند وکمیته « بیاننامه ای » بزبان ترکی برای دارالشوری و انجمن تبریز فرستادکه آنها نیز پاسخ دادند ، و چون نیازی بآوردن متن آن « بیاننامه » وپاسخهایش نیست در اینجا نمی آوریم . لیکن خواهیم دیدکه همین‌آزادیخواهان عثمانی درجنگهای آزادیخواهان با محمد علیمیرزا نیز همدستی با ایرانیان کردند ویکدسته از ایشان بخوی بیاری آزادی خواهان درآمدند .

در همان آغازهای آبان ماه در تهران کابینه نیز دیگرگردید چنانکه گفتیم کابینه مشیرالسلطنه کابینه کارآمدی نمی بود ودرنزد مجلس آبرو وارجی نمیداشت ، وچون این کابینه بکار پرداخت چند روزی

نگذشت که کارکنان وزارت خارجه از سعدالدوله ناخرسندی نمودند و به ایستادگی وپا فشاری برخاستند ، وچون سعدالدوله پس از بیرون رفتن از مجلس در دربار ودیگر جاها ببدگوییها از مشروطه ودار الشوری پرداخته وبدینسان دلهای آزادیخواهان را آزرده گردانیده بود کسی به پشتیبانی ازو بر نخاست وشاه اورا بر داشته علاء السلطنه را بار دیگر وزیر خارجه گردانید که مجلس نیز آنرا پذیرفت .

بااینحال کابینه ارج وآبرویی نداشت، ودانسته نیست چه شد که آنان بکنار رفتند ومحمد علیمیرزا ناصر الملك را بسروزیری برگزید که او نیز وزیرانی را برگزیده ر ز شنبه سوم ابان ماه (۱۸ رمضان) بمجلس آورد وبدینسان بشناسانید :

ناصر الملك رئیس الوزراء ووزیر مالیه ، آصف الدوله وزیر داخله ، مشیرالدوله وزیر خارجه ، صنیع الدوله وزیر علوم واوقاف و فواید عامه ، مخبر السلطنه وزیر عدلیه ، موتمن الملك وزیر تجارت، مستوفی الممالك وزیر جنك .

نمایندگان خرسندی نمودند وچون ناصر الملك در اروپا درس خوانده بود ودر آنروزها بیك اروپا دیده ارج میگزاردند چه رسد به یك درس خوانده درآنجا ، از اینرو ارجمندش میشماردند ، ودراینهنگام نیز جز پاسداری ننمودند . یك کار شگفت وزیرگردانیدن آصف‌الدوله بود . زیرا اینمرد همانست که از بدخواهان بنام آزادی شمرده می شد که در ماههای نخست مشروطه مجلس پافشاری‌کرده برداشتن او را از والیگری خراسان خواستارگردید ، وسپس بعنوان فروش دختران‌قوچانی او را بادیگران ببازپرس و داوری‌کشیدند‌که مجلس پروای بسیاری بآن مینمودوبارها درنشست‌گفتگوی آنرا بمیان میآورد، تاآنجاکه‌چون‌گرایشی از فرمانفرما وزیرعدلیه بآصف الدوله نمودار گردید درمجلس تقیزاده‌باو برخاش‌کرد. چنین کسی اکنون‌بعنوان یك وزیرقانونی بمجلس شناسانیده میشد . ازاین شگفترآنکه نمایندگان هیچ یك زبان بایراد بازنکرد(همانا بپاس جایگاه ناصر الملك) . تنها روزنامه آدمیت‌که میرزا عبدالمطلب یزدی مینوشت یك گفتار درازی در این باره بچاپ‌رسانید . این نمونه



پ ٦٧

احمد میرزا ولیعهد

دیگری از سستی مجلس میباشد .

برخی نیرنگها که شناخته گردید

از هنگامیکه اتابك کشته گردید چنانکه گفتیم دربا ریان بترس افتاده از دشمنی با مشروطه می پرهیزیدند . خود محمد علیمیرزا نیزهمان رفتاررا

مینمود، وچنانکه خواهیم‌دید بمجلس نیزآمد . لیکن درهمانحال درماه ابان برخی نیرنگها سرزدکه دانسته شد آن نمایشها جز رویه‌کاری نیست، و چون ترسیکه از کشته شدن اتابك در دلهاشان پدید آمده بود کمتر گردیده باز درپی دشمنی باآزادیخواهان میباشند . یکی از نیرنگها این بودکه کسانی از درباریان — از اقبال الدوله ووزیر مخصوص وناصر-السلطنه وسعید السلطنه ومفاخر الدوله ودیگران — به پیروی ازشیوه آزادیخواهان ، انجمنی بنام « انجمن فتوت » بنیاد نهادندکه خواستشان جز کوشش بزیان مشروطه نمی بود ، ومرتضوی نماینده مجلس که در نتیجه یك کشاکش بازنوزیان (برسر ملك) رنجیده بود ، ومیرزاجواد ناطق‌که این زمان در تهران میزیست و او نیز از مشروطه خواهی دل سیری مینمود بآنان پیوستند، و همانا خو استاینان نبرد با آزادیخواهان وبر انگیختن مردم بکشاکش ترك وفارس میبود ، وچون بدخواهیشان از گام نخست پدیدار بود روزنامه ها (از حبل المتین وروح القدس) به بدنویسی از آنان بر خاستند . در تهران این زمان انجمن های بسیاری می‌بود واینها هرکدام نماینده‌ای برگزیده یك انجمن‌مرکزی برپامیکردند. در این انجمن نماینده انجمن آنان را نپذیرفتند ، وچون بیشتر آنان‌از تبریزیان میبودند « انجمن آذربایجان » که آذربایجانیان برپا کرده بودند ، وخود یك بنیاد نیرومندی میبود بجلوگیری از کار های آنان برخاسته تلگراف پایین را بتبریز فرستاد :

انجمن ایالتی ملی آذربایجان این‌اوقات درطهران بعضی از تبریزیها بخیال تاسیس انجمنی موسوم به فتوت ازاشخاصی معلوم الحال بتحریك‌تاسیس شده لازم بود که خاطر محترم آن انجمن مقدس مستحضر و اسم یکی دو نفر از مؤسسین را که مفاخرالملك و حاجی محمدتقی صراف و امثال آنها است عرضه داریم وانجمنهایی که هواخواه مشروطیت هستند محرك را معلوم نموده و نماینده آن انجمن را نپذیرفته اند اگر تلگراف یا لایحه ای از آن انجمن بتبریز برسد مؤسسین آن انجمن ومقصود آنها را چنانکه اطلاع دارید مستحضر و از خیالات آنها مطلع باشند .

(انجمن اتحادیه آذربایجان)

در همانروزها یکداستان دیگری رخ داد ، وآن اینکه سید علی یزدی که ازملایان بنام ومردم‌دار تهران میبود وبدربار بستگی می‌داشت که برای دعا خواندن ومانند آن بنزد محمدعلیمیرزا میرفت ودرباریان پولهای بزرگی باومیرسانیدند روز شنبه دهم ابان (۲۵ رمضان) درمسجد شیخ عبدالحسین بمنبررفت وآشکاره بدگویی از مشروطه ومجلس‌پرداخت وازتقیزاده ومستشارالدوله ودیگران‌نامبرده «کافرشان»خواند، وازعباس‌آقا نامی برده جایگاه او را « در طبقه هفتم جهنم » نشان داد ، وچون روح القدس کار عباس آقا را هم ارج « ضربت علی » درجنك‌خندق ستوده بود ازو نیز یادی کرد و« کافر » نامید . چون طلبه‌های‌مدرسه شیخ عبدالحسین درپای منبر، وبهواداری ونگهداری آماده میبودند کسی پاسخی نتوانست ، وبدخواهان مشروطه همانرا دستاویزی ساخته بجنب و جوش برخاستند . چون بیم میرفت که اینکار سیدعلی آقا دوتیرگی در خود تهران پدید آورد مجلس بجلوگیری برخاست و بشهربانی دستور داد از مسجد رفتن او جلوگیرد ، وبدینسان داستان پایان پذیرفت

چنانکه روح القدس وحبل المتین نوشتند این کار نیز بانگیزش انجمن فتوت وبه پشتیبانی دربار میبود . زیرا سید علی‌آقا بستگی نزدیك بدربار و درباریان میداشت وبا پولهای درباریان خانه و زندگانی خوش بسیجیده بود .

از اینجا انجمن فتوت بسیار بدنام گردید . میرزا جواد ناطق که از پیشگامان جنبش تبریز بوده وآن جایگاه وآبرو درمیان‌آزادیخواهان میداشت درشمار بدخواهان آزادی درآمد .

در همان روزها حاجی شیخ محمد واعظ که در جنبش تهران پا درمیان داشته وبا دو سید درهمه‌جاهمگامی نموده ، وسپس داستان‌مدرسه حاجی ابوالحسن معمار وکشته شدن سید عبدالحمید درسر دستگیر کردن او پیش آمده بود ، و از اینرو یکی از پیشگامان مشروطه شمرده میشد ، او نیز برگشته در منبرها از مشروطه بد میگفت وبسید جمال واعظ ودیگران نکوهش دریغ نمیداشت ، بلکه نامهای طباطبائی‌وبهبهانی را نیزبابدی میبرد . بدینسان اونیز ازبدخواهان آزادی شمرده‌گردید .

این میرساند که بسیاری از پیشگامان آزادی معنی مشروطه را نمیدانستند ودلبستگی بآن نمیداشتند ، وبرخی از آنان جز ازروی‌هوس بآن کار برنخاسته بودند ، واز اینرو در این هنگام دلسیری ازآن‌نموده باز میگشتند واین بار بهوس دشمنی آغاز میکردند . درباره حاجی‌شیخ محمد ومانندگان او نوشته ایم که مشروطه را جز بمعنی «رواج شریعت» نمیگرفتند ونتیجه آنرا جزگرمی بازار خودشان نمی شماردند ، واکنون که وارونهٔ آن‌را میدیدند ناگزیر باز میگشتند وبمردم چنین می گفتند : « ما نمیدانستیم مقصود این لامذهبان چیست » ، یامیگفتند : « آن مشروطه که مامیخواستیم این نیست . بابیها وطبیعیها داخل شدندونمیگزارند»

بهرحال این کارها میرسانید که محمد علیمیرزا ودرباریان دست از دشمنی برنداشته‌اند ودر نهان همچنان بدخواهند . از اینروآزادیخواهان دوباره اندیهناك گردیدند ، وآن امیدهاکه‌بهمراهی درباریان بسته بودند از میان رفت . چنانکه گفته ایم این یکی ازخامیهای تهرانیان می‌بودکه بجای آنکه دسته ای بندند ونیرویی پدید آورند وبرسر درباریان‌کوبند میخو استندکه با زبان خواهش و لابه ، و یا از راه پند و اندرز بـه مشروطه خواهیشان وادارند ، وچون نومید میشدند آنزمان همبناله وزاری میپرداختند ویا زبان بدشنام وبدگویی بازمیکردند . چنانکه درهمانروزها که این نیرنگها از دربار نمودار گردید روزنامه روح القدس‌یك گفتار بیباکانه ای نوشت‌که روی سخن را بامحمد علیمیرزا میداشت — گفتاری که هیچ سودی بمشروطه خواهـان نداشت ولی بهای خون نویسنده اش (سلطان العلمای خراسانی) گردید . زیرا پس از بیرون آمـدن آن گفتار روز نامه را بستند ، ووزیر علوم در دادگـاه داد خواهی نموده رسیدگی طلبید . سلطان العلماء بدادگاه خوانده‌شد وچون بمحمدعلیمیرزا عنوان « قصابـی » داده بود دلیلش پرسیده گردیـد . سلطان العلمـاء ایراد گرفت‌که میبایست « هیئت منصفه » بخوانید، وباین بهانه‌گردنکشی از پاسخ کرد ودرنتیجه‌آن رسیدگی انجام نیافت. سپس نیزکه پس از دو ماه روزنامه‌اش بیرون آمد داستان دادگاه را نوشت وبمحمدعلیمیرزا بدگویی دریغ نگفت . این بود در پیشامد بمباردمان مجلس که‌سلطان‌



پ ٦٨
ظل السلطان

العلماء نیز یکی از گرفتار شدگان بود در باغشاه او را هرشب شکنجه میکردند وسپس نیز بانبار فرستادند که در آنجا بچاهش انداختندو بدبخت باسختتی بدورود زندگی گفت . بهرحال چون آن گفتار عنوان تاریخی پیدا کرده همه اشرا اینجا میآوریم

گفتار « روح القدس » این گفتار در شماره ۱۳ آن روزنامه که روز پنجشنبه چهاردهم ابان (۲۹ رمضان) بیرون آمده ، زیرعنوان « نطق غیبی یااشاره لاریبی » بچاپ رسیده بدینسان :

مگر بگوش سلیمان ز من رساند باد
نصیحتی که در او خیر سلطنت باشد

ایکاش‌که در این مملکت یك شاه‌پرست پیدا میشد چند کلمه بدخواهی « روح القدس » را بشاه دادخواه میرساند ــ مارا نه هوای سلطنت است و نه خیال وزارت در حفظ وطن وحمایت هم وطنان بجان بکوشیم و از حرف حق گفتن چشم نه پوشیم میان رعیت و بنده فرق است اطاعت‌شهوات نفسانی بربنده لازمست نه بر رعیت زیرا که رعیت بنده نیست و آزاداست بلکه باخودشاه هم مساویست فقط حقوق پاسبانی‌سلطان‌را باید پاداش داشته باشند در صورتیکه شاه هم بوظیفه شبانی و پاسبانی خود عمل کند (گوسفند از برای چوپان نیست) (بلکه چوپان برای خدمت اوست) رقابت سلاطین بایکدیگر جهت توسعه مملکت ورفاهیت رعیت است - رعیت را برای‌آسایش و زندگانی دوچیز است (یکی مال و دیگر جان) سلاطین سابقه ایران چنانچه تواریخ شاهد است برای حفظ این دو چیز همیشه لواء جهانگیری افراخته داشتند ورعیت را درسایه خود آسوده می‌داشتند چون ودایع حق‌را که ملت باشد از شر دشمنان حفظ میکردند ملقب (بظل الله فی‌الارض) شدند ــ سلاطین لاحقه هم پیروی وتاسی بایشان کردند وازمملکت ورعیت خود بهره مند شدند و تمام سلاطین عالم را مطیع و باج ده خود نمودند چنانچه داستان شاپور ذوالاکتاف و دیگر سلاطین براین گفته گواهست ــ هرپادشاه که از وظیفه خودکوتاهی کرد عاقبت بکیفر غیبی گرفتار شد مانند خسرو پرویز وشاه سلطان حسین صفوی - پس ملت درهمه قرون وازمنه در بستر امن و امان بکمال راحتی میغنودند پاسبانان باکمال جد و جهد حمایت و حفظ آنها را می‌کردند - این شیوهٔ مرضیه وجههٔ همت تمام سلاطین بود تاعهد سلطنت فتحعلی شاه و محمد شاه درزمان پادشاهی این دوتاجدار هم اگرچه پارهٔ صدمات و لطمات بملت رسید وقطعهٔ از وطن عزیزشان بباد‌فنا داده شد باز تا اندازهٔ ملت راحت بودند جان و مالشان تا حدی محفوظ بود ــ دور سلطنت که بناصرالدین شاه رسید ورق برگشت ستارهٔ بدبختی ملت طالع‌شد جماعت تن‌پرور پست فطرت بی‌شرف معاون قوهٔ باطنی‌سلطان

شدند رذالت ذاتی را ظاهر ساختند دست تعدی بودائع پروردگار گشودند جان و مال ملت مظلومه را قسمت کردند ـ ابتدا جهت تحصیل پارك و کالسکه و مبل اطاق مثل دزدان اموال ملت را بغارت بردند و قطعه‌قطعه خانمان رعیت را باجانب فروختند تا اواخر سلطنت شاه مظفر عدل پرور تمام اموال ملت بغارت رفت (سك و خرس و خوك) مقوائی خریده شد ـ عاقبت سلطان المستبدین با رئیس الخائنین گرفتار آه ملت مظلومه شده‌هردو هدف گلوله وطن پرست غیبی گشتند ـ شاه نیك فطرت وصدر اعظم نیکو سجیت آثار ملت دوستی و وطن پرستی را بیادگار نهادند (تعرف‌الاشیاء باضدادها) این دو شاه و دو صدر اعظم آثـار خیریه و شریه بسوء خاتمت و حسن عاقبت سرمشق و منشأ تاریخ برای سلاطین آتیه گذاشتند. چون سلطنت به اعلیحضرت رسید مال ملت تمام غارت شده غیر ازیك‌جانی برای ملت باقی نـمانده است ـ در این عهد دست بجـان ملت زده شد ـ یکطرف اقبال السلطنه بحکم مرکزی مشغول ریختن خون ملت شد ـ یك‌سمت عثمانی تحریك شده اطفال ملت را ذبح و اهل بیت ملت را اسیر و چقدر از ملت را تلف ـکرد یکجانب وزیر نظام مامور قتال و اغشاش خراسان میشود ـ از طرف دیگر جهان شاه خان ازطهران بزنجان رفته اهل زنجان‌را قطعه قطعه نمود ـ تا ملت بخواهد خود را از گرگان داخله نجات بدهد گرفتار سگان و گرگان خارجه میشود ـ ازهرگوشه دردمندی و ازهرکناره آه مستمندی بلند است لیلا و نهاراً مشغول دعاگوئی این دورهٔ سلطنت‌هستند

آه دل مظلوم بسوهان ماند گرخود نبرد برنده‌را تیزکند

خوب است قدری از مستی سلطنت بهوش آمده چشم بازکرده‌نظری بدولت خود و باقی دولتها بنمائی ـ آیا تمام سلاطین عالم از وظیفه وشغل خود خارج شده مشغول قصابی گشته اند ـ یاتمام ملل عالم مثل ملت بخت برگشتهٔ ایران اسیر ظلم و شهوات نفسانی پادشاه خود هستند ـ ندانم چه باعث شده که تمام ممالك رو بآبادی و وسعت خاك و ازدیاد نفوسند جز ایران که هرسال وماه قطعهٔ ازخاکش قسمت دیگران ونفوسش طعمهٔ گرگان و آبادیش مبدل بخرابی میشود ـکدام پادشاه مستبد جهة استبداد وخودسری سر و تاج روی استبداد خود نگذاشت . یا کدام پادشاه مشروطه بواسطه مشروطیت باعلی درجه شاهنشاهی و امپراطوری نرسید ـ آیا بغیر از وسیله مشروطیت امپراطور ژاپن برامپراطور مستبد روس غالب شد ـیا بجز فائدهٔ مشروطیت دولت انگلیس یا دولت دیگر آباد و رشك دول مستبده گردید

ندانم اعلیحضرت ما بتصور چه فایده وخیال چه نتیجه از مشروطیت‌سرپیچان و با رعیت دست درگریبان شده است ـ مگر ندانسته که رعیت و پادشاه هردو بندهٔ پادشاه حقیقی هستند (ان اکرمکم عندالله اتقاکم)

دادگر آسمان که داد بشه داد   داد که تاخاکیان رهند زبیداد

مگر نفهمیده که هیچ سلطانی بارعیت نمی تواند طرف شود چرا که (یدالله فوق ایدیهم)

گر ندهد دادخلق دادگر خاك   دادگر آسمان بگیرد ازاو داد

مگر ممکن نیست که داستان لوی شانزدهم در این مملکت اتفاق بیفتد زیرا که (ان الله عزیز ذو انتقام)

سرشب سرقتل و تاراج داشت   سحرگه نه تن‌سر نه سرتاج داشت

مگر یقین نکرده‌که ازخون فدائی نمرهٔ (٤١) فدائی بزرگتر برای بزرگتر از کار آنفدائی تولید شده و منتظر اتمام حجت است ـ بنظر و فراست سلطانی باید فهمیده و درك نموده باشد که با ماران و افعیان ظاهر خوش خط و خال باطن پرزهر قتال بازی کردن جائز نباشد و خلوت‌کردن و مصلحت بینی نمودن از دزدان این ملك و نمایندگان اجانب صلاح نیست زیرا که دزد بازار آشفته میخواهد و بیگانه منفعت خویش میطلبد ـ البته فهمیده است رعیت را ازرعیتی این دولت و دیگر دولت فرقی نیست بلکه ذلتشان مبدل بعزت میشود اما باتسلط اجانب سلطنتی برای شاه باقی نمیماند (کوس لمن‌الملکی به بوق قلندری) (عزت سلطنتی بذلت رعیتی) مبدل میشود اگر اعلیحضرت پادشاه را تقرب وخاندان اورا به پیش خدمتی بیگانه شرف و افتخار است لیکن ما ملت را از رعیتی و تسلط خارجه نهایت‌ننك و عار است ـ حمیت ملیت باعث حفظ سلطنت این خانواده است و الاباغ مشروطیت که از دو ماه قبل آب نیاشامیده بینهایت تشنه شده وقت آنست که بتوسط باغبان فدائی غیبی شاداب و سیراب شده گلها و ریاحین درباغ مشروطیت شگفته شود ـ یا طبیب حاذق غیبی عضو شقاقلوس را قطع کند تا باقی اعضاء از آن مرض سالم بماند همان به از گفتن لب به بندم‌باین دو رباعی اکتفا نمایم

ظالم زستم همیشه لات‌آمده‌است   رخ رفته پیاده با ثبات آمده‌است

مشروطه طلب باسب‌وپیلست‌سوار   چون کشته وزیرشاه مات‌آمده‌است



پ ٦٩

ید علی‌آقا یزدی

آمدن محمدعلیمیرزا به مجلس

در همانروزها مجلس یك کار بزرگی را بانجام رسانید ، و آن اینکه بودجه کشور را کـه « کمیسیون مالی » از ششماه باز بآن آغاز کرده وبتازگی بپایان رسانیده بمجلس آورده بود براست داشت ، و در

این بودجه برای نخستین بار در رفت دولت بادرآمد آن یکسان گردانیده شده بود .

چنانکه گفته ایم درسالهای پیش ، درآمد دولت پانزده کرور ودر رفتش بیست و یك کرور ونیم میبود که هر ساله شش کرور ونیم کم میآمد که میبایست جای آنرا باوام گرفتن پرگردانند . مجلس خواستار میبود که باین کمی چاره اندیشیده شودکه دیگر نیازی بوام نیفتد، و کمیسیون خواست مجلس را بکار بسته از چهار راه از دررفتهای سالانه هشت کرور کم گردانید بدینسان :

۱) سالانه بس گزافی که شاهزادگان ودیگران میگرفتند ازهر یکی اندی کاست . مثلا شعاع السلطنه ۱۱۵ ، وظل السلطان ۷۵ ، ونایب السلطنه ۲۹ هزارتومان در می یافتند وهمچنین دیگران . کمیسیون بهریکی ۱۲ هزار تومان سالانه نهاد .

۲) فرمانروایان درهر شهرستانی که میبودند مالیات صدسال‌پیش آنجا را بدولت میپرداختند ولی خودشان چند برابر آنرا از مردم می گرفتند . کمیسیون دست آنان را کوتاه ساخته چنین نهاد که آنچه از مردم گرفته میشود بدولت برسد .

۳) تیول را برانداخت که درجای دیگری روشن گردانیده ایم .

٤) بسیاری از درباریان ونیرومندان جو وگندمی راکه میبایست بنام مالیات بدولت پردازند نه پرداخته پولش را از روی بهای صد سال پیش میپرداختند . کمیسیون چنین نهادکه خود جنس را بپردازند .

گذشته از این راه سیصد وهشتاد هزار تومان نیز از دریافتی دربار کم کرد . زیرا از هشتصد هزار تومان پول واند گزافی جنس که دربار سالانه میگرفت هشتاد هزار تومان آن برای درفت دستگاه ولیعهد میبود که در تبریز نشستی ، وچون اکنون ولیعهد در تهران درنزد پدر خود میزیست کمیسیون دیگر انگیزه ای برای پرداختن آن پول نمیدید. دویست وچهل هزار تومان برای « صرف جیب » مظفرالدین شاه یابهتر گوییم : برای پول پرانیهای او میبود وکمیسیون اکنون جایی برای‌آن پول پرانی نمیدید . شصت هزار تومان برای ساختن وبسیجیدن «خلعت»

میبود که کمیسیون آنرا نیز فزونی میدانست.

کمیسیون این پولها را کم گردانیده برای دربار تنها یك کرور یا پانصد هزار تومان سالانه نهاد که سی هزار تومان از آن خود شاه، و باز مانده از آن کارداران وبستگان دربار باشد. گذشته از جنس که همچنان بایستی داده شود.

محمد علیمیرزا در آنروزها باین کار مجلس ایرادی نگرفت ونا خرسندی هم ننمود. ولی خواهیم دید که سپس که میخواست بار دیگر بامجلس بنبرد پردازد، همین را بهانه کرد وسالانهٔ کارکنان شترخانه و صندوقخانه وقاطرخانه وفراشان ودیگر کارداران کوچك را نپرداخت، وآنان را بدشمنی بامجلس برانگیخت. بهرحال روز یکشنبه هفدهم ابان (۴ شوال) که نوشته کمیسیون در مجلس خوانده شد نمایندگان اندك گفتگویی در پیرامون آن کرده باخشنودی براست داشتند. رئیس الوزراء ودیگران نیز خوشنودی نمودند.

در همان روزها گفتگو از آمدن محمد علیمیرزا بمجلس میرفت. چنانکه گفتیم از زمان کشته شدن اتابك شاه نیز رفتار خود را دیگر کرده از نبرد آشکار دست برداشته بود وبرای خشنودی آزادیخواهان در آرزوی آمدن بمجلس میبود، وروز نوزدهم ابان را برای این کار برگزیده بودند. مجلس به برگ وساز میپرداخت که پذیرایی با شکوه باشد ویك «طاق نصرت» درجلو بهارستان بسته میشد. چنانکه گفتیم نمایندگان مجلس وآزادیخواهان تهران باینگونه رویه کاریها ارج بسیار مینهادند، وهرزمان که از شاه یااز درباریان یك چنین گرایشی میدیدند خودرا فریب داده از درون دل شاد میشدند.

روز دوشنبه نوزدهم أبان (۵ شوال) چنانکه نهاده بودند نخست وزیران ودیگران بمجلس آمدند وسپس ظل السلطان وولیعهد و خویشان دیگر شاه رسیدند. سپس خود شاه در کالسکه روبازی نشسته آهنك مجلس کرد. درراه مردم گاهی آواز به «زنده باد» درمی آوردند. بدینسان بدر مجلس رسید. نمایندگان ووزیران پیشواز کردند، وچون بمجلس درآمد پس از پذیرایی نخست ناصر الملك سپاسنامه ای از سوی

شاه وسپس حاجی سید نصرالله پاسخی از سوی مجلس خواند. پس از همه آنها ، شاه چون پس از تاجگزاری بمجلس نیامده و این نخستین بارآمدن او میبود ، چنانکه نهاده شده بود سوگند دلبستگی بمشروطه خورد که « تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده ... قانون اساسی و مشروطیت ایران را نگهبان و برطبق آن قوانین مقرره سلطنت » کند. نشست بدینسان پایان یافته شاه باز گردید. ولی‌خواهیم دیدکه چگونه او این پیمان وسوگندرا شکست، بلکه باید گفت: این پیمان وسوگند جز برای فریب نمی بود ودلش ازآن آگاهی نمیداشت.

دو تیرگی در میان تبریزیان

در اینجا باز بآذربایجان برمیگردیم : در آنجا نیز داستانهایی درکارورویدادن می‌بود. عثمانیان در مرز روز بروز جلوتر می آمدند وکردان همچنان بآشوب وتاراج می پرداختند . با همه آهنك محتشم السلطنه از تهران ، اینان درکار خود می بودند . حاجی صمدخان مراغه ای سردار مقتدرکه حکمران ساوجبلاغ می‌بود بفرمانفرما تلگراف‌کرده نوید میداد که کردان را «قسمی تنبیه نماید که چشم جهانیان روشن شود » ولی خواهیم دیدکه باچه رسوایی از ساوجبلاغ بگریخت.

در اینهنگام در شهر تبریز دوتیرگی « مشروطه واستبداد » نیرو یافته می‌سترسید ورویه کشاکش بخود میگرفت . چنانکه گفته ایم از روزیکه حاجی میرزا حسن مجتهد ودیگران با مشروطه دشمنی نمودند انبوهی نیز ازمردم شهر پیروی از آنان کرده ازمشروطه روگردانیدند، وکم کم کینه آنرا دردل گرفتند ، و در اینجا و آنجا زبان ببدگویی گشادند . اینان عنوانی جزاینکه « مشروطه خواهان لامذهبند » نمی داشتند ، وهر رفتاری را که از ایشان میدیدند ، راست و دروغ ، دلیل « لامذهبی » ایشان میگرفتند ، وچون در اینمیان مشروطه خواهان نیز روز بروز از دین دلسرد گردیده بی پروایی بیشتر می‌نمودند ، و برخی از آنان خودکسان بیباکی می بودند ، از اینرو رفته رفته بشماره بدخواهان مشروطه می افزود تاآنجا که یك دوتیرگی سترسایی گردید.

مردم کینه توز تبریز بدو بخش شده ، چه بساکه پدر باپسر ،



۷۰ پ

عارف قزوینی (یکی از آزادیخواهان تهران)

(این پیکره در سالهای دیرتر در تبریز برداشته شده)

وبرادر بابرادر دشمنی مینمودند . در بازار که دکانداران پهلو بپهلوی هم بسر میبردند همگی دوتیره گردیده ، چه بساکه در یکدکان کشاکش مشروطه واستبداد برپامی‌گردید . می‌باید بگویم که‌کاررا بنادانی رسانیده بکردار های نکوهیده ای برمیخاستند . این نخست از مشروطه خواهان سرزد که چون یك پیشرفتی در کارشان پدید می‌آمد جمله « مستبدین زنجبیل حاضر است» را بروی مقوایی یاچلواری نوشته ازجلو دکانها می آویختند (۱) . درچراغانیها دانه های زنجبیل را ازگوشه های درفشها آویزان میگردانیدند ، ویا بشقابی از زنجبیل پرکرده درجلو دکانها می گزاردند ، خواهیم دیدکه سپس هم بدخواهان مشروطه این رفتار را بامشروطه خواهان کردند .

تبریز دراینهنگام بیك سربازخانه بیشترمیمانست تابیك شهر . زیرا در هر کویی رویهمرفته هزار تن ودو هزار تن تفنگچی مشق دیده پیدا میشد که اگر کشاکش ودو تیرگی بآنان رسیدی بایستی بجای زنجبیل دانه های‌گلوله را بروی یکدیگر کشند وکار از بدگویی گذشته به خونریزی کشد .

از آنسوی پیش از زمان مشروطه در شهرهای ایران‌گروهی به نام «لوتی»، «مشهدی» خوانده میشدند، که یکدسته خودسرو گردن‌کشی می‌بودند . اینان بخودکامگی سرفرونیاورده آزادی خودرا نگه‌میداشتند، و می‌بایدگفت : نیك و بدبا هم می بودند ، زیرا بسیاری ازآنان مردان غیرتمندی می بودندکه بیدادکدخدایان وفراشباشیان‌را برنتافته آزادگی‌و گردنفرازی را ببهای جان خریدار میشدند . اینست بدلگرمی زور و دلیری خود بکدخدا وفراشباشی‌سرفرو نیاورده جداسر وآزاد می‌زیستند، وچه بسا که باپیروان‌کدخدا وحکمران زد وخورد کرده از آنان‌کشته واز شهرگریزان میگردیدند ، وهمچون شیران وپلنگان درکوه وبیابان گردیده با زور بازو خوراك بدست آورده زندگی بسر می بردند . لیکن برخی هم از بدنهادی باین راه درآمده زور وتوانایی خودرا در

(۱) در تبریز « رشك » را « درد دل » خوانند ، وچون‌بگمان مردم‌درمان درددل زنجبیل است ازاینرو، اگرکسی رشك برد ویاخشمناك گردید گویند : « زنجبیل لازمش شده » .

مردم‌آزاری بکارمیبردند . اینست نیك وبدتوأم میبودند که همگی‌را نتوان ستود ونتوان نکوهید . ولی این نیکی در همگی آنان بود که ازمرك نترسیدندی .

در تبریز از اینگونه لوتیان همیشه فراوان بوده اند وکسانی از آنان نامی پیدا کرده اند . یکی از آنان حاجی اللهیار است که درزمان محمد شاه وناصرالدین شاه میزیسته وخود مرد بی‌آزار وغیرتمندی می بوده . یکی‌از داستانهای اواینست که رجبعلی نام داروغه‌ای از تهران به تبریز آمده که بسیار بیدادگری وچیرگی مینموده وهمیشه زبانش بدشنام باز می بوده . حاجی اللهیار روز روشن باداره اوکه در یکی ازدالان های بازار میبوده رفته وباقمه اورا میکشد وخود را بیرون می‌اندازد . این داستان در تبریز هنوز برسر زبانهاست وآن دالان بنام « قانلی دالان » (دالان خون آلود) خوانده میشود . دیگری ازآنان «حلاج اغلی » بوده که دو یاسه برادر میبوده اند ودر زمان والیگری‌امیرنظام گروسی تا دیرگاهی بدولت گردنکشی کرده وگریزان در پیرامون های شهر میزیسته اند ووالی دست بآنان نمی یافته است . داستان آنان نیز در تبریز شناخته ونام «حلاج اغلی» برسر زبانها می بود . اگر کسی بدیگری چیرگی نشان میداد آندیگری پاسخ داده میگفت : « حلاج اغلی نیستی که من از تو بترسم » . دیگری از آنان ستارخان میبودکه پیش از مشروطه سالهایی گریزان بوده و با دولت گردنکشی ها کرده ولی سپس از آنراه بازگشته در شهر باخرید وفروش اسب زندگی‌می کرد ، واکنون یکی از سردستگان مجاهدان بشمار میرفت . دیگری نایب محمد در اهراب میبودکه همگی او را به نیکی میشناختند وپاسش میداشتند . دیگری کاظم دواتگر اغلی و حسن کبابپز در کوی دوچی میبودند که بسیار دلیر وبنام ، وخود باستار خان همچشمی ودشمنی می داشتند . دیگری عباس ویوسف درکوی هکماوار که هردو ازشاگردان ستارخان میبودند که یکسفر بااو، گریزان وگردنکشان، ازکوه وبیابان تابمشهد رفته وبازگردیده بودند ، واینان‌هم اکنون ازآنراه بازگشته و درشهربادسترنج خود زندگی بسرمیبردند . همچنین درقرا ملك واسکو ودیگر جاها از این لوتیان فراوان میبودند .

پیش اززمان مشروطه که درمیان کویهای تبریزهمچشمی رواج می داشت وهر کویی خودرا جدا میگرفت ، این لوتیان نیز درآن همچشمیها پا درمیان میداشتند وخود بازار گرمی برای کالاهاشان پیدا میکردند . ولی چون مشروطه پیش آمد آن همچشمیها از میان رفت واین لوتیان نیز درکنار ماندند وخواه ناخواه بخاموشی گراییدند . بسیاری از آنان نیز بمیان مجاهدان درآمدند واز هواداران مشروطه شدند. لیکن اینزمان که دوتیرگی از راه خواستن مشروطه ونخواستن آن بمیان آمده بود بیم آن میرفت که بار دیگر میدان برای همچشمیهای لوتیان بازشود، وچون این زمان کینه بیشتر میبود ناگزیر کار بجنك وخونریزی انجامد .

برپا شدن انجمن « اسلامیه » درتبریز

این بیم جای خود را گرفت وهمچشمی کویها که از میان رفته بود در این هنگام از راه دیگری باز گردید . چگونگی آنکه میر هاشم دوچیی که از زمانیکه از تهران باز گشته بود بار دیگر بامشروطه همراهی مینمود وبانجمن ودیگر نشستها میآمد این روزها باز از دربدخواهی و بدرفتاری درآمده درکوی خود انجمنی بنام « اسلامیه » بنیاد نهاد ، و این نتیجه اش آن گردیدکه دوچی که یك کوی بسیار بزرك‌ونیرومندی میبود از دیگر کویها جدا گردیده باآنها بهمچشمی ودشمنی پرداخت ، وسرخاب که در پهلوی آنست بسوی وی‌گرایید . بدینسان یك‌دوتیرگی آشکاری درشهر پدید آمد .

دستاویز میرهاشم ، چنانکه از نام اسلامیه پیداست هواداری از دین میبود . مشروطه خواهان را « لامذهب » خوانده مردم‌را بدشمنی باآنان برمی انگیخت . اما انگیزه این کار : چنین گفته میشدکه‌میرهاشم میخواست که نمایندگان انجمن ایالتی که این زمان برگزیده میشدند، به دلخواه او باشندکه جز خودش وهمدستانش برگزیده نشوند ، وچون آزادیخواهان ارجی باین درخواست او نمیگزاردند ، ناچار رنجیده شده بدشمنی میکوشید . لیکن چنانکه سپس دانسته شد یك انگیزه بزرگتر دیگری درمیان میبود . چگونگی اینکه محمدعلیمیرزا که اینزمان باز نقشه‌ای برای برانداختن مجلس میکشید همیخواست در تبریز نیزآشوب



پ ۷۱

حاجی میرزا آقا بلوری

(هردو پیکره در سالهای دیرتر برداشته شده)

ونابسامانی باشد که آزادیخواهان سرگرم وگرفتار گردیده نتوانند به تهران یاوری نمایند ، وبرای اینکار میرهاشم را برگزیده وبا دست حاجی ابراهیم صراف که یکی از توانگران دربار شناس میبود پول برایش فرستاده بوده .

همانا از آغاز های ابان ماه بود که میرهاشم بکار پرداخت . چنانکه گفتیم دردوچی لوتیان بنامی میبودند ، واینان بنام همچشمی‌دوچی وامیر خیز ، وهمچنین بنام دوتیرگی شیخی ومتشرع ، باستارخان که‌لوتی کوی امیر خیز و خود شیخی میبود ، کینه ودشمنی دیرینی میداشتند ، وچون ستار خان این زمان در میان مجاهدان وآزادیخواهان می بود ، میرهاشم بآسانی توانست لوتیان دوچی را بدشمنی بامشروطه خواهان برانگیزد . آنان خود در آرزوی چنین انگیزنده ای میزیستند و چون در این هنگام پاسخده سامان وایمنی شهر آزادیخواهان میبودند اینان برای بهم زدن آن آماده گردیدند .

همانا این درس از تهران داده شده بود که اگر توانند به بستگان روس که در تبریز فراوان میبودند آزار وزیان رسانند که‌بهانه

بدست دولت روس دهند . محمدعلیمیرزا در دشمنی بامشروطه تا آن اندازه پا میفشرد که از جداسری کشور نیز چشم میپوشید .

بهر حال بارها بدرفتاری از این لوتیان دیده میشد وروز شنبه بیست و چهارم آبان (۹ شوال) یکداستان ننگ آلودی رخ داد . چگونگی آنکه کاظم دواتگراغلی باسه تن ازلوتیان دیگر دوچی درجلو مغازه های مجد الملك با تپانچه تیر اندازیهایی کردند واکبروف نام آموزگار دبستان روسی راکتك زده زخمی کردند . این آگاهی چون بکونسول روس رسید ، بی آنکه پرسشی در آن باره از والیگری یا از انجمن کند ویا یك آگاهی دهد، در زمان بابیست وپنج تن قزاق روس سوار گردیده بیرون تاخت ودستور به بستگان روس فرستاد که هرکس تفنك وافزار خود را برداشته بیرون آید .

خواستش پدید آوردن جنگی درمیان تبریزیان وبستگان روس میبود . از اینرو چون بجلو مغازه های مجد الملك رسید از درشکه پایین جسته دستور داد قزاقها فشنك بتفنگها گزارده و آماده شلیك ایستادند ، وخود زبان بازکرده دشنام بسیار بنام ایران واسلام بیرون ریخت . اگرکسی پاسخی دادی کار بخونریزیها کشیدی . ولی تبریزیان چون خواست روسیان‌را میدانستند همگی خاموش ایستادند درآن میان تاجرباشی روسی رسیده کونسول را بازبان بازگردانید .

این داستان نیك میرساند که روسها در پی بهانه جویی میباشند وپیروان میرهاشم نیزمیکوشندکه بهانه بدست آنان بدهند. کونسول پس ازآن دژ رفتاری باز فشار آورده لوتیان دوچی را میخواست که گرفته باو سپارند . انجمن بفرمانفرما فشار میآورد که سامان و ایمنی را در شهر استوار تر گرداند وبدکاران را دنبال کرده بکیفر رساند که بهانه روسها بریده شود . ولی فرمانفرما بکاری دراین زمینه نمی پرداخت .

این نخستین میوهٔ بدخواهیهای میرهاشم ومردم دوچی بود . از همان روزها دوتیرگی درشهر رویه دشمنی بخودگرفت وازهرسو کوششهایی آغاز یافت . دسته های مجاهدان دوچی وسرخاب که میبودند وتا کنون همگامی بادیگر مجاهدان مینمودند از این پس جدا گردیده ازتفنگچیان

میرهاشم شمرده شدند.

چند روز پس از این یگداستان دیگری رخ داد ، وآن اینکه گروهی از سید وملا ودیگران در مسجد صادقیه گرد آمده بنام اینکه درشهر ایمنی نیست بهیاهوی برخاستند وبازارها نیز بسته گردید .دانسته نبود ازکجا سرچشمه میگرفتندولی دانسته بودکه خواستشان پدیدآوردن آشوب میباشد. آن رفتار میرهاشم بدخواهان مشروطه را دلیر میگردانید که بزیان آن کوششهایی کنند . هرچه بود انجمن وسران آزادی پا بمیان نهاده جلو گرفتند وبازارها باز گردید .

چنانکه گفته ایم از چندی باز نمایندگان برای انجمن ایالتی از روی قانون برگزیده میشد . این کار روز آدینه چهاردهم آذر (۳۰ شوال) انجام گرفت که‌کسان پایین برگزیده شدند :

اجلال الملك ، بصیر السلطنه ، مؤتمن همایون ، افتخار الاطباء، حاجی امین التجار ، میرزا علی‌اکبر، معین الرعایا ، حاجی مهدی‌کوزه کنانی ، حاجی محمد حسین ساعتساز ، حاجی رحیم باکوچی ، حاجی میرزا ابوالحسن انگجی(۱)

این‌کسان چنانکه ازنامهاشان پیداست چندتنشان‌بازرگان وبازمانده از درباریان ویا ازملایان میبودند ، واین میرساند که‌با همهٔ جنبش و تکان در تبریز هنوز هم بنام ولقب ارج میگزارده اند . از اینسوی حاجی میرزا ابوالحسن انگجی همردهٔ حاجی میرزا حسن وامامجمعه میبود، ودر این هنگام برگزیدن‌او بنمایندگی درانجمن نمونه ای از نیرو مندی بدخواهان مشروطه شمرده میشد . چنانکه گفتیم بدخواهان مشروطه در این زمان چیرگی نشان میدادند . در همان روزها در تبریز گذشته از اسلامیه انجمنی هم بنام « انجمن سادات » برپا شده بودکه پیاپی در روز نامه ها «لایحه » بچاپ میرسانید وخود را می نمود . این انجمن نیز رویهمرفته بدخواه مشروطه میبود .

آهنك فرمانفرما به ساوجبلاغ

در این هنگام در ساوجبلاغ یکداستان شگفتی رخ داد که فرمانفرما ناگزیر شده خود آهنك آنجا کرد . چگونگی اینکه حاجی صمد خان

(۱) بایستی دوازده تن باشند ولی نام یکی از آنان بدست نیامده .

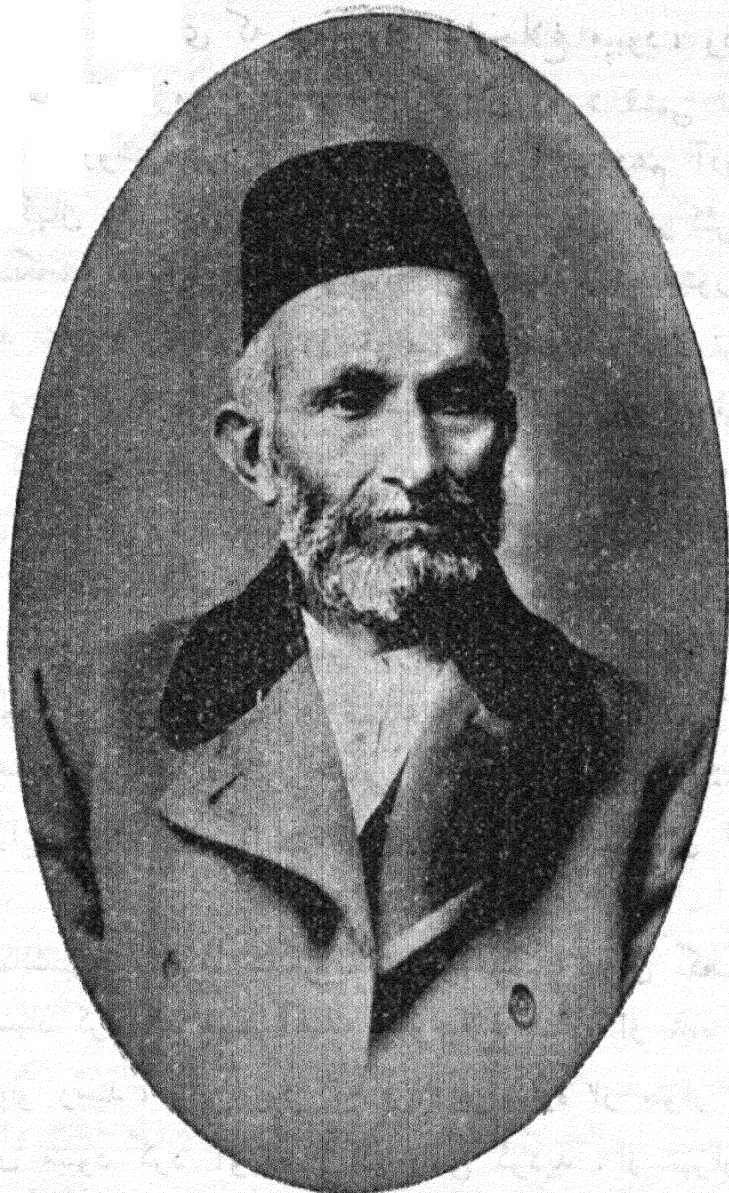
سردار مقتدر مراغه ای که فرمانروای ساوجبلاغ میبود ، وذرتلگرافهای خود بفرمانفرما دلگرمی داده میگفت کردان را « قسمی تنبیه نماید که چشم جهانیان روشن شود » ، روز چهار شنبه نوزدهم آذرماه (٥ذی قعده) ناگهان شهر را باتوپخانه وقورخانه بکردان سرکش گزارده و خود بابستگانش بیرون آمد ، وهمانا این رفتار را بادستور شاه کرد. زیرا صمد خان ، چنانکه او را خواهیم شناخت ، یکمرد ترسا وناتوان نمی بود ودر کارها تامیتوانست پا میفشرد . پس این زبونی در برابر یکدسته کرد جز بدلخواه نتوانستی بود . از آنسوی همین صمد خان چون پس از این رفتار بتهران آمد محمد علیمیرزا ازو بازپرسی‌نکرد وبکیفری برنخاست ، بلکه چنانکه خواهیم دید پس از چند ماهی لقب « شجاع الدوله » باو داده بسر تبریز فرستاد .

چون این رفتار پست از صمدخان رخداد کردان سرکش بدستور عثمانیان بشهر درآمده درفش عثمانی را در آنجا برافراشتند ، ودر شهر دست بتاراج گشاده ببازرگانان تبریزی ودیگر نا کردان آزار بسیار رسانیدند .

همانشب فرمانفرما بتلگرافخانه درآمده با تهران گفتگوها نموده چنین پیشنهاد کرد که خود آهنگ ساوجبلاغ کند . از شاه واز مجلس پاسخها باو رسید ، واین بود که فردا هراندازه از سوار وسرباز که در دسترس میبود گرد آورده آماده رفتن گردید . از تهران نیزنویدها میرسید که قزاق وسرباز روانه گردانند واز یاوری باز نایستند .

از اینسوی این داستان در مجاهدان سخت هنایید وهمگی برآن شدند که بافرمانفرما همراه گردیده تاساوجبلاغ بروند ، وچون گمان دیگری نمی بردند بادلخواه وآرزو بآمادگی پرداختند . انجمن نیز به پیشامد ارج گزارده از هرراه بکوشش می پرداخت وبفرمانفرماپشتیبانی دریغ نمیگفت .

عصر آنروز فرمانفرما روانه گردید . ولی بهمراهی مجاهدان خرسندی نداده آنان را باز گردانید . بااینحال دسته هایی تا سر درود همراهی نمودند ، وچون فرمانفرما ناخرسندی مینمود از آنجا باز



پ ۷۲

سید محمد ابوالضیاء

گشتند . نمایندگان انجمن و دیگر سران نیز که تاآنجا همراه میبودند باز گردیدند .

درکتاب « بلوای تبریز » مینویسد کەخواست فرمانفرما ازاین رفتن آن میبود که قورخانه وافزار های جنك را از تبریز بیرون برد که در دسترس آزادیخواهان نماند . میگوید ششهزار تفنك ویك کرور

فشنك وچهار توپ همراه برده دویست و هشتاد هزارتومان پول ، بنام این لشگر کشی ، از انجمن گرفت واین برای آن کرد که انجمن تهیدست بماند .

این سخن باجانفشانی هایی که از فرمانفرما در ساوجبلاغ دیده شد (وما آنها را خواهیم نوشت) نمی سازد، ولی از نیرنك بازیهای محمدعلیمیرزا دور نمی باشد . بویژه که چنانکه خواهیم دید در همین روزها دربار یك نقشه نوی را برای برانداختن مشروطه میکشید واز آنسو نوید هایی که بفرمانفرما بنام فرستادن قزاق و لشگر داد همه دروغ میبود که یکی را بکار نبست . بلکه در این هنگام گرفتاری آذربایجان ، امیر بهادر هشتصد تن سوار خود را از قرجه‌داغ بتهران خواست . بیگمان محمدعلی میرزا جز ببرانداختن مشروطه نمی کوشید وبداستان ساوجبلاغ اندك ارجی نمیگزاشت . اینست بآسانی توان‌پذیرفت که خواستش بیرون کردن قورخانه از تبریز میبوده . دربارهٔ فرمانفرما هم‌میتوان گفت که آن جانفشانی هارا بنام نگهداری‌آبروی خود میکرد . بهرحال چنانکه خواهیم دید فرمانفرما باهمه کوشش وجانفشانی چندان کاری نتوانست ، وبیشتر قورخانه وافزار راکه برده بود پس از چند ماه بازگردانید که بدست دوچیان وهواداران شاه افتاد ، واین خود دلیل دیگری براستی سخن « بلوای تبریز » میباشد .

چند روز پس از بیرون رفتن فرمانفرما بود که ازتهران‌آگاهی های اندوه انگیزی ، در بارهٔ « آشوب میدان توپخانه » ، رسیدن‌گرفت وآزادیخواهان تبریز بیك کار بسیار خردمندانه ای برخاستند ومحمد علی میرزارا درجای خود نشاندند، وما چون اینها را جداگانه خواهیم‌نوشت دراینجا بآن نمی پردازیم . در اینجا آنچه میباید نویسیم سرگذشت اندوه انگیز شادروان سید محمد ابوالضیا می‌باشدکه در همان روزها رخداد .

چنانکه نوشته ایم ابوالضیا یکی از پیشگامان آزادیخواهی وخود از کوشندگان در آن راه میبود ، که پیش از آغاز مشروطه‌بهمدستی سید حسینخان روزنامه « عدالت » را مینوشت . سپس درزمان‌مشروطه نیز از کوشش باز نایستاده ، از چندی باز ، بهمدستی حاجی‌میرزا آقا

بلوری روزنامه « مجاهد » را بنیاد گزارده بود که از روزنامه‌های آبرومند تبریز شمرده میشد .

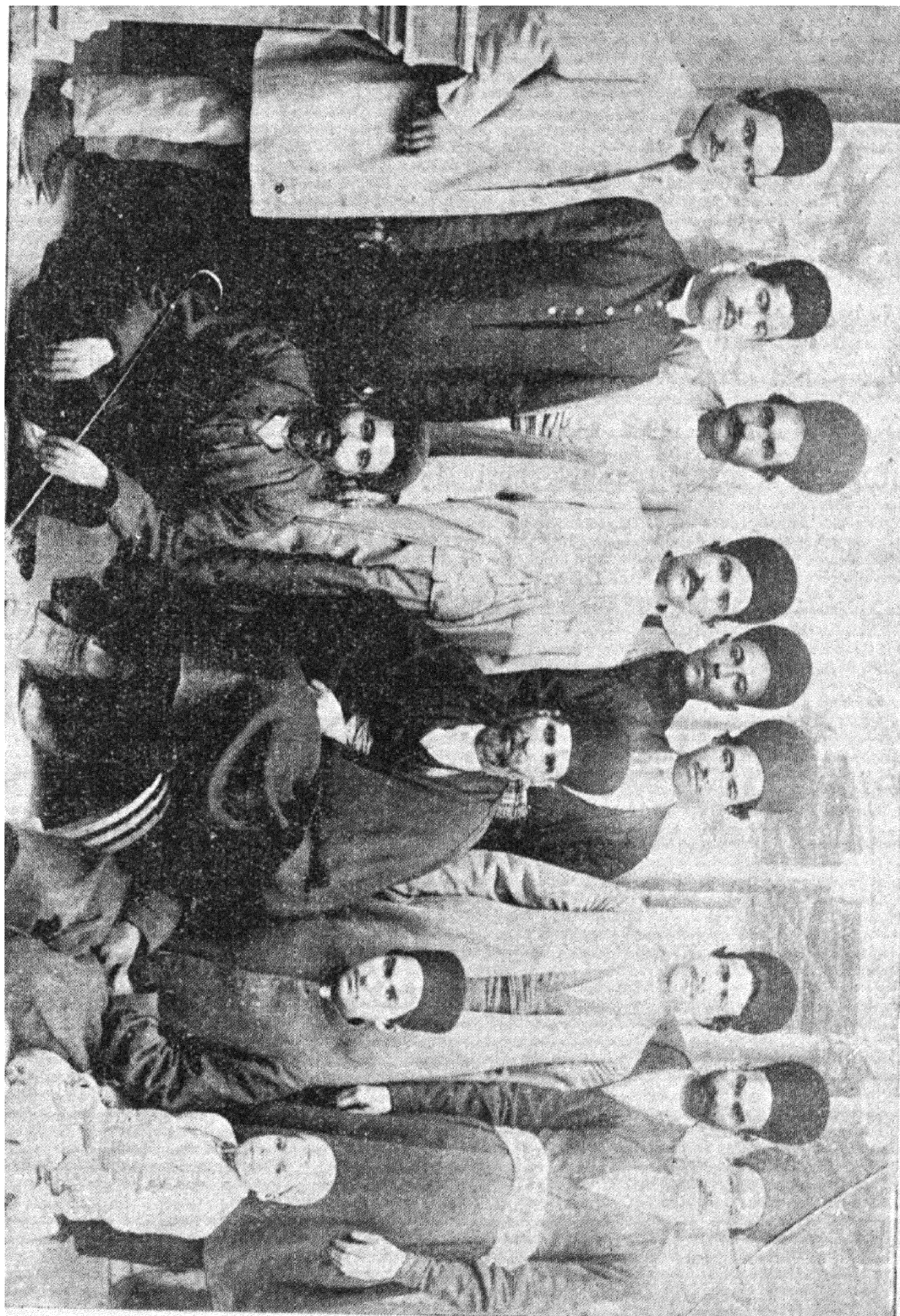
در این روزها در آن روزنامه گفتاری زیر عنوان « مکتوب از نجف » نوشته شد که چون بدگویی از سید کاظم یزدی کرده او را « ابن ملجم سیرت » می ستایید مایه آشوبی در میان مردم گردید .

چنانکه نوشته ایم سید یزدی در ردهٔ آخوند خراسانی وحاجی شیخ مازندرانی شمرده میشدی وگروه انبوهی از ایرانیان از «مقلدان» او میبودند . داستان « تقلید » را نوشته ایم . اندکی پیش‌از مشروطه مجتهدان دیگری که میبودند ، از شیخ ممقانی وفاضل شربیانی،درگذشته واین سه تن جای آنانرا گرفته بودند که انبوه ایرانیان « تقلید » به آنان میداشتند . بلکه پس از زمان مشروطه چون آخوند وحاجی‌شیخ پروای خشکه دینداران ننموده بهواداری از مشروطه برخاسته بودند ، کسان بسیاری از پیروان آنان نیز برگشته از سید یزدی پیروی می نمودند . از اینرو خواهندگان او بسیار فراوان میبودند ، واز اینرو چون آن شماره مجاهد بیرون آمد ، اینان رنجش سختی نشان دادند . گفته میشد کسانی چون آنرا شنیده اند بادو دست بسرخود کوفته اند . این نمونه ای از دلبستگی مردم بمجتهدان نجف میبود . برخی از خود مشروطه خواهان نیز از آن گفتار رنجیدند وبسیاری از آنانکه درمیان دینداری وآزادیخواهی جایی میداشتند بیکبار از آزادیخواهان بریده به دشمنان ایشان پیوستند .

گناه سید محمد بسیار بزرك شمرده میشد . انجمن نوینی که گفتیم برخی از نمایندگانش، چندان که میبایست دلبستگی بمشروطه و آزادی نمیداشتند ، ویکی از آنان انگجی میبود که خود از ملایان ومجتهدان شمرده میشد ، اینان چه بنام دلجویی ازمردم وچه ازراه فهم وباور خود ، دشمنی سختی با ابوالضیا نشان دادند ، وبا آنکه آشوب تهران درمیان، وسران آزادیخواهی سرگرم آن میبودند ، اینرا کنار نگزارده سست کاری ننمودند . انجمن نوشته ای بنام بیزاری از آن گفتار بیرون داد که سراپا زشتگویی از ابوالضیا میبود ، ودر روزنامهٔ

انجمن بچاپ رسید . سپس ابوالضیا را بانجمن آورده با بودن انگجی ودیگران بیازپرس پرداختند ، وبا دستور انگجی پاهایش رابفلك بسته چوب زدند ، وباین دژ رفتاری بس نکرده دستور دادند که از شهر بیرونش گردانند . بیچاره ابوالضیا ناسزایی راکه در زمان خودکامگی ندیده بود در زمان آزادی دید .

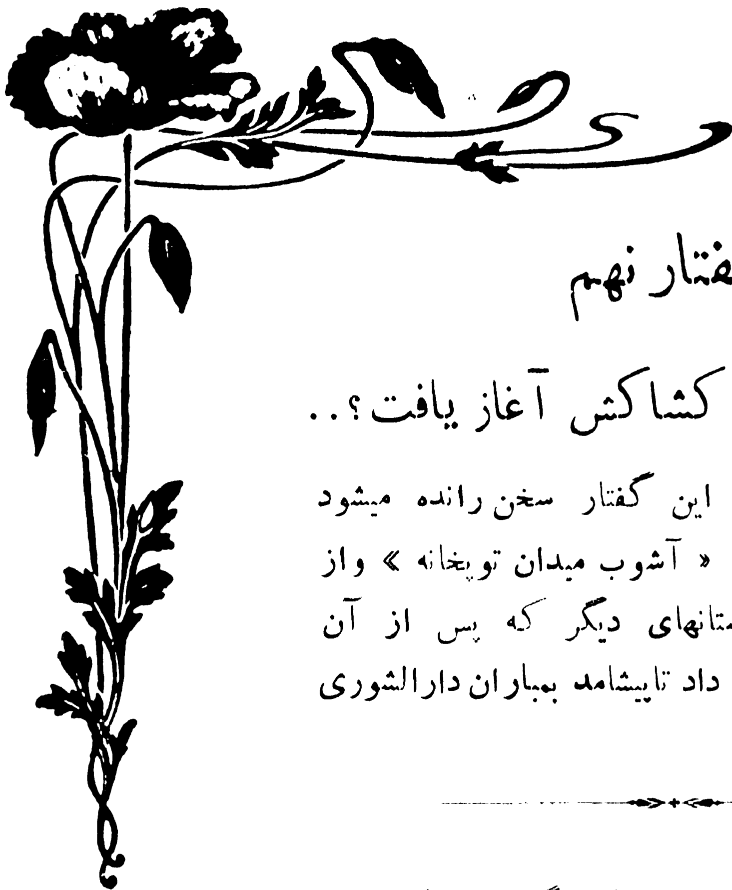
این سخن از آقای بلوریست که‌ابوالضیا را پس ازچوب خوردن من‌بخانه خود آوردم وباو دلداری داده بنوازش پرداختم ، وچون‌چندتن از سواران شاهسون را برگمارده بودندکه او را از شهر بیرون برند من دانستم‌که اگر این بدست شاهسونان سپرده شود ، چون نام او را به بیدینی شنیده اند ، بیگمان در راه اورا خواهند کشت . ازاینروشبانه ابوالضیا را از شهر گریزانیدم وبدست شاهسونان ندادم .



۷۳ پ

نایب حسین کاشی باپیروانش

(این پیکره در سالهای دیرتر برداشته شده)



گفتار نهم

چگونه بار دیگر کشاکش آغاز یافت؟..

در این گفتار سخن رانده میشود
از «آشوب میدان توپخانه» واز
داستانهای دیگر که پس از آن
رخ داد تاپیشامد بمباران دارالشوری

بد خواهیهای سعد الدوله وامیر بهادر ودیگران

چنانکه گفته ایم کشتن عباس آقا اتابك را ترسی در دلهای درباریان پدید آورد، ودر نتیجه این ترس بود که آن آرامش سه ماهه رخ داد. ولی چون داستان اتابك کهن گردید، «ویك فدایی» دیگری که گمان میرفت پدید نیامد کم‌کم ترس ازدلها بیرون رفت، ومحمد علیمیرزا ودرباریان ودیگر بدخواهان مشروطه نیز دوباره بدخواهی آغاز کردند. در اینهنگام گذشته از شاپشال وامیر بهادر و اقبال الدوله ومجلل السلطان ودیگران که گرد شاه را گرفته او را به ایستادگی در برابر مجلس دلیرتر میگردانیدند، سعد الدوله نیز یکی از دشمنان بزرك مشروطه گردیده در برانگیختن شاه به دیگران پیشی می جست.

اینمرد از هنگامی که از مجلس کناره جست، بامشروطه دشمنی

نشان میداد . ولی چون وزیر خارجه گردید وکارکنان آزادیخواه آن وزارتخانه او را نپذیرفتند کینه او بامجلس ومشروطه بیشتر گردید ودر کوششهایی که بهمدستی دیگران در دربار میکرد پافشاری بیشتر نمود .

از دیر باز این سخن در زبانها میبود که سعدالدوله وامیربهادر نشستهای نهانی برپا میکنند وبزیان مشروطه نیرنگها میریزند . گفته می شد حاجی شیخ فضل الله نوری ، وبلکه حاجی شیخ مرتضی آشتیانی‌نیز با آنان همراز میباشند . این گفتگو در مجلس نیز بمیان آمد و نام سعد الدوله آشکاره برده شد .

چنانکه گفتیم کمسیون مجلس سیصد وهشتاد هزار تومان از دریافتی سالانه دربار کم گردانید ، ومحمد علیمیرزا آنرا بروی خود نیاورده رنجشی ننمود ، وپس از این کم گردانیدن بود که او بمجلس رفت ودر آنجا سوگند خورد . لیکن در اینهنگام که سعد الدوله وهم دستان او بکار پرداختند این کم گردانیدن را یك دستاویز نیکی برای خود دانسته بسودجویی از آن برخاستند . بدینسان که باسترداران (قاطرچیان) وشترداران وفراشان وسرایداران ودیگر اینگونه کارکنان کم‌ارج دربار چنین وانمودند که مجلس سالانه آنان را بریده است ومحمدعلی میرزا را بآن واداشتند که از پرداختن پول بآنان سرباز زند . درحالی که آن سیصد وهشتاد هزار تومان از جاهای دیگری بریده شده وبه سالانه اینان هیچ پیوستگی نمیداشت .

بااین سخن اندسته از کارکنان دربار را که گروه انبوهی‌وخود مردان ناتراشیده ودژ آگاهی میبودند ، بدشمنی بامشروطه ومجلس بر انگیختند . اینان بدسته بندی پرداخته باینسو وآنسو میرفتند وبمشروطه ومجلس دشنام میدادند . هرچه گفته میشد که از شما چیزی کاسته‌نشده نمی هنایید . یکروز هم بخانه ناصر الملك رفته بیشرمی بیش ازاندازه نمودند . تیولداران ودیگران که از مشروطه رنجیده بودند باد بآتش اینها میزدند .

از آنسوی سعد الدوله وهمدستان او شبها باهم نشسته نیرنگها میریختند . حاج شیخ فضل الله وسید علی یزدی وبنیاد گزاران « انجمن

فتوت » نیز هریکی نشستهایی برپا مینمودند وبگفتگومیپرداختند . روی همرفته یك جنبش نهانی بزیان مشروطه درمیان بود ، وچند دسته باهم می کوشیدند .

در این میان محمد علیمیرزا نمایندگانی را از مجلس بدربار خواست وچند تنی ، که یکی از آنان حاجی سید نصرالله میبود ، به آنجا رفتند . محمدعلیمیرزا نخست گفتاری رانده سپس « دستخط » درازی را که از پیش نوشته وآماده گردانیده بود به‌یکی ازدرباریان دستور دادکه بخواند . خواستش از گفته ونوشته دوچیز میبود : یکی آنکه مجلس از مرز خود میگذرد وبکار های دولت یا « قوه مجریه » در میآید . دیگری اینکه انجمن ها که بفراوانی بنیاد یافته مایه آشوب پایتخت میباشند . میگفت از روی قانون اساسی مجلس باید تنها قانون گزارد وبکار دیگری نپردازد . ولی این مجلس پابند آن نمی باشد . انجمنها نیز آسایش وایمنی شهر را بهم میزنند وبهمه کارها از سیاسی ودولتی در میآیند . اگر اینها برای نگهداری مجلس است من خود سوگند خورده ام وآنرا نگه خواهم داشت .

پیداست که این سخنان را که رویه قانونی می‌داشت سعد الدوله یادداده، وخواستشان این می‌بود که آزادیخواهان‌را بنام قانون دست‌ببندند واین ایرادها بیکبار بیپا نمی بود . زیرا ناپوشیدنیست که مجلس تنها بقانون گزاری بس نکرده بکار های دولت یا « قوه مجریه » نیز در میآمد . ولی این ازراه ناچاری میبود . زیرا دولت تامیتوانست از کار باز میایستاد و پروای قانون نمی نمود ، و مجلس ناچار شده بفشار و سختگیری میپرداخت . گذشته از آنکه این مجلس نخستین مجلس‌وخود بنیاد گزار مشروطه وقانون میبود که نمی توانست برفتار ساده دیگر مجلسها بس کند . بویژه در برابر یکدولتی که سر رشته دار آن محمدعلی میرزا میبود . آن گفته شاه جز عنوان نیرنك نمیداشت وخود نیز میدانست که مجلس بکار نابجایی برنخاسته است .

اما انجمنها راستست که اینها درهر پیشامدی جنب وجوش می نمودند ، وبرخی از آنها بسیار بیمایه بوده جز مایه آشوب نتوانستندی



پ ۷٤

مؤتمن الملك

(یکی از نمایندگان دوره یکم)

بود ، از آنسوی چنانکه خواهیم دید در روز سختی کاری نیزازدست آنهابرنیامد ، بااینحال‌خود پشتیبانی برای مجلس شمرده میشدند وبهرحال بایستی باشند. آزادیخواهان تهران راهی بهتر از این برای کوششهای خود نیافته این را برگزیده بودند. بهرحال در چنان هنگام شورش گله از آنها بیجا میبود.

این گفتگو روز چهار شنبه پنجم آذر (۲۰ شوال) بود. شاه گفته های خود را بااین سخن بپایان رسانید : « شما هم بروید دراین

سه چهار روزه مذاکرات لازمـه نموده رأی خودتان را تاروز یکشنبه بیایید واطلاع دهید » .

فردا پنجشنبه درمجلس گفتگو ازاین زمینه بمیان آمد و«دستخط» شاه خوانده شد . نمایندگان سخنان بسیاری گفتند، دراین زمینه که‌مجلس جز به بـایای خود نپرداخته واز مرز خود نگذشته . انجمنها نیز مایهٔ آشوبی نمی باشند، چنانـکه آشوبهای بسیاری در همین تهران رخ داده که انجمنها در هیچیکی از آنها دست نداشته اند . از اینگونه سخنان بسیاری رانـده بآن شدند کـه پاسخی نوشته بشاه بفرستند . سپس در نشستهای دیگر همین گفتگو را دنبال کردند وسرانجام پاسخی نوشتند ، دراین زمینه‌که مجلس هیچگاه پا ازمرزخود بیرون ننهاده. این دولتست‌که باید مرزی برای خود شناسد وجلو کار مجلس را نگیرد . اما انجمنها از روی قانون اساسی آزاد است ، ولی هرگـاه بیقانونی نمودند بـاید دولت جلوگیرد . این نامه را نوشته بادست نمایندگانی بدربار فرستادند. از دربار باردیگر نرمی ودورویی نموده چنین گفته بودند : خواست ما آرامش وسامان کشور وآسایش مردم است وآرزو یاخواست دیگری‌نمی داریم . بدینسان پرده‌کشی نموده بودند .

سست کاریهای مجلس

لیکن بااینحال‌راستی پوشیده نمانده، پیدا میبودکه یك نقشه بیم آوری درمیان میدارند ، وهر زمان نشانه دیگری پدیدار میگردید . از جمله در این روزها شاه بامیر بهادر عنوان « کشیکچی باشی » داد ، بی آنکه وزیر جنك آگاه گردد ، واو نیز از آذربایجان هفتصد تن سواره به تهران طلبید . آن بی پروایی بوزیر جنك ، واین طلبیدن سوار، هریکی‌نشان دیگری از بدخواهی وکوششهای بدخواهانه دربار میبود .

فرستادن قزاق وسواره بساوجبلاغ ،که بفرمانفرما نوید داده‌بودند بیکبار درکنار مانده ، بجای آن درهرکجاکه یکی از هواداران دربار میبود دستور میفرستادند که مردم را بآشوب برانـگیزد . شیخ محمود ورامینی که از دیرباز بدشمنی بمشروطه برخاسته ودر آنجا بنام شده‌بود شاه « خلعت » برایش فرستاد . در همان روزها کاغذی بدست‌وزیران

افتاد که گفته میشد باخط خود شاه بوده ، که به تنکابن برای پسران سپهدار نوشته وبآنان دستور داده که مردم را بآشوب برانگیزند . رویهم رفته درهیچ‌جا از راهزنی ودزدی جلو نمی گرفتند ، وچنانکه درجای‌خود خواهیم آورد در همین روزها بود که نایب حسین کاشانی فرصت بدست آورده بگرد آوردن پیروان وهمدستان پرداخت .

یکی از نویسندگان اروپایی که این هنگام در تهران میزیسته این داستان را نوشته چنین میگوید : « آنچه بیك اروپایی شگفت می نماید آنست که بانبودن هیچگونه جلوگیری ، نه خون ریخته میشد ونه آشفتگی درکارها رخ می‌داد . مردم بیکبار خودسرمیبودند . ولی آسایش وایمنی نیز بحال خود میبود . اگر چنین حالی دریکی از کشور های اروپا رخدادی سراسر کشور بخون آغشته شدی ، وآتش وشمشیر همه چیز را از میان برداشتی »(۱)

شگفتر آنکه در برابر آمادگیها ودشمنیها که ازدربار وهواداران آن پدیدار میشد ، مجلس جز بی پروایی نشان نمیداد وبرای‌جلوگیری برنمیخاست . باآنکه دریکی از نشست های نهانی مجلس در این زمینه سخن بمیان آمد وناصر الملك که سروزیر میبود ، پرده براستی‌نکشیده آشکاره گفت میداند که در نهان کوششهایی بزیان مجلس کرده میشود. آن سواره خواستن امیر بهادر که دلیل آشکاری بآمادگی دربار میبود در مجلس نیز گفتگو از آن بمیان آمد وبرخی نمایندگان آنرادستاویز گرفته بسخنان تندی برخاستند . لیکن بهمان تندگویی بس کرده بیاد نیاوردند که باید درپی چاره وجلوگیری باشند .

مجلس توانستی آزادیخواهان را بخریدن تفنك وافزار جنك وا دارد ، ویا از شهرهای دیگر تفنگچی بخواهد ، وبهر حال بسیج نیرو کند . توانستی محمدعلیمیرزا را بنام سوگند شکنی ازپادشاهی بردارد وبا يك کار دلیرانه نقشه های او را از هنایش اندازد ، چنانکه همین کاررا پس از چند روزی انجمن تبریزکرد ومحمد علی میرزا را دست بسته گردانید .

---

(۱) Persia and Turky in Revolt; by David Fraser

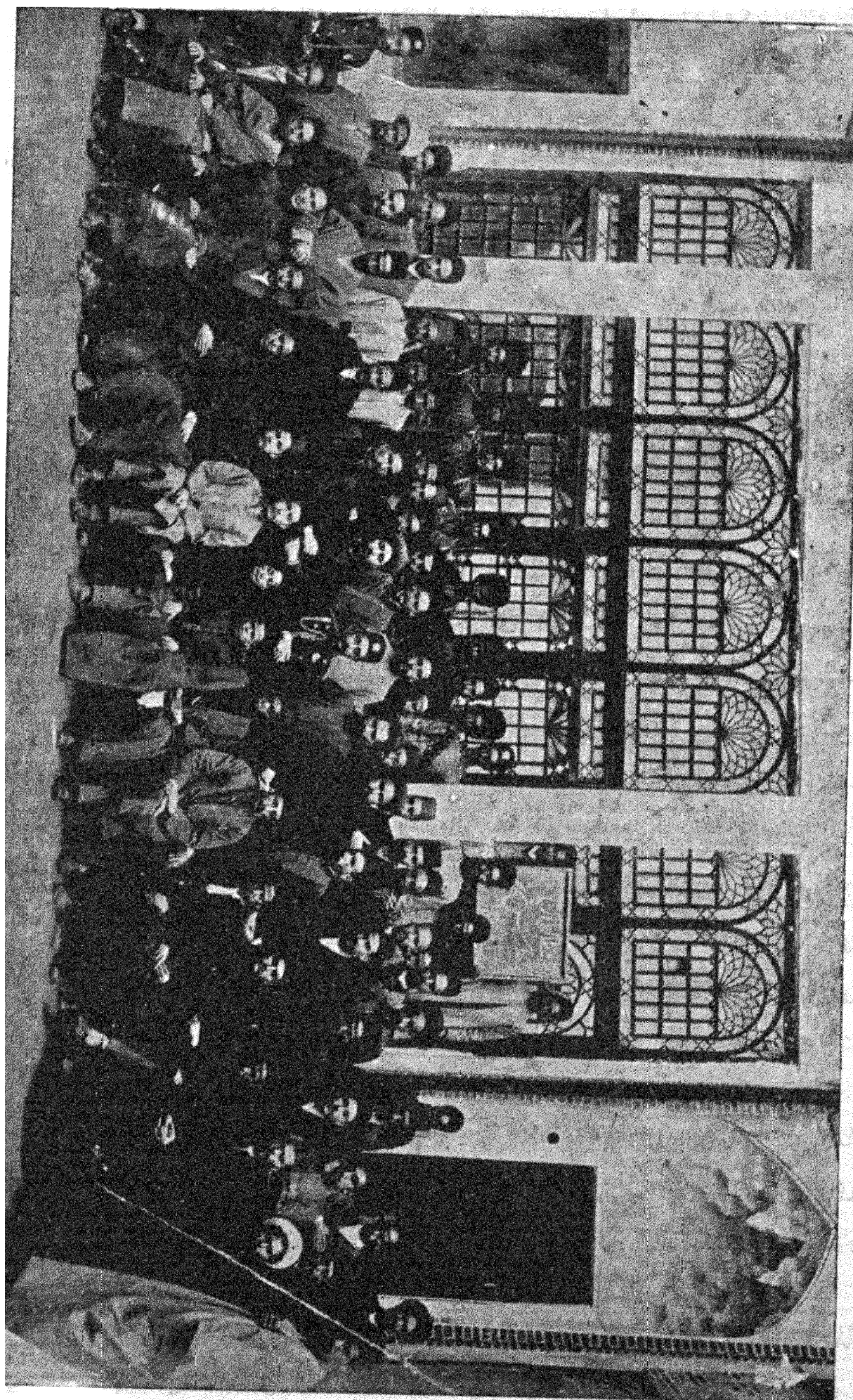
در این هنگام ظل السلطان در تهران ، در آرزوی تاج‌وتخت میزیست ، ودر آنراه برخی کوششهای نهانی مینمود (چنانکه روزنامه تمدن را بنوشتن گفتار دربارهٔ خود برمی انگیخت) . مجلس توانستی‌او را همدست خود گرداند وبرخ محمد علیمیرزا کشد ، وبدینسان دست و پای او را بندد .

ولی بهیچیك ازاین راهها بر نخاست ورشته‌را بدست پیشامدها سپرد . بگفته برخی از خودشان ، میخواستند کار را باستمدیدگی از پیش برند ونیازی به‌بسیج نیرو نمیدیدند . این یک اندیشه خامی می‌بود که در دلهای برخی از پیشروان جا میداشت . چون از نخست همیشه کار را باجوش وجنب وشور وخروش پیش برده بودند ، این دستاویزی بایشان داده میخواستند جز ازآن راه بکاری نپردازند .

بدتر از همه آنکه در همان روزها انجمن های تهران در یکجا گرد آمده ، پس از گفتگو بشاه نامه ای فرستاده درآن خواستار شدند که سعد الدوله وامیر بهادر را از دربار بیرون گرداند، وچنین نوشتند که اگر بیرون نکنند خود توده بکار خواهند برخاست . سپس نیزهمین انجمنها هر روز در مدرسه سپهسالار گرد آمده ملك المتکلمین وسید جمال گفتارها میراندند واز شاه ودربار بد گوییها میکردند ، وبه نام « ملت ایران » پیامها بوی میفرستادند . همه اینها را میکردند و هیچ گاه بیادشان نمی افتاد که بنیرو نیز نیاز میدارند. توگفتیی هیچ نمی فهمیدند که شاه اگر بخواهد آنان را بازور تفنك ازهم پرا کند ومجلس را از ریشه کند. توگفتیی چنین چیزی را باور نمیکردند . دراینجاست که باید گفت بسیار خام میبودند .

شگفتر آنکه چه مجلس وچه این انجمنها ، باری آگاهی بشهرها نمی فرستادند واز آنها یاری نمی طلبیدند. همانا از خام اندیشی‌نیازی نمیدیدند ، وهمان جوش وجنب وشور وخروش خود را برای‌جلوگیری از دربار بسنده می پنداشتند .

حال بدینسان پیش میرفت ، تاروز شنبه بیست ودوم آذرماه (۸ ذی القعده) کابینه ناصر الملك ، که‌آشوب را نزدیك دیده ازآن دوری



پ ۷۵

میخواست ، ازکار کناره گرفت وچگونگی را بشاه آگاهی داد، وخواهیم دید که فردای آنروز چه غوغایی برخاست.

این نمونه ای از رفتار ناصر الملك میباشد. اینمرد همین اندازه میخواست که باآزادیخواهان دشمنی ننماید وآنانرا نرنجاند وبیش ازاین همراهی نشان نمیداد. مردیکه در انگلستان درس خوانده ومعنی راست مشروطه وسودهای آنرا میدانست، جدایی میانه آن باخود کامگی نمی گزاشت، وکمترین دلبستگی بمشروطه ننموده کمترین زیان را در راه آن بخود هموار نمی گردانید. بااین حال مردم ارجی باو ومانندگانش میگزاردند وآنانرا دلسوز کشور وتوده میشماردند.

تاختن بمجلس وآغاز آشوب

چنانکه گفتیم بدخواهان بسیج افزار میکردند، و چون پایان‌یافت روز یکشنبه بیست وسوم آذرماه (۹ذی القعده) بکاربرخاستند. امروزآفتاب تازه برآمده بودکه دسته ای از اوباشان سنگلج بـه پیشروی مقتدر نظام، وگروهی از بیسر وسامانان چاله میدان بسردستگی‌صنیع حضرت، هر کدام از کوی خود راه افتاده رو بسوی مسجد سپهسالار روانه شدند، وچون ازخیابانها گذشته بآنجا رسیدند دودسته بهم پیوسته یکی گردیدند.

چنانکه گفته ایم در این روزها مدرسه سپهسالار جایگاه انجمنها میبود که روزها در آن گرد میآمدند. امروز نیز انبوهی ازباشندگان آنها در مدرسه میبودند، وچون این دو دسته درآمدند دانستند که‌از سوی بدخواهان فرستاده شده اند، لیکن پروا ننمودند. اما اینان‌چون زمانی بودند وبیاسودند، نـاگهان بهیاهو برخاستند وبمجلس ومشروطه دشنامها سرودند، وبا این هایهوی وعربده از مدرسه بیرون آمده رو بسوی مجلس نهادند. مجلسیان در برویشان بستند، واینان رسیده‌چند گلوله بدر زدند، سپس بسنك باران پرداختند. ولی‌چون یکی‌دوتن از مجاهدان باتفنك بالای مناره هـا رفته شلیك آغاز کردند ایستادگی

پیکره ۷۵ نشان میدهد جشن دبستان های تبریز را که درحیاط انجمن بابودن اجلال الملك ودیگران گرفته شده. این پیکره درآغازهای سال ۱۲۸۷ برداشته شده.

نیارسته همچنان عربده کنان ودشنام دهان باز گشتند ورو به میدان توپخانه نهادند.

زیرا در میدان توپخانه استرداران وشترداران وزنبورکچیان وفراشان وتوپچیان وغلامان کشیکخانه وسربازان فوج امیربهادر ودیگران که گروه بس انبوهی میبودند، گرد آمده چادر های دولتی را می افراشتند، وآشپزخانه بزرگی برپامیگردانیدند. این نقشه محمدعلیمیرزا میبود که با دست اینان مجلس ومشروطه را براندازد. از اینرو میدان توپخانه را کانونی برای خود میگردانیدند. ازآنسوی در نتیجه هیاهو بازارها بسته ودشمنان مشروطه از هرسو رو بمیدان آورده باینان می‌پیوستند. استر داران وشتر داران ناتراشیده دژ آگاه، واوباشان سنگلج وچالمیدان، ودینداران عامی تیره درون بهم آمیخته، بایك شادی وجوش وخروش میآمدند و میرفتند، وپیا پی دشنام ونفرین بمشروطه و آزادی از دهان بیرون میریختند. سپس چون چادرها افراشته گردید ودستگاه سامانی گرفت سید محمد یزدی و سید اکبر شاه ودیگران از روضه خوانان وواعظان، بمنبر رفته بشیوه خودشان بسخن پرداختند واز نکوهش وبد گویی بمشروطه باز نایستادند. گویا این جمله‌ها از همان روز بزبانها افتاد: «مادین نبی خواهیم، مشروطه نمی خواهیم».

اینان در اینحال، در دربار ومجلس نیزکار هایی رخ میداد. در دربار امیربهادر بفیروزی خود بالیده از اینسو بآنسو میشتافت، سعد-الدوله باشاه از همسکالی وراهنمایی باز نمی ایستاد. امروز لیاخوف فرمانده بریکاد قزاق نیز در دربار دیده میشد. قزاقان راکه گفته بودند بساوجبلاغ فرستند برای امروز در تهران نگه داشته بدستاویز جلوگیری از آشوب، درمیان توپخانه بپاسبانی گزاردند.

اما درمجلس، چنانکه گفتیم هیچگونه آمادگی درمیان نمی بود. بااینحال نمایندگان ایستادگی وپافشاری نمودند. بدینسان که شاد روانان بهبهانی واحتشام السلطنه ودیگران، که برای کار های کمیسیونی به بهارستان آمده بودند، از پیشامد نترسیده پراکنده نشدند. دیگران نیز ازبیرون بآنجا شتافته همکاری نمودند. همچنین آزادیخواهان ازدورونزدیك

آهنك آنجا کردند . چنانکه بدخواهان مشروطه در میدان توپخانه گرد میآمدند نیکخواهان نیز در بهارستان ومدرسه سپهسالار گرد آمدند . این رفتار مجلس دلیرانه وبخردانه میبود .

یکی از نمایندگان آذربایجان (همانا مستشار الدوله) داستان آنروز مجلس را نوشته وبتبریز فرستاده که در روزنامه انجمن بچاپ رسیده وما اینك بخشی ار آن را در اینجا میآوریم :

صبح یکشنبه ... زود تر از هر روز وارد مجلس شدم دیدم رئیس و چند نفر از رجال دولت مثل معین‌الدوله و غیره در آنجا هستند آقای آقاسید عبدالله هم تشریف آوردند معلوم شد درمسجد سپهسالار مرحوم‌که در اتصال مجلس است از انجمنها جمعیتی در کار جمع شدن هستند و صنیع حضرت ومقتدر نظام هم بآنجا آمده با جمعیت خود در جای مخصوصی از حیاطهای مسجد حاضر اند رئیس محض‌اینکه از فتنه و فساد جلوگیری‌کرده باشد علاء الدوله و معین الدوله برادرش را پی جمعی از محترمین فرستاده ظل‌السلطان بمناسبت قرب منزل حاضر شده و رفته اند عضدالملك و نایب السلطنه را بیاورند که پیغامی از طرف مجلس باعلیحضرت همایونی ببرند آقای آقاسید عبدالله‌که در آن دقیقه صنیع حضرت را یکی ازخیر خواهان و طرفداران خود فرض میکردند کسی را فرستادند اورا از مسجد بحضور آقا آوردند .

آن خبیث آمد و آقا را فریب داد که من برای مدافعه مجلس آمده‌ام از سوء قصدی که مقتدر نظام دارد با سایرین ولی همینکه بیرون رفت بفاصله ده دقیقه در خیابان بیرون مجلس هنگامه و غوغایی بلند شد ومتعاقب آن غوغا هجوم اراذل واوباش بدر مجلس وشلیك تفنك و طپانچه بدر مجلس .

معلوم است درحالتیکه در تمام مجلس سه تفنك سرباز بی‌فشنك وجمعی قزاق بی‌تفنك باچند نفر وکیل بی‌خیال وآقای آقا سید عبدالله وچند نفراز محترمین باشند وقوع چنین سوء قصد وجسارتی علی‌الغفله چه انقلاب وهرج و مرجی تولید میکند فورا در مجلس را بستند و حاضرین بفکر مدافعه بر خاستند .. از طرف حاضرین انجمنها که در مجلس بودند کویا فقط دو سه نفر با تفنك در روی سنگر های مسجد و مناره ها قبل از وقت حاضر شده بودند یك تفنك که از طرف آنها خالی شد جمعیت در مجلس



پ ٧٦

حاجی ملك المتكلمین

را متفرق ساخت و اراذل و اوباش جسارت خود داری در درب مجلس نکرده هیاهو کنان و بمشروطیت بد گویان رو بمیدان توپخانه نهادند... هردقیقه قصد هجوم بمجلس درافواه واذهان جاری و با تلفن هر آن خبر موحشه میرسید . ازاین طرف چهار تفنگدار به‌تهیه لوازم مدافعه مسارعت کردند ابتدا خاطرم میآمد که هشت قبضه تفنك با قدری فشنك کـه تهیه کردیم تصورکردیم که قشون سلم وتور هم با ما برابری نمیتوانند فورا تفنگهای بی فشنك سربازان را پر کرده ببرج و با روی مسجد فرستادیم جوانان غیور از انجمن آذربایجان خصوصا حاضر و مسلح شدند خلاصه آن

روز را با تمامی قوا بطوریکه هر دقیقه را قیمتی بود بس گران و هر آنی را اضطرابی فراهم جهد بلیغ کرده هر جا آدمی و اسلحه که سراغ میشد فرستاده حاضر میکردند بقسمیکه تاغروب بیست قبضه تفنگ مهیا شد.

پا فشاری مجلس وپایداری آن

لیکن مجلس بازهم شیوه خام‌خود را بکارمی‌برد. احتشام السلطنه میکوشید که‌یکی ازظل‌السلطان یاکامران میرزا را بفرستادگی بنزد شاه فرستد، واز پیشامد آشوب گله کند وجلوگیری از آن را خواستار گردد. در اینحال نیز از دلگرمی وامیدمندی بسخن دست برنمیداشت. ظل السلطان ودیگران آن را نپذیرفتند و احتشام السلطنه ناچار مانده دو برادر خود علاء الدوله ومعین الدوله‌را فرستاد، واینان چون بجلو شاه رسیدند محمدعلیمیرزا دشنامها شمرده دستور داد علاء-الدوله را بفلك بسته چوب بسیار زدند (۱) وسپس هر دو را بدست قزاقها سپرده روانه مازندران گردانید.

این آگاهی چون بمجلس رسید آزادیخواهان بشور وخروش بر خاستند. احتشام السلطنه بایك سنگینی بآرام گردانیدن آنان کوشید، و یکرشته سخنان نیکی سرود. در همان هنگام آگاهی رسید که شاه ناصر الملك را باز داشته. ناصرالملك ووزیران که دیروز کناره جویی نمودند شاه ازآنان خشمناك گردیده، واین بود امروز آنان را بدربار خواست. ناصرالملك بیهانه ناخوشی از رفتن باز میایستاد، ولی‌سرانجام ناگزیر گردید ورفت. محمدعلیمیرزا باو نیز دشنامها داده دستورچوب زدن داد. سپس گفت او را در اطاق حاجب الدوله باز دارند. همچنین

---

(۱) چنانکه گفته‌ایم علاءالدوله درزمان فرمانروایی خود در تهران سید قندی را بفلك بسته چوب زده بود که یکی از انگیزه های جنبش مشروطه آن داستان شمرده میشود، و اکنون بدینسان کیفر ازدست محمد علیمیرزا می یافت. این علاءالدوله بمشروطه دلبستگی نمیداشت.ولی چون این زمان بیکار، و برادرش احتشام‌السلطنه رئیس مجلس میبود بامشروطه خواهان همراهی می نمود. معین‌الدوله نیز همین‌حال را میداشت.

بوزیران دیگر پرخاش و تندی بسیار نمود ولی آنانرا باز نداشت. (۱)

ناصر الملك چون هواخواه مشروطه شمرده میشد آزادیخواهان از این نیز افسرده گردیدند. کسانی باز نافهمی نشان داده پیشنهاد کردند که چندتن از علمای نمایندگان را برگزیده برای «اتمام‌حجت» بدربار فرستند. از اینرو شش تن را، که یکی ازآنان حاجی‌امامجمعه خویی بود، برگزیده روانه گردانیدند. ولی اینان بنزد محمد علیمیرزا راه نیافته باز گردیدند.

در این هنگام چون روز بپایان میرسید، کسانی ازآزادیخواهان پیشنهاد کردند که نمایندگان ودیگران شب را بخانه های خود نرفته ودر بهارستان بسر برند، وبسیاری از ایشان بخروش برخاسته بنمایندگان گفتند: ماازشماها جدا نخواهیم گردید. این یك اندیشه بسیاربخردانه میبود ونمایندگان آنرا پذیرفتند. اگر آنشب نمایندگان بخانه های خود رفتندی چه بسا شبانه دستگیر شدندی.

آنشب را همگی در بهارستان ماندند وتوانگران از خانه های خود خوراك خواستند وچندان فراوان آوردند که بهمگی داده شد. به گفته حبل المتین بیست هزارتن مردم میبودند که همگی شام خوردند. از آنسوی دسته ای از جوانان، که بگفته حبل المتین بچهار هزار تن میرسیدند پاسبانی را بگردن گرفته همه شب را بیدار ماندند واز پای ننشستند. امشب برای اینان یکشب بیم‌انگیزی بود. زیرا چنانکه گفتیم بیست تفنك بیشتر نمیداشتند، واگر از سوی اوباشان تاختی رویدادی دانسته نیست‌کار بکجا کشیدی. شگفت است که محمدعلیمیرزا درآنروز وشب دستور تاختن بمجلس را نداده.

اما بدخواهان، آنان نیز شب را در توپخانه بسر دادند. لیکن

---

(۱) ناصرالملك بیش ازچند ساعتی دربازداشت نماند که‌سفیرانگلیس بنزد محمدعلیمیرزا رفته، بنام اینکه او درانگلستان درس خوانده‌ودارای فلان نشان ازدولت انگلیس میباشد، رهایش‌گردانید. واوبهیچی نپرداخته فردایش تهران را گزارده آهنك اروپا کرد.

آنان ایمن ودل آسوده میبودند . زیرا گذشته از آنکه خود یك گروه بس انبوهی میبودند وبسیاری از آنان تپانچه وتفنك همراه میداشتند ، دسته هایی از قزاق وسرباز ، باتوپها در پیرامون آنها پاسبانی مینمودند. در اینجا نیز دیگهای پلو برسربار وخوراك فراوان میبود . در بیشتر چادرها دستگاه باده خواری برپا وبا سرگرمی وبیخودی بسر میبردند. گاهی نیز کسانی تیر بهوا شلیك میکردند .

فردا دوشنبه انبوهی در مجلس دیگر فزونتر گردید . مردم دسته دسته رو بآنجا آوردند . بهارستان ومدرسه سپهسالار پرگردیده گروهی نیز در جلوخان مجلس ایستادند . انجمنها در مدرسه جاگرفته هریکی اطاقی را برای خود برگزیدند . نیز شماره تفنگها بیشتر گردیده تفنك داران درپشت بامها وبرسر مناره ها وخانه های پیرامون سنگر بستند . نیز کمیسیونها برای جنك وخوار وبار برگزیدند ورشته را بدست آنان سپردند . در این روز درفش بزرك مجلس را برسر در افراشته، يك پارچهٔ سفیدی نیز بنام آسایش خواهی بروی آن کشیدند. چون نشست مجلس آغازیافت ، بازگفتگوی فرستاده فرستادن را بمیان آورده، همان شش‌تن دیروزی را بانوشته ای ازسوی مجلس باردیگر روانه گردانیدند. مردم که در بهارستان وجلوخان ومدرسه انبوه میبودند جوش وخروش از خود نشان میدادند و کسانی بآنان گفتارها میراندند .

پس از نیمروز ، آن شش تن همراه عضد الملك ، باز گشته از شاه نوشته آوردند، در این زمینه که انجمنها بهم خوردونمایندگان پراکنده گردند ، تاشاه نیز اوباشان را پراکنده گرداند ، وپس از آن نشسته رویه‌ای بکارها دهند. میخواست بدینسان نیروی مشروطه‌خواهان را از میان برد ، وبآنان چیره گردد .

شگفت است که کسانی از نمایندگان پیشنهاد میکردند که‌خواهش شاه پذیرفته شود . چنین میگفتند : « حسب الامر خوبست اطاعت شود تافتنه وفساد مرتفع گردد » . دیگران آنرا نمی پذیرفتند . چنین نهادند که در کمیسیونی گفتگو شود ، و این کمیسیون يك اندیشه بیخردانه‌ای بیرون داد، بدینسان که‌انجمنها بهم خورد ونمایندگان شب را بخانه‌های



پ ۷۷
لیاخوف

خود رفته فردا بازآیند . ولی چون این سخن بمردم گفته شدخرسندی ندادند وچنین گفتند : « ما نه خود بخانه هامان‌رویم ونه شمارا گزاریم».

این نمونه ایست که در این مجلس چه کسان بی‌ارجی میبودند . مردان پستنهاد بجان خود ترسیده ، وآنگاه چنین عنوان مینمودند: «ما همیشه بامظلومی قدم زده حقوق مشروعه خود را طلب نموده ایم وهیچ وقت راضی بانقلاب واغتشاش نیستیم ، شما شب را بخانه های‌خودروید مانیز میرویم ، اگر سالم ماندیم فردا دوباره باز میآییم » . این افسانه «مظلومی» دستاویزی برای آنان شده بود . جای سپاس است که در میان توده انبوه از اینگونه بی ارجان کم میبودند .

بهرحال دوباره دل بپافشاری نهادند وبرای شب بآمادگی هایی پرداختند . محمدعلیمیرزا بخواست خود نتوانست رسید .

پیوستن ملایان باوباشان

از آنسوی اوباشان امروز بخانه های حاجی شیخ فضل‌الله وحاجی میرزا ابوطالب زنجانی وسیدعلی یزدی وملامحمد آملی ودیگر ملایان ریخته ، هر یکی را خواه ناخواه ، بمیدان توپخانه آوردند. چنانکه میدانیم حاجی شیخ فضل‌الله وسید علی آقا خود درنهان همدست بدخواهان میبودند ، وملامحمد آملی و بسیار دیگران از نخست دشمنی بامشروطه مینمودند ، واین یك پرده‌کشی میبود که خودشان بـه میدان نیایند واوباشان رفته آنان را بیاورند. همان روز بهبهانی کس بنزدحاجی شیخ فضل‌الله فرستاده او را بمجلس خواند . حاجی شیخ فضل‌الله بهانه آورده نیامد ، وبقرآن سوگند خورد که‌بمیدان نیز نرود . لیکن‌اندکی نگذشت که اوباشان آمدند واورا باخود بردند .

محمدعلیمیرزا واین ملایان میخواستند وانمایند که ماکاری‌نمیداریم واین مردمند که مشروطه را نمیخواهند واز آن بیزاری‌مینمایند . نویسنده حاجی شیخ فضل‌الله که داستان را برای پسر او در نجف نوشته چنین میگوید : « آمدند بخانه حضرت حجة الاسلام آقا ... ایشان هر قدر ابا وامتناع نمودند از اینکه تشریف نبرند مردم قناعت نکردند ایشان‌را بهرنحوی بود بدوش کشیدند تاوسط دالان بردند بواسطه ازدحام‌وهجوم

مردم حضرت حجة الاسلام ضعف کردند در وسط دالان مدتی توقف نمودند تاحال ایشان بجاآمد با کمال کراهت بردند درمیدان‌توپخانه‌محلی که آقایان دیگر نیز اجتماع داشتند ... » .

از حاجی میرزا ابوطالب نیز نامه ای در دست است که ببرادر خود در زنجان فرستاده ، ودر آنجا در پاسخ خورده گیران چنین می نویسد : « بلی در میدان توپخانه که یك ساعت وچیزی درآنجا بودم زیاده از هزار نفر معمم ، واز علمای معروف تهران اینها می بودند جناب آخوند ملامحمد آملی ، جناب سلطان العلماء طهرانی ، جناب آقا سید ابراهیم قزوینی ، جناج حاجی شیخ عیسی چالمیدانی ، جناب‌حاجی شیخ فضل‌الله ، جناب آقا سید علی ، جناب آقا سید مهدی امام‌ورئیس مسجد نوریه ، جناب آقا سید محمد ولد آقا سید علی اکبر دیگر از قبیل جناب آقا علی‌اکبر بروجردی وآخوندملامحمد پیشنماز وائمه‌جماعت ومدرسین وطلاب وسادات همان قدرها که عرض شد چطور میشود که تمام آنها اشرار شدند وفلان راشی ومرتشی وفلان سفیه عامی‌از اخیار سبحان الذی لاتنقضی عجایب ملکه » .

این حاجی میرزا ابوطالب چنانکه از نوشته‌اش پیداست، نیز از بدخواهان مشروطه می‌بود، ولی خود مرد بافهم و دوراندیشی بشمارمی رفت، ومی‌توان‌باور کرد که بدلخواه خود بمیدان توپخانه نرفته. ولی‌درباره حاجی شیخ فضل‌الله ودیگران باور کردنی نیست . زیرا در این‌هنگام معنی مشروطه روشن گردیده و این ملایان دانسته بودند که بادستگاه ایشان، بلکه باکیش‌شیعی، سازشی در میان نیست. از اینرو انبوه‌آنان‌برانداختن مشروطه را ازدرون دل خواستار میبودند.

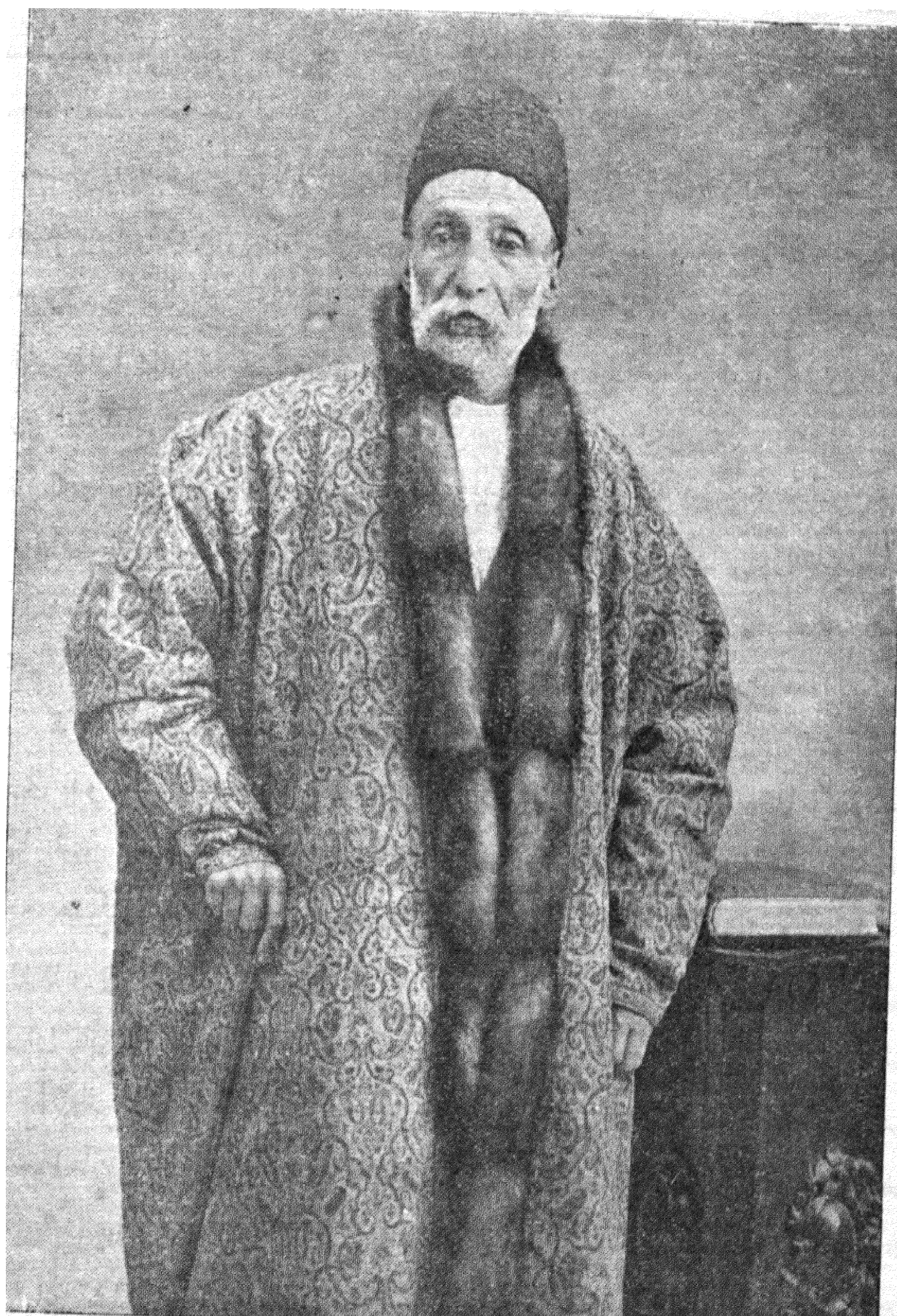
بهرحال باپیوستن این ملایان ببدخواهان دستگاه آنان ارج‌دیگر یافت، و آشوب باردیگر رویه کشاکش مشروطه و کیش گرفت. سیدمحمد یزدی یاسیداکبرشاه بمنبر رفته می‌گفت: «زنابکن، دزدی بکن، آدم‌بکش، اما نزدیك این مجلس مرو، ان الله یغفر الذنوب جمیعا» اوباشان پیاپی آواز بهم انداخته میگفتند : «مشروطه نمی‌خواهیم، مادین نبی خواهیم» جهودان‌را که بخانه‌هاشان ریخته و بازور بمیدان آورده بودند، باآنان

نیز این جمله‌ها را یاد میدادند، و چون آنان جمله دوم‌را نمیگفتند، پشت گردنی می‌زدند. هر کسی‌را که کلاه ماهوت کوتاه بسر وسرداری‌بتن می‌دیدند مشروطه خواه شمارده بآزارش می‌پرداختند و جیب وبغلش را تهی میگردانیدند. کم‌کم به‌بیباکی افزوده هر کسی را از رهگذریان می‌یافتند عبا وکلاهش را می‌ربودند و دست بجیب وکیسه اش می‌بردند. با دستور پیشوایان خود باداره روزنامه‌ها ریخته آنهارا تاراج‌می‌کردند و تابلو هارا آورده در میان میدان آتش می‌زدند. بدینسان روزرابپایان می رسانیدند.

شب سه‌شنبه باز هر دوسو درجایگاه خود ماندند. در مجلس چنانکه گفته‌ایم‌امشب را تفنگچیان بیشترمی‌بودند. جوانان بفراوانی‌بپاسبانی‌پرداخته در آن‌سرما وشب دراز ازپا ننشستند. در میدان نیز بدخواهان در چادرها نشسته ملایان دریکسو واوباشان درسوی دیگری بسر میبردند.

فردا سه‌شنبه انبوهی در بهارستان وپیرامونهای آن بیشتر گردید. پایداری دو روزه مجلس بمردم دل داده بآنجا می کشانید. امروزشماره تفنگها نیز بیشتر گردیده بصدها رسید، و از صدها بهزارها انجامید، چنانکه هنگام شام دوهزار وهفتصد تفنگ می داشتند. امروز کارکنان تلگرافخانه، و همچنین کارکنان واگون شهری و راه آهن عبدالعظیم، دست از کار برداشته بنام همدردی بمجلس آمدند. ولی احتشام السلطنه آنان را بازگردانید که بکارهای خود پردازند. ازهرباره شکوه‌ونیروی آزادیخواهان رو بفزونی می‌بود، لیکن مجلس بازهم دست ازکار خنك خود بر نمیداشت، زیرا امروز، بنام ستمدیدگی و دادخواهی و اینکه پیرامونیان شاه اورا به‌پیمان شکنی واداشته اند، نوشته ای نوشته‌بسفارت خانه‌هاو نمایندگان سیاسی فرستادند واز دولتهای اروپا «معاونت معنوی» خواستار شدند.

اما بدخواهان، آنان نیز امروز به نیرو افزودند، زیرا یکدسته بزرگی از ورامین با شیخ محمود ورامینی بآنان پیوستند که برای ایشان چادر های جداگانه افراشته دستگاه باده‌خواری جداگانه درچیدند. درصور اسرافیل‌می‌نویسد که یکی ازسردستگان ایشان فریاد زده می گفت: «مجلس



پ ۷۸

نظام السلطنه مافی

را خراب می کنیم و قالیهای آنجا را میدهیم پالان الاغ های ورامین کنند » .

سید محمد یزدی و اکبر شاه و دیگران امروز هم بمنبر رفته

نکوهش و بدگویی بسیار از مشروطه می کردند. نویسنده حاجی شیخ فضل‌الله در نامه‌اش به‌پسر او می نویسد: مردم بارها میخواستند بمجلس تازند و آنجارا بهم زنند، وسید محمد یزدی و دیگران همین‌را آرزو می‌کردند. لیکن حاجی شیخ فضل‌الله خرسندی نمیداد و ازآنان جلومی گرفت. می باید گفت: این سخن نیمش راست و نیمش دروغست. این راستست که سید محمد و دیگران ویرانی مجلس را میخواستند و مردم نیز آماده ریختن بآنجامی‌بودند، ولی ازمحمد علیمیرزا دستور نمی یافتند نه اینکه حاجی شیخ فضل‌الله جلو می‌گرفت. محمد علیمیرزا از یکسو این آشوب را برانگیخته، و ازسوی دیگر سود جویی ازآن نمیخواست، و همچنین دودل می‌ایستاد. گفته میشد سعدالدوله گفته: دو توپ بسر بهارستان فرستاده وبابمباران مجلس‌را پراکنده سازند، ولی‌محمدعلیمیرزا بآن خرسندی نمی‌داد و می‌توان گفت که از برانداختن مشروطه باك می داشت و آشکاره بآن دلیری نمی‌نمود.

آدمکشی در میدان توپخانه

امروزدرمیدان توپخانه خون نیز ریخته‌گردید. میرزا عنایت نام جوان زنجانی که بمیان ایشان رفته، همچون دیگران، گوش بیاوه بافیهای سید محمد یزدی میداد، بادست اوباشان تکه‌تکه گردید. انگیزه‌داستان روشن نیست. میدانیان می‌گفتند: نخست او تیر انداخت وبکیفر آن‌بود که کشته گردید، ولی مشروطه خواهان این را نپذیرفته او را بیکبار ستمدیده‌و بیگناه میشماردند. نویسنده حاجی شیخ فضل‌الله چنین می‌نویسد: «عصر یوم یازدهم سید محمدآقا بالای منبر بود و میدان توپخانه پربود از مردم ازهرقبیل خود این بنده نیز پای منبر ایستاده بودم یکنفرازبین زنها بلند شد و ششلول بیرون آورده بطرف سید که روی منبر ایستاده بود دست اورا گرفتند. با اینکه دست اورا گرفته بودند سه تیر بطرف سید خالی‌کرد ولی بسید نخورد طولی نکشیدکه این شخص را مردم‌با قداره پاره پاره‌کردند و جسد اورا بدرخت میدان مشق آویزان‌کردند دربین‌اینکه مردم مشغول باین شخص بودند، ازطرف دیگر مجلس شخص شش‌لول توی این جمعیت خالی‌کرد اورا عقب کردند او خودرا باطاق

حاجی سیدعلی آقا انداخت مردم عقب کردند حاجی سیدعلی آقا نگذاشت باوصدمه بزنند. امروز بلواخیلی بزرك شد. گفتند یکنفر دیگر نیز کشته شد ولی صدق و کذبش معلوم نشد. بهرحال این‌خبر بحضرت‌حجة الاسلام رسید ایشان فرستادند جنازهٔ مقتول را از درخت پایین آورده و او را دفن نمودند»

حاجی میرزا ابوطالب نیز درآن نامه‌اش می‌نویسد: «اما قتل‌نفس که نوشته است (گویا یکی از روزنامه‌ها) بنده درآن‌روز نبودم دونفر در مجمع‌تیرخالی کرده بودند یکی بسرباز خورده بود که گویا هر دو را کشتند . یکی دیگر چادر زنانه در سرش بوده میان زنها نشسته تیری بجانب آقا سید علی خالی کرده بود نخورده بود زنها اورا گرفته بودند و مردم اورا کشته بودند من در خانه جناب آخوند ملامحمد .. بودم وضو می گرفتم صدای دوتیر را شنیدم عقب تیر شلیك تفنك شد هر کس‌را فرستادم از ترس نرفت هایهوی بلندشد بعد معلوم‌شد اینطور بوده است. محاربی را کشته اند . این قتل نفس محترم شده، الالعنةالله علی الکاذبین »

این نوشته‌های ایشانست. ولی بآسانی نتوان باورکرد، بویژه با ناسازگاری که در میان دو نوشته میباشد . از آنسوی چنانکه خواهیم آورد ، در بازپرس ورسیدگی که از صنیع حضرت وهمدستان او کرده شد، دانسته‌گردیدانگیزه کشته شدن‌میرزاعنایت جز بدنهادی اوباشان نبوده . همانا اینها را برای پاسخگویی بخرده‌گیران ساخته اند.

درروزنامه‌حبل‌المتین می‌نویسد: میرزا عنایت هفتصد تومان اسکناس با خود میداشت که در میان اوباشان از جیبش درآورده به بغلش گزاشت و آنان این را دیدند، نیز ساعت او وزنجیرش از زر می بود، و اینها اوباشان را بکشتن او واداشت. می‌نویسد: نخست بارولور باو تاخته‌چند تیری زدند و سپس باقداره زخمهای بسیار رساندند، و چون او بیجان افتاد پسرنقیب پیش آمده ودیگران را بکنار رانده چنین‌گفت: «ایحضرات مسلمانان شاهد باشید و درنزد جدم روز قیامت شهادت دهید که من در راه دین اول کسی‌هستم که چشم مشروطه طلبان را بیرون آوردم» این

را گفت و باکارد چشم آن جوان راکند. سپس اورا از درخت آویختند که هریکی از اوباشان قداره‌ای باو می‌زدند.

هم دراین روز به علی آقا نام صراف زخمهایی زدند که تادیری در بستر میخوابید. نیز اسماعیل نام شاگرددرزی را تا لاله‌زار دنبال نموده از پشت سر زخمهای کاری رسانیدند.

عصرامروز تلگرافهای شهرها رسیدن گرفت، و چنانکه‌یاد خواهیم کرد این تلگرافها بیش از هرچیزی، مایه ترس محمد علیمیرزا گردید.

روز چهارشنبه باز هردوسو در جای خود می‌بودند . امروزانجمن عبدالعظیم باگروهی بیاری مجلس آمد، و بگفته حبل‌المتین « سه‌چهار هزار نفر همه مسلح ومکمل» می بودند. همچنین ازشمیران و شهریار و دیگر پیرامونهای تهران تفنگچیانی آمدند. تلگرافها از شهرها پیاپی‌می رسید، ومحمد علیمیرزاناگزیرگردید که آشتی خواهد ، و ازاینرو امروز نظام‌السلطنه مافی‌راکه پیرمردی می‌بود بسر وزیری برگزید که کابینه‌برپا گرداند، وچون‌وزیران برگزیده شدند شاه نظام‌السلطنه وآنان‌راواداشت که با مجلس بگفتگوی آشتی پردازند، و چون مجلس باهمه چیرگی که این زمان یافته بود از شیوهٔ ناستوده خود دست بر نمیداشت، وهمچنان خواستار آشتی وآرامش می‌بود، آن شش تن که ازروز نخست‌برگزیده شده بودند، روانه دربار شدند که با وزیران گفتگو آغاز کنند. مجلس چندچیز میخواست: ۱- سعدالدوله از تهران بیرون رانده شود ۲- امیر بهادر از کشیکچی باشیگری برکنار و دستش از کارهای دولتی کوتاه گردد. ۳-باوباشان که برسرمجلس آمده ویادستگاه توپخانه‌رادر چیده‌اند کیفرداده شود. ٤- دویست تن سپاهی برای نگهبانی مجلس(ازجوانانی که در آن چند روز بپاسبانی مجلس پرداخته بودند) پدید آورده شود ٥- علاءالدوله ومعین‌الدوله بتهران بازگردند.

این گفتگوآغاز شده ، ولی دستگاه میدان توپخانه همچنین برپامی بود، مگر اوباشان بزشتکاری های گذشته نمی پرداختند. روز پنجشنبه اینان چادر های خود را فروآوردند ومردم را پراکنده گردانیده ملایان خود با اوباشان بدربار پناه بردند که شب آدینه را درآنجا می‌بودند. ولی‌روز



پ ۷۹

میرزا سلیمان خان (از پیشروان آزادیخواهان تهران)

آدینه دوباره بازگشته در میدان چادر افراشتند، و بازگروهی را بر سر خود گرد آوردند . انگیزهٔ این رفتن وبـاز گشتن آن بوده کـه چون تلگرافهای تبریز بسربازان آذربایجانی رسید ، وآنان را از پشتیبانی‌به بدخواهان باز گردانید (چنانکه آن تلـگرافها را خواهیم آورد) ، واز آنسوی محمد علیمیرزا نیروی ایستادگی را از دست داده با شتاب بآشتی میکوشید ، ملایان و اوباشان ماندن خود را در میدان بیم‌آور دیده بدربار پناهیدند . لیکن ازآنسوی وزیران بودن آنانرا باگفتگوی آشتی که در میان میبود نـاسازگار یافته بماندنشان در آنجا خرسندی ندادند ، واین بود ناگزیر مانده دوباره باز گشتند ، وخواهیم دید که

باچه رسوایی دوباره از اینجا رفتند.

یك کار بسیار بجایی که انجمن تبریز کرد

روز یکشنبه که در تهران آشوب برخاست محمدعلی میرزا دستور داد که بشهرها آگاهی دادند، که چون کابینه بهم خورده هرکس از فرمانروایان هر سخنی دارد یکسره بخود شاه رساند. نیز دستور داد که تلگرافخانه‌ها آگاهی از آشوب بهیچ شهری نرسانند. گویا همانروز نخست بهبهانی وطباطبایی تلگراف کوتاه پایین را بتلگرافخانه فرستادند که بهمه شهرها رسانده شود:

مفسدین اقدام بمخالفت، دولت در صدد خلف عهد.

همچنین نمایندگان آذربایجان تلگراف پایین را فرستادند.

انجمن ملی تبریز مجلس مبعوثان ومشروطه در مخاطره، امیر بهادر جنك وسعد الدوله در تصور قتل وغلبه بمجلس مبعوثان ووکلاء، اقدام‌علاج فوق العاده لازم.

ولی همانا این تلگرافها رسانده نشد. چیزیکه هست چون در تلگرافخانه بیشتر کارکنان هواخواه مشروطه میبودند، پنهانی ازچگونگی آگاهی بشهرها دادند. این بود نخست قزوین چگونگی را دانسته، سپس رشت وتبریز آگاهی یافتند وبشهرهای دیگر نیزآگاهی‌رسانیدند. درهمه این شهرها مشروطه خواهان بجوش وخروش برخاسته تلگرافهای همدردی فرستادند، ودر بسیاری از آنها باندیشه یاور فرستادن به تهران افتادند.

لیکن انجمن تبریز، برای چاره بیك کار بخردانه برخاست‌وآن اینکه بهمداستانی سران مجاهدان (بلکه براهنمایی آنان)، محمدعلی میرزا را، بعنوان اینکه سوگند خود را شکسته، از پادشاهی برداشت واین‌کار خود را در زمان بتهران، بخود محمدعلی میرزا وبدارالشوری آگاهی داد، وازآن سوی سران آزادی در تلگرافخانه نشسته بهمه شهرهای رشت وقزوین واسپهان ویزد وشیراز ومشهد وخوی وارومی و دیگر جا ها تلگراف کرده خواستار گردیدندکه دراین باره همداستان گردند وهم آوازی نمایند.

اینکار نتیجه بسیار نیك وزودی داد. زیرا از همه شهرها این

خواهش را پذیرفتند ، واز همه آنها تلگراف بیزاری از پادشاهی محمدعلی میرزا ، بخود او وبدارالشوری فرستاده گردید . ازدارالشوری درخواست میشدکه جانشین اورا برگزینند .

این تلگرافها که از روز سه‌شنبه رسیدن گرفت در محمدعلیمیرزا سخت هنایید . بویژه تلگراف های بیزاری از شاهی او ، که سخت بیمناکش گردانید ، وچنانکه گفتیم در نتیجه این تلگرافها بود که روز چهار شنبه کابینه را برپا ووزیران را بگفتگو بامجلس وبه میانجیگری برانگیخت ، وچون انجمن تبریز پافشاری نشان میداد وتلگرافهایی هم میرسید ، محمدعلی میرزا از در زبونی آمده دست بدامن نمایندگان روس وانگلیس زده آنان را نیز بمیانجیگری واداشت .

آنچه بیم محمدعلی میرزا را بیشتر میگردانید ، این بود که ظل السلطان از دیرباز بآرزوی تاج وتخت افتاده ، وچنانکه از کتاب آبی برمیآید ، در این باره بانمایندگان روس وانگلیس گفتگو نیز می داشته است . محمدعلی میرزا میترسید در این هنگام او پیش افتد وبه همدستی باپیشروان آزادی بپادشاهی رسد. در حالیکه آزادیخواهان از ظل السلطان خشنود نمی‌بودند وگمان آنکه بپادشاهی اوخرسندی دهند بسیار کم میرفت . نمایندگان روس وانگلیس می پنداشته اند که میانه ظل السلطان واین پیشامدها بهم بستگی هست ، درجاییکه نمیبود وآن گمان بنیادی نمیداشت .

بهرحال کار انجمن تبریز بسیار بجا بود، وانجمن بآن بس نکرده یکمشت دیگری بگردن خودکامگی نواخت ، وآن اینکه بهمه‌سرکردگان آذربایجانی که باسرباز وسواره زیردست خود درتهران ، ودلگرمی‌بیشتر محمدعلی میرزا وامیر بهادر بآنان میبود، تلگراف فرستاده آگاهی داد که اگر دست بدارالشوری باز کنند ، خانه های آنان در آذربایجان ویرانه ، وزنان وفرزندانشان را دستگیر خواهند گردانید .

این تلگراف نیز بجا افتاد ، وچنانکه دیدیم در نتیجه این بود که ملایان واوباشان از بازماندن درمیدان توپخانه به بیم افتاده چادرها را خوابانیدند و بدربار پناهیدند ، لیکن محمدعلی میرزا چون میترسید

نگهداری آنان در دربار نیارست ، و گفتیم که دوباره بمیدان بازگشتند

کنون رویه برخی تلگرافها را در پایین میآورم :

از قزوین به تبریز (۱۳ ذوالقعده) ـ حضور مبارك انجمن محترم مجاهدین آذربایجان کثرالله امثالهم شیخ فضل‌الله باشتباه تفتیش(؟) و بتحریك دولت میدان توپخانه را گرفته بنیان مشروطیت متزلزل تمام طهران و قزوین تعطیل عمومی تلگرافخانه طهران توقیف جان و کلاء در معرض تلف مجاهدین تا آخرین قطره خون حاضر بجنبید کار از دست میرود منتظر جواب انجمن مجاهدین قزوین .

از رشت به تبریز ـ حضور اعضای محترم انجمن نصرت آذربایجان شیدالله ارکانه ارکان دارالشوری در تزلزل حضور وکلاء طهران در تلگراف خانه غیر ممکن است از طرف دولت اقدامات تولـی و فعلی میشود تعطیل عمومی شد و اقدامات مجدانه را حاضر ثبات قدم لازم اجتماعیون عامیون

از تهرن به تبریز ـ اساس مشروطیت متزلزل مجلس شورای‌ملی دوچار حملات مستبدین پنجهزار تفنك‌دار از فدائیان ملت بامهای مجلس را سنگر کرده متوقف ادارات دولت و بازارها تعطیل عمومی طهران نمونهٔ محشر ازاطراف متصل مردم بهواخواهی وارد میشود حیات عاریت جان نثار که پنجروز است متزلزل باقی نتیجه کاررا اطلاع میدهیم (تقی‌زاده)

از تبریز بهمه شهر ها ـ شاه موافق قانون مشروطیت ذکر قسم و حالا نقض عهد ملت آذربایجان اورا بجهت این خیانت از سلطنت خلـع و به قناسل و نجف اطلاع شما هم اورا خلع و سفارت خانه ها را اطلاع دهید (انجمن ملی تبریز)

از رشت بهمه شهر هـا ـ وکلای دارالشوری دچار مخـاطرات لذا اهالی گیلان با تمام قوای خود در شرف حرکت بطهران شما هم حرکت نموده وکلا را از مخاطرات برهانید (انجمن ملی رشت)

از تبریز بتهران ـ حضرت مستطاب آقـای تقی زاده عجالتا هزار مجاهد سواره مسلح مکمل بااستعداد کامل حاضر درخیال عزیمت وفدا نمودن جان بیمقدار خودشان هستند منتظر اجازه میباشند .طرفداران دارالشورای‌کبری

از تبریـز بتهران ـ بعموم صاحب منصبان سرباز وتوپچی و سوار غیور آذربایجان عرض مینماییم‌که ای هموطنان و ای برادران دینی دو سال است همه قسم سختی کشیده اول پله مشروطه را قدم گذاشتیم و شما هـا



پ ۸۰

آقای محمد ابراهیم قفقایچی (از آزادیخواهان تبریز)

رفته اید که ما ها را آسوده دارید دیشب خبر رسیده که چند نفرمستبد از خدا بیخبر دور اعلیحضرت را گرفته و شما را آلت کار قرار داده‌اند که تفنك برداشته مسلمانان را قتل عام بکنید اولا بدانید که اگر بمشروطه صدمه برسد ما ها آذربایجان را مجزی خواهیم نمود و ثانیا اهل و عیال و اولاد و اطفال شما ها کشته خواهند شد ثالثا شما روی خانه وزندگی نخواهید دید کمك کردن شماها بمجلس مثل کمك کردن باولاد فاطمه علیه‌السلام است و مخالفت شما ها مثل مخالفت اولاد معاویه است خودتان مختارید از برای خاطر دو سه نفر که دور اعلیحضرت را گرفته اند بمسلمانان تفنك انداختن و خانه خودرا خراب کردن ابدا صرفه نخواهید برد انجمن مجاهدین آذربایجان

ازرشت بتبریز - انجمن محترم اینکه اظهارفرموده بودیدکه تلگراف انجمن مطابق با تلگراف واقدامات ملت آذربایجان نیست آن تلگراف اول

بودگه مخابره شده بود تلگرافات عدیده شد صورت آخرین تلگراف عینا درج میشود بمقام رفیع مجلس مقدس اقدامات حیرت انگیزکه از شاه مشهود شده مخالف با قواعد مشروطیت وفصول قوانین اساسی در حقوق سلطنتی است سه روزه بوده باهزاران جان‌کندن‌اهالی را اسکات ودو تلگراف فوری بشاه عرض شده تاکنون جوابی نرسیده یکدفعه تمام اهالی حاضر تلگرافخانه بکلمه واحده قسمی هیجان نموده تا کنون درگیلان مشاهده نشده ازوکلاجداً خواسته اند عرض میکنم بموجب قانون مشروطیت‌که محمد علیمیرزا خودش امضاء کرده وقسم یاد نموده حالا مخالفت کرده باید بسریر سلطنت متکی نباشد وما ملت اورا ازسلطنت خلع واز ساحت شوری استدعا داریم عاجلا سلطانی معین وبشارتش را تلگرافا مخابره فرمایند .

انجمن ملی گیلان

از تبریز بتهران - جماعت سربازان فوج پنجم شقاقی وسایربرادران من سی سال است همقطاریم نان ونمك خورده ایم ماها مسلمانیم در راه برادری بشما مینویسیم دیروز انجمن مقدس تبریز بتهران وصاحبمنصبان‌اطلاع داده دیشب هزار نفرمجاهد مرا ازخانه‌ام برداشته بباسمنج آوردند وبخانهای شما میبرندکه اسامی‌سربازان مقیم دربار تهران را ده بده یکی یکی‌بگویم وآنها زن وبچه‌شانرا آتش بزنند و میگویند سربازان بمجلس وملت یاغی شده اند ملاحظه عیال واطفال خودتان را کرده فوراً برگردید که تلگرافاً حرکت شما را بتبریز خبر بدهند بمجاهدین امر شود مرا برگردانند والا من اسیرم وباید اسامی تمام سربازان آذربایجان را صورت بدهم ومجاهدین انتقام بکشند امروز هزار نفر مجاهد بطرف اهر حرکت دادند که باتفاق انجمن اهر مجاهدین آنجا را برداشته بخانه سواران قراجه داغی ابوابجمعی امیر بهادر بریزند در خیال قتل وغارت خانه حاجی میرزا رفیع خان‌مباشر شاه هستند خانه‌اش را آتش زدند کس وکار مفاخرالملك داروغه را کشتند شما هم تکلیف خودتانرا بدانید (اقبال لشکر)

برای آنکه دانسته شود که این تلگرافها چه نتیجه ای داد ودر شاه وپیرامونیانش چگونه هنایید جمله هایی را از کتاب آبی انگلیس در اینجا میآورم . در باره یکشنبه سی‌ام آذر میگوید : « در اینمیان کار بس خطرناك گردید . انجمن تبریز فیروزانه خواست خود را ،در بارهٔ برانداختن شاه ، بهمه جا رسانید ، وشهرهای بزرك که مشروطه

خواهی‌درآنها ریشه دوانیده همه بخروش برخاستند. ازشیراز واسپهان و کرمان وقزوین ومشهد ورشت تلگرافهای پیاپی رسید ، وهمه میگفتند آماده ایم که دسته ای جنگجو بتهران روانه گردانیم » .

در بارهٔ سه شنبه دوم دیماه میگوید : « در نیمه‌های روز دانسته شد مشروطه خواهان خود را چیره دیده ، و خواسته اند این چیرگیرا هرچه بیشتر گردانند ، وپاسبانان شاه را بیم داده اند که هرگاه دست از همراهی باشاه برندارند زنان وکودکان ایشان گرفتار خواهند بود . بریکاد قزاق را هم بدینسان بیم داده اند و آشکاره گفتگو از کشتن شاه مینمایند . درباریان بسیار افسرده میبودند ، وشاه بجان خودمیترسید وکسان وپرستارانش از وی دوری گزیده بودند واز هرسو گفته میشد شاه بیش ازیکهفته زنده نخواهد ماند » .

در بارهٔ روز چهار شنبه سوم دیماه میگوید : « شاه ازاندرون بیرون نیامد . در دوبار که وزیر مختار هولند پرك دیدن خواست که دربارهٔ بست نشینی سعد الدوله گفتگو کند بدستاویز بیماری پرك نداد »

پیروزی آزادی خواهان و پایان آشوب

چنانکه گفتیم ، در اینمیان وزیران بابرگزیدگان مجلس نشستها کرده گفتگوی آشتی را پیش‌می بردند . شاه زبون گردیده آنچه خواست مجلس می‌بود بیچون وچرا می‌پذیرفت ، وتنها بازماندن امیربهادر را در کشیکچیباشیگری درخواست میکرد . ازکتاب آبی برمی آید که یکی‌هم میخواسته بیرون کردن برخی ازنمایندگان را ازمجلس بطلبد ، ولی از ترس گفتن نیارسته . ترس وی چندان میبود که از ملایان و اوباشان توپخانه نگهداری نیارست ، وروز شنبه فرستاد که دوباره چادرها را برچیدند ، وآنان که کارشان برسوایی کشیده روی رفتن بخانه های خود نمیداشتند ، در نزدیکی توپخانه در ارك چند خانه ای باجاره گرفتند وبآنجا رفتند .

شاه بیکبار سپرانداخته سرفرود آورده بود . لیکن چون سران آزادی تبریز در تلگرافخانه نشسته ، از مجلس پاسخ درخواست خود را دربارهٔ برداشتن شاه میخواستند ، واز اینسوی تلگرافهای تبریز به

سرکردگان آذربایجانی درآنان سخت هنایید ،که آشکاره بیزاری از هواداری شاه مینمودند ، وآنگاه باهمهٔ گفتگوی آشتی ، هنوزانجمنهای تهران از مدرسه سپهسالار پراکنده نشده و بازار ها باز نگردیده مردم نتیجه بازپسین را می بیوسیدند ، و پادآواز درخواست تبریزیان بتهران افتاده در همه جا گفتگو از برداشتن شاه میرفت ، محمد علی میرزا به دست وپا افتاده بنگهداری خود میکوشید ، وچنانکه ازکتاب آبی پیدا است در این هنگام نمایندگان سیاسی روس وانگلیس پا بمیان گزارده بازماندن اورا در پادشاهی میخواسته اند (همانا برای آنکه ریشه‌آشوب از ایران کنده نشود) ، ونامه ای در این باره ، بهمدستی مشیرالدوله نوشته بنزد رئیس مجلس فرستاده اند ، در نتیجه این کارها یکرشته از گفتگوها درپرده رخ داده ، وما می بینیم که در نشست روز شنبه۲۹ آذر (۱۵ ذی القعده) که در مجلس گفتگو از قانون شکنیهای شاه میرفته وبرخی نمایندگان تندی مینموده اند تقیزاده بجلوگیری برخاسته وچنین گفته : « این مذاکرات که میشود فعلا لازم نیست ... نتیجه در مجلس مخصوصی گرفته وبهمه اطلاع داده میشود » ، وسپس درنشست روز دیگر آگاهی داده شده که گفتگو بپایان رسیده ، وشاه وهمچنین نمایندگان مجلس ، قرآن مهر کرده اند وپس از گفتن این ' وزیران نوین باقرآنیکه شاه در پشت آن باخط خود سوگند نامه نوشته بود ، بمجلس در آمده اند . اینست نخست آن سوگند نامه وسپس سوگندنامه نمایندگان که این نیز در پشت قرآن میبود خوانده شده ، وما اینك آن سوگند نامه ها را در اینجا میآوریم .

سوگند نامه شاه :

چون بواسطه انقلابی که این چند روزه در تهران و سایر ولایات ایران واقع شده برای ملت سوء ظن حاصل شده بود کـه خدای نخواسته ما در مقام نقض و مخالفت از قانون اساسی هستیم لهذا برای رفع این سوء ظن واطمینان خاطر عموم ملت باین کلام‌الله مجید قسم یاد می کنیم‌که اساس مشروطیت وقوانین اساسی را کلیتاً درکمال مواظبت حمایت و رعایت کرده واجرای آنرا بهیچوجه غفلت نکنیم هرکسی برخلاف مشروطیت رفتار کرده مجازات سخت بدهیم وهرگاه نقض عهد و مخالفت از ما بروزکند در



پ ۸۱
معاضد السلطنه (از نمایندگان مجلس یکم)

نزد صاحب قرآن مجید مطابق عهد و شروط و قسمی که از وکلای ملت گرفته‌ایم مسئول خواهیم بود لیله هفده ذی قعده ۱۳۲۵

سوگند نامه نمایندگان :

در این موقع که بندگان اعلیحضرت شاهنشاه محمد علیشاه قاجار خلدالله ملکه بواسطه بروز انقلابات برای دفع سوء ظن عموم ملت به کلام‌الله مجید قسم یاد فرموده اند ما وکلای ملت امضا کنندگان ذیل نیز باین کلام‌الله مجید قسم یاد می کنیم مادامی که قوانین اساسی و حدود مشروطیت را اعلی حضرت اقدس همایونی حامی و مجری و نگهبان باشند بهیچوجه خیانت باساس سلطنت ایشان نکنیم و حدود و حقوق پادشاه متبوع عادل خودمان را موافق قانون اساسی محفوظ و محترم بداریم و هر گاه

مخالفت این عهد و قسم را بکنیم نزد خدا و رسول مسئول باشیم ۱۷ ذوالقعده .

چنانکه نوشتیم در نشست پسین یکشنبه شانزدهم ذی القعده بود که این سوگند نامه‌ها ، که از پیش آماده شده بود ، درمجلس‌خوانده گردید ، و اینکه تاریخ هر دو « ۱۷ ذی القعده » نوشته می شود یکرازی میدارد . چنانکه از کتاب آبی برمیآید چنین نهاده بوده اند که شاه خود بمجلس بیاید وسوگند را در آنجا خورد ، وچون می پنداشته اند که آمدن او وکارهایش تاپس از هنگام شام خواهد کشید (چنانکه نشستهای خود مجلس ، از کوتاهی روز تابشام وپس از آن کشیدی) تاریخ سوگند نامه هارا شب هفدهم گزارده اند ، لیکن سپس شاه از آمدن بمجلس ترسیده وسرباز زده ، از اینرو تنها بآوردن سوگند نامه بس کرده اند .

این نمونه دیگری از بی‌ارجی مجلس میباشد . بجای آنکه از پیشامد بهره جوید ومحمدعلی میرزا را از تخت برداشته ریشه آشوب را براندازد ، واز آنسوی دست بیگانگان را ازکشور کوتاه گرداند ، بدینسان افزار دست بیگانگان شده ، واین بدتر که آزادیخواهان را فریب داده واین کارها را در پرده انجام داده است .

بهرحال پس از خوانده شدن سوگند نامه ها ، وزیران نوین شناسانیده شدند بدینسان :

نظام السلطنه رئیس الوزراء ووزیر مالیه ، آصف الدوله وزیر داخله ، شاهزاده ظفر السلطنه وزیر جنك ، قایمقام وزیر تجارت، مشیر الدوله وزیر خارجه ، صنیع‌الدوله وزیر علوم وفواید عامه ، مخبرالسلطنه وزیر عدلیه .

پس از شناسانیدن اینها ، نمایندگان بیکرشته گفته های بیهوده و بی‌ارجی پرداختند . یکی از «ملت» سپاس گزارد، ودیگری از «دولت» ستایش کرد ، وسومی « الحمدلله الذی هدانا لهذا ... » خواند وبااین سخنان مجلس بپایان رسید ، واین شگفت که هیچ یادی از کاردانی آزادیخواهان تبریز ، ونامی از هوشیاری مشروطه خواهان قزوین‌ورشت بمیان نیامد .

همان شب یا فردای آن مجلس تلگراف کوتاه وپایین را به شهرها فرستاد :

از نیات غیورانه بلاد نهایت تشکر حاصل اختلاف مرتفع شرایط و منویات دارالشورای ملی حاصل تجدید قسم و حکمیت کلام الله مجید نهایت اطمینان حاصل پس مثل سابق هرکسی مشغول کار خود مرفه الحال باشند
(دارالشورای کبری)

همچنین مشیر الدوله وزیر خارجه تلگراف پایین را بنمایندگان ایران در کشورهای بیگانه فرستاد :

اختلافی که بین ملت و دولت حاصل شده بود بحمدالله تعالی بخوبی رفع شد که اعلیحضرت همایونی ومجلس شورای ملی بامضای قرآن مجیدحفظ اساس مشروطیت را موافق قانون اساسی متعهد شدند اطمینان بعمل آمد کابینه جدید مشغول اصلاحات شد مشیرالدوله

ایستادگی تبریز و بیهودگی آن

چنانکه گفتیم در تبریز سران آزادی هرروز در تلگرافخانه می‌نشستند واز تهران پاسخ میطلبیدند وچون بسرسخن خود ایستادگی میداشتند بسیاری از مجاهدان آماده میگردیدند که اگر نیاز افتاد بتهران روند . روز دوشنبه باز اینان در تلگرافخانه می بودند که تلگرافی از حاجی میرزا آقا فرشی بیکی از کسانش رسید ، که در آن داستان آشتی و پایان یافتن آشوب را آگاهی میداد . سپس نیز تلگراف دار الشوری آمد (گشاده تر و درازتر از آنچه بدیگر شهرها فرستاده بودند) که پس‌از سپاسگزاری چگونگی را باز مینمود . تبریزیان از این تلگرافها خرسند نشدند . کسانی گفتند بهتر است نمایندگان‌را بتلگرافخانه خواسته گفتگو کنیم ، وما اینك تلگرافهایی که در میان ایشان آمد ورفت کرده در پایین میآوریم .

از تبریز بتهران :

خدمت وکلای محترم آذربایجان ضاعف الله تعالی اقتدار هم دو نفر از وکلای محترم که رمز دارند درتلگرافخانه خیلی زود حاضر شوند زیاده برده دقیقه معطل نخواهند شد انجمن ایالتی آذربایجان

پاسخ از تهران :

حاضر بعداز عرض سلام منتظر فرمایشات هستیم مستشارالدوله

حاجی میرزا آقا ابراهیم

پاسخ از تبریز :

بعد از عرض سلام تلگراف شورای ملی ورمز جنابانعالی رسید خواستیم حضورا مذاکره بشود فعلا وضع حالیه چیست اطمینان بچه‌وسیله حاصل‌فرموده‌اید شرایط چه‌چیز است ملت در سر کلمه که گفته اند ایستادگی دارند یکی دو کلمه رمز هم بفرمایید تا معلوم شود جنابانعالی هستید .

انجمن ایالتی آذربایجان

پاسخ از تهران :

وضع حالیه این است که دیشب وزرا قرآنی را که شاه مهر کرده بود به مجلس آوردند شرحی که از مجلس مسوده شده بود در پشت قرآن نوشته و مهر فرموده بودند اصول شرایط این است رعایت و اجرای کامل قانون اساسی و اداره شدن تمامی دسته جات قشونی در وزارت جنگ و تبعید سعد الدوله و عدم دخالت امیر بهادر به مشاغل دولتی و تنبیه اشرار ومجازات کسانی‌که محرك اشرار بودند تاسیس یك عده محفوظ(؟) مخصوص برای مجلس واعاده علاءالدوله و معین‌الدوله که اخراج شده بودند عجالتا بملاحظاتی که عقلاء تصویر میکنند شرایط اصلیه اینها است البته در ضمن مطلب دیگرزیاد است از دیروز جمعیت اشرار متفرق شده مشدیها در محلی جمع شده‌وپشت سنگر هستند الواد معمم در حیاطی توی ارك نشسته‌اند بازار قرار بود باز شود ولی مردم متفرق نمیشوند و اجرای شرایط را میخواهند ازهفتادانجمن طهران نمایندگان در مسجد سپهسالار حاضر آقایان حجج الاسلام و وکلاء در مجلس مشغول تهیه اسباب اطمینان اهالی هستند در این دوروز قراراست مجلس رسمی‌در دربار باحضور سفراء منعقد شده تحلیف مجدد رسماً بعمل آید

حاجی میرزا آقا ابراهیم مستشارالدوله

پاسخ از تبریز :

بااین تفصیل‌که تلگراف فرموده‌اید ما دربین‌المحذورین واقع شده ایم آنکه ملت است متفق کلمه در اجرای و انجام کلمهٔ آخری ایستادگی دارند بهیچ عذری متقاعد و اسکات نمیشوند و از آن طرف هم بیاره محذورات متعذر میشوید نمیدانیم تکلیف ما چه‌چیز است. انجمن ایالتی آذربایجان



پ ۸۲
ممتاز الدوله (رئیس سوم مجلس یکم)

پاسخ از تهران

از مراتب حسیات غیورانه موکلین خود نهایت امتنان و امید واری داریم ولی باعتماد اینکه در این مدت از جانفشانی و حسن خدمات این بندگان رضایت و اطمینان داشته و دارند از همهٔ آنها استدعا داریم به سلیقه وعقیده های مختلفه صلاح اندیشی ما و شما را مختل نفرمایند مجلس مقدس نگهبان حقوق تمامی ایران است وقتی این چنین وظیفه مقدسه وسنگین‌را میتواندبه تمامه بموقع اجرا گذارد که عموم ملت صوابدید وکلای خودرا صلاح دانند تا امروز مقاومت آحاد وافراد ملت واوامر مجلس مقدس درسرحد کمال و باعث حیرت و غبطه ملل گشته است البته در این موقع هم این شیوهٔ مرضیه را رعایت و اهمیت و عظمت دار الشورای خودرا باین اسلوب صحیح وقایه

خواهندکرد مرخص شده به مجلس رفتیم که درحفظ حقوق ملت در چنین‌موقع باریك آنی غفلت نشود و انشاءالله از توجهات حضرت (امام عصر عجل‌الله فرجه) آنچه صلاح ملت است مرعی ومعمول خواهد شد نتیجهٔ اقدامات بعد از این را متدرجا بعرض خواهیم رسانید .

مستشارالدوله ابراهیم حاجی میرزا آقا

این پاسخ آخرین تهران خواندنیست . اینان که خود فریب خورده بودند بدینسان دیگران را می فریبیدند . مستشار الدوله اکنون زنده است ، ولی همانا پس از سی وپنجسال هنوز نمیداند که آنروز چه فریبی خورده بود وچه فریبی بدیگران میداد . چنین مجلس وچنین نمایندگانی سزاشان همان بود که پس از چند ماهی دیدند وبا رسوایی از هم پراکندند .

باری همان روز روز دوشنبه سعد الدوله که بایستی از تهران بیرون رود ، از دربار بیرون آمده خود را بسفارتخانه هولند رسانید ودر آنجا بستی نشست . آن روز بازار ها باز خواستی شد . لیکن چون همان روز، باردیگر اندك جنبشی‌از اوباشان دیده شد مردم بازار را نگشادند . ولی از فردای آن روز بازارها باز ، وانجمنها که در مدرسه سپهسالار می بودند بهبهانی بآنجا رفته، دستور پراکندگی‌داد . فردا چهار شنبه هفتصد تن کمابیش سواره باتفنك وفشنك از ساوه به یاری دار الشوری رسیدند . (۱) روز پنجشنبه دسته مجاهدان قزوین خواستندی رسید .

چنانکه نوشته ایم در قزوین آزادیخواهی ریشه دوانیده جوش‌و جنب نیکی از آنجا پدیدار میشد ، ودراین پیشامد نیز بیك‌کار بجایی برخاستند ، وآن اینکه میرزا حسن « رئیس المجاهدین » ، باصد تن از مجاهدان آنجا سواره بیاری دارالشوری آهنك تهران کردند . گفته میشد اینان پیشروانندکه اگر دارالشوری پرگ دهد دسته‌های دیگری نیز خواهند رسید . میرزا حسن خود دیروز رسیده وامروز سوارانش خواستندی رسید . ازاینرو انجمنهای تهران به پیشواز برخاستند وبایدك

---

(۱) این را تنها در روزنامه ندای وطن آورده . درحبل المتین وروزنامه مجلس یادی از آن نشده .

وافزار پذیرایی بجلو رفتند ، وآنان را باشکوه بسیاری از خیابان ها گذرانیده به بهارستان رسانیدند . امروز مجلس برپا میبود ، مجلسیان سپاسگزاری نمودند وستایشها سرودند ، ولی بنام اینکه دیگر آشتی‌رو داده ونیازی بیودن آنان در تهران نمانده پرگ دادند که به قزوین باز گردند .

این نمونه‌ای ازسهش مردم است. ولی‌افسوس پیشروانی که این سهشهارا براه نیکی اندازند واز آن بهره بردارند، کم می‌بودند واینان نیزدر برابر ناپاکیهای برخی از وزیران ونمایندگان مجلس کاری نمی توانستند. کوتاه سخن آنکه مجلس در این پیشامد بی ارجی بسیاری از خود نشان داد .

پایان کار ملایان

در این پیشامد از همه رسواتر ملایان بودند . اینان که بدشمنی مشروطه بادربار همکار گردیده وبا اوباشان باده گسار همنشین شده بودند ، محمدعلی میرزا چون‌ناگزیر شد بامجلس آشتی کند اینان را زیرپاگزارده لکدمال گردانید. چنانکه گفتیم روزپنجشنبه چادر هارا کنده بدربار پناهیدند ، ولی فردا دوباره بمیدان بازگشتند ، ویکشب یادو شب در اینجا میبودند که بار دیگربا دستور شاه چادر ها برچیده گردید ، و اینان ناچار مانده خانه‌هایی در ارک باجاره گرفتند ، وچند روزی نیز در آنجا ماندند . محمدعلیمیرزا اینان را فریفته میگفت : «چنین نهاده‌ایم که فرستادگانی ازمجلس‌بیایند وبا شما بنشینند ورویه بهتری بکار ها دهند» . ولی چون در پیمان آشتی‌چنین نهاده شده بود که اینان‌را از هم پراکنند وباوباشان کیفری داده شود، محمدعلی میرزا ناگزیرمی‌بودبیکباره ازاینان بیزاری جوید. از اینرو روز پنجشنبه چهارم دیماه (۲۰ ذی القعده) اینان ناگهان از ارک بیرون آمده آهنگ مدرسه مروی کردند ، وهمگی بآنجادرآمده واطاقها را ازدست طلبه‌ها در آورده نشیمن گرفتند . در اینجا نیزمنبری گزارده وملایان بمنبر رفته بسخن گویی پرداختند . لیکن دراینجا رنگ سخن را دیگرگردانیده از زشتگویی وزباندازی خودداری می نمودند . مثلا سید علی آقا چنین میگفت : « مردم چند فصل از این نظامنامه

مخالف باشرع اقدس است ماحاضر شده ایم که مجلسی تشکیل شود که چند نفر از روسای مجلس وچند نفر از ما در آنمجلس حاضر شده و باحضور چند نفر حکم هرکس راکه ملت انتخاب کرد مذاکره نماییم وچنانکه گفته ماصحیح بود قبول‌نمایند وعیوب مجلس را رفع نمایند و چنانکه صحیح نبود ماميرويم در خانه های خود » .

همان کسانیکه در میدان توپخانه آشپزخانه بسیار بزرگی راه انداخته هرروز دیگهای پلو را بار میگردند ، اینجا بیچیزی ونداری از خود نموده نوشته ای بروی در مدرسه چسپانیدند، بدینسان: « هر کس در راه خدا بابن مشت مردم که محض حمایت شرع در این جا گرسنه نشسته اند میتواند از صد دینار تا یك تومان اعانه بدهد که عندالله ضایع نخواهد شد » . حبل المتین مینویسد این یکدروغی بیش نمیبود ودر اینجا نیز دیگهای پلو را برسربار میداشتند .

فردای‌آنروز تلگرافهایی نوشته بهمه شهرها فرستادند، وبنام‌هوا داری از «شرع» ازمردم یاری طلبیدند . بگفته حبل‌المتین باآن‌گرسنگی دانسته نیست از کجا پول آوردند که باینهمه تلگراف دادند . شگفت آن بود که سیدمحمد یزدی بمنبر رفته میگفت : در بیشتر شهرهابویژه در تبریز مردم بهواداری ما بازارها را بسته اند . در جاییکه در همه جا مردم بیزاری از آنان مینمودند واین تلگرافها که فرستادند از همه جا پاسخهای بیزاری رسید که روزنامه های مجلس وحبل المتین آنها را بچاپ رسانیدند . از خوی یك پاسخ درازی رسیدکه سراپانکوهش وسرزنش بملایان میبود . از استراباد کلانتر نامی تلگراف فرستاد :

حاجی شیخ فضل‌الله خدا تورا واتباع تورا بدرك فرستد تامسلمانان آسوده شوند .

باری روزهای پنجشنبه وآدینه را اینان بآزادی میگذرانیدند واز روز شنبه دولت سربازانی بگرد مدرسه‌گزارده ازآمد وشد جلوگرفت . سه روز نیز بدینسان گذشت . و چون گفته میشد میخواهند با همان انبوهی بسفارت روس روند ودر آنجا بست نشینند ، واین خودکارننك آلودی بودی وچه‌بسا نتیجه‌های بدی را درپی داشتی ، برخی ازوزیران



پ ۸۳
شادروان سعید سلماسی (از آزادیخواهان آذربایجان)

بمدرسه رفته حاجی‌شیخ فضل‌الله ودیگران را دیده باین واداشتند که‌خود مردم‌را بپراکنند ، وآنان پذیرفته شب چهارشنبه دهم دیماه شبانه مردم را پراکنده وخود نیز بخانه هاشان رفتند .

در همین روزها دو سید از تهران تلگرافهایی بنجف به آخوند ودیگران فرستاده از حاجی شیخ فضل‌الله ورفتار او گله‌کرده بودند . از نجف پاسخهایی رسید که در روزنامه ها پراکنده شد ، ومن اینك یکی را در پایین میآورم :

حجة الاسلام بهبهانی و طباطبایی تلگراف ثانی واصل نوری چون مخل بآسایش ومفسد است تصرفش در امور حرامست (محمد حسین نجل میرزا خلیل) (محمدکاظم خراسانی) (عبدالله مازندرانی)

چون بایستی سر دستگان اوباشان گرفته شوند و صنیع حضرت و مقتدر نظام و دیگران پنهان شده بودند، تنها حاجی معصوم نامی‌از آنان دستگیر گردید. بدینسان آشوب میدان توپخانه پایان پذیرفت. لیکن این زمان یك گرفتاری دیگری پدید آمد، وآن‌اینکه اوباشان که گریزان و نهان می بودند، شبها بیرون آمده هرکه را می‌یافتند می‌زدند ولخت میکردند، وچون پشتشان بشاه وپیرامونیان‌او گرم می‌بود، ومجلل السلطان پیشخدمت شاه نگهداری و پشتیبانی از آنان دریغ نمی‌گفت، بی باکانه بهرسیاه‌کاری برمی‌خاستند. چنانکه بهاءالواعظین را که یکی‌ازنمایندگان مجلس می‌بود کتك زده سرو رویش را بخستند، و در شب چهارشنبه هفدهم دیماه (۳ ذی‌حجه) هشت تن از آنان بخانه فریدون زردشتی که یکی از بازرگانان می‌بود، رفته و آن بیچاره را بیدار گردانیده نخست پانصد وشصت تومان پولش را گرفته وسپس دربرابر چشم زنش با قمه اورا کشتند. پیدا می‌بود که کشندگان همان اوباشان میباشند. ازآن سوی شیخ محمود بورامین رفته در آنجا آسوده می زیست. رویهمرفته دیده میشدکه دربار بکیفر دادن اوباشان گردن نگزارده، و پیمان او دراین‌باره جز فریب نمی‌بوده. از شهرها دراین باره تلگراف میرسید و درمجلس نیز گفتگو می‌رفت، ولی نتیجه نمیداد.

گرفتاری سردستگان اوباش و کیفرایشان

دراین میان چون‌رنجش مردم ازمحمدعلیمیرزا فزونترگردیده زبانها ببدگویی باز می بود، (بویژه باپیشآمد ساوجبلاغ که خواهیم‌آورد)، و روزنامه های تهران، بویژه مساوات، درپرده دری اندازه نمی‌شناختند وآشکاره سخن ازبرداشتن شاه می‌راندند، و داستان لوی شانزده را یاد می کردند، عضدالملك رئیس ایل قاجاریه و شعاع السلطنه برادر شاه ترسیدندکه بفرجام‌کار، پادشاهی ازخاندان قاجار بیرون رود، وبدست وپا افتاده، چگونگی را بمحمدعلمیرزا بازنمودند. عضدالملك آشکاره باو گفت پادشاهی بارنجش بی اندازه مردم نشدنیست، و فرجام رفتار بدخواهانه اورا بامجلس روشن‌گردانید. این‌گفته‌ها در محمدعلیمیرزا هناییده اورا واداشت که بار دیگر بامجلس دوستی وآشتی نماید و از آزادیخواهان

بدلجویی پردازد. از اینرو روز دوشنبه بیست و سوم دیماه (۹ ذی‌الحجه) نشستی در دربار برپا کردند که دوسید با احتشام‌السلطنه و برخی از نمایندگان می‌بودند. شاه نیز خود با آنان بروی زمین نشست و با یکزبان فروتنی بسخن پرداخت. دوسید بشیوهٔ خود سخنان دلجویانه گفتند. شاه نیز نخست از بدزبانی برخی از روزنامه نویسان و آزادیخواهان رنجیدگی نمود، و از اینکه مجلس بجلوگیری نپرداخته گله کرد، وسپس چنین گفت: «امروز درحضور شما بکلام الهی سوگند یاد می‌کنم که تاجان در بدن دارم آنچه مقدور است باملت و مجلس خود همراهی کرده خائنان را بآستان سلطنت بار ندهم وجد و جهد درحفظ سرحدات و اجرای قانون نموده بخواست خدا ایران را چنان امن وآرام سازم که اسباب رشك جهانیان گردد» این را گفته برای بارسوم بقرآن سوگند خورد. از این سوی بهبهانی نیز ، بنام توده ایران، بیاد سوگند پرداخت. محمد علیمیرزا درارج نهادن باین روز و باین کار تا آنجا پیش‌رفت که گفت: «فی‌الحقیقه امروز را باید اول روز جلوس سلطنت و تاجگزاری و ساعت اول تاسیس و برقراری مشروطیت وموقع‌را مغتنم شمرد» بدینسان سخنان بیپایی میرفت تا نشست بپایان رسید ، وپس‌فردا که مجلس برپا گردید، یاداین نشست بمیان آمد، ونمایندگان بشیوه بیخردانه خودشان، باز امیدمندیها نمودند، و چاپلوسیها کردند، وبرای آنکه مژده این «مواهب ملوکانه» رابدیگران نیز برسانند چنین نهادند که دوسید بنجف ، و مجلس بشهر های ایران چگونگی را تلگراف کنند.

از گفتن بی‌نیاز است که اینها جز رویه کاری نمی‌بود ونتیجه‌ای را درپی نخواستی داشت. تنهانتیجه آن نشست این‌بود که محمدعلیمیرزا بیکبار دست از نگهداری اوباشان برداشت ، و ظفرالسلطنه که هم وزیر جنك وهم فرمانروای تهران می‌بود فرصت یافته دستور داد اوباشان را سخت دنبال کردند. چون انجمنهای تهران در این‌باره پا فشاریهایی می نمودند، کارکنان شهربانی بهمراهی کسانی از آنان، ازفردای آن روز بجستجو پرداختند ، چنانکه گفتیم مجلل پیشخدمت شاه ازسران اوباشان نگهداری می‌کرد، وچون این دانسته می‌بود ایشان نخست بخانه او رفتند

ویك غلام سیاهی را دستگیر کرده بباز پرس کشیدند، وازگفته های‌او

او این دانستند که صنیع حضرت که یکی از سران اوباشان می بود دیشب را در آنخانه گذرانیده ، ولی بامدادان آهنك خانه پدر زن خود کرده که شب آینده را در آنجا بسر برد . این را دانسته شبانه با دسته ای از پولیس وسرباز وژاندارم بآنجا شتافته گرد خانه را گرفته وکسانی از پشت بام پایین رفته دراتاقها بگردش وجویش پرداختند،ولی جسته خود را نیافتند. چون میخواستند بازگردند یکی چشمش‌برختهای او افتاد که در گوشه ای نهاده ، ودانست که‌خود او نیز درخانه‌میباشد واین بود دوباره بجستجو پرداختند، واو را ازمیان زنان بیرون آوردند وبا همان چادر ورخت زنانه باخود برداشته بشهربانی آوردند .

از این آگاهی آزادیخواهان شادمان گردیدند . ازآنسوی‌مقتدر نظام ودیگران دانستند که رهایی نخواهند داشت ، وسه تن از آنان که مقتدر وسیدکمال واسماعیل خان بودند بخانه ظفرالسلطنه پناهیدند. ولی ظفر السلطنه آنانرا نگاه نداشته بشهربانی فرستاد که باصنیع حضرت وحاجی معصومخان ، هرپنج تن را بعدلیه فرستادند .

کشته شدن فریدون زردشتی مایه رنجی برای مجلس شده بود. زیرا زردشتیان در تهران ودیگر جاها دست از کار های خود برداشته گرفتاری کشندگان او را میخواستند . در این روزها چون از غلام سیاه مجلل بازپرسها رفت ، دانسته شد کشندگان او از همان اوباشان میدان توپخانه میباشند که اورا بنام کینه توزی بامجلس وقانون اساسی (که‌برابری بزردشتیان داده بود) کشته اند ، وچون نامهای آنان دانسته شد شهربانی بدستگیر کردن آنان نیز کوشید.

آن پنج تن که بعدلیه فرستاده شده بودند ، دادگاه حاجی‌معصوم خان را بیگناه شناخته ، ولی درباره چهارتن دیگر روز دوشنبه‌سیزدهم بهمن (۲۹ذی الحجه) حکم پایین را داد :

چون در تاریخ ۹ شهر ذیقعده ۱۳۲۵ جماعتی مفسد و اشرار و عوام کالانعام در مقام شورش و طغیان و مخالفت اساس مقدس و مشروطیت برآمده بترك رعایت حرمت‌اشهر حرم‌گفته وبرخلاف میل اولیاء دولت‌ورؤسای



پ ۸٤

میرزا حسن رئیس المجاهدین

ملت به مجلس مقدس شورای ملی شیدالله ارکانه حمله برده استعمال اسلحه و شلیك نمودند و از آنجا بمیدان توبخانه رفته جماعتی معممین شورش طلب به معاونت احتشاد و اجتناد و عنوان انقلاب جهاد دعوت نموده در مقام عربده و حرکات وحشیانه برآمدند (علی آقا صراف) و (اسمعیل خیاط)را بیموجبی مجروح سخت و (عنایت‌الله) مظلوم را در اسوء احوال مقتول و آویزه

درخت نمودند و چه در (بهارستان) و چه در (میدان) و چه در مجامع و محافل توطئه و تمهید ومجالس مواضعه اشخاص مفصلهٔ ذیل خسروخان مقتدر نظام اسمعیل خان سید محمدخان‌صنیع حضرت سید کمال منشاء مخاطرات ومطرح مذاکرات و برهم زن انتظام و انگشت نمای خاص وعام و باعث وحشت و اضطراب ملت واسباب انقلاب مملکت و بمفسدی و مخالفت مشروطیت معرفی و شکایت عموم مردم را موجب شدند و از جانب . . اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه مشروطه خواه ... بحکم عدل و نصفت بموجب دستخط ... ملوکانه مقرر شدکه در محکمه جزا به محکمه و استنطاق اشخاص مزبوره قیام و پس از ثبوت تقصیر بقانون شرع انور به مجازات آنها اقدام شود و در استنطاق اعم از اقرارات آنها درحق خود یا اظهارات و اخبارات درحق یکدیگر برمحکمهٔ جزا ثابت و محقق گردید که مشارالیهم آمر و ناهی‌اراذل و اوباش و پیشرو و قائد اجامر و الواط و مباشر امور و مهیج ومحرک شورش طلبان و مفسدین و مصدر امور وحشیانه بوده وخلاف نظم و امنیت ومخالفت قوانین‌مقدسه مشروطیت‌را مرتکب، واحداث فتنه‌عظیمه‌را مدبر بوده‌اند وجنابان مستطابان افاضت نصابان حجج الاسلام و المسلمین مقتد والانام ذخایر الایام کهوف‌الارامل و الایتام آقای آقاسیدعبدالله مجتهد وآقای آقامیرزاسید محمد مجتهد وآقای امام جمعه و آقایان دیگر متع‌الله المسلمین بطول بقائهم در باب مجازات آنها مرقوم فرموده‌اندکه اولا بضرب و تعذیب‌زاجر موجعی که موجب عبرت‌برمفسد وجلوگیری ازین قبیل مفاسد و اعمال نامشروع بوده باشد درحق آنها علنا معمول شود و بعدالزجر تحت‌الحفظ ومغلولا به(کلات) برده شوند و مدت ده‌سال درآنجا محبوس باشند لهذا محکمهٔ جزا تصدیقا و امتثالا مقرر میدارد بنحویکه‌ازمحضر منور علماء اعلام و مجمع مقدس حضرات حجج‌الاسلام دامت برکاتهم حکم مجازات در حق آنها صادر شده است عاجلا بموقع انفاذ واجراگذارده شود وعلاوه برآن هریك ازین‌اشخاص که‌بشئونات و امتیازات نظامی وغیرنظامی نایل‌هستند ازشئونات وامتیازات انفکاك ابدی خواهند داشت فاعتبروا یااولی‌الابصار

محل مهر محکمه جزا صدق‌الملك (رئیس محکمه جزا)

شیخ‌علی‌قاضی ارداقی - احمدبن محمد مهدی - معاون حضرت - محسن‌مجدالممالك

پیداست کـه این « حکم » بدربار وبملایان ودیگر بدخواهان

مشروطه بسیار گران می افتاد . ولی همان روز در حیاط عدلیه‌بابودن وزیر عدلیه ووزیر جنك ونمایندگان انجمنها وچند صدتن از تماشاییان بکار بسته شده بهریکی از آن چهارتن دو هزار شلاق زدند ، وسپس هرچهار را خسته و کوفته بروی گاری نشانده روانه کلات گردانیدند .

اما کشندگان فریدون ، چون میبایست باز پرس ورسیدگی بیشتر گردد داستان آنها را درجای خود خواهیم آورد .

نخستین خونریزی در تبریز

دراینجا باز ازآذربایجان سخن میرانم . در اینمیان در آنجا نیز ، چه در ساوجبلاغ و چه در خود تبریز ، یکرشته داستانهایی رخ میداد . اما در تبریز چنانکه گفتیم میرهاشم دسته جداکرده از کار شکنی باز نمیایستاد ولوتیان دوچی میدان یافته‌آنچه می‌توانستند، ازبهم زدن ایمنی خودداری نمی نمودند . کونسول روس همچنان پا فشاری کرده گرفتن نایب کاظم وهمدستانش را میخواست واز آنسوی تفنگداران دوچی به پشتیبانی از آن بر خاسته نافرمانی و ایستادگی نشان میدادند . هر زمان آشوب دیگری رخ میداد ولوتیان شبانه بدر خانه ها رفته از توانگران پول می ستدند .

کونسول میگفت کسانی شبانه بدر کونسولخانه رفته وآهنك کشتن او را داشته اند ، وهمین را بهانه گرفته بیست وپنج تن قزاق به تبریز خواست وشماره پاسبانان کونسولخانه را دو برابر گردانید . این داستان در تهران در مجلس بگفتگو گزارده شد واز وزیر خارجه پرسش‌رفت ولی او پاسخ روشن نتوانست وهمانا داستان باآگاهی از دربار میبود.

فرمانفرما تا درتبریز میبود اندك جلوگیری میرفت ، وچون او رفت انجمن جلو گیری را از بیگلربیگی خواستار شد ولی نتیجهٔ دیده نشد ، وخود پیدا میبود که کار بخونریزی خواهد کشید . دراین میان عید قربان رسید . چنانکه میدانیم در زمان خود کامگی در این عید شتری میکشتند . بدینسان که جانور بیزبان را بامنگوله وزنگوله‌آراسته وسوارگانی ازپس وپیشش افتاده، باسرنا ودهل ، یکروز ودو روز در بازار می گردانیدند وشادیها مینمودند ، وروز قربان میکشتند که هنوز

جان از تنش درنرفته درباریان برسرش میریختند وهرتکه‌ای از کوشتش در دست دیگری میماند . سرش را هم برای ولیعهد یاشاه می بردند. این یك کار خونخورانه بدی میبود واز اینرو انجمن ازآن‌جلو گرفت . ولی میرهاشم که دستگاه فرمانروایی برای خود چیده وبدلگرمی‌پول‌محمد علی‌میرزا وزورتفنگداران دوچی وسرخاب خودرا درجهان دیگری میدید فرمان شتر قربانی داده وکهنه درباریانی بدانسان که ه.ه ساله میکردند شتریرا کشتند وسرش را برای او بردند وازاو « خلعت » وپاداش گرفتند .

از این کار مردم دانستند میرهاشم هوای دیگری میدارد وهیچ گاه رام نخواهد گردید . همانروز لوتیان واوباشان دوچی ببازار ریخته باشلیك گلوله دکانها را بندانیدند. شب نیز در مغازه های مجید الملك شلیك بسیار کردند ودسته‌ای بدرخانه حاجی مهدی آقا رفته آنرا آتش زدند . انجمن ناچار شد بچاره برخیزد وفشنك بمجاهدان بخشیده‌دستور جنك وجلوگیری داد ، واز روز آدینه بیست وششم دیماه (۱۲ذیحجه) جنك درمیان دوسو آغاز گردید .

دوچیان مغازه های سید حمزه را سنگر گرفته مجاهدان نیز در چند جا سنگر بسته بودند . گلوله چون تگرك می‌بارید وچه بسا ره گذریان بیگناه که نابود شدند . انجمن توپی بروی « پل قاری » که در میان دوچی ودیگر کویها میبود فرستاد ، وچون تاآن روزتبریزیان جنك ندیده وآواز توپی نشنیده بودند ، وچون گفته شدی : « فلان شهر را بتوب بستند» انبوه مردم چنین پنداشتندی که بایك توپ نیمی‌از یك‌شهرویرانه گردد، از اینرو بیم سراسر شهر را فرا گرفت . بااینهمه توپ را هم آتش نکردند .

دوروز جنك برپا بود وبیست تن کمابیش ازدوسو کشته‌گردیدند. از مجاهدان بنام حاجی خلیل فرشچی کشته شد واو نخستین قربانی مجاهدان‌آذربایجانست . این مرد حجره دربازار میداشت ویکی ازتوانگران بشمار میرفت . با اینحال بنام غیرت و آزادیخواهی بمجاهدان پیوسته با آنکه سالش بیش ازپنجاه میبود سنگینی تفنك وفشنك را بخود آسان



میگرفت ، ودر این جنك که بیشتر کسان ترسیده پابجلو نمی گزاردند اودلیرانه پابجلو میگزارد ، واز اینرو باگلوله ای که بسرش خورد افتاد وجان داد .

پس از دو روز آرامش روی داد . ولی همچنان بازارها بسته وآمد وشد بریده ، وسنگرها بجای خود میبود . شبانه اوباشان بدر خانه ها رفته پول میگرفتند . چند روز بااینحال گذشته روز پنجم بهمن بار دیگر در میانه جنك وتیر اندازی آغاز یافت وباز دسته ای کشته گردیدند .

در اینمیان نمایندگان انجمن در تلگرافخانه باتهران در گفتگو می بودند ودربارهٔ آرامش شهر چاره میطلبیدند . از دربار اجلال‌الملك را که نماینده انجمن نیز میبود رئیس شهربانی برگزیده رشته کارهای شهر را باو سپردند واو بیدرنك بکار برخاسته جلو جنك را گرفت . از آنسوی چون محرم فرا میرسید وبایستی کویها بسیج کار کنندتادسته های سینه زنی بیرون آورند این خود مایه دیگری بفرو نشستن آتش جنك گردید .

ازآغاز محرم بازارها نیمه باز ونیمه بسته می بود . ولی دسته‌های سینه زن آمد وشد میکردند . از آنسوی اجلال الملك در اندك‌زمانی سامان بکارها داده بهمه پاسبانان رخت شیك یکسان (ازماهوت مشکی باکمر بند چرمی ودکمه ونشان) پوشانید ، وسردسته ها بآنان گمارده همه را بکار انداخت . (در زمان مشروطه نخستین شهربانی بسامان درتبریز بنیاد یافته واین آغاز آن میباشد) . نیزدسته هایی را ازسوار شاهسون واز قزاق به پشتیبانی شهربانی برگزیده بگردش درشهرواداشت. کوتاه سخن : درچنان هنگام دشواری ، اجلال الملك کاردانی نیکی از خود نشان داده شهر را پس از آن شفتگی بآرامش آورد . من‌نیك بیاد میدارم که چگونه این‌دسته ها باموزیك دربازارها میگردیدندوآرامش

پیکره ۸۵ نشان میدهد اجلال الملك را با محمد خان میرپنج قزاق و سرکردکان شهربانی و قزاقان (این پیکره در همانروز ها بر داشته شده)

را برپا میگردانیدند

این جنك در تاریخ مشروطه ارجمند است . زیرا بازیانهایی که رسانید یکسودی دربر مداشت ، وآن اینکه مردم جنك را دیده از ترس بیجایی که درباره آن میداشتند بیرون آمدند . نیز مجاهدان جنك را دیده آزموده گردیدند وبرای یك جنك بزرگتر دیگری آماده‌شدند. در نتیجه این جنك بود که پس از بمباران مجلس چون شاه سپاه بسر تبریز فرستاد این شهر ، همچون دیکر شهرها ، دست وپای خودراگم نکرد وآن ایستادگی را نشان داد . در این جنك یکی ازسردستگان ستارخان میبود که چون کاردانی ودلیری از خود نشانداد بنام وآوازه‌اش افزود . همچنین مجاهدان قفقاز دراینجنك کاردانی از خود نمودند .

ایستادگیهای دوچیان

ولی بااین جنك وخونریزی لوتیان دوچی‌دستگیر نگردیدند . زیرا درکوی خود ایستاده باینسو نمی آمدند وراستی آنکه آمد و شد در میان دوچی وسرخاب بادیگر کویها بریده شده ودوتیرگی اینزمان رویه‌سخت تری بخود گرفت . اجلال الملك میدید که اگر بدستگیرکردن لوتیان پردازد دوباره جنك در خواهد گرفت ، از اینرو چشم پوشی نموده همین اندازه میکوشید که دوباره آشفتگی رخ ندهد . درده‌روز محرم نیز که دسته های دوچی وسرخاب ببازار میآمدند ، دوچیان تامی توانستند خشم وکینه نشان میدادند . بویژه روز تاسوعا که‌شیر ببازار آورده بودند .

ما در این تاریخ از داستان دسته های سینه زنی محرم که‌یکی از گرفتاریهای زمان خود کامگی میبود وتا سالها پس از مشروطه نیز بازمی ماند، سخنی نرانده ایم ولی در اینجا باندك سخنی نیازمندیم .

این دسته ها که از درهم آمیختن نادانیهای شیعیگری وهوسبازی های عامیگری وخود نماییهای لوتیگری پدید آمدی در همه شهر های ایران رواج میداشت ، ولی در تبریز رواجش بسبار بیشتر میبود . از یکم محرم تادوازدهم آن‌کارها خوابیده باین پرداخته میشد .

این دسته ها که از هرکویی یکی برخاستی برخی از آنها را

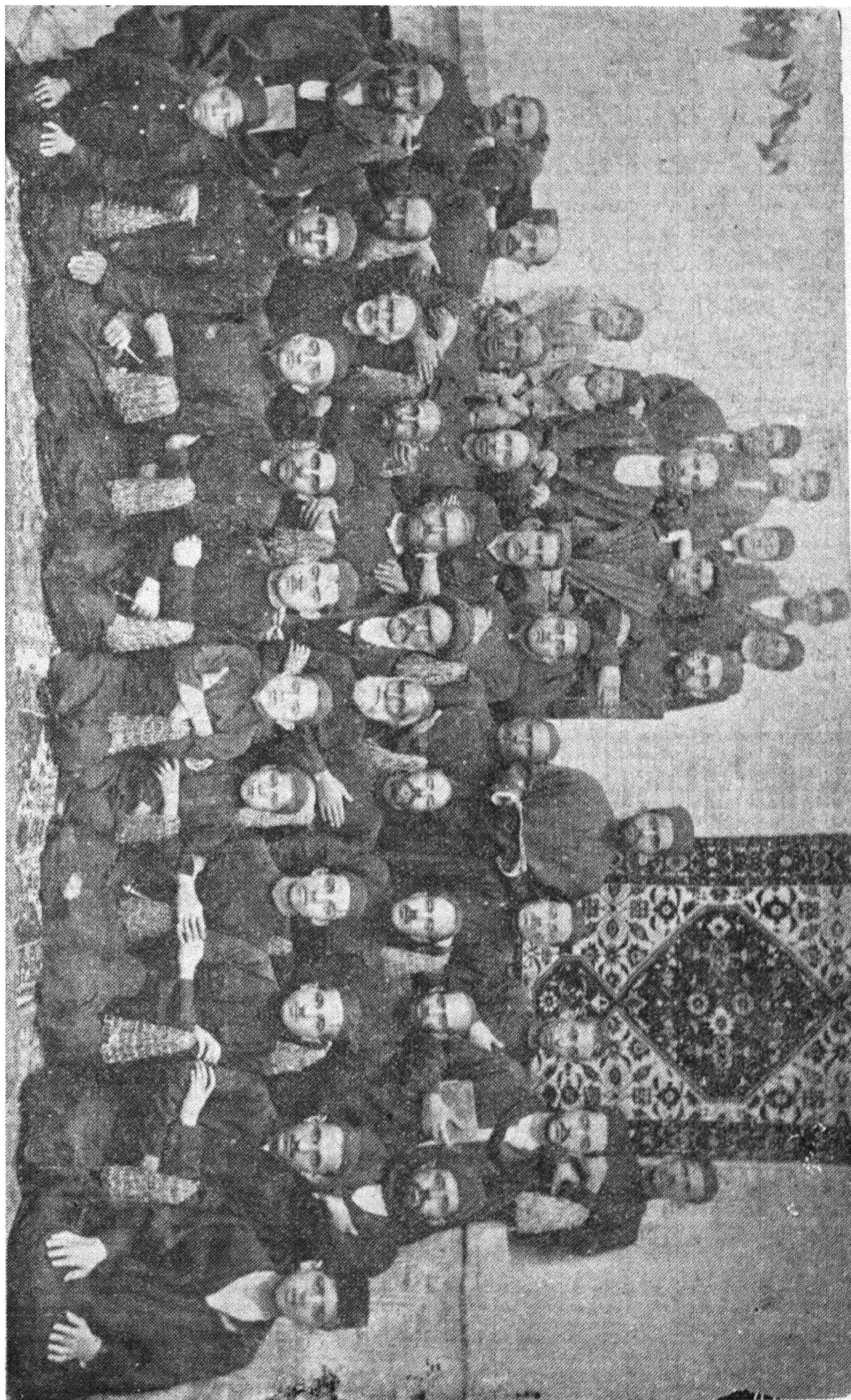
« ویژگیها » میبود . مثلا همان دوچی روز تاسوعا شیر ببازار آوردی بدینسان که مردی را پوست شیر پوشانیده بروی تختی نشانده با خود گردانیدندی . این ویژه آن کوی میبود که دیگری آنرا نیاوردی . گفته شدی که آن پوست از آن کوی دیگری میبوده ودوچیان ازدست آنان ربوده اند ، واز اینرو بنگهداری آن کوشیدندی . روز تاسوعا که بودی انبوهی از مردان آن کوی (بویژه از سیدان) بدسته در آمدندی ، بدینسان که از دوسو دست بکمربند یکدیگر انداخته‌زنجیره بس درازی پدید آوردندی ، وشیر را بمیان انداخته ، شعر خوانان و سینه‌کوبان روانه‌گردیدندی . لوتیان باتپانچه هایی بکمر همراهی‌نمودندی . در شعرهایی که خواندندی روی سخن بشیر داشتندی ودر « برگردان» آن گفتندی :

« ایشیر یتش بوگون هرایه   امداد ایله آل مصطفایه »

این شعرها در تبریز زبانزد همگی میبود ، واز اینرو چون در همان کشاکشهای مشروطه خواهی شعر هایی از اینسو و از آن سو ساخته شدی بیشتر آنها بااین « وزن » و « قافیه » بودی وبا همان آهنك سینه زنی خوانده شدی .

باری روز تاسوعا دوچیان که بشیوه همه ساله شیر آورده بودند گردنکشی ها وخود نماییهای بسیاری میکردند وچون در شعرهای خود بااین لنکه میرسیدند : « لعنت بیله قوم بیحیایه » (لعنت بچنان گروه بیشرم) دست بسوی آزادیخواهان داشته آنان‌را نشان میدادند، وبدینسان کینه میجستند .

پس از ده روز محرم نیز در آن کوی روزنامه ای بترکی آغاز کردند . که چون بعنوان پرسش وپاسخ درمیان یکمرد عامی بایك ملا نوشته میشد ، وعامی ملا را « ملاعمو » مینامید روزنامه نیز به همان نام شناخته گردید . دراین روز نامه که بترکی تبریزی نوشته می شد همه نکوهش وبدگویی از مشروطه خواهان میرفت وخرده‌ها بآنان گرفته میشد . چون رنجش میر هاشم همه از برگزیده نشدن بنمایندگی انجمن میبود بیش از همه بنمایندگان انجمن پرداخته میشد . من تاهشت یا نه



پ ٨٦

شماره آنرا دیده ام . ولی همانا بیشتر بیرون آمده.

گذشته از آن گاهی نیز بفارسی چیزهایی مینوشتند وباسنك به چاپ رسانیده می پراکندند ، وچون یکی از این نوشته های فارسی اکنون در دست منست برای نمونه بخشی از آنرا میآورم. این نوشته زیر عنوان « هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق » نوشته شده و چنین آغاز میشود :

ای برادران هوشمند وای معتقدان قرآن مبین چشم عبرت گشوده و راه غیرت پیموده ونام ایرانیت خودرا که زیاده از شش هزار سال است که حمیت و غیرت شما ایرانیها ناسخ تواریخ سایر دول گردیده و شما ایرانی نبودید که مدتهای مدید با سلاطین متعدد در میدان حمیت کوس برابری زده و سر اطاعت بسلاطین مستعد فرود نیاوردید و حالا آن حمیت ملت پرستی و غیرت وطن داری شما را چه شده که اسیر پنج وشش نفر(قفقازی) خانه بدوش شده و تصور نسازید که اینها هرگاه ژولیك و جیب بر نبودند مکانی بخود معین میکردند وکسی بایشان تصاحب میساختی ... ببینید کارمسلمانی چطور شده که جناب مستطاب عالی آقای حاجی میرزا ابوالحسن آقا مشهور به انگجی میفرمایند که آیا ایوگیلان ملت درکدام شریعت (اهل محله سرخاب و شتربان) واجب القتل شدند که حکم قتل ایشان را داده اید میر تقی چایچی وایت خلیل در جوابش بگویند که شرح لمعه وشرایع خواندن نیست. که تو بدانی و ترا بااین کارها رجوع نباشد و یکنفر مسلمان باتعصب در آنجا جواب میرتقی را ندهد که بلی آقای چایچی اصل مقصد از مشروطه شرح لمعه وشرایع خواندن وشرع انور را جاری نمودن است و چای تلخ فروختن نیست که تو بدانی وتوهین حضرات آقایان علماء وساداترا مگر در مشروطه طبیعی مذهبان ودرقانون مفسدین واجب میدانند چنانکه جناب مستطاب آقا میر جواد آقای پیشنماز مقصودیه که در زمان استبداد امر بمعروف و نهی از منکر نمودن ایشان را کسی انکار ندارد درجنك ثانوی بجهت اصلاح به محله شتربان آمده و حقیت ایشان را دیده و در مراجعت باهل سرخاب و شتربان گفته که جنك نسازید که من رفته و اهل آن محلات را ساکت کنم

پیکره ۸۶ نشان میدهد یکدسته از زنجیر زنان تهران را چون از دسته سخن رانده شده این پیکره را (که در سالهای نخست مشروطه برداشته شده) آورده ایم

ایشان فورا فرموده جناب مشارالیه را اطاعت کرده وساکت شدند اما اهالی محله جناب مزبور بحرف او اعتنا نکرده و ساکت نشدند جناب معزی الیه بدون غرض شخصی مفسدان وکیل نما را ایراد میکردند که چرا فرمان قتل و غارت اهل محله سرخاب و شتربان را واجب میدانند. (علی مسیو) درجوابش میگوید که توهم بلاشیئی آمده ودرمحله ما چیزدار شدی وحالا ازمحله‌سرخاب و شتربان حرف لاطایل آموخته ای اهل تبریز مگر شماها این علی مسیو را نمیشناسید و نمیدانید که مسیو چه‌معنی دارد و در لغت فرانسه مسیو بمعنی آقاست اما آنکسی که از اصل ونسب خاچ پرست باشد موسیورا مقدم دارند مثل موسیو پرین وغیره وآنکه ازاسلام بخاچ‌پرستی برگشته موسیواورا مؤخر سازند این ظاهرحال و اسم آن لا مذهب و از شرح سیئات باطن او قلم نویسندگان عاجز است از آنجمله تعزیه داری حضرت سیدالشهداء علیه‌آلاف التحیه والثنارا همیشه استهزاء نموده ونوحه خواندن را منع وملامت سازد چنانکه کرات در مجالس مذاکره گرده‌که من بعداز سفر اسلامبول یکروز بعنوان تقیه بدسته دلریش رفته و رنجیدم از آن‌تاریخ غسل توبه نمودم که دیگر ازاین غلطها نکنم لامذهبی که تعزیه‌داری آن‌حضرت را غلط‌کاری‌نامیده و از اسلامیت برگشته باشد به‌کفر او دیگر دلیل و برهان لازم نیست و ازخباثت فطری آنقدر تلاش کرده‌که اساس تعزیه داری سیدالشهداء علیه‌السلام را پژمرده وبر شکسته نموده.

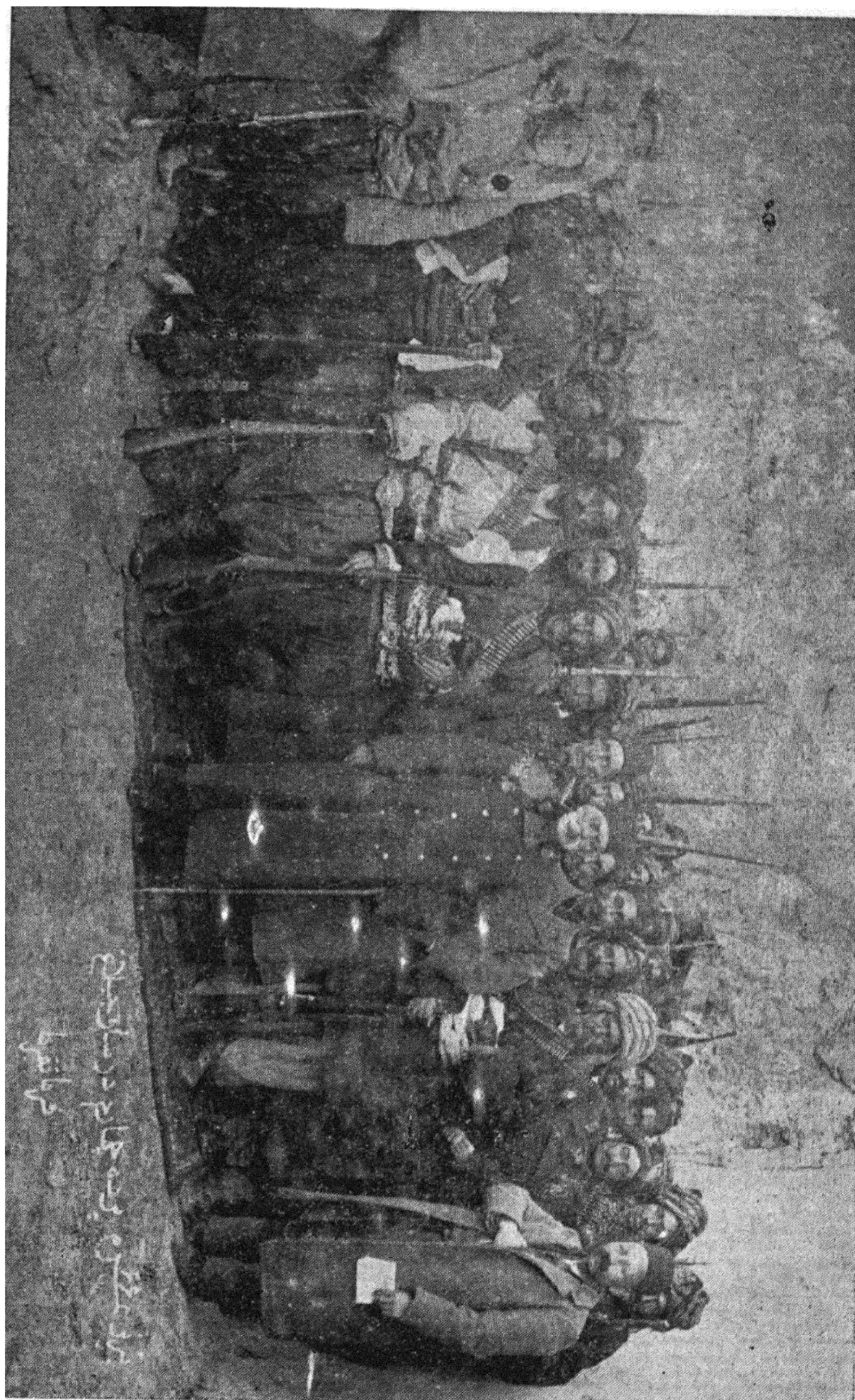
فرمانفرما در ساوجبلاغ

اما در ساوجبلاغ، چنانکه نوشتیم فرمانفرما به آهنك آنجا از تبریز روانه گردید، وچون به میاندواب رسید یکدسته از سواره را از پیش فرستاده فردای آنروز که دوازدهم یاسیزدهم دیماه می بود خود باباز مانده سپاه بدانجا شتافت. مردم شهر که از درون هواخواه ایران می بودند به پیشواز شتافته شادیها نمودند وبدینسان شهر دوباره بدست آمد. لیکن‌محمد فریق پاشا سرکرده عثمانی که درچند فرسخی نشسته وپیاپی کردان را بآشوب برمیانگیخت، این بار کوشش بیشتر گردانید وکردان در آبادیهای بیرون ساوجبلاغ آنچه توانستند دریغ نگفتند. آبادیها را ویران گردانیده‌کسانی را خون ریختند. سپس بیشرمی رااز اندازه گذرانیده بفرمانفرما پیام فرستادندکه شهر را بما بازگزار وبرو. فرمانفرما باآنکه هزارودویست‌تن بیشتر همراه نمیداشت وکردان ده‌برابر

فزونتر میبودند پاسخ درشتی داده فرستاده را باز گردانید. این بود روز شنبه بیستم دیماه ناگهان دوازده هزارتن بیشتر روی بشهر آورده همه پشته های پیرامون را گرفتند وبکار جنك پرداختند. فرمانفرما سواره وسرباز را بگوشه های شهر بخش کرده دستور جنك وجلوگیری داد، وخود نیز تفنك بدست آماده ایستاد. دوتوپ در سرای حکومتی نهاده آتشفشانی میکردند، وچون یکی از توپچیان باگلوله زده شد فرمانفرما خود پشت توپ جا گرفت. دوازده ساعت جنك بر پا بود وصد تن کما بیش ازاینسو کشته شدند. بااینحال کردان کاری ازپیش نبرده باز گشتند. ولی در دیه‌ها همچنان تاراج میکردند وراهها را بسته بودند. همانروز که این جنك میرفت میانه ساوجبلاغ ومیاندواب راه را زده قورخانه وهشت هزار تومان پول را که برای فرمانفرما فرستاده شده بود یغما کردند.

در این میان چشم فرمانفرما ومردم ساوجبلاغ براه میبود که از تبریز یاتهران یاوری رسد. ولی بیست روز گذشت وجز دسته اندکی از شاهسون بآنجا نرسید. محمدعلی میرزا روز فردای نشست بیست و دوم دیماه بشیرینکاری، خود بتلگرافخانه دربار رفته وبسران ایلها وسر کردگان سوارآذربایجان تلگرافها زده بود که بیاری فرمانفرما شتابند. ولی چون رویه کاری میبود در بیرون نتیجه دیده نمیشد.

از آنسوی دولت رفتار نیرنك آمیزی پیش گرفته چنین میگفت: «عثمانیان چون آگهی جنگی نفرستاده اند نباید ماباسپاه آنان جنك کنیم و تنها باید بسرکوب ایلهای نافرمان کوشیم». بفرما نفرما نیز دستور فرستاده بودند که جز باکردان جنك نکنند. در حالیکه عثمانیان آشکاره مرز را شکسته بخاك ایران در آمده بودند. از آن سوی درباره ساوجبلاغ چون ازکردان کاری پیش نرفت خود فریق پاشا بکار برخاسته باسپاه وتوپ رو بسوی شهر آورد. فرمانفرما کسی فرستاده پیام داد که شما هنوز آگهی جنگی نفرستاده اید، چگونه بسر شهر میآیید؟ فریق پاسخ داد: آگهی جنگی بالاتر از این چه باشد که با بیست هزار سپاه وشش توپ تانیم فرسنگی شهر آمده‌ام. اگر تاشش ساعت



دیگر از شهر بیرون نروی بیدرنگ جنگ آغاز خواهیم کرد .

از این پاسخ فرمانفرما را تاب ایستادگی نمانده شهر را رها کرد وبمیاندواب باز گشت . بدینسان یکداستان ننگ آلودی رخ داد . عثمانیان بشهر درآمده استوار نشستند ، واین شگفت که باز می‌گفتند : مابخاك ایران نگذشته ایم . محمدعلی میرزا ووزیرانش نیز می‌گفتند : عثمانیان هنوز آگهی جنگی نفرستاده اند .

فرمانفرما در میاندواب نشسته سپاه گرد میاورد . در این هنگام از حاجی محمدرضا نامی از بازرگانان کاشان کاری رخداد که‌باید نامش درتاریخ بماند، وآن اینکه از عراق پانصد تومان پول برای فرمانفرما فرستادکه در راه جنگ بکار برد ، فرمانفرما پول را پذیرفته باتلگراف سپاس گزارد .

از آنسوی چنانکه گفتیم در این کشاکش باعثمانی دولتهای روس وانگلیس وآلمان نیز دلبستگی می نمودند ، وگذشته از این لشکر کشیها وکوششها گفتگوهایی نیز در تهران واستانبول کرده می شد. نیز کمیسیونی در نزدیکیهای مرز برپا وگفتگو از خط مرزمی رفت . عثمانیان اگر برخی از خاك ایران را از آن خود میشماردند ساوجبلاغ از آن جمله نتوانستی بود . از اینرو عثمانیان ناگزیر مانده روز یکم اسفند ساوجبلاغ را رها کرده پس نشستند ، وکردان سرکش نیزبشیوه همیشگی خود ازدر پشیمانی درآمده بار دیگر بایران بستگی وفرمان برداری نمودند . شگفت تر از همه آنکه چون این آگاهی به تهران رسید محمدعلی میرزا دستاویزی برای شیرینکاری پیدا کرده «دستخط» پایین را بمجلس فرستاد :

احتشام السلطنه تلگرافی الان مبنی بر حرکت فریق از ساوجبلاغ رسید چون برای دولت و ملت مژده بود فرستادم ملاحظه نمایید وفردا در مجلس علنی قرائت نماییدکه ملت بدانند من آرام وراحت خودرا حرام کرده در مراجعت فریق و در این پشیمانی طوایف یاغی بدون‌خونریزی چقدر ها اقدامات و زحمات را کشیده‌ام امیدوارم با همراهی و اتحاد معنوی مجلس

پیکره ۸۷ نشان میدهد فرمانفرما را با یکدسته از کردان در ساوجبلاغ

مقدس بادولت همه‌کار ها اصلاح شود شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۶

بدینسان بیك کار ناکرده می نازید . در حالیکه در همانروزها کردان در پیرامون های اورمی تباهکاری بی اندازه می نمودند وپیاپی تلگرافهای ناله ازمردم میرسید . همچنین نایب حسین کاشانی و پسرانش در کاشان در ستمگری بچیزی دریغ نمی گفتند وآواز مردم بدادخواهی بلند می بود . از آنسوی عثمانیان باآنکه ساوجبلاغ را رها کردند از خاك ایران بیرون نرفتند واز کمیسیون وکوششهایش نیز نتیجه ای به دست نیامد .

رخداد هشتم اسفند

محمدعلی میرزا همچنان بامجلس رفتار نیکو می نمود ، ومیتوان پنداشت که این هنگام از نبردبا مجلس نومید گردیده ، وخواه ونا خواه گردن بنگهداری آن گزارده بود . زیرا چنانکه‌گفتیم هرپیشامدی را دستاویز گرفته گام دیگری بسوی دوستی بامجلس برمیداشت . ازجمله در آغاز های اسفند چون مجلس توانست « قانون انطباعات » را بپایان رساند شاه آنرا فرصت شمرده « دستخطی » بنام خشنودی وخرسندی از کار های مجلس فرستاد که در نشست هفتم اسفند (۲۴ محرم ۱۳۲۶) در مجلس خوانده گردید .

لیکن فردای آن روز که آدینه هشتم اسفند (۲۵ محرم) می بود داستانی رخداد که بیکبار آب را گل آلود گردانید . آن روز محمدعلی میرزا برای گردش آهنگ دوشان تپه را داشت ، وچون با شکوه ودبدبه از دربار بیرون آمد یك کالسکه دودی (اتومبیل) از جلو وکالسکه شش اسبی پادشاهی در پشت سرآن ، وغلامان کشیکخانه باامیر بهادر در پیرامون روانه گردیدند ، بااین شکوه وآرایش که‌راه میرفتند چون خیابان باغ وحش(۱) را بپایان رسانیده‌خواستند بخیابان‌ظل السلطان به‌پیچند، درهمانجا ناگهان نارنجکی بزمین خورد وبایك آوای سختی ترکید . دو تن کشته شده وچند تن زخم یافتند وشیشه های

(۱) همان خیابانی که اکنون پهناورتر گردیده وبنام خیابان پستخانه خوانده میشود .

اتومبیل خورد گردید . هنوز اوای آن بریده نشده نارنجك دیگری چند گام دورتر ترکید که باز چند تن کشته شده چندتن زخم یافتند. شاه که در کالسکه شش اسبه میبود گزندی باو نرسید ، و همین که آوای نارنجك را شنید از کالسکه پایین آمده پیرامونیان گردش را گرفتند ، وبیمناك وشتابزده خود را بخانه کالسکه چی باشی که درآن نزدیکی میبود رسانیدند . غلامان کشیکخانه همینکه آوای نارنجك را شنیدند از هم پراکنده در اینجا وآنجا دست بتاراج وچپاول یازیدند، سپس چون شنیدند که شاه زنده است دوباره باز گشتند وشورش وبهم خوردگیها که پدیدآمده بود ازمیان‌برخاست . شاه ساعتی درخانه‌کالسکه چی باشی آسوده سپس باپای پیاده بدربار رفت . وهمانروز خود او با تلگراف داستان را بشهرها آگاهی فرستاد . از آنسوی در تهران چون چگونگی‌دانسته شد آزادیخواهان بشیوه همیشگی خود، ناخرسندی‌ازآن نمودند ، ومردم بنام آنکه از شاه یکچنان گزندی درگذشته به شادی پرداخته چراغان کردند. فردا در بهارستان پیش از نیمروز نشست ویژهٔ برپا کرده فرستادکانی را برگزیده بنزد شاه فرستادند که از پیشامد افسوس وهمدردی نشان دهند واز آسوده جستن شاه سپاسگزاری‌نمایند. سپس تلگرافها بشهرها فرستادند واز همه جا خواستار چراغان وجشن گردیدند . به‌تبریز سه‌تلگراف رسید. یکی ازبهبهانی، دیگری ازاحتشام السلطنه، دیگری. ازنمایندگان آذربایجان. این بود انجمن دستور چراغان داد ، وخود تلگرافی بنام افسوس و شادی بشاه فرستاد.

پسین آن روز که نشست همیشگی مجلس برپا گردید بار دیگر گفتگو از پیشامد کردند ، وبرخی نمایندگان از چاپلوسی یاساده دلی بسخنان پوچی برخاستند . کسانی میگفتند : چنین کاری از ایرانی سر نمیزند . کننده آن بیگمان بیگانه میبوده . مجلس پافشاری مینمود که جستجو ورسیدگی نیکی شود وکنندگان بدست آیند ، وچون دو بمب انداخته شده بود یاد « دونفر » کرده میشد .

شهربانی ازهمان روز آدینه بجستجو پرداخته بود . خانه ای که نارنجکها از آنجا انداخته شده بود درش را بسته یافتند وچون چند



روزی بیوسیدند و کسی بآنجا نیامد خودشان در را باز کرده بدرون رفتند ودر آنجابرخی افزار نارنجك سازی با یکریش ساختگی بدست آوردند . دو سه روز دیگر چهار تن از آذربایجانیان را که باگاری بسفر میرفتند ، از عبدالعظیم بتهران آوردند ، ودر شهربانی بندکرده ببازپرس‌پرداختند . سه تن ازآنان بنامهای مشهدی محمد ومشهدی عبدالله واکبر ، از مردم اسکو ، ویکی بنام زینال ازمردم قره داغ می‌بود . شهربانی اینان را کنندگان آن کار میشمرد ، ولی آنان چیزی‌بگردن نمیگرفتند . از آنسوی چون انجمنهای تهران پافشاری مینمود که‌بازپرس آشکار باشد ونفشار وسختگیری در میان نباشد ، ناگزیر نتیجه‌ای بدست نیامد ، وپس از چند روزی هرچهار تن رها گردیدند .

شهربانی بهرکه گمان بمب سازی میبرد شبانه بخانه‌اش فرستاده دستگیر میساخت ، و آزادیخواهان بنام پشتیبانی از قانون باین رفتار شهربانی ایراد میگرفتند ، وخواهیم دید که این خود زمینه کشاکشی را پدید آورد .

محمد علی میرزا روزهای نخست خونسردی نشان داده آن را دستاویزی برای رنجیدگی از مجلس وآزادیخواهان نمی گرفت . ولی چون از جستجو نتیجه بدست نیامد بدلتنگی آغاز کرده یك نامه گله آمیزی بمجلس نوشت که در آن چنین میگفت :

اگر تا چند روز دیگر هم اثری از تعیین محرکین ودستگیری مرتکبین ظاهر نشود لابد بعضی اقدامات مجدانه بعمل خواهد آمد که خیانت مجرمین هویدا واغراض مغرضین آشکار وپیدا شود .

چنانکه سپس خواهیم دید از همه جستجو های شهربانی درباره این رخداد نتیجه روشنی‌بدست نیامد . ولی آنچه درسالهای دیرتردانسته شده آنست که نقشه این کار را « حیدر عمو اغلی » کشیده وبمب‌را نیز او ساخته بوده وبمب اندازان همان چهارتن نامبردگان بالایی (که یکی از آنان مشهدی محمد عمواغلی میبود) بوده اند ، وهمانا اینان

پیکره ۸۸ نشان میدهد فرمانفرما را با یکدسته ازکردان در ساوجبلاغ

را بتهران کمیته باکو فرستاده بوده است .

این نمونه دیگری از کار های حیدر عمواغلی است ، ومیرساند که او یك شورشخواه راست وشایایی می بوده وبکار های بزرك می کوشیده. پس ازکشتن‌اتابك این دومین شاهکاراو میبودکه اگر پیش رفتی هرآینه نتیجه‌های بزرگی را درپی داشتی . این بمب اگر محمدعلی میرزا از میان برده بودی جنبش مشروطه خواهی ایران رنك دیگری بخود گرفتی .

کشته شدن قوام الملك در شیراز

دراسفند ماه در شیراز نیز خونها ریخته گردید . چنانکه گفته ایم قوام الملك شیرازی یکی از دشمنان بنام مشروطه بشمار میرفت ، ودر سایه پا فشاریهایی که مجلس کرد دولت اورا بتهران خواست . لیکن درتهران از قوام بازخواستی یا بازپرسی نرفت واو پس از چند ماهی دو باره بشیراز بازگشت ، بی اینکه مجلس یاآزادیخواهان ایرادی گیرند . این شیوه مجلس میبود که‌کسانی را که دشمن مشروطه می شناخت ودنبال می‌کرد ، پس از چندی گذشته را فراموش کرده دل باآن نیك می گردانید . هرکس را که بتهران میخواستند ومی آمد و چندی میماند دیگر کسی باآو کاری نمیداشت . بگفته روزنامه حبل المتین، تهران‌یکی از «مطهرات» گردیده بود که اینگونه گناهکاران را پاك میگردانید.

پس از بازگشت قوام بشیراز دوباره کشاکش ودوتیرگی درآنجا سختی گرفت . راستش آنکه مشروطه خواهی در شیراز ریشه ندوانیده شیرازیان بیش از همه کینه‌ها وهوسهای خود را دنبال میگردند. یك « انجمن اسلامی » که برپا کرده بودند در میان بنیاد گزاران آن دشمنی ودوتیرگی پدید آمده پیاپی باتلگراف بدگویی از یکدیگر می کردند . از آنسوی کسانیکه از پیش باقوام وخاندانش دشمنی میداشتند دراین هنگام فرصت یافته بنام مشروطه خواهی بکینه جویی میکوشیدند

کار آشوب وسبکسری در شیراز بجایی رسید که شیخ یوسف نامی را که بنام نمایندگی بتهران فرستاده بودند یکدسته تلگراف کرده بیرون کردن او را از مجلس میخواستند . نیز بدخواهان قوام در شاه

چراغ بست نشسته ، وسید عبدالحسین لاری را که یکی از ملایان شکوه دوست‌ونامجو میبود دبیاری خود خواسته، و او باهفتاد تن‌تفنگچی آمده وبامهای شاه چراغ را سنگر کرده باشهر بجنگ می‌پرداخت سه ماه بیشتر این کشاکش در میان میبود .

در اسفند ماه تلگراف آشتی بتهران فرستادند وگمان میرفت که آشوب پایان یافته . لیکن چند روزی نگذشت که داستان کشته شدن قوام رخ داد . بدینسان که روزشنبه شانزدهم اسفند (٤صفر) هنگامی که قوام در باغ دیوانخانه ودسته انبوهی در پیرامون او می بودند ناگهان جوانی نزدیك گردیده چهار تیر باو زد ودر زمان خود را هم کشت . پیرامونیان قوام بهم برآمدند ، وسپس که بجستجو پرداخته رخت و تن کشنده را کاویدند از جیب بغل او کاغذی بیرون آمد که درروی آن می نوشت : « نعمة الله بروجردی نمره ١٩ قاتل نصرت الدوله پسر قوام الملك شیرازی »

این یك کار شگفتی میبود ، چنانکه سپس دانسته شد ، این نعمةالله نوکر معتمد دیوان میبوده ، چون معتمد دیوان از دشمنان بنام قوام میبود بانگیزش او به پیروی از عباس آقا کشنده اتابك باینکار برخاسته . ولی در اینجا بیش از همه کینه های دوتن کارگر میبوده.

پسران قوام‌کشته پدر را اززمین برداشته بدستاویز آن،خانه‌هایی را از بدخواهان خود تاراج وکسانی را دستگیر گردانیدند ، وبدینسان دوباره کشاکش وکینه توزی پدیدار گردید. سپس روز نوزدهم اسفند در بزم سوگواری قوام، باز داستانی رخ داد ودو تن از ملایان بنام آنجا کشته گردیدند . یك پسر قوام هم زخمی‌شد. صاحب اختیار که این زمان والی فارس میبود درتلگراف‌خود بمجلس درباره این داستان میگفت : « دیروز درفاتحه قوام الملك سید احمد دشتگی تیری بسالار السلطان زد که مشغول معالجه اند دو تیر هم بآقا شیخ باقر خورد و دونفر هم مقتول شدند سید مزبور را مردم قطعه قطعه کردند ».

ولی انجمن اسلامی در تلگراف دراز خود داستان را بوارونه این باز نموده چنین مینوشت : « امروز صبح برخاستن ازمجلس فاتحه



پ ۸۹

نعمت‌الله بروجردی کشنده قوام

در حسینیه قوام الملك از پشت بام وفضای حسینیه حکم بشلیك مینماید که جناب شیخ محمد باقر حجة الاسلام وحاجی سید احمد معین الاسلام را تیرباران نمایند . آقا شیخ محمد باقر دوتیر برمیدارد گلوله‌خودشان

بپائی سالار السلطان میخورد دو نفر مرد یکنفر زن مقتول می شوند حاجی معین الاسلام فرار میکند پانصد قدم از حسینیه دور میشود آقا بیك سرکرده اشرار سواره رسیده بضرب گلوله کار او را میسازد بعد تفنگچیها رسیده نعش او را تیرباران نموده بند بپای سید مظلوم بسته میآورند بدوب حسینیه بدارمیزنند ، پس از یکساعت حکم میرسد جنازه او را آتش بزنید آن بیمروتها او را بانفط آتش زده خاکسترش در خندق بباد میدهند »

چون دانسته نیست کدام یکی از اینها راست تراست ماهر دو را در اینجا آوردیم .

بدینسان سال ۱۲۸٦ بپایان میرسید . در پایان

سرکوب ورامینی‌ها

های اینسال در تهران برخی کارهایی همرفت که اینجا میاوریم :

چون برخی ازنمایندگان مجلس - از سعدالدوله ودیگران - کناره جسته بودند مجلس باین شد که کسانی را بجای آنها خودش برگزیند ودر آخرهای بهمن ماه کسان پایین را برگزید :

حکیم الملك ، مستوفی الممالك ، شیخ حسین یزدی ، مؤتمن - الملك ، شاهزاده امان‌الله میرزا ، معاضد السلطنه ، مجدالملك ، حسین قلیخان نواب .

نظام السلطنه برخی از وزیران‌را دیگر گردانیده درنشست شنبه نهم اسفند (٢٦ محرم) مجلس کابینه نوین را بدینسان شناسانید .

نظام السلطنه رئیس الوزراء ووزیر داخله ، ظفر السلطنه وزیر جنك ، صنیع الدوله وزیر مالیه وفواید ، مخبر السلطنه وزیر علوم ، مؤتمن الملك وزیر تجارت ، مؤید السلطنه وزیر عدلیه .

شیخ محمود ورامینی که نامش را برده گفته ایم یکی ازدشمنان پافشار مشروطه میبود در پیشامد میدان توپخانه باگروهی از پیروان بیاری اوباشان آمد ، چون دستگاه میدان توپخانه بهم‌خورد اینان به ورامین باز گشتند ، وبا آنکه دستگیری همه این بدخواهان شرط آشتی میانه مجلس وشاه میبود کسی باینان نپرداخت . بااینحال شیخ محمود

آسوده ننشست وپیروانش در آن پیرامونها بآشوب برخاستند . سپس نیز آشکاره نافرمانی نموده از دادن مالیات سرباز زدند . با آن نرم رویی که محمد علی میرزا ودرباریان بامجلس ومشروطه مینمودند اینان جز درشتی نشان نمی دادند . چون آوازه این نافرمانی بهرجا میرسید وکسانی با آن پیرایه ها بسته می گفتند شاه در ورامین سپاه آماده می گرداند که بتهران بخواهد وبنیاد مشروطه را براندازد از این رو مجلس بدولت فشار آورده سرکوب آنان‌را خواست . باهمه ناخرسندی درونی محمدعلی میرزا وزیران‌ناگزیر گردیده دسته ای از قزاق‌وسرباز بادوتوپ بسر آنان فرستادند ، و این سپاه چون بامامزاده جعفر رسید ورامینیان خیره سرانه در برابر اینان ایستادند وسنگر پدید آوردند . لیکن همینکه جنك آغاز یافت وآوای توپ بلند گردید شیخ وپیروانش سراسیمه گردیده رو بپراکندگی آوردند وهر یکی بسوی دیگر رفت. شیخ محمود نهانی خود را بتهران رسانیده آهنك خانه طباطبایی کردو در آنجا بستی نشست . ولی طباطبایی باو پناه نداد وشیخ ناگزیر گردیده خود را به بهارستان انداخت وبدانجا پناهید .

این در آخر های اسفند بود . پس از روز های نوروز که نشست مجلس برپا گردید گفتگو از شیخ محمود وپناهش او بمیان‌آمد، وشگفت بود که برخی از نمایندگان بشیوه سست نهادانه خود ازو هوا داری می نمودند . ولی دیگران پاسخ داده چنین نهادند که به عدلیه فرستاده شود ، وچون او خود نمیرفت بازور فرستادند وبادستور عدلیه بزندانش سپردند .

بدینسان یکی از سردستگان میدان توپخانه کیفر یافت . شگفت آنکه مجلس که باینان کیفر میداد بحاجی شیخ فضل‌الله وسید علی و دیگران نمی پرداخت ، وبمحمدعلی میرزا که سرچشمه همه بد خواهیها میبود گمان بد نبرده بدانسانکه گفتیم بنگهداری میکوشید . این یکی از ایراد هایی میبود که برخی روزنامه های تندرو میگرفتند .

نایب حسین‌کاشانی که نامش برده گفته ایم از فرصت سود جسته در کاشان دسته ای برای دزدی وراهزنی پدید آورد ، امروز ها ناله

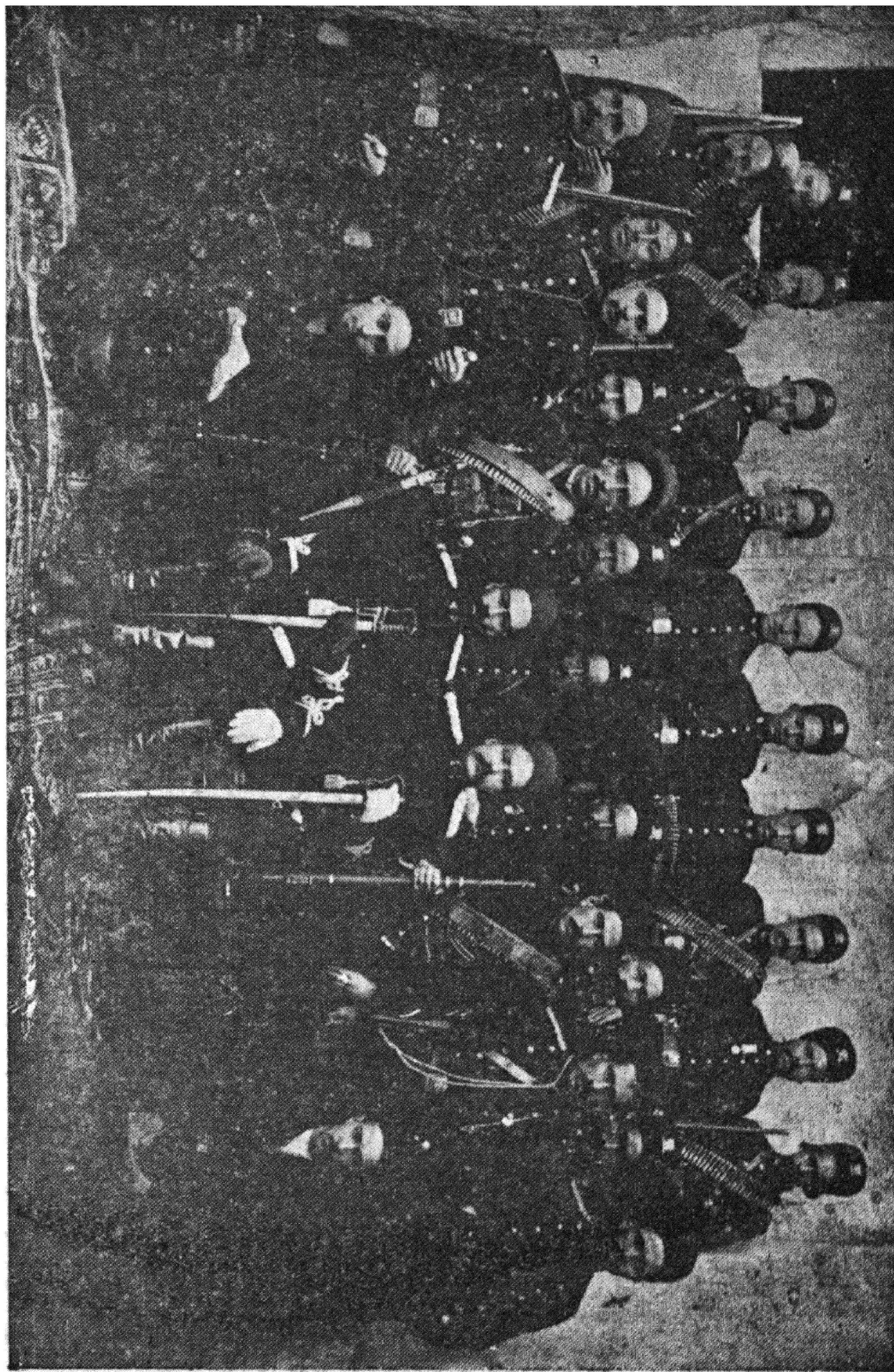
کاشانیـان از دست او و پسران و پیروانش بلند میبود ، وچون دولت پروایی نمیکرد ملایان کاشان ناگزیر مانده « فتوای جهاد » دادند که خود مردم بدور گردانیدن آنان کوشند . ولی پیداست که مردم یارای چنین کاری نمی بودند .

باز کشاکش درمیان انجمنها ودربار

بدینسان سال ۱۲۸٦ بپایان آمده سال ۱۲۸۷ که در تاریخ مشروطه ایران یکسال بیمانندی میباشد فرا رسید . در هفته های نخست سال داستانی رخ نداده آرامش میبود . در این روزها احتشام‌السلطنه رئیس مجلس چه از « ریاست » وچه از نمایندگی مجلس کناره جویی کرد. چون برخی از روزنامه ها بنرم روییهای او با محمدعلی میرزا خرده میگرفتند از این رنجیده خود را بکنار کشید . در نشست شنبه‌پانزدهم فروردین میرزا اسماعیل خان ممتاز الدوله بجای او برگزیده گردید . لیکن این نیز از ردهٔ صنیع الدوله واحتشام السلطنه میبود که جز نرم رویی وورویه کاری چشم نبایستی داشت .

در نیمه دوم فروردین بار دیگر در تهران هیاهویی بر خاسته کشاکش در میان دربار وانجمنها برپا گردید . چنانکه گفتیم محمدعلی میرزا از پیشامد بمب سخت دل آزرده میبود وبشهربانی سخت گرفته پیدا کردن بمب اندازان را میخواست ، وشهربانی بهمان دستاویز شبانه سرباز وپولیس بخانه های این وآن میفرستاد ودستگیر میکرد وببازپرس میکشید . این داستان همچنان پیش میرفت تاشب چهار شنبه نوزدهم فروردین (٦ ربیع الاولی) هنگام نیمشب بخانه چهار تن ازکارکنان چراغ گاز (که یکی از آنان حیدر عمواغلی ودیگری ضیاء السلطان نامی میبود) ریختند وبا دژ رفتاری هرچهار تن را گرفتند وبشهربانی برده بزنجیر کشیدند . فردا نیز هر چهار تن را بکاخ گلستان (نشیمن محمدعلی میرزا) بردندکه در آنجا ببازپرس پردازند .

این آگاهی چون پراکنده گردید انجمنهای تهران باردیگر به جنب وجوش آمدند ، وبعنوان آنکه چند « اصل » از قانون اساسی شکسته شده (زیرا بخانه مردم ریخته وآنگاه درکاخ گلستان ببازپرس



پ ۹۰

پرداخته بودند) زبان بایراد ورنجیدگی گشادند . فردا پنجشنبه شورش بزرگتر گردیده انجمنها باز در مدرسه سپهسالار گرد آمدند و بمجلس « لایحه » فرستادند . چنین پیداست که همدستان حیدر عمو اغلی ، یابهتر گویم کارکنان کمیته باکو در تهران ، دست در کار میداشتند ومیخواستند که نگزارند بازپرس وجستجو پیش رود وپرده از روی کار بیفتد . هرچه هست مجلس وزیران را بنشست خاسته‌چگونگیرا پرسید . وزیران نا آگاهی نمودند و دانسته شد شاه یکسره دستخط بحکمران تهران نوشته واو دستور بشهربانی داده ، بی‌آنکه وزیر عدلیه یاداخله آگاه باشد . مجلس این را ایراد دیگری گرفت .

بهرحال روز آدینه بیست و یکم فروردین (۸ ربیع الاولی) دستگیران را ازکاخ‌گلستان بعدلیه آوردند ، ودر اینجا بابودن نمایندگانی ازمجلس وتوده مردم ، بازپرسها نمودند . چون آزادیخواهان همچنان شور وخروش میکردند برگزیدگانی از سوی مجلس باوزیران نشسته چنین نهادند که حکمران تهران ورئیس شهربانی که قانون اساسی را شکسته بودند هردو در عدلیه دنبال کرده شوند وکیفر قانونی یابند .

ولی محمدعلی میرزا باین نهش سرفرو نیاورده باوزیران درشتی نمود وچنین گفت : من خودم بامجلس بکنار خواهم آمد . وزیران از این پرخاش ودرشتی از کار کناره جویی کردند ودر خانه های خود نشستند . این بود باردیگر کار شورش وجوشش بالا گرفت . انجمنها درمدرسه سپهسالار داد هیاهو و سخن پردازی میدادند . گاهی‌خروشیده گاهی می نالیدند . در مجلس پیاپی گفتگو کرده میشد . چند تن هم بنزدشاه رفته باخوداو بسخن پرداختند . شاه میگفت: اکنون که «ملت» نمیخواهد کسانیرا که آهنك کشتن من میداشتند دنبال کنم من نیز چشم می‌پوشم ، وپیداست که این سخن را از روی رنجیدگی میگفت .

یکهفته بدینسان میگذشت ، وچون از باز پرسهای آن چند تن که همچنان پیش میرفت نتیجه ای بدست نیامد وچنین دانسته شد که

پیکره ۹۰ نشان میدهد نمونه ای از شهربانی تبریز را (این در سال ۱۲۸۸ برداشته شده ولی نمونه همان شهربانی نخست است)

بیگناه بوده اند ، از اینرو خشم شاه کمی فرو نشست ، وچون‌وزیران پافشاری میکردند که خواهشهای مردم پذیرفته شود ، وبی این بکاری نمی پرداختند ، محمدعلی میرزا خواه ناخواه دستور داد که حیدر عمو اغلی ودیگران را رها کردند ، وبخواهش وزیران خرسندی داد که حکمران تهران ورئیس شهربانی را بعدلیه آورده بگناه قانون شکنی کیفر دهند . چند روزی هم برسرآوردن آندو تن بعدلیه وبازپرسشان گفتگوها ونمایشها میرفت وخروشها از انجمنها دیده میشد، تاآن نیزانجام گرفت وبی هیچ نتیجه ای پایان پذیرفت . بدینسان کشاکش بپایان‌رسید وانجمنها که از خروشیدن ونالیدن سیرشده بودند پی کارهای خود رفتند

ولی این یك فیروزی بزرگی از انجمنهای تهران شمرده گردید که در روزنامه ها ستایش آن را نوشتند ونمایندگان آذربایجان با تلگراف درازی داستان را به تبریز آگاهی دادند . در برخی نوشته‌ها که‌به تبریز میرسید به تبریزیان راهنمایی میشد که‌پیروی ازرفتار تهرانیان کنند ، و در نتیجه این ستایشها و راهنماییها بود که در تبریز هم به انجمن سازی آغاز گردید، و خواهیم دید که چند انجمن‌برپا شد .

بهرحال داستان بمب و جستجو از بمب اندازان در اینجا خاتمه پذیرفت . محمدعلی میرزا دیگر دنبالش نکرد ، وهمانا از همین روزها بود که با لیاخوف و نمایندگان سیاسی روس بگفتگو پرداخت ونقشه بمباران مجلس را آغاز کرد .

داستان بیله سوار

در آن هنگام که در تهران این کشاکش‌میرفت در آذربایجان ، در مرز بیله سوار یك داستان ننك آلود خونینی رخ میداد . چگونگی آنکه روز یکشنبه بیست و سوم فروردین ماه (دهم ربیع اولالی) دوساعت از نیمروز گذشته دویقلازف کاپیتن روس بعنوان آنکه اسبش بخاك‌ایران گریخته بی آنکه بگمرك ایران آگاهی دهد ، باشش سوار روس از مرز گذشته تانیم میل در خاك ایران پیش آمد . دوکس ازایل قوجه بیگلو در آن نزدیکی اسب میچرانیدند . دویقلازف بنام آنکه اسب گریخته او باسبهای اینان پیوسته بایشان نزدیك گردید ، وهمینکه‌رسید

یکی‌ازآن‌دوتن را باگلوله زده ازپا در آورد . آن دیگری که‌میخواست بگریزد او را هم زد . یکدسته از قوجه بیگلو در این هنگام دربازار بیله سوار داد وستد میکردند ، وچون از چگونگی آگاه گردیدند به خونخواهی کسان خود شتافتند ، ودرمیانه تیراندازی رخ دادودویقلازف بادوتن روس کشته شدند . یك سالدات زخمدار خود را بپاسگاه روس رسانیده از چگونگی آگاهی داد . پاسداران روس در زمان به بیله سوار تاخته دست بکشتار گشادند . سی وهفت تن را بیگناه کشته و گمرکخانه را بایکصد وسی وپنج خانه نفت ریخته آتش زدند وسراسر دیه را را تاراج کردند . چهار روز پس از آن باردیگر بخاك ایران تاخته در دیه زرگر هفده تن را کشته و دویست وهفتاد خانه را آتش زده سراسر دیه را تاراج کردند . سپس از آنجا به «شیرین سو» که گذرگاه شاهسونان است رفته بیست تن را هم در آنجا کشتند. سه‌روز دیگر باز به « جوادکندی » ریخته پس از تاراج وکشتار هفتادوپنج خانه را آتش زدند. بدینسان دست بیداد بجان وداراك روستاییان‌بیچاره گشاده در اندك زمانی چند دیه را ویرانه گردانیدند .

دولت این داستان را تاچندی پوشیده میداشت تاآگاهی به‌برخی از نمایندگان رسید وآنان در مجلس بگفتگو گزاردند . مجلس‌وزیران را خواست که بیایند وچگونگی را بگویند. وزیران چون آمدند وزیر خارجه اندکی ازداستان را گفته پاسخ داد که باسفارت روس درگفتگو می باشیم وفلان سرکرده را نیز باچهار صد سوار از آذربایجان به بیله سوار فرستاده ایم . بااین سخنان داستان یافت .

این پیشامد از یکسو میوه پیمان روس و انگلیس ، واز یکسو نتیجه کشاکش دربار بامجلس ورو آوردن شاه بسوی روسیان‌می بود ، وبهر حال یك لکه ننگی در تاریخ جنبش مشروطه پدید آورد . ننك آورتر آن بود که روسیان کشته شدن دویقلازف ودو سالدات را بهانه گرفته بدولت ایران فشار میآوردند ، وسپاه در نزدیکی مرز نگه‌داشته درخواست های سختی - از دستگیر کردن کشندگان آنان وپرداختن بیست هزار منات تاوان ومانند اینها - از والی آذربایجان می کردند ،



پ ۹۱
حاجی مخبرالسلطنه باپیرامونیانش (در تبریز)

وشگفت آنکه بااینحال دوستی ایران وروس پایدار مانده سفیر روس در تهران در کشاکش های شاه ومجلس میانجیگریهای دوستانه می کرد. پیداست که خواستشان جز فشار آوردن بآذربایجان نمی بود.

در این هنگام آذربایجان از هرباره در فشار میبود. زیرا هنوز از زمستان شاهسونان تاخت وتاز میکردند، وا کنون که بهار فرارسیده بود میدان تاخت وتازرا هرچه پهناورترمیگردانیدند. در سراسر اردبیل وقره داغ وخلخال وسراب راههارا بسته یکایک دیه هارا تاراج میکردند

وتا چند فرسخی تبریز پیش میآمدند .

فرمانفرما والی آذربایجان که پس از گریز از ساوجبلاغ در میاندوآب نشسته ، باهر دشواری که میبود ، بسیج سپاه کرده نوید می داد که باهمان سپاه برسر شاهسونان رود ، این زمان او نیز کناره‌جویی مینمود وآن سپاه را پراکنده میگردانید .

درارومی‌که محتشم‌السلطنه فرمانروایی آنجا را نیز میداشت تنها در خودشهر اندك آرامش و سامانی میبود، ودر پیرامونها کردان آمدن بهار را فرصت شمارده آنچه می توانستند تاراج و کشتار دریغ نمی گفتند . تلگرافی که انجمن ارومی در هفتم اردیبهشت (۲۵ ربیع‌الاولی) به تبریز فرستاده ، اگرچه از سراپای آن زبونی میبارد و پیداست که چندتن‌بیکاره پست نهادی بنام انجمن دست درکار ها میداشته اند ، چون اندازه گرفتاری آن پیرامونها را نیك میرساند جمله هایی را از آن در اینجا میآوریم :

« ... آتش بیداد در ارومیه واطراف افروخته تمامی دهات‌را قتل و غارت زاید بردوهزار از مرد وزن وبچه سربریده شکم دریده .. الان فقط در قریتین شیطان آباد و داس‌آغیل زیاده بریکصد نفر جنازه مسلمان آغشته خون بی‌حفاظ و غسل وکفن می مانند راه های شهر ازچهار طرف مسدود و هرچه مال‌التجاره وغیره درراه بود کلا بردند و مسافرین را لخت کرده هی سر می برند شکم می‌درند و ازطرف حکومت هم اقدامی‌که شفای‌صدر حاصل نماید نیست... امشب نیز هجوم آورده یکطرف شهررا بردند و سیم‌تلگراف را بریده‌اند اگر چند روزی حال بدینمنوال بگذرد باید کل‌یاکل لحم‌اخیه میتا گردد ای‌وای که درد دل بسیار و محنت وغم بیشمار انجمن ملی ارومی

در تبریز انجمن ایالتی دل بحال ارومی واردبیل سوزانیده شب وروز تلاش میکرد که چاره ای سازد . ولی چون دولت همداستان‌نمی بودکاری پیش نمیرفت . پس از فرمانفرما مقتدر الدوله درتبریز جانشین والی میبود . انجمن او را بیکاره دانسته بتهران پیشنهاد کردکه حاجی نظام الدوله که رئیس لشگر نیز میبود جانشین والی باشد . از تهران

پذیرفتند واو دست بکار زده از شقاقی دوفوج سرباز خواست که بسر شاهسونان بفرستد ، وبا آنکه این کار را باآگاهی وزارت جنگ کرد دو روز نگذشت که‌یك تلگراف تند وزشتی از امیرنظام رسید که‌فوجها را بتهران « برای رکاب » فرستید . این دلیل آشکاری بود که دولت آذربایجان را در میان آشوب میخواهد . از آنسوی چون این زمان نقشه بمباران مجلس کشیده می شد باین سربازان در تهران نیاز می داشتند .

گریز رحیمخان از تهران

محمد علی میرزا نه تنها آرامش آذربایجان را نمی‌خواست ، برای آنجا گرفتاری های‌دیگری‌نیز می بسیجید ونیرنگها نیزبکار میبرد . یکی‌ازاین نیرنگها داستان گریز رحیمخان از تهران وآمدن او بآذربایجان بود که در همین روزها رخداد . رحیم خان را گفتیم که‌در نتیجه شورش تهرانیان دستگیر کرده در عدلیه بزنجیر کشیدند . ولی چون چندی گذشت برخی از نمایندگان وسران آزادی ، بشیوه فراموش کاری‌خودشان، کم‌کم برحیمخان نیز دلسوزی مینمودند وآرزوی میانجیگری میداشتند . رحیم خان پیام میفرستاد که اگر پسران من آدم کشته اند پس چرا من در بند باشم ؟! . وآنگاه آنچه در باره قره داغ بزبانها انداختند دروغ میبود. چهار تن بیشتر ، آنهم از خود کسان پسرانم ، کشته نشده ، (باآنکه ما تلگراف انجمن تبریزرا در آن داستان آورده ایم که شماره کشتگان را از مردم بیگناه تادویست تن میشمرد) .

هرچه بود این گفته های رحیمخان در بسیاری از سران آزادی می‌هنایید . سپس‌چون‌آشوب توپخانه رخ داد اوباشان بزندان عدلیه‌رفته او را باسالار مفخم بجنوردی رها گردانیدند . لیکن چون سپس‌مجلس فیروز درآمده محمدعلی میرزا زبونی وناتوانی نشان میداد ، برای‌آنکه رحیمخان را دوباره بزندان باز نگردانند یکدروغی بدینسان پراکنده گردانیدند : « آنروز چون رفته اند زنجیر رحیمخان را بر دارند نگزارده وگفته است مرا « ملت » بند کرده وباید « ملت » آزاد

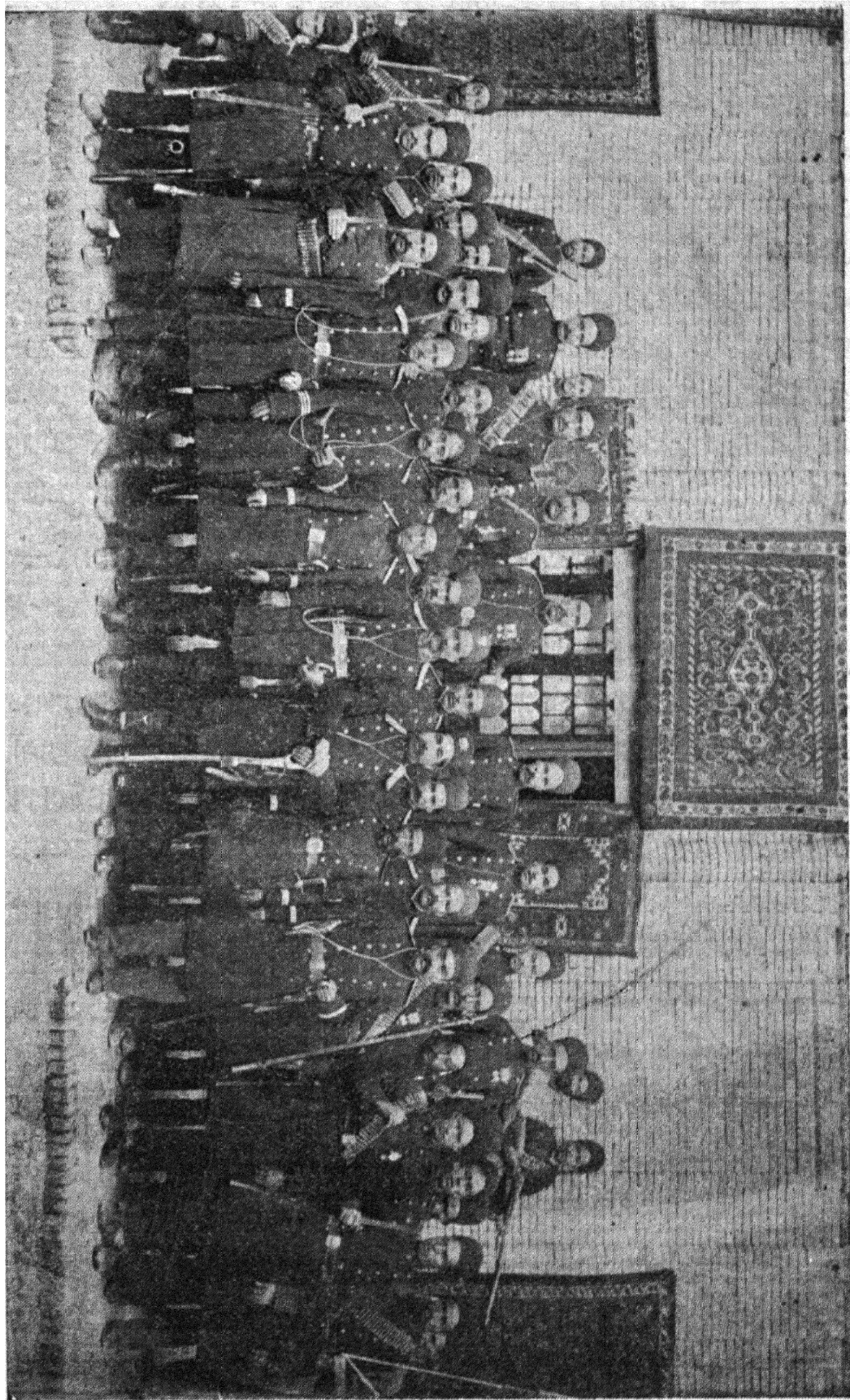
گرداند » . یکروزنامه چاپلوس نیز اینرا نوشت وبگوش همگی رسانید

از آنسوی نظام الملك وزیر عدلیه که میدانیم از افزار های کار محمدعلی میرزا بشمار میرفت ، چون در پیشامد تاخت وکشتار پسر رحیمخان والی آذربایجان بوده بود ، به بیگناهی رحیم خان درآن باره گواهی میداد ، و یك نوشته ای هم نوشت . این بود که کمیسیون عدلیه پرك داد که رحیم خان از بند آزاد گردد . این در آخر های دیماه بود پس از چندروزی هم شادروان طباطبایی رحیم خان راهمراه خود برداشته بمجلس آورد . در آنجا رحیم خان بشیرین زبانیها پرداخته بترکی گفت : « مرا بفرستید زبان میدهم که بمرز ساوجبلاغ رفته کردان را سرکوبم » . نمایندگان زود باور فریب این سخنان اورا خوردند وحاجی امامجمعه خوبی که در میانه ترجمان میبود ستایش از او کرد. سپس برحیم خان سوگند قرآن داده پیمان از او گرفتند که گامی به دشمنی قانون اساسی برندارد .

بدینسان رحیم خان پاك گردیده بشمار مشروطه خواهان درآمد. در تهران آزاد میزیست ، ولی گفته بودند که بیرون نرود . لیکن در آغاز های اردیبهشت ناگهان سراغی ازو از راه قزوین رسید که باشتاب روانه آذربایجان میبوده ، وهرکه را از راهروان میدیده لخت میکرده و درهمه جا سیمهای تلگراف را میگسیخته . محمدعلی میرزا باو دستور هایی داده روانه آذربایجانش گردانیده بود .

این آگاهی در تهران مایه افسوس آزادیخواهان گردید . ازآن سوی رحیمخان چند روزه خود را بقره داغ رسانیده بکسان خودپیوست. لیکن هنوز نیرنك ناانجام میبود ومی بایست کارهای دیگری نیز کند. این بود بدیه اسبلان که دوسه فرسخی تبریزاست آمده ازآنجا نامه‌ای بانجمن نوشت که پشیمانی او را بپذیرند و زینهار بدهند تا به تبریز بیاید ودست بدست « ملت » گزارد .

این نامه چون به تبریز رسید نمایندگان انجمن بسکالش نشسته اینان نیز که در سست نهادی وفراموشکاری همردهٔ نمایندگان‌دارالشوری میبودند همگی بیکزبان از رحیم خان ستایشها کردند ، ونخواستند که



پ ۹۲

ماننده او « سرکرده رشید وبا کفایتی » را از « ملت » نومیدسازند ، واین بود فردا چهار شنبه شانزدهم اردیبهشت (۵ ربیع الاخری) چند تنی ازنمایندگان انجمن ایالتی واز دیگران بدیه اسبلان رفتندورحیمخان را که با دویست و پنجاه تن سواره بآنجا آمده بود دیدار کردند و فردا پنجشنبه او را برداشته بشهر آوردند ، ودو سه روز پس از آن که نشست برپا گردید رحیم خان دراینجا نیز بشیرین زبانیهایی برخاست ونوید هایی از خود داد . نمایندگان نیز هر یکی بنوبت خوشامد گوییهایی کردند . کوتاه سخن آنکه رحیمخان در اینجا نیز پاك‌گردید ویکی از پناهگاههای « ملت » شد .

اینمرد بیکبار بیسواد ونادان میبود واز نادانیهای او داستان های خنده آوری برسر زبانهاست . بااین حال چه در تهران وچه درتبریز باچاپلوسی وشیرین زبانی نمایندگان کوتاه اندیش سست نهاد را فریفته افزار کار خود گردانید .

در همان روزها مخبرالسلطنه از تهران بوالیگری تبریز، برگزیده شده واز راه گیلان وقفقاز روانه گردیده بود وچون روز نوزدهم اردی بهشت (۸ ربیع الاخری) بتبریز خواستی رسید ، از سوی انجمن در سرپل آجی پذیرایی باشکوهی کرده شد وچون نام او بنیکی رفته واز تهران سفارشها شده بود مردم نیز شادمانی نمودند . مخبر السلطنه نیز ارجشناسی نشان داده از راه بانجمن آمد ودر آنجا زمانی میبودتاروانه شمس العماره گردیده وهم از فردا بکار برخاسته همگی را از خود خوشنود گردانید .

در همان روزها یك دژ رفتاری از کارکنان شهربانی رخ داد . چون کسانی بدگویی از اجلال الملك کرده بودند کار کنان شهربانی از سرکردگان وزیردستان ، بآشوب برخاسته ورختهای دولتی را از تن کنده در بازارها وکوچه ها بهیاهو وغوغا پرداختند . کسانی درمغازه های مجید الملك شلیك نموده مردم را هراسان‌گردانیدند. مخبرالسلطنه

پیکره ۹۲ نشان میدهد نمونه ای از شهربانی تبریز را (این در سال ۱۲۹۰ برداشته شده ولی نمونه همان شهربانی نخست است)

بدستیاری انجمن آشوب را فرو نشاند . لیکن برخی از ایشان همچنان لگام گسیختگی مینمودند ، وشب یاروز آزار وگزند از مردم دریغ نمی گفتند . از جمله خلیل نام که « ایت خلیل » نامیده می شد ، وخوددربیباکی ودلیری وستمگری کمتر مانند میداشت ومردی تناوروبلند بالایی میبود، درگزند وآسیب بمردم اندازه نمی شناخت ، وچون روز روشن مست شده وتپانچه بدست در بازار ببدمستی برخاسته بود ، با دستور مخبرالسلطنه دستگیرش کرده بزندان سپردند . این مرد یکی‌از لوتیان شمرده میشد ودر جنك گذشته که بادوچی وسرخاب رفت دلیری بسیار از خود نشان داده وسپس یکی از سرکردگان شهربانی گردیده بود ، وچون دادخواهان بسیاری میداشت در همان زندان خفه‌اش کرده بسزایش رسانیدند . (۱)

سپس چون روسیان همچنان فشار میآوردند ودولت میخواست‌برای دلجویی از آنان لشکری برسر شاهسونان فرستاده شود مخبر السلطنه بانمایندگان انجمن گفتگو کرده چنین نهادند که رحیمخان را برای آن کار فرستند ، چیزیکه هست دو تن نیز از سوی انجمن همراه اوسازند که نگران کار هایش باشند . بدینسان رحیمخان نقشه خود را بپایان رسانید ، وانجمن که فریب او را خورده بود ، هشتصد تفنك ودوتوپ وهیجده هزار تومان پول باو داده روانه قره داغ گردانید که سواره وسرباز گرد آورده بسر شاهسونان رود. لیکن خواهیم دیدکه رحیمخان در قره داغ نشست تاهنگامیکه بادستور محمدعلی میرزا بسر تبریزآمد وآن توپها وتفنگها را در ویرانی انجمن بکار برد .

بیگمان رحیم خان از تهران بادستور هایی از محمد علی میرزا وبرای همین کار بیرون آمده بود . لیکن دانسته نیست که‌مخبرالسلطنه آگاهی از آن نیرنك میداشته یانمی داشته است .

آمدن امام جمعه‌و مجتهد به تبریز

نیرنك دیگر محمدعلی میرزا دربارهٔ تبریز آمدن امامجمعه ومجتهد باین شهر بود که اندکی پس از داستان رحیم خان رخداد . چنانکه نوشته‌ایم

(۱) در پیکره ۸۵ در پشت‌سر محمدخان‌سرکرده قزاق(ازدست چپ او) دیده میشود.

آزادیخواهان اینان را از تبریز بیرون کرده بودند . امامجمعه ازروزی که رفته بود در قزلجه میدان که چند فرسخی تبریز وبرسر راه تهران است می نشست . اما مجتهد چنانکه باز نموده ایم بتهران رفته درآنجا بهمدستی حاجی شیخ فضل‌الله ودیگران داستان بست نشینی عبد العظیم را پدید آورد . پس از بیرون آمدن از بست نشینی دیگر نامی ازو در میان نمی بود ، وگویا در شمیران نشسته بی یکسویی مینمود ، وما نمیدانیم این هنگام ازکجا وبچگونه نقشه بازگشت او بتبریز بمیان‌آمد.
آنچه در بیرون پدیده شد این بود که روز پنجشنبه دهم اردی بهشت (۲۸ ربیع الاولی) بمجلس در آمد ، وآقای بهبهانی ، که بیگمان در بیرون بااو سخنانی رفته بود ، درمیان گفتگو چنین گفت : « لیکن در باب جناب حجة الاسلام آقای حاجی میرزا حسن آقا اهالی‌آذربایجان استدعا کرده واستغاثه نموده اندکه تشریف ببرند . چون درواقع پیشوا وآقای مملکت هستند وخوب نیست بیش از این بی پیشوا بمانند حال بمجلس تشریف آورده اند و البته مجلس مقدس هم تصویب و تاکید مینماید که تشریف ببرند » . ممتاز الدوله نیز در همان زمینه‌جمله‌هایی رانده چنین گفت : « هرچه زودتر تشریف ببرند بهتراست»
این داستان گذشته از آنکه خامی شاد روان بهبهانی‌را میرساند وبیگمان فریب دربار را خورده بوده ، خود یك‌کار شگفتی میباشد.زیرا تبریز در این هنگام یك پشتیبان ارجمندی برای مشروطه ودارالشوری شمرده میشد ، واین نمی سزیدکه بی آگاهی ازخود تبریزیان خرسندی برفتن مجتهد بآنجا داده شود. شگفت‌تر ازآن خاموشی تقیزاده ودیگران است که نمایندگان آذربایجان شمرده میشدند .
هرچه بود حاجی میرزا حسن باشتاب آماده رفتن گردید . برخی نمایندگان چگونگی را با رمز بتبریز آگاهی دادند. تبریزیان خرسندی ننمودند و انجمن ایالتی آنرا به‌تهران آگاهی داد . نیز برخی انجمنها خود تلگرافهایی فرستادند . لیکن این تلگرافها تابتهران برسد حاجی میرزا حسن از آنجا بیرون آمده بود ، وچون تبریزیان پافشاری می نمودندکه‌او را از قزوین باز گردانند ونمایندگان را بتلگرافخانه‌خواسته



پ ۹۳

ماشاء الله خان کاشانی

بودند ، از تهران تلگراف بسیار درازی رسید که خواهش میکردند تبریزیان از سر ناخرسندی درگذرند ، وبشیوه همیشگی خود سودهایی برای این رویه کاری نابجا میشمردند . از آنسوی حاجی مخبر السلطنه بدستاویز قانون اساسی هواداری از مجتهد وبازگشت اومینمود. ازاینرو تبریزیان ناگزیر مانده بخاموشی گراییدند ، ودر این میان امیدمند می بودند که اگر پذیرایی وپیشواز نیکی ازو کنند ، باشد که دوتیرگی‌از میان تبریزیان برخیزد وکینه های کهن‌فراموش گردد .

در این میان امامجمعه نیز آماده بازگشتن بشهر گردید. چون حاجی میرزا حسن باز میگشت نخواست او باز نگردد. بویژه‌که حاجی مخبرالسلطنه بنام قانون هیچگونه جلوگیری را سزا نمی شمرد. نخست

روز یکشنبه سوم خرداد (۲۲ ربیع الاخری) امامجمعه بشهر درآمد. آزادیخواهان نیز بپذیرایی برخاستند ، وبگفته روزنامه انجمن ده هزار تن کمابیش مردم بـه پیشواز شتافته بودند . از اینرو او هم یکسره بانجمن ایالتی آمد و سخنانی از روی مهر وخوشی- یابهترگوییم : از راه رویه کاری - در میان او بانمایندگان رانده شد .

سپس یکشنبه دیگر که دهم خرداد (۳۰ ربیع الاخری)میبود حاجی میرزا حسن بشهر خواستی رسید . در اینجا انجمن ایالتی‌ودیگر انجمنها وسر دستگان همگی بپذیرایی برخاستند ، وسراسر شهر بجنبش درآمده پیشواز بسیار باشکوهی کردند . نمایندگان انجمن تاباغ حاجی ابراهیم صراف پیش رفته در آنجا دستگاه پذیرایی در چیده ، وتوده مردم تایکفرسخ از بیرون شهر جلو رفته سرراه را فرا گرفته بودند. باآنکه آزادیخواهان کینه را رها کرده از در آشتیخواهی در آمده بودند بدخواهان مشروطه باز کینه جویی نشان میدادند وهمچشمی بی اندازه می نمودند . حاجی میرزاحسن را روی تخت روان نشانده مردم آنرا روی دوش راه میبردند . بگفته روز نامه انجمن پیشوازی بااین شکوه کمتر دیده شده بود .

بدینسان نقشه های محمدعلی میرزا درباره تبریز ، یکی پس از دیگری بادست دوسید ومجلس شوری ومخبر السلطنه ونمایندگان‌انجمن ایالتی انجام میگرفت . همین آمدن امامجمعه ومجتهد ، بجای آنکه دو تیرگی را از میان بردارد ، آنرا بدتر گردانید وبدخواهان مشروطه از آمدن آنان بگستاخی افزودند ، وخواهیم دید که یکماه نگذشته همین ملایان بچه دشمنی بامشروطه برخاستند.

در این هنگام یکی هم از گرفتاری های آذربایجان حکمرانی حاجی محتشم السلطنه در ارومی میبود . این مرد بیرنگ کـه امروز پس از سی وچند سال « رئیس مجلس شوری » است ، آنروز یکی از هواداران خود کامگی واز کارکنان دربار میبود ، واز اینرو در ارومی نشسته بجای آنکه دست باز کند وازهمان مردم شهری‌وروستایی واز سرباز وسواره کـه در دسترس میداشت ، سپاهی سازد وکردان

تاراجگررا دور راند ، باپررویی وبیشرمی تلگراف بتبریز فرستاده پس از باز نمودن بیدادگریهای دلگداز کردان چنین می نوشت : « دولت وملت که نتواند پنجهزار نفر در سرحد خود برای حفظ رعیت خودش تدارك کند باید این روزها را ببیند » .

یك نیرنگی از حاجی سید محمد یزدی

اکنون باز بتهران می آییم : در اینجا درشهریور ماه یك نیرنگی از حاجی سید محمد یزدی بـه آشکار افتاد . اینمرد که در نیرنگبازی وپـایدی کمتر مانند میداشت ، بیش ازدیگران بامشروطه دشمنی مینمود وهرزمان بکار دیگری برمیخاست . یـکبار در تیرماه سال گذشته چنین نیرنگی اندیشیده بوده که آگهی هایی با ژلاتین از زبان مجاهدان قفقازی یـا تبریزی بسازد ، در این زمینه کـه « ماببهایی هستیم واین کوششها را برای آشکارکردن دین خود بکارمیبریم، ایرانیان باید بهایی شوند وگرنه همگی کشته خواهند شد » ، وآنها را در تهران ودیگر جاها پراکنده کنند ، تابدینسان مردم عامی را بمجاهدان بدگمان گردانند . نیزمحمدعلی میرزا کسی را باپول بنزد عبدالبها (عباس افندی) که هواداری از او مینمود بفرستند که « لوح » هایی بنامهای برخی از سران آزادی در تهران وتبریز نوشته از کوششهای آنان در راه پیشرفت بهاییگری سپاس گزارد ونوید فیروزی دهد ، واین « لوح » در پستخانه گرفته شده چگونگی بمردم آگاهی داده شود .

این نیرنك را آنزمان اندیشیده بود ، وچون ایرانیان با بهائیان دشمنی سختی می نمودندی وبهر کاری کـه بدگمان میشدندی آنرا از بهائیان دانستندی ، نتیجه بزرگی را از پشت سراین نیرنك می‌بیوسید . لیکن درآنروزها این نهانکاری بآشکارافتاد وپیش‌ازآنکه بکار بسته شود دانسته‌گردید ، وحبل المتین تهران (درشماره ٤٦ خود) سرگفتار خود را در آن باره نوشت ، آنزمان ناانجام ماند . بااینحال حاجی سیدمحمد دست از آن برنداشت وامسال باردیگر آنرا بکار بست .

چگونگی آنکه در نیمه های اردیبهشت یکی از مشروطه‌خواهان شبانه کسانی را در بازار دیدکه آگهیهایی بدیوارها می چسبانند . او

چون یکی از آنها را خواند روی سخن بمحمدعلی میرزا می داشت و نزدیك باین جمله هایی مینوشت : « ماگروه بهائیان که از زمان ناصر الدین شاه در پی آزادی و آشکار گردانیدن دین خود میبودیم ودچار کشتار وتاراج میگردیدیم ، وسپس نیز این رنجها را در راه مشروطه بردیم همه برای این میبود که همچون دیگران آزاد باشیم . مشروطه را برای آزادی خود بنیاد نهادیم ، وچون خواست ماپیش نرفته ناگزیر شده آن بمب را انداختیم ... اگر بما آزادی داده نشود ازهیچگونه کشتن وسوزانیدن وبرانداختن باز نخواهیم ایستاد ...» ، وکسانی را از سران آزادی یاد کرده چنین نوشته بود که از بهائیانند .

آنمرد چگونگی را در یافت ، وفردا بعدلیه رفته آگاهی داد ، وجای خشنودی بود که بااندك جستجویی یکی از چسپانندگان آن آگهی بدست افتاد ، واو دیگران را هم نشانداد که همگی دستگیر شدند و بزیر بازپرس آمدند . یکی از آنان برادر زاده حاجی سید محمد ، و دیگری سید آهنتاب خلخالی میبودند . این سید خلخالی نیز یکی از نیرنگبازان میبود ، که از آغاز جوانی بعنوان اینکه آهن تافته را با دست برمیدارد وگزند نمی یابد خود را بدربار مظفرالدین شاه بسته پول گزافی‌در میبافت . سپس هم خودرا بمحمدعلی میرزا بسته بود(۱)

اینان گفتند : آن آگهیها را سید علی آقا بما داده بود ،ولی چون سید علی را بعدلیه خواستند ناآگاهی نموده سوگند یاد کرد . این بود بگرفتاران سخت گرفتند و یکی از ایشان راستی را به میان نهاده گفت کـه نیرنك از آن حاجی سید محمد میباشد . عدلیه حاجی سید محمد را دستگیر گردانیده ببازپرس کشید ، وپس از چند روزی در دادگاه رسیدگی شده چنین نهاده شد که دستار سیاه را که نشانه « سیدی » میبود از سر او بردارند وبا زنجیر در زندان نگاهدارند . بدینسان این سید نیرنگباز بزنجیر وزندان افتاد .

در همانروزها داستانی نیز برای شیخ محمود ورامینی رخ داد . چگونگی آنکه ماشاءالله خان کاشانی که گرفتار شده کرده ودر زندان

---

(۱) پس ازبرافتادن محمد علی میرزا نیزدرمیان مشروطه خواهان میبودکه در تبریز وتهران بمنبر میرفت تاچند سال پیش مرد .



پ ۹٤
شیخ ابراهیم زنجانی (یکی از نمایندگان دوره یکم)

عدلیه نگاهش میداشتند در آخر های اردیبهشت شبانه باچندتن دیگری از آنجا بگریختند وخود را رها گردانیدند . پس از این پیشامد از عدلیه دستور داده شد که برخی زندانیان بزرک گنادرا که یکی از آنان شیخ محمود میبود ، در آنجا نگاه نداشته بانبار دولتی بفرستند وچون آنان را بیرون میآوردند شیخ محمود که مرد سرکش وخیره رویی‌می بود زبان بدشنام وناسزا بمشروطه وعدلیه بگشاد ، واین بود اورا بعدلیه آورده چوب بسیاری زدند وسپس نیز روانه انبارش گردانیدند.

پس از چند روزی هم با یك شکوه بزرگی کیفر کشندگان فریدون زردشتی که نه تن میبودند بکار بسته گردید . چنانکه گفتیم کشندگان اورا گرفته بودندودر عدلیه ببازپرس و رسیدگی میپرداختند و چون پایان پذیرفت دادگاه بهر یکی از ایشان باندازه گناهش سزایی

نوشت که در روز سوم خرداد (۲۳ ربیع الثانی) در حیاط عدلیه با بودن چند هزار تن از تماشاییان روان گردید. بدینسان که بکسانی از آنان هزار و صد ، وبکسانی کمتر از هزار تازیانه زده تنهای همگی‌را بخستند. سپس دو تن از ایشان را در تهران بزندان فرستاده هفت تن دیگر را باتن خسته روانه کلات گردانیدند.

بدینسان بسیاری ازسران آشوب توپخانه واز اوباشان آنجا کیفر میبافتند ، واینها چون نمونه پیشرفت مشروطه وقانون میبود در مردم نیك می هنایید. اگرچه این کیفر کشندگان فریدون بهواداران کیش شیعی بسیار برخورد ، واینکه بکیفر کشته شدن یك زردشتی به نه تن شیعی تازیانه زنند بآنان گران افتاد ، ویکی از داغهای دلهاشان همین میبود ، لیکن رویهمرفته ازاین کیفرها نتیجه های نیکی بدست میآمد.

در همانروزها بار دیگر یك شیرینکاری از محمدعلی میرزا، ودر برابر او یك شیرینکاری از مجلس سرزد. چگونگی آنکه چون روز بیست پنجم اردیبهشت (۱٤ ربیع الاخری) روز زایش شاه می بود، وما گفته ایم که سال گذشته در همین هنگام کشاکش در میان دربار ومجلس میبود واز اینرو مردم جلوگیری از جشن وچراغانی کردند ، امسال را خود محمدعلی میرزا پیش افتاده بعنون آنکه باآن پیشامدهای مرزی (داستان بیله سوار وساوجبلاغ وارومی) جشن نباید گرفت ، و بلکه باید در رفت آن جشن را ببازماندگان کشتگان داد ، باتلگراف بوالیان وفرمانفرمایان دستور خود داری فرستاد. نامه ای نیزازوزارت داخله در همان زمینه بمجلس نوشته گردید. لیکن مجلس چنین نهاد که « بشکرانه این موهبت ورأفت کبرای ملوکانه » در همه جا جشن باشکوهی گرفته شود. این بود در تهران وتبریز وشهر های دیگر جشنهای بزرگی گرفتند وشادیها نمودند ، ونام این بیخردی را «نجابت ملت» گزاردند.

آخرین دو رویی از محمدعلی میرزا

در حالیکه در همان هنگام بهرگوشه ای ازایران آشوبی برپا وچنانکه گفتیم ناله ها از هرسو بلند میبود. گذشته ازپیشامد های ننك آور بیله‌سوار

واررمی ، وگذشته از تاخت وتاز شاهسونان وراهزنیهای نایب حسین کاشانی ومانند اینها ، در پیرامون خود تهران دزدان وراهزنان فراوان گردیده ایمنی از میان برخاسته بود . بلکه در خود پایتخت بار دیگر او باشان دست بکار زده شبها رهگذران را لخت میکردند . در برابر این همه آشوب از محمدعلی میرزا جز بی پروایی دیده نمیشد ، بلکه چنانکه گفتیم از کوشش دیگران نیز جلو میگرفت . بااین نشانه های آشکار از بدخواهی‌او مجلسیان وسران انجمن خود را فریب داده بایك نمایشی از شاه بخوشدلی بر می‌خاستند

اگر راستی را بخواهیم همینان از درون دل ، گمان نیکی به محمدعلی میرزا نمیداشتند . ولی چون مردان جانفشانی نمی بودند وبه کندن ریشه بد خواهیهای دربار دلیری نمی داشتند ، از اینرو خود را فریب داده بدانسان بنمایشهای رویه‌کارانه محمدعلی میرزا ارج میگزاردند

در همانروزها کابینه نظام السلطنه چون کاری از پیش نمی برد وخود را درفشار میدید ، کناره جویی کرد . از آنسوی چون آشفتگی کارها از اندازه گذشته ، وبرخی روزنامه ها همچنان گفتار های تندی می‌نوشتند، وروزنامه مساوات کارش بامحمدعلی میرزا بدادگاه کشیده‌بود، وحبل المتین که یکروزنامه خونسرد ومیانه روی میبود گفتار زیرعنوان « نفس آخر ایران ویا خاتمه حیات ایرانیان » مینوشت ، باز کسانی ازشاهزادگان وقاجاریان بتکان‌آمده چنین خواستند که بکوشش پردازند وروز شنبه نهم خرداد (۲۹ ربیع الاخری) نشست بزرگی در خانه عضدالملك رئیس ایل قاجار برپا گردانیده بگفتگو پرداختند . سران اینان گذشته از عضد الملك ، امیراعظم ، علاء الدوله ، معین الدوله ، سردار منصور ، جلال الدوله (پسر ظل‌السلطان) بوده چنین‌میگفتند : این گرفتاریها که از درون وبیرون به‌ایران روآورده تاشاه دل‌بامجلس پاك نگرداند وبا توده همدست نگردد چاره نخواهد پذیرفت ، واز آن سوی هم کسانی در دربار بدخواه مشروطه اند وآنان شاه‌را نمیگزارند که بامجلس‌دل پاك‌گرداند . میگفتند : باید کاری‌کرد که شاه آن چند تن را از دربار دور گرداند ، وتا این نتیجه بدست نیامده ما نباید از

اینجا پراکنده گردیم .

از اینرو فردا نیز همان نشست را میداشتند ، ودر این میان انجمنها نیز پابمیان گزاردند ونمایندگانی از خود بآنجا فرستادند وکار بزرگتر گردید . از آنسوی محمدعلی میرزا چون این داستان را شنید آنرا برانگیخته ظل‌السلطان شمرد وبسیار بیمناك شد . زیرا چنانکه گفته ایم ظل السلطان در شصت وپنجسالگی خواهان تاج وتخت می بود ، واین هنگام اگرچه بوالیگری فارس رفته از تهران دور میزیست لیکن کسانش همچنان میکوشیدند ، وچون پسرش در این نشستها یکی ازسر جنبانان شمرده میشد این محمدعلی میرزارا بدگمان میگردانید .

روز دوشنبه همچنین نشست برپا میبود ، وپسین آنروز عضدالملك همراه مشیرالسلطنه ، که پس از نظام الملك بسروزیری برگزیده شده بود، بنزدشاه رفته‌درخواست شاهزادگان وقاجاریان‌را رسانیده بیرون کردن امیر بهادر وشاپشال وچند تن دیگری را که فهرست کرده بودند از دربار خواستار گردید. محمدعلی‌میرزا چون این‌روزها باروسیان درگفتگو بوده وآخرین نقشه را را برای برانداختن مجلس میکشید (وهمانا این نشست‌خانه عضدالملك اندیشه اورا استوارتر گردانیده بود) ، برای پرده پوشی‌بآن راز، این درخواست راپذیرفته دستور دادکه‌آن چند کس در دربار نمانده بیرون روند ، ومشیر السلطنه بافرمان او آگهی پایین را نوشته بامهر خود بیرون فرستاد :

«این‌بنده مشیرالسلطنه که رئیس‌الوزراء هستم درخدمت حضرت‌اشرف آقای عضدالملك مدظله‌العالی وسرکاروالا نیرالدوله شرفیاب خاکپای جواهر آسای مبارك‌همایونی ارواحنافداه شده مطالب دولتخواهانه امراء ووزراء و اعیان و عموم ملت را معروض داشته ، مستدعیات راجع بتصفیه دربار در حضورهمایونی مقبول‌افتاد واشخاص مفصله ذیل‌را : امیربهادر جنك . شاپشال علی‌بك . موقرالسلطنه . امین‌الملك . مفاخرالملك . ازدربار معدلت‌مدار تبعید و ازنوکری معذول فرموده وامیدواریم بعد ازرفع این سوانح کلیه امور مملکتی اصلاح شود »

چون این آگاهی پراکنده گردید آزادیخواهان بی آنکه گمان دیگری برند بشادی برخاستند . ناطقان اینسو وآنسو دویده وآن‌آگهی



پ ۶۵

میرزا محسن (از نمایندگان مجلس یکم)

را بمردم خوانده بهمگی مژده هادادند وهمچنین درخانه عضدالملك درباریان وشاهزادگان آنرا فیروزی خود شمارده سخت بنازیدند . بگفته روزنامه مجلس «صدای زنده باد شاهنشاه عادل ، پاینده باد اعلیحضرت محمدعلی شاه سلطان مشروطه خواه ملت نواز گوش فلك اثیررا کر میساخت»

این بود آخرین فریبکاری محمدعلی میرزا . شب آنروز پس‌از نیمه شب امیربهادر بابیست تن غلامان تفنگدار بزرگنده رفته در سفارت روس بستی‌نشست . آن چند تن دیگر نیزهر کدام پناهگاهی بخودجستندو روپنهان گردانیدند . ولی خواهیم دیدکه‌جز برای دوسه روزه نمی بود.

یك کوشش بدخواهانه از نمایندگان بیگانه

در همان روزها یك کوشش بدخواهانه ای ، که خود دنباله نیرنك محمدعلی میرزا می‌بود، از نمایندگان روس وانگلیس دیده شدکه می باید در اینجا بنویسم . مااین داستان را یکی در کتاب آبی میابیم که سفیرانگلیس بوزیر خارجه آندولت آگاهی‌داده‌و دیگری درکتاب پرفسور

براون که از زبان تقیزاده آورده . سفیر انگلیس چنین میگوید : آنروز مسیو دوهارتویك که بدیدن من آمده بود گفت شاه خود را از دست رفته میداند . من بسیار آرزومندم که جان او را نگهداری کنیم . بگمان مسیو دوهارتویك کار به‌سختی بی اندازه انجامیده وهنگام آن رسیده بود که مادوسفیر پابمیان گزاریم. او بهتر میدانست تلگراف کرده(چون در قلهك میبودند) از مشیرالدوله ، که باآنکه از پنجروز پیش کناره جویی نموده بود باز در کارهای وزارت خارجه دست میداشت، گاه برای دیدار خواهیم . من گفتم : بسیار خرسندم که چنین کاری کنیم ولی گمان ندارم از گفتگو بامشیرالدوله نتیجه بدست آید . زیرا او گفته های مارا درست نخواهد رسانید . پس بهتر است در آن نشست رئیس مجلس نیز بوده باشد . مسیو دوهارتویك گفت : برئیس مجلس بیش از مشیرالدوله امیدمند نتوان بود ، پس بهتر است عضدالملك هم بوده باشد . این بود بمشیرالدوله تلگرف کردیم که برای سه ونیم پس از نیمروز بآنان‌نیز آگاهی دهد، ومن چون درآن ساعت بخانه مشیرالدوله رسیدم دیدم مسیو دوهار تویك آنجاست . ولی ممتاز الدوله عضدالملك ببهانه‌های بیجایی ازآمدن خود داری کرده اند . (پرفسور براون مینویسد: اینان گفته بودند : باید همه گفتگوی سفیران بمیانجیگیری وزیر خارجه باشد ، و بدینسان خشکه پارسایی سیاسی نشان داده بودند) . مسیو دوهارتویك بسخن پرداخته بوزیر خارجه چنین گفت : مابنمایندگی از دو دولت دوستار ایران بیمناکی این راه را که کشور ایران در پیش میدارد بشماآگاهی میدهیم . این راه پایان بسیار بدی خواهد داشت . امیدمندیم شما بنام وزیرخارجه همکاران خودتان ومجلسیان را ازبیمناکی این راه آگاه گردانید .

(براون گفته های سفیر روس را بدینسان میآورد : بجان شاه ایمنی نمانده . برای چه مردم نوکران وبستگان او ، بویژه امیر بهادر، را که همچون سك پاسبان نگهداریش میکند ، ازو دور میگردانند ؟!. انجمنها از مرز خود گذشته میخواهند شاه را از شاهی بردارند . ما چنین چیزی را نخواهیم برتافت ، و اگر چنین کاری رخ دهد دولت

روس ناگزیر خواهد بود دست بکار های ایران بیازد ، واین بهمراهی دولت انگلیس خواهدبود. مینویسد : سپس هم سفیر انگلیس جمله‌هایی درباره خامی نمایندگان مجلس وبدرفتاری انجمنها گفت).

سفیر مینویسد : چون از آنجا برخاستیم مسیو دوهارتویك گفت : گمان نمی کنم مشیرالدوله سخنان مارا کم وبیش برساند. پس بهتر است از عضدالملك نیز دیداری کنیم. میگوید : بخانه عضدالملك رفته در آنجا نیز سخنان خود را رساندیم.

براون در پایان سخن خود مینویسد : پس از رفتن دو سفیر مشیرالدوله بمجلس شتافته پیام ناگواری را که میداشت بممتازالدوله و تقیزاده ومستشارالدوله رسانید ، واین دوتن باز پسین ، از آنجاکه یك توده بیمار بهتر است تایك توده مرده ، باین شدند که در برابر شاه تفنك وافزار جنك بکار نبرند.

چنانکه گفتیم این داستان از هرباره شگفت آور است. خود داستان یك نیرنگی ازسوی سفیر روس بوده وازاینسوی تقیزاده در باز گفتن به‌براون بدستبردهایی درآن پرداخته وآنرا دستاویزی برای‌کارهای خود نشان داده. سفیر روس خواستش بیم دادن میبوده. زیرا چنانکه راپورتهای لیاخوف را خواهیم آورد در همین روزها روسیان بهمدستی دربار نقشه بر انداختن مجلس را میکشیدند ، و چنانکه در بند سوم راپورت دوم نوشته گردیده میخواسته اند چنان باشد که آزادی خواهان اندیشه ایستادگی را رها کنند. سفیر انگلیس چون ازآن نقشه آگاهی نمیداشته همانا که فریب همکار خود را خورده است. هر چه هست دستاویز دونماینده در این کوشش ، در میان خودشان جلوگیری از پیشرفت آرزوی ظل‌السلطان میبود که نشستهای خانه عضدالملك را را بآن درخواست میشمارده اند ، و جلوگیری از آنرا بایای خود می دانسته اند. لیکن راز نهان همانست که‌باز نمودیم.

اما تقیزاده چون روز بمباران مجلس از خانه بیرون نیامده و ناشایستی از خود نشان داده بود ، در لندن در نزد براون ودیگران بپرده کشیهایی پرداخته وازآنجمله این داستان را بادستبرد بازگفته است.

اینکه سفیر روس بگوید : « ... دولت روس ناگزیر خواهد بود دست بکار های ایران بیازد » که‌براون از گفته تقیزاده مینویسد ، باور کردنی نیست . زیرا گذشته از آنکه چنین سخنی از يك نماینده سیاسی آنهم بابودن يك نمایندهٔ سیاسی دیگر دور است ، اگر چنین سخنی گفته شده بودی ، سفیر انگلیس آن را پنهان نداشته در نامه خود بوزیر خارجه انگلیس اینها را نیزنوشتی .

آنگاه گیریم که سفیر روس چنین سخنی را گفته آیا ممتازالدوله وتقیزاده خرسندی دادندی که تنها بایك بیم دادن آنسفیر دست ازمشروطه بردارند ؟ ! . آیا پاسخ نگفتندی : « مابرای نگهداری مشروطه ناگزیریم بدخواهان را از دربار بیرون گردانیم ، آیا دولت روس می خواهد ما بنگهداری مشروطه نکوشیم ؟ ! . . » . آیا در برابر چنین پاسخی سفیر روس چه توانستی کرد ؟ ! .

روسیان اگر خواستندی در کار های درونی ایران دست دارند ، نیکرفتاری با محمدعلی میرزا جلو آنرا نگرفتی ، واگر نخواستندی و یا نیارستندی برداشتن محمد علی میرزا از پادشاهی با بیرون گردانیدن امیربهادر از دربار هیچ نتیجه بدی را درپی نداشتی .

پس از همه اینها چنانکه نوشتیم این گفتگو روز چهار شنبه سیزدهم خرداد (۳ جمادی‌الاولی) بوده، که هنوز محمدعلی میرزا بباغشاه نرفته وبامجلس نبرد آشکاری آغاز نکرده بود ، وچنانکه دیدیم گفتگو درباره بیرون کردن امیربهادر ودیگران میبوده ، وهنوز نامی از جنك کردن با محمد علی میرزا یا نکردن در میان نمی بوده ، پس اینکه براون مینویسد : « تقیزاده ومستشار الدوله از آنجا که یکتوده بیمار بهتر است تایکتوده مرده ، باین شدند که در برابر شاه تفنك وافزار جنك بکار نبرند » چه معنی دارد ؟ ! . . آیا نه آنست که تقیزاده دو داستان را که از هم جداست بهم آمیخته است ؟ ! . .

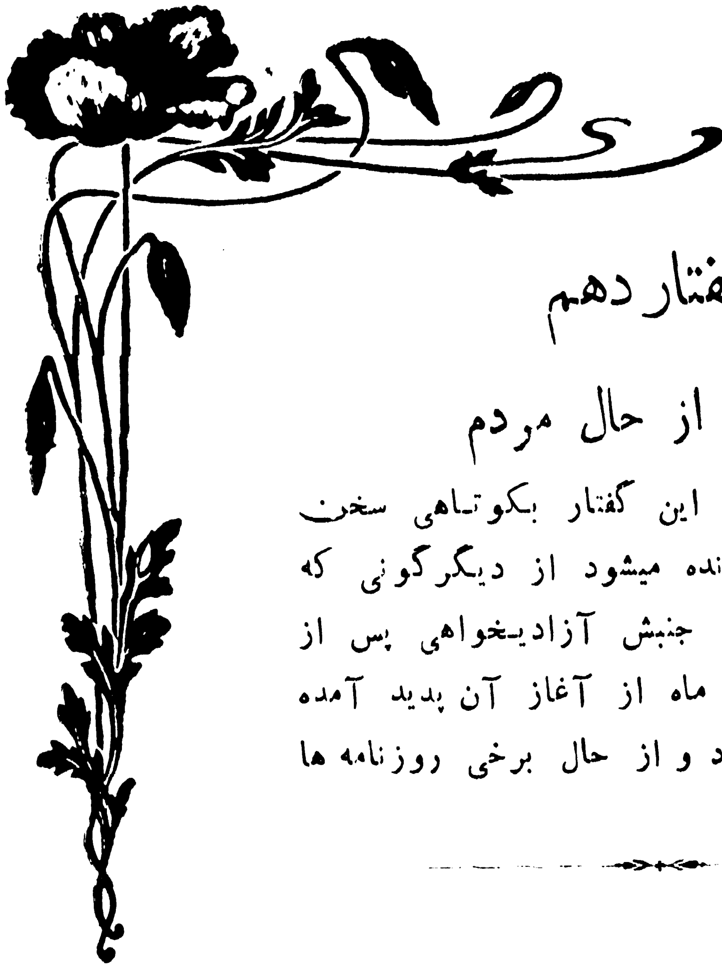
از این نیز بگذریم : چنانکه خواهیم دید پس از رفتن شاه بباغشاه خود تقیزاده از کسانی میبود که پا فشاری درجنك کردن مینمود . چیزیکه هست چون روز جنك فرا رسید از ترس جان از خانه بیرون بیرون نیامد وناشایشتی از خود نشان داد . پس چگونه میتوان گفت که



پ ۹۶

ارشد الدوله (رئیس انجمن مرکزی تهران)

از ترس دست یازیدن روسیان بکارهای ایران جنك نکردن با محمدعلی میرزا را بهتر دانسته است ؟!.. این خود بدی دیگری از تقی زاده است که برای پرده پوشی بناشایستی خود تاریخ را آشفته گردانیده است



گفتار دهم

جستجو از حال مردم

در این گفتار بکوتاهی سخن
رانده میشود از دیگرگونی که
در جنبش آزادیخواهی پس از
نه ماه از آغاز آن پدید آمده
بود و از حال برخی روزنامه ها

دیگرگونی که در جنبش آزادیخواهی رخ داد

چنانکه گفته ایم ، از آغاز داده شدن مشروطه‌تا نه ماه کمابیش از آن ، یکدوره ویژه ای میبود (که ماداستان آندوره را در بخش یکم بپایان رسانیده ایم) . زیرا درآن نه ماه :

۱) جنبش مشروطه همگانی شمرده میشد، و چنانکه نوشته ایم، گذشته از شهرها در بسیاری از دیهها نیز مردم جنبیده شور وخروش از خود نشان میدادند .

۲) ملایان مشروطه را «رواج شریعت» دانسته و در همه جا با مردم همدستی مینمودند . بگفته یکی : خوانی را که در چیده می شد ازبهرخود می پنداشتند ویاوری بدرچیدنش میکردند .

۳) دشمنان مشروطه جز درباریان نمی بودند ، وآنان بدشمنی آشکاره گستاخی نمی نمودند . محمدعلی میرزا نیز درکار شکنی پافشاری

بسیار نشان نمیداد .

لیکن پس از آن دوره که با سروزیری اتابك پایان پذیرفت ، از یکسو جنبش دیهها که بسیار سرسری میبود فرو نشست ، وشهر های کوچك نیز خاموش گردیدند . تنها در شهرهای بزرك که درهر یکی انجمنی میبود نام مشروطه برده میشد ، ودر اینها نیز همچنان چندگونگی (بدانسان که در بخش یکم باز نموده ایم) نمایان میبود . از مشهد وهمدان وزنجان ومراغه وسبزوار واینگونه شهرها آوازی شنیده نمیشد. از کرمانشاه وشیراز واردبیل وارومی بیش از همه آواز آشوب برمی خاست . اسپهان همچنان بنمایش وررویه کاری بس میکرد . تنها تبریز وخوی وتهران ورشت وقزوین میبود که مشروطه خواهی درآنجا ریشه دوانیده وکوششهایی بکار میرفت .

از یکسو هم ملایان بفریب خوردن‌خود پی برده این دانستندکه مشروطه «رواج شریعت» نیست وآن خوان نه‌برای آنان درچیده میشود، واز اینرو انبوهی از آنان که بامید سود باجنبش همراهی کرده بودند خود را بکنار کشیدند ، وحاجی شیخ فضل‌الله وهمدستان او در تهران بدشمنی آشکار نیز برخاستند .

از سوی دیگر اتابك سروزیر گردیده از روی يك نقشه ای پا فشارانه بامجلس بنبرد برخاست واز اینجا ایستادگی دربار دربرابر مجلس رو به دیگری بخود گرفت .

اینهاست آنهاییکه مشروطه کوچك را (از داده شدن فرمان مشروطه تا بمباران مجلس) بدو دوره جداگانه بخشیده نه ماه نخست آنرا از چهارده ماه بازمانده جدا میگرداند .

در این دوره دوم مجلس نیز ارج خود را از دست داد زیرا آن شور آغاز جنبش در نمایندگان فرو نشسته ، و از اینسوی چون گفتگو از قانون وشریعت بمیان میآمد ، بیشتر اینان یااز راه دلبستگی بکیش ویا ازروی مردم فریبی، هواداری ازشریعت مینمودند . گذشته از اینکه بسیاری درنهان بااتابك‌بستگی میداشتند وهوای اورا نگه‌میداشتند. کارهاشان آنها بود که یکایك نوشته ایم . در هر پیشامدی نا شایستی

از خود نشان میدادند ، ودر برابر دربار زبون در میآمدند ، وچون تبریز بفریادشان رسیده از گرفتاری رهاشان میگردانید ، باز ناشایستی ازسر میگرفتند . خودشان کاری نمیکردند وکارهای دیگران را نیز بی نتیجه میگزاردند .

بیخردانه تر از همه آن شیوه ای میبود که برای خود برگزیده وهمی خواستند که هیچگاه بجنگ وخونریزی نزدیک نشوند ، وتنها با زبان پند واندرز دشمنان را رام گردانند ، واین بود همیشه فریب می خوردند ، وچنانکه دیدیم کار بجایی رسید که از رحیم خان بیسواد نیز فریب خوردند .

راستی آنست که بیشتر این نمایندگان گرفتار اندیشه های قلندرانه ، ومغزهاشان آکنده از شعرهای صوفیان وخراباتیان ودیگران میبود ، واز چنین کسانی شورش خواهی بر نیامدی . آنان شایندهٔ نمایندگی دریک مجلس که میبایست رشته جنبش وشورش یك کشوری را بدست گیرد نمی بودند . اگر در میانشان چند تنی جوان وخونگرم پیدا میشد اینان نیز هرکدام پابند دیگری میداشتند .

بناشایستی مجلس یکم گواه همین بس که نتوانست ویانخواست در تهران ودیگر شهرها نیز جوانان را بمشق سربازی وادارد . بارها گفتگو رفت وروزنامه ها گفتار نوشتند ، از نجف « فتوی » آمد . لیکن همه اینان بیهوده گردید این کار تنها در تبریز پیش رفت ، وشگفت است که مجلس بآن نیز خرسندی نشان نمیداد .

در تهران مردم نیز پیروی از نمایندگان کرده یگانه کوششیکه پیش گرفته بودند انجمن ساختن ، ودر پیشامدها بهایهوی وشوروخروش برخاستن بود . چنانکه خواهیم دید در روز های آخر شماره انجمنهای تهران بیکصد وهشتاد رسیده بود . نیك اندیشید که در یکشهر یکصد وهشتاد انجمن چه معنی تواند داد ؟ ! . بجای آنکه همیگشان یك انجمن باشند ، وآنگاه بآمادگیهایی کوشند ، هرگروهی برای خود انجمنیمی ساختند ، واز کوشش بهایهوی بس میکردند .

شگفتر این بود که پس از پیشامد میدان توپخانه ، کهدرنتیجه

شاهکار انجمن ایالتی تبریز محمدعلی میرزا از در زبونی در آمد و به دستگیری صنیع حضرت ودیگران گردن گزارد ، وآنان را دستگیر کردند و کیفر دادند ، وسپس نیز بکشندگان فریدون زردشتی وبسیدمحمد یزدی وبرخی دیگر کیفر داده شد ، انجمنهای تهرانی اینها را میوه کوششهای خود پنداشتند ، وخودرا فیروز شمارده گردن افراشتند ، وسپس که‌در پیشامد گرفتاری بمب اندازان باز در برابر دربار بالا افراشته دراینجا نیز سخن خود را پیش بردند ، بیکبار فریب خورده آندسته بندیهای پوشالی خود را یك نیرویی بشمار آوردند، ونازش وبالش بیشتر کردند. در روزنامه ها ستایش از انجمنها میرفت ونمایندگان مجلس فیروزیهای اینان را بشهرها باتلگراف آگاهی میفرستادند .

کار بجایی رسید که در تبریز هم کسانی بانجمن‌سازی برخاستند وچند انجمنی بنامهای اتحاد ، قدرت ، مشورت ، مساوات ، حقیقت و مانند اینها برپا گردید . نقیخان رشید الملك که از فرمانروایی اردبیل برداشته شده بود ، بتبریز آمده در اینجا سربمیان مشروطه خواهان در آورده انجمنی بنام « حشمت » برپا گردانید ، وچون سپس همین نقی خان را در لشگر عین الدوله در میان دشمنان مشروطه خواهیم دید ، از اینجا پیداست که این انجمنها بیش از همه دستاویزی در دست‌سود جویان میبود . چنانکه در تهران نیز علیخان ارشد الدوله که سپس او را هم یکی از انزازهای بزرك کار محمدعلی میرزا خواهیم دید رئیس انجمن مرکزی میبود وخود بهمه انجمنها سروری میداشت .

در جاییکه یك کسی بایك انجمن ساختن ویا در یك انجمن نام نویساندن از شمار آزادیخواهان رفتی و در همه جا نوازش و مهربانی دیدی وهر سودی که خواستی بدست آوردی چرا نبایستی رشید الملك وارشد الدوله ورحیم خان وحاجی میرزاحسن ودیگران مشروطه خواهی ننمایند وکار خود را از پیش نبرند ؟!.. در جاییکه آزادیخواهان برای فریب خوردن آماده می ایستادند چرا بایستی اینان از فریب دادن‌خود داری نمایند ؟!.. اینان از یکسو بادربار بستگی میداشتند واز یکسو با آزادیخواهان آمیزش وهمدستی مینمودند .

بلکه در روز های آخر کسانی از نمایندگان مجلس نیز همین رفتار را میکردند . چون از کارهای محمدعلی میرزا این دریافته بودند که بیك تاختنی برسر مجلس خواهد برخاست هر یکی از راه دیگری بستگی بادربار پدید میآوردند ، و چنانکه خواهیم دید همین نمایندگان در « خرده خود کامگی » در تهران ماندند وزیانی بآنان نرسید .

نمایندگان آذربایجان که باآن پیمان وسوگند از تبریز روانه گردیده ، وباآن شگوه وپذیرایی بتهران رسیده بودند برخی از آنان نیز نامردیهایی از خود مینمودند : یکی آنست که چند روز پیش از بمباران مجلس بنام «مرخصی» روانه تبریز گردید (و راستی راازتهران گریخت) وچون به تبریز رسید ، باآنکه این شهر ایستادگی مینمود، نماینده دراینجا نیزنایستاد وهمراه چندتن تفنگچی خود را بجلفا انداخت وازانجا روانه قفقاز واستانبول واروپاگردید . آندیگری خود را افزار کار بیگانگان گردانیده جز بادستور فلان سفارت کار نمیکرد . آن دیگری نهانی بادربار راه میداشت . یکی دیگر را میگویند که باچادر زنانه خودرا بدربار انداخته بامحمدعلی میرزا دیدارکرد وبااونهش نهاد. اینهاست نمونه هایی از نامردیهای نمایندگان .

یکی دیگر ازنمایندگان تبریز میرزاآقا اسپهانی میبودکه تبریزیان فریبش را خوردند ، وبا پذیراییها نگاهش داشته سپس نیز بنمایندگی بمجلس فرستادند . لیکن کمی نگذشت که دانسته شد درماکو از اقبال السلطنه پولی گرفته ، واز اینسو چون بتهران رسید در نهان بادربار بستگی یافت .وبزبانها افتاد که محمدعلی میرزا را ببر انداختن مجلس دلیرتر میگرداند . کار رسوایی اینمرد بجایی رسید که در روزنامه پول گرفتنش را نوشتند ، وشعر چاپلوسانه ای کهدر ستایش ارفع الدوله سروده بود بچاپ رسانیدند ، وسرانجام انجمن ایالتی تلگرافی بدارالشوری فرستاده از نمایندگی اواز سوی آذربایجان بیزاری نشانداد .

روزنامها

چنانکه نوشته ایم در ماههای نخست جنبش مشروطه یکرشته روز نامه هایی در تهران ودیگر جاها پدید آمدکه بنیاد گزاران آنها تنها این میخواستند

که روزنامه ای در دست دارند ودانسته های خود را بیرون ریزند واین است درگفتارها که مینوشتند بیش ازهمه به « حدیث » وفلسفه وشعر و « اصول » واینگونه چیزها میپرداختند ، وهریکی از آنان مشروطه‌را بادانشهای خود، درمی آمیخت وبدانسان که میخواست معنی میکرد . این روزنامه ها که نامهای بسیاری از آنها را شمرده ایم تادوره دوم میبودند وهریکی چند ماهی پراکنده شده از میان میرفتند . در این دوره‌هم کسی یا کسانی پیدا نشدند که معنی درست مشروطه را بمردم بفهمانند ویک چیزهای سودمندی درآن باره بنویسند .

روزنامهای مجلس وحبل‌المتین وصور اسرافیل وروح‌القدس وتمدن وندای وطن در تهران وانجمن در تبریز که از دور نخست یا اندکی پس ازآن آغاز شده بودند همچنان پیش میرفتند وتا نزدیکیهای بمباران چاپ میبافتند . گذشته از آنها در تهران روزنامه مساوات ، ودرتبریز « مجاهد » و « اتحاد » و « حشرات الارض » بیرون آمدند .

مساوات را سید محمدرضای شیرازی مینوشت ، واو چنانکه می شناسیم یکمرد بیباك وخیره سری میبود ، ودر نوشتن این روزنامه نیز بیباکی وخیره سری بسیاری از خود مینمود . این نیز همچون مدیر روح القدس شاخ بشاخ محمدعلی میرزا انداخته زور بتندنویسی می‌زد . چنانکه در یکی از شماره های روز نامه خود داستان لویی شانزدهم پادشاه فرانسه وگریختن‌او از پاریس وسرگذشتش را نوشت ودر پایان آن روی سخن را بمحمدعلی میرزا گردانیده بگفته‌های بیم آمیزی‌پرداخت. بلکه از جمله های ریشخند آمیزی نیز باز نایستاده چنین نوشت :

«مگرتصور میشود که بعد از این ایرانی دست ازحقوق‌مشروع خود بردارند ودزدانرا بیمکافات آسوده گذارند . نه والله نه بالله‌هرکس این خیال محال و تصور باطل را در خاطر مقدس پادشاه ما القا نماید بجمیع انبیاء واولیاء وارواح مقدسه دنیا سوگند وبروح عدالت وحقیقت مساوات قسم است که خیانت صریح بمقام سلطنت نموده واگر این قسمها را باور ندارند بایران پرستی شاپشال وبدانش امیربهادر وبه‌پاك دامنی سعدالدوله وبدیانت اقبال‌الدوله وبعصمت وعفت آصف افخم وبرحم

و بروت ظفرالسلطنه وبغیرت وعصبیت قوام الدوله وبخلق نازنین حاجب الدوله قدیم وبرساله عملیه حجة الاسلام آقامیرزا مصطفی وبه نیکنامی و تقوای مجتهد تبریزی وبارواح طیبه اعضای انجمن مقدس فتوت قسم یاد میکنم ... »

این نمونه ای از نوشته های اوست . در شماره ۲۱ روزنامه‌اش گفتار درازی زیر عنوان « شاه درچه‌حالست ؟ » نوشته باز سخنان تند وزشتی دریغ نگفت ، وچون محمدعلی میرزا از عدلیه دادخواهی کرد واز دادگاه سید محمدرضا را خواستند اونرفت ودر یکشماره ازروزنامه خود سراپا ریشخند بدادگاه نوشت (شماره ۲۲ که بادستور مجلس یا دولت بازداشته شد) وباین بس نکرده بیك کار بسیار زشت‌تری برخاست و آن اینکه یك چلوار بزرگی بنام « استشهاد نامه » آماده گردانید، که در آن گواهی مردم را درباره « بدکاره بودن ام الخاقان » مادر محمدعلی میرزا ، خواستار گردید ، وآنرا بدست یکی داده ببازارفرستاد که مردم آگاهی خود را نویسند ومهر کنند ، وبدینسان بیك کار سراپا رسوایی برخاست .

این در روزهایی بود که محمدعلی میرزا در نهان باللیاخوف و روسیان گفتگو میداشت ، وبیگمان یکی از چیزهایی که اورا بروسیان وخواست آنان نزدیکتر گردانیده همین بوده . محمد علی میرزا بارها این رسوایی را یاد میکرده ورنجیدگی خود را باز مینموده . بدینسان دشمن را بخود برمی آغالانیدند بی‌آنکه در اندیشه ایستادگی نیزباشند ونیرو بسیجند . از یکسو مجلس بامحمدعلی میرزا آن سست نهادی را مینمود واز یکسو روزنامه ها این تندیهای بیاندازه را نشان میدادند .

روزنامه صور اسرافیل وروح القدس نیز اینگونه گفتار ها را مینوشتند . سیدجمال وملك المتکلمین نیز ، در منبرها هرگونه بدگویی میکردند . بهاء الواعظین بالای منبر محمدعلی میرزا را « پسر ام‌الخاقان» می نامید .

اما روزنامه‌های تبریز ، چنانکه نوشته ایم « مجاهد » را ابوالضیا مینوشت که باآن سر گذشت دچار آمد وروزنامه نیز از میان رفت .

« اتحاد » را انجمن اتحاد بنیاد گزارد که از نیمه های اسفند۱۲۸۶ بیرون آمد . درتبریز چون بادوچی جنك رفت وسامان شهر بهم خورد تادو ماه کمابیش روزنامه ای از سوی آزادیخواهان بیرون نمی آمدو تنها روزنامه تبریز « ملاعمو » میبودکه از سوی اسلامیه نوشته میشد، وبدینسان میگذشت ، تاانجمن اتحاد این روزنامه را بنیاد گزارده بیرون داد ، وپس از چند روزی هم انجمن باز بیرون آمد ، وتازمان‌جنك و آشوب هردوپایدار میبود . « حشرات الارض»را حاجی میرزاآقا بلوری بنیاد گزارده ، این نیز نگاره دار وشوخی آمیز میبود ، وبه پیروی از « ملانصر الدین » گفتارهایش از زبان غفار وکیل که‌یك دیوانه‌بازار گرد بنامی در تبریز میبود نوشته می شد . این روزنامه از نیمه دوم اردیبهشت ۱۲۸۷ آغاز کرد وتا زمان جنك وآشوب بیش از ده واند شماره بیرون نیامد .

در تبریز دراین دوره برخی روزنامه هایی نیز بترکی بیرون‌آمد ولی هرکدام بیش از چند شماره نپایید . کسانی میگفتند چون‌تبریزیان ترك زبانند اگر روزنامه ها بترکی باشد بهتر فهمند ، وآنگاه یکی‌که میخواند دیگران نیز گوش دهند . ولی آزمایش وارونه آنرا نشانداد وروزنامه های ترکی پیش نرفت .

بنام ترین این روزنامه‌ها « آنادیلی » بود که سید حسین خان مدیر عدالت در چند صفحه کوچك مینوشت . روزنامه « ملاعمو »را هم گفته ایم که بترکی نوشته میشد .

درباره دبستانها در آذربایجان همان کوشش وپرواکه‌باز نموده‌ایم برپا میبود . بویژه در تبریز که بدبستانها تامیتوانستند ارج میگزاردند وازدادن پول برای پیشرفت آنها باز نمی‌ایستادند . در همین بخش‌پیکرهٔ را (پیکره ۷۵) بچاپ رسانیده ایم که نمایندگان دبستانها به انجمن ایالتی آمده اند ، ودر آنجا بابودن اجلال الملك (رئیس شهربانی و فرماندار شهر) ودیگران پیکره برداشته اند .

سران آزادی در تبریز بدو چیز بیش از همه ارج میگزاردند : یکی دبستانها وشاگردان آنها ، ودیگری مجاهدان ودسته بندیهای‌ایشان واین هردو سودمند و بجا میبود .

فهرست نامها

ب

پ

ت

غ

ف

ق

ن